

<http://www.kavehroom.com>

روز قیامت در اسلام

دکتر معود انصاری

روز قیامت در اسلام

دکتر مسعود انصاری

چاپ نخست سال ۱۳۷۹ خورشیدی برابر سال ۲۰۰۱ میلادی  
این کتاب در کشور متحد امریکای شمالی به چاپ رسیده است

نشانی برای تماس:

**P.O. Box 57374**  
**Washington, D.C. 20037-0374**  
**U. S. A.**

نمابر (فکس) ۹۵۸۰ ۶۵۹ (۲۰۲)

نشانی پست الکترونیکی  
**(E Mail):** [payam@netkonnnect.net](mailto:payam@netkonnnect.net)

نشانی  
**Website:** [www.hypnomas.org](http://www.hypnomas.org)

## فهرست گفتارها

| <u>صفحه</u> | <u>عنوان</u>                                    |
|-------------|---|
| ۵           | پیش گفتار                                       |
| ۹           | فصل اول - معاد و روز قیامت در دین های گوناگون   |
| ۲۴          | بازنمود رویداد                                  |
| ۲۷          | فصل دوم - نشانه های فرارسیدن روز قیامت          |
| ۳۵          | بازنمود   |
| ۴۷          | فصل سوم - ظهور دجال                             |
| ۶۹          | چگونگی رویارویی با فتنه های دجال                |
| ۶۹          | ۱- پناهجویی به الله                             |
| ۶۹          | ۲- از برگردن آیه های سوره قاف                   |
| ۷۰          | ۳- دوری از دجال                                 |
| ۷۰          | بازنمود   |
| ۷۹          | فصل چهارم - ظهور یاجوج و ماجوج                  |
| ۸۶          | بازنمود   |
| ۹۱          | فصل پنجم - فرود آمدن عیسی مسیح از زمین به آسمان |
| ۹۶          | بازنمود   |
| ۱۰۳         | فصل ششم - طلوع خورشید از مغرب                   |
| ۱۰۸         | بازنمود   |
| ۱۱۱         | فصل هفتم - ظهور حیوان غول پیکر                  |
| ۱۱۴         | بازنمود   |
| ۱۲۳         | فصل هشتم - پراکنده شدن دودی سیاه در فضا         |

|     |   |
|-----|---|
| ۱۲۸ | بازنمود   |
| ۱۳۱ | فصل نهم - جنگ با رومی ها                              |
| ۱۳۷ | بازنمود   |
| ۱۵۱ | فصل دهم - مهدی نجات دهنده                             |
| ۱۶۳ | بازنمود   |
| ۱۷۱ | فصل یازدهم - عالم برزخ (قیامت صغری)                   |
| ۱۷۸ | رویداد مرگ «سعد بن معاذ»                              |
| ۱۸۱ | پذیرائی از یک آخوند زنده در بهشت                      |
| ۱۸۵ | بازنمود   |
| ۱۸۹ | فصل دوازدهم - هنگامه روز قیامت                        |
| ۲۰۱ | بازنمود   |
| ۲۱۵ | فصل سیزدهم - روش دادرسی الله در روز قیامت             |
| ۲۳۱ | پل صراط   |
| ۲۳۴ | بازنمود   |
| ۲۵۱ | فصل چهاردهم - اثبات روز قیامت بوسیله دانش های پیشرفته |
| ۲۸۱ | فرهنگ واژه های فارسی                                  |
| ۲۸۳ | فهرست بنمایه های زبانهای فارسی و تازی                 |
| ۲۸۷ | فهرست بنمایه های زبانهای خارجی                        |
| ۲۸۹ | فهرست راهنما  |
| ۲۹۹ | شناسه علمی نویسنده کتاب (دکتر مسعود انصاری)           |
| ۳۰۱ | سایر نگارشهای دکتر مسعود انصاری                       |

## پیش‌گفتار

یکی از فروزده‌های شگفت‌آور زندگی ما افراد بشر آنست که پیشرفت‌های تکنولوژیکی و صنعتی ما از رشد فرهنگ و اندیشه‌های سنتی ما پیش افتاده و در زمانی که شکوفائی صنعتی و تکنولوژیکی ما نه تنها با یک هزاره پیش، بلکه با یک سده پیش نیز قابل مقایسه و برابری نیست، ولی اندیشه‌های سنتی ما در باره خرافه‌خواهی، ساده‌باوری و بیهوده‌پرستی، همچنان در ژرفای باورهای هزاره‌های پیش واپس مانده است. برای مثال، در حالیکه صنعت کامپیوتر و انترنت روز به روز دنیای ما را کوچکتر و مردم گوناگون کشورهای دنیا را به یکدیگر وابسته‌تر می‌کند، ولی واپس‌کنده‌های مسجد، کلیسا، کنیسه و غیره، نه تنها هنوز در پهنای هزاره‌های پیش باقی مانده، بلکه با پیشرفت صنعت و تکنولوژی به شکوه بیشتری نیز دست یافته‌اند. دلیل این امر آنست که ما فرهنگ عقیدتی و مذهبی خود را بوسیله نیمکره راست مغز از پدر و مادر و محیط زندگی خود می‌آموزیم و بدون اینکه هیچگاه آنها را در نیمکره چپ مغز، ارزشیابی و پالایش کنیم، برای همه عمر آنها را به عنوان اندیشه‌های مقدس و تغییرناپذیری که در جایگاه غایت اندیشه‌های نیک و حقایق یکتا (Summum bonum) درآمده‌اند، آنها را در ایمان خود جای می‌دهیم.

«سنت اگوستین» گفته است: «Credo ut intelligum»، یعنی اصول و موازینی در زندگی ما وجود دارند که مانع از آنها را پذیرش می‌کنیم و بعد به فهم و درک آنها پی می‌بریم. ولی، هنگامی که پای اصول و احکام دین به میان می‌آید، دین و ایمانمان به ما می‌گویند، پدر و مادرمان در پیش

آنها را فهمیده و درک کرده و دیگر لزومی ندارد، ما درباره آنها اندیشه‌گری نموده و در صدد درک و فهم آنها برآئیم.

بدین ترتیب، ما باورها و یا برچسب مذهبی خود را از فرهنگ عقیدتی پدر و مادرمان به ارث می‌بریم و در سراسر عمر حتی یکمرتبه نیز در صدد دوباره‌نگری و فهم و درک اصول و موازین دینی که از پدر و مادر به ارث برده و یا بررسی شرایطی که پدر و مادرمان را مجبور به پذیرش آن عقاید کرده‌اند، بر نمی‌آئیم. زیرا، ما ناخودآگاهانه باور داریم که پدر و مادرمان نوشتارهای کتاب‌های مقدس دینی را در پیش برای ما خوانده و دیگر لزومی ندارد که ما خرد خود را در باره حقیقت آنها به داوری بگیریم. تردید نیست که هرگاه ما به این کار دست می‌زدیم و درونمایه کتاب دینی خود را تنها یکبار هم که شده است، برای درک خردگرایانه مطلب و نه به‌عنوان یک تکلیف دینی می‌خواندیم، از دین و ایمان و اصول عقیدتی پدر و مادرمان نخست شکفت زده و سپس شرمگین می‌شدیم.

ما توجه نداریم که چشم خرد و چشم ایمان مانند چشم‌های ما در حالت خواب و بیداری است. بدین شرح که همانگونه که چشم‌های ما در حال خواب و بیداری دو شکل متفاوت و ناهمگون دارند و ما نمی‌توانیم هم ببخواییم و هم چشممانمان را باز نگهداریم، به همانگونه نیز قادر نخواهیم بود چشم‌های خرد و ایمان خود را در یک زمان باز نگهداریم. زیرا، هر زمانی که چشم خرد ما گشوده می‌شود، نیروی خرافه‌خواهی و بیهوده‌پرستی در ما خاموش می‌شود و هرگاه که چشم ایمان ما به پاره‌ای اصول بی‌پایه‌ای که ساختار مذهبی ما را تشکیل داده‌اند، باز می‌گردد، به‌گونه طبیعی چشم خردمان بسته می‌شود.

بدیهی است، گرایش‌هایی که به ایمان انسان وابسته باشند، نهاد خرد را کِرخت و بیحس کرده و نیروهای پویای مغزی انسان را در سراب خرافه‌گرایی وامانده و زندانی می‌کنند. عقاید دینی و متافیزیکی از یک سو و داوری‌های خرد و درایت انسان از دگر سو، به‌دو دلیل نمی‌توانند با

یکدیگر زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. دلیل نخست آنست که انسان در ژرفای مغز باور دارد که معتقدات دینی او از منابع ناشناخته فراسوی خرد، دانش و توانائی‌های مغزی و بدنی او ناشی می‌شوند و دلیل دوم آنست که انسان، پیام‌آوران و دکانداران دینی را افرادی به‌شمار می‌آورد که نه تنها با افراد عادی انسان متفاوت هستند، بلکه با منابع ناشناخته برتر از انسان نیز پیوند دارند. این دو دلیل سبب می‌شود که انسان باورهای دینی و متافیزیکی خود را در بالای نیروهای مغزی‌اش قرار دهد و برای درک و فهم آنها هیچگاه سنجه‌های خرد و درایتش را به کار نگیرد.

«نیچه» فیلسوف نامدار آلمانی می‌گوید، مذهب پدیده‌ای است که انسان را هیپنوتیسم می‌کند و مانند حیواناتی که زمستان را در بیهوشی (خواب Hibernation) و یا گیاهان مناطق گرمسیر که تابستان را در حال رخوت و بیحسی می‌گذرانند؛ مذهب نیز نیوند آگاه انسان را کرخت می‌کند و سبب می‌شود که انسان خود را به شکل کاریکاتور باورهای خرافی و مذهبی درآورد و عمری را به بیهودگی بگذراند.

مهمتر از همه اینکه، اصول و موازین دین اسلام امکان هر گونه آزاداندیشی را از پیروان خود سلب می‌کنند و از لحظه‌ای که کودکی از زهدان مادر پا به پهنه وجود می‌گذارد تا زمانی که آخرین نفس از کالبد او خارج می‌شود، برای او تکلیف‌سازی و سرنوشت‌ریزی کرده‌اند.

بدیهی است که فرد بشر پیوسته درباره غایت زندگی خود کنجکاو و اندیشناک بوده و کوشش کرده است، سرنوشت وجود خود را پس از مرگ کشف کند؛ به گونه‌ای که واژه Escatology به مفهوم هدف و غایت زندگی بشر، پیوسته در جایگاه یکی از جستارهای مهم فلسفه غرب مورد بررسی و کنکاش قرار داشته است. ولی، درحالی‌که خرد پویا و دانش شکوفای بشر، هنوز درباره کشف سرنوشت خود پس از مرگ به جایی ره نبرده؛ نهادهای افسونگر مذهبی به دنبال قاعده‌سازی برای رفتار و منش بشر در زمان حیات، جزئیات سرنوشت او را پس از مرگ نیز گام به گام افسانه‌بافی

کرده‌اند.

کتاب قرآن، احکام فقهای اسلام و درونمایه احادیث اسلامی پر از اصول و قواعدی هستند که دین اسلام برای پیروان این دین قانونگزاری کرده‌اند. ما در این کتاب آنچه را که آیه‌ها و احکام قرآن و درونمایه احادیث اسلامی از زبان الله و به اصطلاح، پیامبر او در باره غایت زندگی بشر و سرنوشت او پس از زندگی در این دنیا افسانه‌سازی کرده و بدون تردید، آگاهی از آنها از یکسو موجب به اندیشی و حقیقت‌گرایی شده و از دگر سو بررسی آنها از تفریح و سرگرمی خالی نیست، به شرح و بازشکافی درمی‌آوریم.

دانشمندان روانشناسی برای انسان دوگونه هوش قائل شده‌اند: هوش نهادی (بالقوه) و هوش عملی. هوش نهادی، درایت و سرمایه مغزی انسان برای درک حقایق بوده و هوش عملی، کاربُرد سرمایه‌های مغزی و درایت انسان برای بهتر ساختن زندگی خود، هم‌نوعان خویش و هم‌بودگاه بشر می‌باشد. دانشمندان یاد شده، باور دارند که دانش و آگاهی مؤثرترین وسیله و عامل تبدیل هوش نهادی به هوش عملی انسان است. Desiderius Erasmus از اومانیست‌های (انسان‌گرایان) شهیر سده شانزدهم هلند نیز می‌گوید: «مغز انسان تا زمانی که در حالت ناآگاهی قرار دارد، استعدادش برای پذیرش نادرستی‌ها بیش از حقایق می‌باشد.» برآستی که ریشه هر نوع خرافه‌پرستی، دژآموزی، افسون‌زدگی و خردباختگی را در ناآگاهی‌های ما باید جستجو کرد.

ما در این کتاب اصول یاوه و بیهوده‌ای را که یک افسونگر قدرت‌جوی تازی با بستن نام پیامبر به خود بوسیله پشت‌هم‌اندازی‌های نبوغ‌مایه به آنها لباس سپنتای دینی پوشانیده، فاش می‌کنیم و آنچه را که اصول و احکام دین اسلام برای غایت زندگی بشر گفته‌اند، از لابلاهی آیه‌های قرآن و درونمایه احادیث اسلامی به آگاهی خوانندگان خود می‌رسانیم و فرآیند این بررسی را با احترامی بی‌کران به داوری خرد و نیوند انسانی آنها می‌سپاریم.

دکتر مسعود انصاری



## فصل اول

# معاد و روز قیامت در دین های

## گوناگون

بزرگترین خدمتی که می توان به یک مسلمان کرد، اینست که او را از بند این دین نجات داد.

ارنست رنان

فلاسفه و اندیشمندان از دیرباز، پیوسته از زندگی پس از مرگ سخن گفته و در باره پایان زندگی افراد بشر اندیشه نموده اند. دیدمان «معاد» و یا «بازگشت به زندگی» برای نخستین بار در باورهای مذهبی مردم خاور میانه به وجود آمده است. مردم بابل و بین‌النهرین در دوره‌های باستانی باور داشتند که خدای رشد و نمو گیاهان به نام «تموز»<sup>۱</sup> هر سال پس از سپری شدن تابستان بدرود زندگی می‌گوید و سال بعد، دوباره برای رویانیدن گیاهان زنده می‌شود. ولی مردم این مناطق به معاد افراد بشر

---

<sup>۱</sup> «تموز» خدای رشد و نمو گیاهان بین مردم بابل و بین‌النهرین در دوره‌های باستانی بوده است. «تموز» هر سال پس از گذشت تابستان، بدرود زندگی می‌گفت و سال بعد، دوباره برای رویانیدن و به‌ثمر رساندن گیاهان زنده می‌شده است. کتاب حزقیال نبی در آیه ۱۴ باب هشتم در تورات، می‌گوید، زنده‌های اورشلیم هر سال در پایان تابستان که مشهور بود، «تموز» بدرود زندگی می‌گوید، برای او به سوگ می‌نشستند و گریه وزاری سر می‌دادند.

گفته شده است که «تموز» قدرت نجات افراد بشر را نیز دارا بود و می‌توانست آنها را از بیماری نجات دهد، ولی در جلوگیری از مرگ آنها قدرتی نداشت.

عقیده نداشتند. در آن دوره‌ها یونانی‌ها و رومی‌ها معتقد بودند که روان انسان جاودانی و فناپذیر است، ولی به معاد جسمانی معتقد نبودند. در باورهای مذهبی مردم یونان باستان، مانند معتقدات مذهب Isis نیز سخن از معاد روانی رفته است، ولی آنها نیز به معاد جسمانی هیچ عقیده‌ای نداشتند.

در باره «معاد» و یا زنده شدن پس از مرگ، سه دیدمان کلی وجود دارد:

۱- دهریان، ماتریالیست‌ها و بی‌خدایان، عقیده دارند که هر موجود زنده‌ای در این دنیا، دارای عمر محدودی بوده و پس از اینکه زندگی‌اش به پایان رسید، برای همیشه از پهنه هستی خارج می‌شود. این گروه همچنین باور دارند، پس از اینکه انسان بدرود زندگی گفت و بدنش از هم متلاشی و نابود شد، به اشیاء و موجودات دیگری تبدیل می‌شود و دوباره جان گرفتن و زنده شدن او امکان ندارد.

۲- افرادی که تنها معتقد به معاد و بازگشت نفس و روان انسان هستند، به معاد جسمانی عقیده ندارند و آنرا مردود می‌دانند. گروهی از پیروان این مکتب به Reincarnation عقیده داشته و باور دارند، جوهر وجود انسان که آنرا «کارما» Karma می‌گویند، پس از مرگ در جسم دیگری وارد می‌شود و به زندگی دوره‌ای خود ادامه می‌دهد. بنا به باور این گروه، انتقال «کارما» به جسم‌های گوناگون بستگی به چگونگی کردار و رفتار انسان دارد. بدین شرح که هر گاه انسانی نکوکار بوده باشد، «کارمای» او در زندگی دوره بعد، در جسم ارزشمندتری وارد می‌شود و هرگاه بدکار بوده باشد، در جسم کم‌ارزشی به زندگی ادامه خواهد داد.

برخی از افراد این مکتب، باور دارند که «کارمای» انسان بر پایه رفتار و روش موجود زنده ممکن است حتی از انسانی به یک جانور و یا از جانوری به انسان منتقل شود که این جریان در اصطلاح، «دگردیسی روان» و یا Transmigration نامیده می‌شود. بدیهی است که دین‌های ابراهیمی

(سامی) با هیچیک از انواع این عقاید در باره معاد موافقت ندارند.

۳- کیش زرتشت و دین های ابراهیمی که معاد جسمانی را از اصول عقاید خود به شمار می آورند، باور دارند، انسان پس از مرگ باید در انتظار روز قیامت (رستاخیز) باقی بماند تا در آنروز به حساب اعمال و رفتارش رسیدگی شود. هر گاه او انسان نکوکاری بوده، برای ابد به بهشت و اگر بدکار بوده باشد، در دوزخ جای می گیرد. معتقدان به این دیدمان باور دارند، همانگونه که خداوند، قدرت آفرینش انسان را دارد، به همانگونه نیز قادر است به آثار و بقایای مانده از جسم او دوباره جان بدهد و او را به شکل زمان زندگی اش دوباره زنده کند.

نوشتارها و کتابهای بیشمار مذهبی خاورشناسان و دانشمندان علوم دینی بدون تردید نشان می دهند که بنیانگزاران دین های سامی، روز قیامت را مانند برخی تئوری های دیگر از قبیل وجود شیطان، پل صراط، بهشت و دوزخ و معراج و غیره، از کیش زرتشت و آئین مزدیسنا گرفته و آنها را به نام نوآوریهای دین خود به پیروانشان آموزش داده اند.

اصول دین زرتشت حاکی است، هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، افراد نیکوکار و همچنین بدکار، هر دو از همان محلی که مرده اند، دوباره زنده می شوند.<sup>۲</sup> زمین و آسمان، مرده های خود را تسلیم می کنند و همه آنها در پیشگاه دادگری داور الهی قرار می گیرند.<sup>۳</sup> روانهای افراد نیکوکار و بدکار، هر دو به بدنهایشان باز می گردد. استخوانهای مردگان از زمین، خون آنها از آب، موهایشان از گیاهان و وجود آنها از آتش دوباره زندگی خواهند یافت؛ به گونه ای که آنها از هر جهت، به شکل زمان زندگی خود بازگشت خواهند کرد.<sup>۴</sup> همچنین کیش زرتشت باور دارد که در روز رستاخیز، سرانجام نیکی بر زشتی پیروز خواهد شد و برای افراد نکوکار، دنیائی پر از مهر و آرامش و دوستی به وجود خواهد آمد.

<sup>۲</sup> Bundahishn 30.7.

<sup>۳</sup> Yasht 3. 18 - 21, 3. 56 - 58; Bundahishn 30.

<sup>۴</sup> Bundahishn 30. 10.

یونانی‌ها کیش زرتشت را دین ایرانی‌ها و نخستین دین یکتاپرستی می‌دانستند.<sup>۵</sup> برخلاف سایر دینها که «دینهای آئینی» نامیده شده‌اند، دین زرتشت «دین عقیدتی» نام گرفته است. بدین شرح که در کیش زرتشت، کسی که به پیروی از این کیش تن در دهد، نخست اصول معتقدات آنرا می‌پذیرد و سپس زرتشتی می‌شود، ولی پیروان سایر دینها با اجرای آئین‌های ویژه‌ای، به پیروی از آن دین در می‌آیند. به گفته دیگر، یک زرتشتی هیچگاه از شکم مادر زرتشتی زایش نمی‌یابد، بلکه پس از رسیدن به دوره بلوغ و رشد معنوی و درک لازم، با پذیرش اصول معتقدات آن کیش زرتشتی می‌شود، ولی در سایر دینها، افراد مردم با اجرای پاره‌ای از آئین‌های آن دین، وادار می‌شوند به آن دین ایمان بیاورند. برای مثال، در دینهای موسویّت و اسلام، کودکی که از شکم مادر زایش می‌یابد، ختنه می‌شود و به پیروی از آن دینها در می‌آید.<sup>۶</sup> در مسیحیت نیز غسل تعمید انسان را مسیحی می‌کند.

یکی از اصول معتقدات کیش زرتشت که اثر بسیار شگرفی در منطقه خاور نزدیک داشته، باورهای این کیش در باره روز رستاخیز و بازگشت مردگان به زندگی دوباره با بدن پیشین خود می‌باشد. روز رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ از نوآوریهای کیش زرتشت است و پیش از ظهور این کیش، چنین دیدمانی در دنیا وجود نداشته است.<sup>۷</sup> بدیهی است که ریشه این دیدمان را می‌توان در باورهای شکارچیان هند و ایرانی و سایر ملت‌های دوره‌های باستانی در سایر مناطق جهان در گذشته جستجو کرد. این افراد باور داشتند که هرگاه استخوان جانورانی که آنها شکار می‌کنند با آئین ویژه‌ای دفن شوند، از نو زنده خواهند شد و آنها می‌توانند، دوباره آن جانوران را شکار کنند.<sup>۸</sup> مردم یاد شده باور داشتند که استخوانهای انسان و جانوران دیرتر از سایر اندامهای آنها پوسیده و نابود می‌شوند و ازاینرو

<sup>۵</sup> Mary Boyce & Frantz Grenet, *A History of Zoroastrianism* (Netherlands: E.J. Brill, 1991), p. 363.

<sup>۶</sup> *Ibid.*

<sup>۷</sup> *Ibid.*, p. 364.

<sup>۸</sup> James Frazier, *The New Golden Bough*, 2<sup>nd</sup> ed., (New York: Criterion Books, 1959), p. 415ff.

می‌توانند، تخم زندگی آینده آنها به شمار روند. این عقیده را می‌توان ریشه و پایه اعتقاد به زندگی پس از مرگ در دینهای گوناگون به شمار آورد که نسلهای بعدی افراد بشر، آنها را به معاد جسمانی گسترش دادند و از این راه نیز به باورهای کیش زرتشت راه یافت! زرتشت باور داشت، افراد نکوکار پس از روز رستاخیز و بازگشت به زندگی دوباره تکامل پیدا می‌کنند و در پرتو فرمانروائی اهورمزدا، زندگی جاودان خواهند یافت؛ ولی در فراگشت پیروزی نیکی بر بدی، روان و جسم بدکاران هر دو نابود خواهند شد.

یونانیهای باستان بویژه پیروان مکتب افلاطون به سبب دانش زرتشت در ستاره شناسی برای او احترام بسیار قایل بودند و «اریستوکسنوس»<sup>9</sup> Aristoxenus، یکی از مشهورترین شاگردان ارسطو که بین ۳۰۰ تا ۲۲۰ سال پیش از میلاد مسیح نوشتارهای بسیاری به رشته نگارش درآورده، نوشته است که فیثاغورث شاگرد زرتشت بوده است.<sup>۱۰</sup> این فرنود نشانگر آنست که حتی باورهای دینی و فلسفه یونان باستان نیز از تأثیر باورهای زرتشت در باره زنده شدن مردگان پس از مرگ و روز رستاخیز برکنار نمائده است.

دینهای ابراهیمی نیز نه تنها دیدمان معاد جسمانی و روز قیامت را از کیش زرتشت برداشت کردند، بلکه بسیاری از تئوریهای دیگر دینی خود را نیز از اصول کیش زرتشت گرفتند. ولی، هر یک از دینهای ابراهیمی پس از برداشت بسیاری از تئوریهای دینی خود از کیش زرتشت، نهاد آنها دست نخورده نگهداشتند و شکل و چگونگی آنها را تغییر دادند. مقایسه نوشتارهای موجود مذهبی کیش زرتشت و کتابهای مقدس دینهای ابراهیمی به خوبی این دیدمان را ثابت می‌کند.

<sup>9</sup> Boyce & Grenet, *A History of Zoroastrianism*, p. 365.

<sup>۱۰</sup> «اریستوکسنوس» زرتشت را Zaratas که نام آرامی زرتشت بوده، نامیده است.  
<sup>11</sup> *Ibid.*, p. 368.

به گونه‌ای که همه کتابهای تاریخی نوشته اند، دیدمان روز قیامت در نوشتارهای مقدس یهودیهای نخستین وجود نداشته و یهودیان پس از تبعید شدن به بابل، این تتوری دینی را از ایرانی‌ها برداشت کردند. تماس یهودی‌ها با ایرانی‌ها بویژه از سده‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد، در رشد و گسترش اصول و احکام کیش موسویّت بسیار کارساز بوده است.<sup>۱۲</sup> تردید نیست که تورات در بخش «تواریخ ایام»، پس از اخراج آنها از اورشلیم و ورودشان به بابل و آشنائی یهودیان با زرتشتیان به رشته نگارش درآمده است. زیرا، در این کتاب، رویدادهائی شرح داده می‌شود که پس از ورود یهودیان به بابل به وقوع پیوسته است.

باید توجه داشت، توراتی که امروز در دست است، آن کتابی نیست که موسی ادعا می‌کرد، بوسیله یهوه در کوه سینا به وی الهام شده است. زیرا، او دستور داده بود، آن کتاب را در صندوقی به نام «صندوق عهد» در بیت‌المقدس نگهداری کنند و هر هفت سال یکمرتبه آنرا از صندوق بیرون بیاورند و برای یهودیان بخوانند.<sup>۱۳</sup> ولی، پس از درگذشت موسی، در نتیجه رویدادهای گوناگون و از جمله ویران شدن شهرهای بیت‌المقدس و اورشلیم به دست «بخت‌النصر» کتاب تورات نیز نابود شد و در دوره‌های بعد با بهره‌گیری از حافظه افراد سالخورده، بویژه «عزرا» دوباره نویسی شد و اصول و باورهائی که یهودی‌ها از ایرانی‌ها آموزش گرفته بودند، بدان افزایش یافت. همچنین گفته شده است که اثر دیدمانهای کیش زرتشت در موسویّت از اثر اصول کیش یاد شده در سایر دین‌ها ژرف‌تر و بیشتر بوده است.<sup>۱۴</sup>

<sup>12</sup> S.A. Nigosian, *The Zoroastrian Faith* (Canada: McGill Queen's University Press, 1993), p. 69.

<sup>13</sup> سفر تثبیه، باب ۳۱، آیه‌های ۹ تا ۱۱  
<sup>14</sup> هاشم رضی، *تاریخ ادیان*، کتاب بیست‌وسوم (تهران: انتشارات کوه، ۱۳۴۲)، صفحه ۱۲۰۵ به بعد.

<sup>15</sup> Boyce & Grenet, *A History of Zoroastrianism*, p. 367.

دکتر حبیب لوی در کتاب تاریخ یهود در ایران، می‌نویسد، اخراج یهودیان از اورشلیم و اسارت آنها به دست «بخت‌النصر» در بابل، سبب آمیزش یهودی‌ها با ایرانی‌ها شد و در نتیجه یهودی‌ها با باورهای مذهبی ایرانی‌ها آشنا شدند و پس از اینکه کورش بزرگ، یهودی‌ها را از بابل آزاد کرد و به اورشلیم بازگردانید، آنها برخی از تئوری‌های مذهبی ایرانی‌ها، از قبیل موضوع رستاخیز مردگان، دوزخ و بهشت و فرشته‌های آسمانی را به باورهای دینی خود افزودند.<sup>۱۶</sup>

بنابراین، یهودی‌ها تا زمانی که از اورشلیم اخراج نشده بودند، به روز قیامت عقیده نداشتند، ولی پس از اینکه بوسیله کورش بزرگ از اسارت آزاد و به اورشلیم بازگشت داده شدند، چون مدت نیم سده در میان زرتشتیان زیسته بودند، به اصول کیش زرتشت آشنا و معتقد شدند و در هنگامی که به اورشلیم بازگشتند، آنها را وارد کتاب تورات (کتاب دانیال) نمودند و از راه تورات به سایر کتاب‌های دینی یهودی‌ها، مانند تلمود و غیره راه یافت. کتاب دانیال تورات، در باره روز قیامت می‌گوید، مردم نکوکار و بدکار، هر دو، پس از مرگ دوباره زنده می‌شوند و پس از اینکه اعمال و رفتار آنها مورد حسابرسی و داوری قرار گرفت، نکوکاران در هنگام فرمانروائی پیامبر نجات‌دهنده، زندگی جاودانی خواهند یافت، ولی بدکاران از این موهبت محروم خواهند ماند.

اگرچه، به گونه‌ای که در بالا اشاره شد، دیدمان روز قیامت از موسوئیت به مسیحیت راه یافت، ولی معاد جسمانی، بیشتر به مسیحیت وابسته می‌شود. زیرا، مسیحیان باور دارند که عیسی مسیح، در روز سوم پس از مصلوب شدن، دوباره زنده شد و به آسمان رفت. برگزاری مراسم سالیانه «ایستر» و یا «عید پاک» که یکی از بزرگترین مراسم مذهبی مسیحیان است، نشانه روزی است که عیسی مسیح، پس از مرگ دوباره زندگی یافت. معاد جسمانی و یا زنده شدن عیسی مسیح، پس از مرگ

<sup>۱۶</sup> دکتر حبیب لوی، تاریخ یهود در ایران، جلد اول، کتاب دوم (تهران: ۱۳۳۹)، صفحه ۳۴۴

در انجیل، در کتابهای متی، مرقس، لوقا و یوحنا به تفصیل و بویژه در نوشتارهای «سنت پاول» (1 Cor. 15)، شرح داده شده است.

بر پایه نوشتارهای کتابهای یاد شده در بالا، گروهی از زنان هواخواه عیسی مسیح، پس از مرگ وی به آرامگاهش رفتند و مشاهده کردند که سنگ روی آرامگاه او حرکت کرده و از جسد او در آرامگاهش نشانی وجود ندارد. آنها، سپس نزد پطرس و سایر پیروان مسیح رفتند و این موضوع را با آنها در میان گذاشتند، پس از آن نیز گروهی از پیروان عیسی مسیح، او را در اورشلیم دیده و حتی مشاهده کرده اند، به اتاقی که درب آن قفل بوده وارد شده و گروهی نیز او را در جلیلیه دیده اند.

بدین ترتیب، انجیل، آشکارا معاد روان و بدن، هر دو را پذیرفته و حتی به معاد بدن بیش از معاد روان عقیده دارد، زیرا معتقد است که روان، زندگی جاودانی دارد.<sup>۱۷</sup> مهمترین دلیل مسیحیت در باره معاد، نوشته «سنت پاول» در باره زنده شدن مسیح و رفتن او به آسمان بوده است.<sup>۱۸</sup>

دیدمان معاد، سپس از کیش‌های زرتشت، موسویت و مسیحیت به اسلام راه یافته است. محمد بن عبدالله نیز که برای به دست آوردن قدرت و فرمانروایی بر تازیان، عنوان پیامبری به خود بسته و می‌خواست وانمود کند که دین او اسلام، دنباله دو دین ابراهیمی موسویت و مسیحیت است و به اصطلاح، همان خدائی که موسی و عیسی را به پیامبری گمارده، او را نیز به پیامبری خود برگزیده است؛ دیدمان روز قیامت را از کیش‌های زرتشت، موسویت و مسیحیت برداشت کرد و آنها را با شکل نوین، ولی دگردیس شده ای، وارد اصول و احکام اسلام نمود. اما، محمد مانند سایر اصولی که از دینهای دیگر برداشت کرد و تغییراتی در آنها ایجاد نمود تا به اصطلاح نشان دهد که اصول و احکام اسلام هم، دنباله قوانین و مقررات الهی دینهای پیشین بوده و هم نسبت به آنها برترند، در اصول و

<sup>17</sup>The RT. Rev. MSGR. Joseph Pohil, *Resurrection* (London: B. Herder Book Co., 1947), p. 121.

<sup>18</sup>*ibid.*



احکام روز قیامت نیز تغییراتی به وجود آورد. و نیز همانگونه که محمد با هدف بالا، هنگام نوآوری در اصول و احکام دینهای موسوی، بسیاری از آنها را دگر دیس کرد و با شکلهای غیر منطقی تر و نابخردانه تر وارد اصول دین اسلام نمود تا نشان دهد که اصول اسلام نسبت به سایر دینهای ابراهیمی برتر است، همین روش را نیز در باره اصول و احکام روز قیامت به کار برد. به همین دلیل، اصول و احکام روز قیامت در اسلام، به گونه ای که در جستارهای این کتاب به تفصیل بازشکافی خواهد شد، آنچنان غیر منطقی و خردستیز است که براستی انسان را در بن بست شگفتی، درمانده می کند. بدیهی است، با توجه به اینکه بر پایه نوشتارهای مهم و مشهور تاریخ نویسان و اسلام شناسان تازی و غربی، محمد جنبش دینی خود را از کاروانزنی و غارت و چپاول اموال دیگران آغاز کرد، بنابراین، برداشت تئوری های دین آوران پیش از او باید برایش، کاری بسیار آسان بوده باشد.



به گونه کلی، دیدمان معاد جسمانی و بویژه رویدادهای روز قیامت به اندازه ای غیر منطقی است که نه تنها فلاسفه آزاداندیش، بلکه بسیاری از اندیشمندان و پیروان دین های ابراهیمی نیز کوشش کرده اند، به گونه ای آنها را در یک چارچوب منطقی تر پالایش کنند، ولی در راه دستیابی به این هدف ناکام مانده اند.

دوباره زنده شدن فرد بشر پس از مرگ را تنها با ایمان مذهبی جزمی می توان پذیرش کرد و گرنه هیچ فنرود منطقی و خردگرایی برای این دیدمان نمی توان یافت. اندیشمندان و پژوهشگران دلایل بسیاری برای نبود امکان چنین عقیده ای ابراز داشته و از جمله می گویند، بدن فردی که سوخته و خاکستر شده، چگونه می تواند، دوباره به زندگی بازگشت کند؟ و یا بدن انسانی که در دریا بوسیله حیوانات دریائی پاره پاره و خورده شده است، چگونه خداوند، آن بدن را دوباره زنده می کند؟ همچنین، بدن

فردی که بوسیله آدمخواری خورده شده و رگها و پی‌های آن دو بدن با یکدیگر ترکیب شده‌اند، چگونه آن دو بدن و اجزای آنها از یکدیگر جدا و دوباره زنده خواهند شد؟ اگر خداوند بخواهد، بدن ایندو را دوباره زنده کند، آیا بر پایه چه دلیل و منطقی، می‌توان هر یک از اجزای آندو را وابسته به یکی از آندو دانست؟ این دلایل و فرمودهای بسیار دیگری که در این راستا وجود دارد، معاد جسمانی و بازگشت مردگان به زندگی دوباره، پس از مرگ را غیر منطقی، نابخردانه و غیر قابل پذیرش می‌داند. چنانکه از نوشتارهای موجود بر می‌آید، زرتشت نیز با وجود اینکه خود نوآور دیدمان معاد و روز رستاخیز بوده، گویا پذیرش این تئوری برایش کار ساده و آسانی نبوده است.<sup>19</sup> زیرا، او در این باره با اهورمزدا گفتگو کرده و در برابر پرسشهای خود، در باره معاد و روز رستاخیز، پاسخهای زیر را دریافت کرده است:

زرتشت: «آیا در روز رستاخیز، مردگان با همان بدنهایی که در زمان زندگی داشتند، زنده خواهند شد و یا اینکه با شکل تغییر یافته ای این عمل انجام خواهد گرفت؟»

اهورمزدا: «مردگان دوباره با همان بدنهای خود زندگی خواهند یافت.»  
 زرتشت: «آیا افرادی که زندگی را بدرود گفته و بدنهایشان بوسیله سگها، پرندگان، گرگها و لاشخورها پاره پاره و نابود شده است، چگونه دوباره زندگی خواهند یافت؟»

اهورمزدا: «اگر تو بخواهی یک تابوت چوبی بسازی و هیچ چوبی در اختیار نداشته باشی، این کار برایت آسان‌تر خواهد بود و یا زمانی که قسمت‌های از هم جدا شده یک تابوت چوبی در اختیار تو باشد؟»

زرتشت: «اگر من بخواهم تابوتی از چوب بسازم و شاخه‌های چوب و یا قسمت‌های از هم جدا شده یک تابوت چوبی را در اختیار داشته باشم، این کار از زمانی که شاخه‌هایی از چوب و یا قسمت‌های جدا شده تابوتی در

<sup>19</sup> R.C. Zachner, *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism* (New York: G.P. Putman's Sons, 1961), p. 316.

اختیارم نباشد، برایم بمراتب آسان‌تر است.»

اهورمزدا: «به‌همین ترتیب، زمانی که آفریده شده‌های من وجود نداشتند، من توان آنرا داشتم که آنها را بیافرینم، ولی اکنون که آثار و بقایای آنها وجود دارد، دوباره زنده کردن آنها، برایم بمراتب آسان‌تر خواهد بود. زیرا، من پنج انباردار در اختیار دارم که آثار و بقایای درگذشتگان را نگهداری می‌کنند. نخست، زمین است که گوشت، استخوان و رگها و پی‌های مردگان را نگهداری می‌کند. دوم، آب است که خونهای آنها را نگهداری می‌کند. سوم، گیاهان هستند که موهای مردگان را نگهداری می‌کنند. چهارم، نور آسمانهاست که آتش را نگهداری خواهد کرد. و پنجم، باد است که در روز رستاخیز، روان مردگان را به آنها بازخواهد گردانید»<sup>۲۰</sup>

همچنین، در متونی که به‌زبان پهلوی نوشته شده، آمده است که اهورمزدا به‌زرتشت می‌گوید، همانگونه که به‌یادآوردن موضوعی که در حافظه وجود داشته، آسان‌تر از آموختن آن موضوع می‌باشد و نیز تعمیر خانه‌ای آسان‌تر از ساختن آن خانه از نو می‌باشد، به‌همانگونه نیز جان دادن به آثار و بقایای افرادی که در پیش زنده بوده‌اند، بمراتب آسان‌تر از آفریدن آنها بدون وجود بدنهای متلاشی شده آنها می‌باشد.

محمد بن عبدالله نیز در برابر تازیانی که از او پرسش می‌کردند، چگونه استخوانهای پوسیده انسان می‌تواند، دوباره در بدن او کارآئی پیدا کند و آن فرد از نو زنده شود، درست همان پاسخ را تکرار می‌کرد.

با وجود اینکه اصول دین اسلام از سایر دین‌های ابراهیمی جزمی‌تر و نرمش‌ناپذیرتر است، با این وجود، دیدمان معاد و رویداد روز قیامت حتی از انتقاد دانشمندان اسلامی نیز برکنار نمانده است. شیخ‌الرئیس، ابوعلی سینا، دانشمند ایرانی تبار، پس از بحث مفصّلی درباره معاد، می‌گوید، چون لذت‌های مادی بدنی مورد توجه حکما و اولیاءالله و افراد دیندار و

<sup>20</sup> *ibid.*, p. 317.

خدانشناس نیست، بلکه کمال مطلوب برای انسان خیر مطلق است، ازاینرو، معاد جسمانی را از راه عقل نمی‌توان به اثبات رسانید و باید باور داشت که معاد روحانی خواهد بود.

در بین مذاهب گوناگون دین اسلام، پیروان مذهب شیعه گری به روز قیامت، ایمان استوارتری داشته و باورهای آنها نسبت به سایر مذاهب دین اسلام، در این باره بسیار غیر منطقی‌تر و نابخردانه‌تر است. زیرا، در مذهب شیعه گری، معاد و روز قیامت با ظهور مهدی (امام زمان)<sup>۲۱</sup> که پیروان مذهب یاد شده، عقیده دارند، در حدود مدت ۱۲۰۰ سال است در چاهی مخفی شده، پیوند خورده است. وانگهی، به گونه‌ای که می‌دانیم، دیدمان «امامت» یکی از پنج اصل مذهب شیعه گری است و این دیدمان در شیعه گری با ظهور مهدی (امام زمان)، در روز قیامت گره خورده است. سنی‌ها، باور دارند، در روز قیامت، عیسی مسیح ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از دادگری خواهد نمود، ولی شیعیان، امام زمان را کارگردان این نقش می‌دانند.

در حالیکه به شرحی که در بالا آمد، دیدمان دین اسلام در باره معاد و روز قیامت، انسان را در ژرفای شگفتی فرو می‌برد؛ این دیدمان بویژه در مذهب شیعه گری بمراتب بیهوده‌تر و کاوکت‌تر است، به گونه‌ای که بسیاری از فقها و فلاسفه شیعه، کوشش کرده اند، آنرا نادیده گرفته و خود را وارد این بحث نابخردانه نکنند. برای مثال، در کتاب گوهر مراد، نگارش عبدالرزاق لاهیجی، از فقها و نویسندگان بسیار مشهور شیعه گری در سده هفدهم، بهیچوجه ذکری از روز قیامت نشده است!<sup>۲۲</sup>

شریعت سنکلیجی، از فقها و اندیشمندان آزاداندیش مذهب شیعه گری، در کتابی که در تفسیر قرآن به رشته نگارش درآورده، هم به دیدمان معاد و روز قیامت اشاره کرده وهم رندانه کوشش کرده است، خود را درگیر این

<sup>۲۱</sup> برای آگاهی بیشتر به بخش دوم کتاب شیعه‌گری و امام زمان، نگارش دکتر مسعود انصاری نگاه فرمائید.

<sup>۲۲</sup> عبدالرزاق لاهیجی، گوهر مراد (تهران: اسلامیه، ۱۹۵۸)، صفحه‌های ۴۳۰ به بعد.

بحث نکند. او در باره معاد و روز قیامت می نویسد، آفرینش هر موجودی در این دنیا بر پایه فلسفه و هدف ویژه‌ای انجام گرفته و چون انسان کامل‌ترین موجود آفرینش بوده، به گونه طبیعی، روان او در زندگی این دنیا به تکامل اخلاقی و معنوی دست خواهد یافت و پس از مرگ و نابودی جسم، در دنیای آخرت به شکل دیگری به‌والا می‌خود، ادامه خواهد داد. با شرح این موضوع، اگرچه سنگلجی، موضوع معاد را انکار نمی‌کند، ولی منطق او در راستای معاد روانی بحث می‌کند و نه معاد جسمی. همچنین، چون شریعت سنگلجی، مانند گروهی از فقهای پیش از خود، بازگشت امام زمان را برخلاف خرد و منطق می‌دانست<sup>۲۳</sup>، علمای شیعه گری بر ضد او به‌پا خاستند و از مجتهد زمان، شیخ عبدالکریم حایری یزدی، در این باره پرسش کردند. شیخ عبدالکریم حایری یزدی نیز از دیدمان شریعت سنگلجی پشتیبانی کرد و به‌گونه‌ای که در مجله همایون چاپ شده، چنین فتوی داد:

من نیز بر پایه حدیث‌های موجود، به‌گونه کلی به معاد باور دارم. با این وجود، باید بگویم که عقیده به این دیدمان جزء [ضروریات] دین و ایمان نیست. هرگاه کسی به این عقیده ایمان نداشته باشد، نباید او را بدون دین و ایمان به شمار آورد. طرح این بحث‌ها و پرسشها بین افراد با دین و ایمان، آثار و نتایج زیانبار به وجود خواهد آورد.<sup>۲۴</sup>

فتوای شیخ عبدالکریم حایری یزدی، در حالیکه یک اعتراف خاموش و یک تسلیم بدون دفاع، در برابر پوچی، مسخرگی و خردستیز بودن اصول و احکام اسلام می‌باشد، در ضمن، زیربنای این فتوی نشانگر ریاکاری و دغلبازی ملایان و آخوندهاست. این فتوی ثابت می‌کند که برآستی، اصول و احکام دینی وسیله سوداگری و مردمفریبی این گروه فاسد، مفتخوار و واپسگرا بوده و آنچه که برای این افراد مهم می‌باشد، نگهداری نفوذ و

<sup>23</sup>Said Amir Arjomand, *Authority and Political Culture* (Albany: State University of New York Press, 1988), p. 171.

<sup>24</sup> همایون، قم، بهمن ۱۳۵۳، صفحه ۱

قدرتشان در جامعه می باشد، نه ارزشهای دینی. به گفته دیگر، آخوندها و ملاها نیز مانند افراد آزاداندیش و خرافه ستیز، به خوبی آگاهی دارند که اصول و احکام اسلام، مشتی خرافات بیهوده و دست و پا گیر و بدون مفهومی بیش نیستند، ولی فروش آنها را در دگان دینداری خود، آسانترین و پرسودترین وسیله دستیابی به نفوذ و قدرت در اجتماع می دانند. دلیل این امر آنست که شیخ عبدالکریم حایری یزدی، در فتوای خود آشکارا گفته است، ایمان و عقیده به معاد و روز قیامت، جزء ضروریات دین نیست. در حالیکه به گونه ای که همه می دانند، هم در مذهب سنی ها و هم در مذهب شیعه گری، «معاد» جزء اصول دین به شمار رفته است. با این وجود، چون منافع آخوندها ایجاب می کرده است که در آن زمان از دیدگاه شریعت سنگلجی پیروی کنند، شیخ نامبرده به سادگی، اصل معاد را که یکی از اصول سه گانه مذهب سنی ها و یکی از اصول پنجگانه مذهب شیعه گری است، بدون اهمیت دانسته و آنرا جزء «ضروریات دین» به شمار نیاورده است.

نتیجه ای که از بازشکافی دیدمان معاد جسمانی و روز قیامت در اسلام گرفته می شود، آنست که نهاد این دیدمان تا آن اندازه بی پایه و ناپخردانه است که گروهی از دانشمندان اسلامی، مانند شیخ الرئیس ابوعلی سینا، شریعت سنگلجی و شیخ عبدالکریم حایری یزدی، از تئوری یاد شده انتقاد کرده و برای اینکه در جایگاه یک دانشمند مسلمان نخواستند، یکی از اصول مهم دین اسلام را بشکنند، از اینرو، معاد را ناچار روحانی به شمار آورده و برخی نیز مانند عبدالرزاق لاهیجی، در پایه خود را درگیر این بحث نکرده و با زیرکی دغلكارانه ای از آن گذشته اند.

با این وجود، گروهی از آخوندهای شیعه گری که عناوین علامه و آیت الله به خود بسته اند، چون نه تنها توانائی برای اثبات این دیدمان، بلکه حتی توان علمی و ادبی برای درگیر شدن در این بحث را نداشته اند، از اینرو، برای توجیه این اصل و فریب دادن مردم، ریاکارانه و با کمال

گستاخی و فرونهادی به ساختن چنان افسانه‌ها، رویدادها و دروغهای خردستیزی در این باره دست زده‌اند که برآستی، خرد و نیوند انسان را از وجود خود پشیمان و بیزار می‌کند. از جمله آخوندی که دارای عناوین «آیت‌الله» است، به نام «علّامه آیت‌الله سیّد محمد حسین حسینی تهرانی» که در روی دو جلد کتابی که زیر فرنام معاد شناسی، به رشته نگارش درآورده، پیش از ذکر عناوین و نام خود واژه «حضرت» و در پایان عناوین و نام خود، عبارت «مدّ ظلّه العالی» را به کار برده، در صفحه‌های ۱۳۹ تا ۱۴۲ جلد اول، به اصطلاح برای اثبات معاد، گستاخانه، به ذکر چنان رویداد نابخردانه و مسخره‌ای پرداخته که خرد انسان از شگفتی یخ می‌بندد. چکیده رویداد یاد شده با کاربرد واژه‌های فارسی به شرح زیر است:

آیت‌الله سیّد جمال گلپایگانی از علما و مراجع تقلید که در زهد و پرهیزکاری شهرتی بسزا داشت و هم‌درس آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی بود، نقل می‌کند که استادان زمان جوانی اش به نامهای آخوند کاشی و جهاتگیر خان، به او دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و جمعه به گورستان تخت فولاد اصفهان برود و شب را تا بامداد در آن گورستان در باره عالم مرگ و روان اندیشه‌گری کند و هنگام بامداد به خانه بازگردد.

شخص ایشان (آیت‌الله سیّد جمال الدّین گلپایگانی)، نقل می‌کند: «من عادت کرده بودم، شبهای پنجشنبه و جمعه به گورستان تخت فولاد در اصفهان بروم و مدت یکی دو ساعت در بین کورها راهروی و اندیشه‌گری کنم، سپس چند ساعت استراحت نموده و پس از برگزاری نمازهای لازم، هنگام بامداد به اصفهان بازگردم.

یک شب زمستان که هوا بسیار سرد بود و برف می‌بارید به مقبره‌ای که در یک چهار دیواری محصور قرار داشت، رفتم و بر آن شدم تا در آنجا از غذائی که با خود برده بودم، کمی بخورم و آنگاه به عبادت پردازم. در این هنگام، چند نفر جنازه‌ای را به آن مقبره آوردند تا روز بعد بازگردند و جنازه را دفن کنند. یک نفر قرآن خوان را نیز مأمور کرده بودند، بالای سر آن جنازه قرآن بخواند.

هنگامی که من دستمال غذا را باز کردم تا از آن بخورم، مشاهده کردم، چند فرشته که مأمور عذاب آن مرده بودند، وارد آن مقبره شدند و من نمی دانم آن مرده چه گناهی مرتکب شده بود که آنها با گرزهای آتشین بر سر آن مرده می زدند، به گونه ای که آتش آن گرزها به آسمان زبانه می کشید و فریادهائی از آن مرده برمی خاست که تمام آن گورستان را به لرزه درمی آورد. شاید آن مرده از حاکمان ستمگر بود که فرشته ها آنچنان او را عذاب می دادند. نکته جالب اینکه، قرآن خوان یاد شده که فرشته های عذاب را نمی دید، همچنان ساکت نشسته و به خواندن قرآن مشغول بود.

من از مشاهده این رویداد از حال رفتم و در حالیکه بدنم به لرزه افتاده و زبانم قفل شده بود، با اشاره از صاحب مقبره درخواست کردم، در را باز کند تا من از آن محل خارج شوم. او ابتدا نفهمید من چه می خواهم و سرانجام که درخواستم را درک کرد، اظهار داشت: > آقا هوا سرد و برفی است و گرگها ممکن است شما را بدرند <

• من بدون اعتنا به سخنان او خود را به سوی درب اتاق کشاندم و او ناچار در را باز کرد و من آن محل را ترک کردم و به سوی شهر رفتم. در راه چندین مرتبه زمین خوردم و مدت یک هفته بیمار بودم. استادان بزرگ من، آخوند کاشی و جهانگیر خان، هر روز به اتاق من می آمدند و به من دوا می دادند و جهانگیر خان برایم کباب باد می زد و به زور به حلقم فرو می برد تا کم کم کمی توان پیدا کردم.

باید به منکرین معاد گفت: اینها هم قابل انکار است؟

### بازنمود رویداد

باید در ابتدای این جُستار نخست آگاهی دهم که جمله آخر، یعنی «باید به منکرین معاد گفت: اینها هم قابل انکار است؟» بدون هیچ تغییری واژه به واژه از کتاب آخوند یاد شده، برداشت شده است. و سپس اینکه رویدادی را که این آخوند با گستاخی اسلامی ذکر کرده، به شرح زیر می توان بازنمود کرد:



۱- این آخوندی که قصد دارد با ساختن چنین دروغ نابخردانه و بالداری، درستی و اصالت دیدمان معاد و روز قیامت را به اثبات برساند، تا آنجا گستاخ است که این چنین دروغ نابخردانه و بالداری را بهم بافته و در پایان این شاهکار خرد ستیزی که تنها از مغزهای پریشان و بیمارگونه ناشی می‌شود، می‌گوید: «آیا اینها هم قابل انکار است؟» این سخنان دروغ و نابخردانه از سوی آخوندی که نامهای «علّامه» و «آیت الله» برایش به کار رفته، دست کم نشانگر دو واقعیت تردید ناپذیر است: یکی اینکه گستاخی آخوند و ملّا در دروغگوئی و بیهوده‌پردازی، مرز و اندازه‌ای نمی‌شناسد و دیگر اینکه این حرامیان مذهبی، خود به اصول و معتقداتی که برای آنها تبلیغ دینی می‌کنند، ایمان و عقیده‌ای ندارند و دگانه‌های مذهبی آنها تنها برای فریب مردم و دستیابی به سود و منفعت شخصی و مفتخواری و گذران کردن یک زندگی انگلی ایجاد شده است.

۲- باید توجه داشت که نقل کننده داستان می‌گوید، در حالیکه قرآن خوان مشغول خواندن قرآن بود، فرشته‌های عذاب بر سر مرده گرزهای آتشین می‌کوبیدند. مفهوم این گفته آنست که بر خلاف آنچه لافهایی که آخوندها بر سر منبرها در باره اثر خواندن قرآن می‌زنند، معلوم می‌شود که خواندن قرآن هیچ اثری برای آن مرده نداشته است. به گفته دیگر، آخوندها با همه ریاکاریهای نهادی، حرفه‌ای و ویژه‌ای که دارند، مانند یک دروغگوی چند رنگ؛ گاهی اوقات، مشت خود را باز می‌کنند و بوی نکبت بار باورها و تئوری‌های خود را در می‌آورند.

۳- روشن نیست که آیا چگونه ممکن است، در مکانی که دو انسان وجود دارند، فرشته‌هایی آنچنان با گرزهای آهنین بر سر مرده‌ای بکوبند که آتش آنها در یک اتاق در بسته و در حالیکه برف می‌بارد، به آسمان زبانه کشد و یکی از این دو انسان آنرا با چشم‌هایش ببیند و دیگری توان مشاهده چنین رویدادی را نداشته باشد؟

نتیجه فرمودگرائی: بدون تردید، هیچ انسانی هر اندازه نیز که بنیادگرا و

جزمی بوده و به اصول و احکام اسلام با ایمانی آمیخته با احساس بنگرد، با این وجود، نمی‌تواند باور کند، آخوند بسیار مشهور و به اصطلاح بلندمرتبه‌ای که خود را «حضرت علامه آیت‌الله سید محمد حسین حسینی تهرانی» نام می‌برد، چنین سخنان هرزه درائی را که تنها می‌تواند فرآورده روانه‌های بیمار باشد، از زبان خارج کند؛ مگر اینکه کتاب او را خود به چشم ببیند. هرگاه چنین باشد، باید دانست که اصول و احکام و افسانه‌هایی نیز که در قرآن از نام الله شرح داده شده؛ در بیهودگی، بی‌پایگی و هرزه‌درائی هیچ دست کمی از لاف‌پردازیه‌های خردستیزانه این آخوند ندارد.

دیگر اینکه، به گونه‌ای که همه می‌دانند، دیدمان معاد، یکی از سه اصل مهم مذهب سنی‌ها و نیز یکی از پنج اصل پایه‌ای مذهب شیعیان می‌باشد. حال که چنین است، باید برآستی برای بیش از یک ششم جمعیت این دنیا که خرد خود را ترور کرده و خود را کاریکاتور چنین پندارهای واهی، غیر منطقی و نابخردانه‌ای نموده و عمر خود را با عقیده به این باورهای خرافی و خرد ستیز بر باد می‌دهند، به سوگ نشست!

## فصل دوم

# نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت

انسان، تمام سازمانهای مذهبی، خواه یهودی، خواه مسیحی و خواه اسلامی را برای آن اختراع کرده است تا هم نوعان خود را به ترس و وحشت انداخته، آنها را به بردگی بکشاند و بدینوسیله قدرت و منافع خود را تأمین نماید.

توماس پین

به گونه‌ای که در مطالب فصل دوازدهم خواهیم گفت، در حالیکه آیه‌های گوناگون قرآن با ناهمگونی آشکاری در باره زمان رویداد روز قیامت، به ضد و نقیض گوئی نابخردانه‌ای پرداخته‌اند، حدیث‌نویسان اسلامی، بخش چشمگیری از حدیث‌های این دین را از قول محمد به نشانه‌های روز قیامت که پیش از فرا رسیدن آن رخ خواهد داد، ویژگی داده‌اند. کتابهای مهم حدیث‌های اسلامی، مانند صحیح البخاری، کتاب‌الفتان، صحیح‌المسلم، مشکات‌المصابیح و شهرالمواقف، پر است از چگونگی رویدادهائی که پیش از فرا رسیدن روز قیامت و در خود آن روز به وقوع می‌پیوندد. شرح این حدیث‌ها آنچنان افسانه‌مانند و شگفت‌انگیز تهیه شده که برآستی انسان را از خرد و درایت خود شرمسار می‌کند.

حدیث‌نویسان اسلام، نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت را از قول محمد، به دو گروه بخش کرده‌اند: نشانه‌های کوچک و نشانه‌های بزرگ.

اگرچه، در باره شماره این نشانه‌ها و چگونگی رخداد آنها نیز بین حدیث‌نویسان اسلام تفاوت وجود دارد، ولی به گونه کلی نشانه‌های کوچک روز قیامت به این شرح ذکر شده‌اند: (۱) نابودی دین و ایمان بین مردم؛ (۲) دستیابی بی‌ارزش‌ترین افراد جامعه به بزرگترین مقام‌ها؛ (۳) رواج فتنه و آشوب در جوامع انسانی؛ (۴) وقوع جنگ با یونانی‌ها و یا رومی‌ها؛ (۵) گسترش رویدادهای فلاکت‌بار و مصیبت‌آور، به گونه‌ای که هنگامی که مردی از نزدیک گوری می‌گذرد، می‌گوید: «ای کاش، من به جای این مرده می‌بودم.» (۶) کشورهای عراق و سوریه از دادن خراج خودداری می‌کنند؛ (۷) ساختمانهای مدینه (یثرب) به مگه نزدیک خواهند شد.

نشانه‌های بزرگ روز قیامت عبارتند از: (۱) ظهور دجال (پیامبر دروغین)؛ (۲) پدیدار شدن یاجوج و ماجوج؛ (۳) فرود آمدن عیسی پسر مریم از آسمان به زمین؛ (۴) طلوع خورشید از مغرب؛ (۵) پدیدار شدن جانوری غول‌پیکر به نام (دابه‌الارض) از درون زمین؛ (۶) پر شدن فضا با دودی سیاه‌رنگ؛ (۷) وقوع سه زلزله؛ یکی در شرق، دومی در غرب و سومی در عربستان؛ (۸) انفجار آتشی از سوی (عدن) در یمن؛ (۹) انهدام خانه کعبه.

ترتیب وقوع رویدادهای بالا، در حدیث‌های اسلامی تفاوت دارند. «ابو داود» نوشته است که رویداد نخست، طلوع خورشید از مغرب خواهد بود. هنگامی که خورشید از مغرب طلوع می‌کند، دیگر الله توبه آنهایی را که تا آن زمان بیدین و ایمان بوده‌اند، پذیرش نخواهد کرد. صحیح مسلم، در باره رویدادهای پیش از روز قیامت می‌نویسد: «حدیفه غفاری» روایت می‌کند، روزی او و گروهی از دوستانش سرگرم بحث بودند، ناگهان محمد بر آنها وارد شد و گفت: <در مورد چه موضوعی بحث می‌کنید؟> آنها پاسخ دادند: <در باره فرا رسیدن روز قیامت.> محمد گفت: <دجال، پس از رویداد ده حادثه ظهور خواهد کرد. این ده رویداد، عبارتند از: دود سیاه؛ دجال؛ ظهور حیوانی غول‌پیکر؛ طلوع خورشید از مغرب؛

فرود آمدن عیسی پسر مریم از آسمان؛ یاجوج و ماجوج؛ سه زلزله در سه نقطه زمین، یکی در شرق، دیگری در غرب و سومی در عربستان؛ و در پایان آتشی از سوی عدن (یمن) منفجر خواهد شد و مردم را در یک نقطه جمع خواهد کرد» (صحیح مسلم)

پیش از شرح چگونگی نشانه‌های بزرگ پیش از فرا رسیدن روز قیامت، بی‌مناسبت نیست، به‌ذکر گلچینی از حدیث‌هایی که در کتابهای گوناگون حدیث‌های اسلامی در این باره آمده پردازیم. بدیهی است، پذیرش اینکه انسان خردگرایی به‌اندیشه‌گری و شرح چنین رویدادهای وحشت‌آور و بی‌پایه‌ای دست بزند، کاری آسان و خالی از اشکال نیست؛ ولی نویسنده کوشش کرده‌ام، به‌نمایه‌های آنچه را که در این باره گفته می‌شود، در زیرنویس شرح دهم. بنابراین، از خوانندگان گران‌ارج درخواست دارد، هرگاه کوچکترین تردیدی در باره درستی نکته‌ها و رویدادهای شرح داده شده در این بحث دارند، به‌نمایه آن مراجعه فرمایند.

«ابو سعید الکدوری» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «همانگونه که فرا رسیدن روز قیامت نزدیک می‌شود، حمله‌های آذرخش‌های آسمانی به‌اندازه‌ای زیاد خواهد شد که هنگامی که فردی نزد جمعیتی می‌آید، از افراد آن جمعیت پرسش خواهد کرد، > چه کسی در میان شما امروز بامداد بوسیله آذرخش‌های آسمانی مورد حمله قرار گرفته‌است؟ < و آنها افرادی را که قربانی این رویداد شده‌اند، یکایک نام خواهند برد.»  
(احمد بن حنبل)<sup>۲۵</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، آنقدر باران خواهد بارید که همه خانه‌ها بغیر از خیمه‌ها نابود خواهند شد.»<sup>۲۶</sup>

<sup>25</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/64, 65.

<sup>26</sup> *Ibid.*, 2/262.

«ابو هریره» همچنین از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «هنگامی که فرا رسیدن روز قیامت نزدیک می‌شود، این رویدادها به وقوع خواهند پیوست؛ مردم در ساختن ساختمانهای بلند با یکدیگر رقابت خواهند کرد؛ دو گروه که هر دو از یک مذهب پیروی می‌کنند، با یکدیگر جنگ خواهند کرد و در نتیجه آن جنگ تلفات زیادی به بار خواهد آمد؛ وقوع زمین لرزه افزایش خواهد یافت؛ زمان با شتاب سپری خواهد شد؛ دشمنی و کشتار بین مردم افزونی خواهد یافت؛ در حدود سی دجال (پیامبرهای دروغین)، ظهور نموده و هر یک ادعا می‌کنند که پیامبر الله هستند.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)

عایشه می‌گوید، از زبان محمد شنیده است که او گفت: «نزدیک فرا رسیدن روز قیامت، همه مردم، لات و عزری (دو بت تازی‌های عربستان پیش از ظهور اسلام) را می‌پرستند.» عایشه می‌گوید، من از محمد پرسش کردم: «ای رسول الله، من فکر می‌کردم، هنگامی که الله آیه ۲۳ سوره توبه را فرستاد، وعده‌اش به‌انجام خواهد رسید و دیگر آدم بیدین و غیر مسلمان در دنیا باقی نخواهد ماند.»

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

او خدائی است که پیامبر خود را با دین حق به‌هدایت مردم فرستاد تا آنها بر همه ادیان عالم چیرگی و برتری دهد، ولو آنکه کافران و مشرکان با او به‌مخالفت برخیزند.

محمد در برابر این گفته اظهار داشت: «البته، همانگونه که الله گفته است، روی خواهد داد، ولی نکته آنجاست که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، الله نسیمی خواهد فرستاد که جان همه مسلمانان را، ولو آنکه ذره‌ای به اندازه دانه خردل ایمان داشته باشند، خواهد گرفت و بدین ترتیب، افراد غیر مسلمان و بدون دین در دنیا باقی خواهند ماند.» (صحیح مسلم)<sup>۲۷</sup>

«ابو هریره» روایت می‌کند که روزی محمد با گروهی از افراد مشغول

<sup>27</sup>Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/182.

گفتگو بود که یک تازی بیابان نشین وارد جمع او شد و از او در باره «ایمان» و «اسلام» پرسش کرد. پس از اینکه محمد به پرسشهای او پاسخ داد، آن بدوی همچنین از زمان فرا رسیدن روز قیامت از او پرسش کرد. محمد پاسخ داد: «در باره این موضوع برآستی که پرسش شونده، بیش از پرسش کننده، چیزی نمی داند، ولی من می توانم در باره نشانه های آن به شما آگاهی هائی بدهم. بدین شرح که یکی از نشانه های فرا رسیدن روز قیامت آنست که یک زن برده برای اربابش کودکی به وجود خواهد آورد و نشانه دیگر اینکه افراد پا برهنه و بدون لباس، قدرت را در دست می گیرند. در این دنیا پنج چیز وجود دارد که هیچکس بغیر از الله از آنها آگاهی نخواهد یافت. این پنج مورد را آیه ۲۴ سوره لقمان شرح داده و عبارتند از: (۱) روز قیامت، (۲) زمان باریدن باران، (۳) مرد و یا زن بودن جنین در زهدان زن آبستن، (۴) پولی که انسان روز بعد ممکن است به دست آورد و (۵) سرزمینی که هر یک از افراد بشر در آن جان خواهد داد. تنها الله است که به این امور آگاهی دارد.»

مرد بدوی، پس از شنیدن سخنان محمد، جمع او را ترک کرد و خارج شد. سپس، محمد به حاضرین اشاره کرد و گفت: «به این مرد بگوئید نزد من باز گردد، زیرا می خواهم مطلب دیگری با او در میان بگذارم.» چند نفر از حاضرین به دنبال مرد بدوی رفتند تا او را نزد محمد بخوانند، ولی اثری از او ندیدند. هنگامی که محمد از این موضوع آگاه شد، اظهار داشت: «او جبرئیل بود که برای آموزش دین به مردم به اینجا آمده بود.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)<sup>۲۸</sup>

«ابو سعید» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «یکی دیگر از نشانه های فرا رسیدن روز قیامت آنست که هنگامی که انسان خانه اش را ترک می کند، کفش های او، شلّاق و یا چوبی که در دست دارد، به سخن می آیند و به او خواهند گفت که در خانه اش چه می گذرد.» (احمد بن حنبل)<sup>۲۹</sup>

<sup>28</sup>Sahih ah-Bukhari, *Kitab al-Iman*, 1/19; *Kitab al-Tafsir-Surat Luqman*, 6/144; Sahih Muslim, *Kitab al-Iman*, 1/30, 31.

<sup>29</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/88, 89.

«ابو سعید» همچنین روایت می‌کند که محمد گفته است: «به‌خدائی که جان من در اختیار اوست، روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر اینکه حیوانات با افراد انسان به‌سخن درآیند و مردم با کفشهای خود، شلّاقی که در دست دارند و رانهایشان بتوانند سخن بگویند. این عوامل در واقع به آنها خواهند گفت، پس از اینکه خانه‌هایشان را ترک کرده، چه رویدادهائی برای افراد خانواده‌هایشان رخ داده است.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۰</sup>

«ابو هریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، زمان به‌گونه‌ای با شتاب خواهد گذشت که یکسال به‌نظر انسان، یکماه می‌آید، یکماه در نظر مردم یک هفته جلوه‌گر می‌شود و یک هفته مانند یک روز می‌نماید و یکساعت برای انسان، برابر با زمانی به‌نظر می‌آید که برای سوختن یک نخل خرما لازم می‌باشد.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۱</sup>

«مالک بن انس» نیز گفته است: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت باران نخواهد بارید، از زمین فرآورده‌ای رویش نخواهد کرد، شماره مردان کاهش و شماره زنان افزایش خواهد یافت، به‌گونه‌ای که در برابر هر مرد، پنجاه زن وجود خواهد داشت و هر فردی مجبور می‌شود، از پنجاه زن مراقبت به‌عمل آورد. هنگامی که زنی از نزد مردی می‌گذرد، آن مرد به‌وی نگاه می‌کند و می‌گوید: «این زن زمانی دارای شوهر بوده است.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۲</sup>

«ابو هریره» همچنین از قول محمد به‌شرح روایت‌های زیر پرداخته است:

«عمر دنیا زمانی به‌پایان خواهد رسید که افراد فاسد و زشتکار، حدّ بیشتر بهره را از دنیا برخواهند گرفت.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۳</sup> «به‌خدائی که جان من در اختیار اوست، در هنگام فرا رسیدن روز قیامت، رویدادهای شکفت‌انگیزی در روی زمین به‌وقوع خواهد پیوست و برای مردم عذاب خواهد آفرید. بدین شرح که افراد مردم پیوسته در معرض حمله‌های

<sup>30</sup> *Ibid.*, 3/83, 84.

<sup>31</sup> *Ibid.*, 3/358.

<sup>32</sup> *Ibid.*, 3/286.

<sup>33</sup> *Ibid.*, 3/358.



سنگها خواهند بود و از هر جهتی حرکت کنند، سنگی به آنها حمله خواهد کرد و به سر و رویشان خواهد خورد و افراد انسان به حیوانات تبدیل می‌شوند.»

مردم از محمد پرسش کردند: «چه زمانی این رویدادها رخ خواهد داد؟ محمد پاسخ داد: «زمانی که زنها اسب سواری و خوانندگی پیشه کنند، مردم پیوسته شهادت دروغ بدهند و مردان به زنان و زنان به مردان دروغ بگویند.»<sup>۳۴</sup>

«طریق بن شهاب» نیز می‌گوید، از محمد شنیده است که گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، کسب و تجارت به اندازه‌ای رونق خواهد یافت که زنها در امر کار و کسب به شوهرانشان کمک می‌کنند؛ پیوندهای خانوادگی گسیخته می‌شود؛ شهادت راست، بسیار کمیاب و شهادت دروغ بین مردم رواج خواهد گرفت و سواد نوشتن بین مردم گسترش خواهد یافت.»<sup>۳۵</sup> (احمد بن حنبل)

«عبدالله بن عمر» می‌گوید: «روزی من نزد محمد رفتم و مشاهده کردم که او با دقت و آهستگی مشغول وضو گرفتن است. هنگامی که مرا دید سرش را بلند کرد و به من گفت: <امت من باید انتظار مشاهده شش رویداد را داشته باشند. این شش رویداد عبارتند از: نخست، مرگ پیامبر شما. دوم اینکه پول و ثروت آنچنان بین مسلمانان افزایش خواهد یافت که اگر به کسی ۱۰/۰۰۰ دینار داده شود، او از گرفتن چنین مبلغی راضی نخواهد بود. سوم اینکه، بلا و عذاب در خانه هر یک از شما را خواهد کوبید. چهارم اینکه، مرگ ناگهانی بین مسلمانان رواج خواهد یافت. پنجم اینکه، بین شما و رومی‌ها پیمان صلح بسته خواهد شد. آنها برای مدت نه‌ماه، یعنی زمانی که لحظه زایمان زن آبستن فرا می‌رسد، نیروهائی بر ضد شما بسیج خواهند کرد، ولی آنها پیمان صلح را خواهند شکست. ششم اینکه، مسلمانان شهری را تسخیر خواهند کرد. > از محمد پرسش شد، <یا رسول‌الله، چه شهری؟> محمد پاسخ داد: <شهر قسطنطنیه.>

<sup>34</sup> Al-Haythami, *Kitab al-Fitan*.

<sup>35</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 1/407.

(احمد بن حنبل)<sup>۳۶</sup>

«ابو هریره» از قول محمد روایت کرده است که او در باره نشانه‌های روز قیامت، اظهار داشت: «از نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت آنست که غنایم بدون جنگ به دست می‌آید و در حالیکه تنها باید به افراد نیازمند، تهیدست و غیره ویژگی داده شود، در اختیار ثروتمندان قرار می‌گیرد و ثروت خصوصی به شمار خواهد رفت. مردم از دادن زکات خودداری می‌کنند و امور غیر مذهبی و بیدینی به مردم آموزش داده می‌شود. شوهرها از زنهای خود فرمانبرداری و از مادران خود نافرمانی می‌کنند. مردان پدرانشان را ترک می‌کنند و به دوستانشان نزدیک می‌شوند. مساجد، مرکز اعمال بیدینی می‌گردد. ستمگران رهبر طوایف می‌شوند و فرومایه‌ترین افراد، رهبری دیگران را بر عهده می‌گیرند. آتھائی که دارای کردار زشت هستند، در جامعه احترام پیدا می‌کنند. زنان خواننده همه جا نفوذ می‌کنند و آلات و ادوات موسیقی و استعمال مشروبات الکلی رواج می‌یابد و پائین‌ترین فرد جامعه، شخص اول آنرا لعن و نفرین می‌کند. پیش از فرا رسیدن روز قیامت، باد قرمزی می‌وزد و زمین لرزه‌هایی روی می‌دهد و زندگی دنیا مانند گردن‌بند مرواریدی که نخ آن پاره شده، دانه‌های یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد.»

«مالک بن انس» از قول محمد روایت می‌کند که وی سایر نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت را به شرح زیر بیان کرده است:

«از جمله نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت آنست که دانش و آگاهی مردم به گونه کامل نابود می‌شود<sup>۳۷</sup> و زنا و آشامیدن شراب بین مردم رواج می‌گیرد. مفهوم نابود شدن دانش آنست که افراد مردم قوانین و مقرراتی را که الله مقرر کرده، نادیده می‌گیرند و این امر سبب می‌شود که ارزشهای انسانی افراد مردم رو به کاهش بگذارد و آنها شور و نیروی کمک به یکدیگر را از دست بدهند.»

محمد گفته است که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، گوئی زشت‌کرداری و ارتکاب جرم و جنایت برای افراد مردم شکل عادی پیدا می‌کند. زنها،

<sup>36</sup> Ibid., 2/174.

<sup>37</sup> Sahih al- Bukhari, Kitab al- Ilm, 1/30, 31.

لباسهای کوتاه می پوشند و وانمود می کنند که لخت بودن، برای آنها زشتی به شمار نمی رود. قمار، آشامیدن شراب و ارتکاب زنا و تجاوز به ناموس دیگران از جمله کارهای عادی مردم در خواهد آمد.

پیش از فرا رسیدن روز قیامت؛ شرافتمندی، درستکاری و راستگویی از میان مردم رخت برمی بندد و در نتیجه ارزشهای اخلاقی فردی و اجتماعی مردم به اندازه ای کاهش می یابد که اگر فرد شرافتمند و راستگویی بین مردم یافت شود، او را دروغگو می خوانند و دروغگویان را افراد شرافتمند و نکوکار به شمار می آورند. افزون بر آن، آنهایی که از قوانین و مقررات الهی ناآگاهند، خود را نماینده مردم خوانده و آنهایی که از احکام و مقررات الهی ناآگاه هستند، نادیده گرفته می شوند.

«ابو هریره» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، سالهائی را خواهید دید که افراد شرافتمند و راستگو را، دروغگو می نامند و دروغگویان را افراد شرافتمند و نکوکار به شمار می آورند. افراد شرافتمند به کارهای زشت متهم می شوند و مردم شریر و نادرست، افرادی شرافتمند خوانده می شوند و مردم نابکار، خود را نماینده مردم شناختگری می کنند.» (احمد بن حنبل)<sup>۳۸</sup>

### بازنمود

اینهمه پریشان گوئی های محمد و حدیث نویسان خردباخته اسلامی نشان می دهد که نهاد دین اسلام یک کیش تهدید کننده و غیر آموزشی است که پیوسته کوشش می کند، ترس و ناامیدی و رنج و عذاب در مغزها بکارد و نه اینکه پیروان خود را از اندیشه های زشت و بدکرداری، پالایش کرده و آنها را به نیک رفتاری و بهزیوی رهنمون شود. از دگرسو، درونمایه اینهمه تخیلات خرافی، افسانه ای و بیهوده ای که شرح داده شد، حاکی از آنست که بر خلاف اینکه قرآن و محمد می گویند، الله از تمام امور دنیا آگاه بوده

<sup>38</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/442.

و اسلام دینی است که برای تمام ملت‌های دنیا و تمام زمان‌ها آورده شده؛ به گونه‌ای که سخنان بیمایه و بی‌پایه آنها نشان می‌دهد، آگاهی‌های این افراد و حتی الله آنها از مکه و مدینه و حدود و حوالی آن و آنچه که در آن زمان در آن منطقه وجود داشته، فراتر نمی‌رفته است. از نظر زمانی نیز دید محمد به همان روزهایی که در آن بسر می‌برده، محدود می‌شده و وی دارای بینش دراز مدّت نبوده که بتواند دست کم فراگشت‌های آینده نزدیک را نیز در شمول لافهایش جای دهد. به همین دلیل است که وی هنگام شرح رویدادهای تخیلی روز قیامت، سخن از «خیمه» و بازگشت مردم به پرستش بت‌های «لات» و «عزی» به میان می‌آورد. زمانی نیز که می‌خواهد از جنگ سخن بگوید، از غنیمت و غنایم و یا چپاول و غارت اموال دیگران که هدف او از حمله به دشمنانش بوده، دم می‌زند. همچنین، اللهی که می‌گوید، قرآن برای تمام مردم دنیا و تمام زمانها نازل شده؛ همانگونه که از آیه ۷ سوره شوری روشن می‌شود، بینش و دیدش از مکه و اطراف و حوالی آن فراتر نمی‌رفته و به همین دلیل، در سراسر قرآن بغیر از روم و ایران، از هیچیک از کشورها و ملت‌های دیگر دنیا ذکری نرفته است. گوئی الله و پیامبر دغل او نمی‌دانسته‌اند که در مشرق دریای عربستان، شبه قاره هندوستان قرار داشته که بین ۱۰/۰۰۰ تا ۷۰/۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در آن سرزمین پهناور سکونت وجود داشته و در حدود ۴/۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، مردم آن سرزمین دارای تمدن بوده و در زمان محمد دودمان «گوپتا» Gupta بر این سرزمین فرمانروائی می‌کرده‌اند. همچنین نویسندگان قرآن و افسانه‌نویسان اسلامی آگاهی نداشته‌اند که در شمال شرقی آن سرزمین (هندوستان)، سرزمین چین قرار داشته که در سده‌های پنجم و ششم پیش از میلاد، اندیشمند بزرگ «کنفوسیوس» برای مردم آن سرزمین، آئینی به وجود آورده که سخنان ریاکارانه و تهدیدکننده قرآن، در برابر آموزشهای فلسفی و رهنمودهای اخلاقی و انسانی او، مانند کلاسهای درس فیلسوفان

بزرگی مانند سقراط، افلاطون و ارسطو در برابر افسانه گوئی های مرشدهای قهوه‌خانه‌های ایران بوده و در آن زمان، دودمان «تآنگ» Tang بر آن سرزمین فرمانروائی می‌کرده‌اند. این هنرپیشه دغلباز و اربابی که برای خود ساخته، نمی‌دانسته‌اند که در فراسوی مرزهای مشرق چین، سرزمین ژاپن وجود داشته که در سال ۶۶۰ پیش از میلاد، دودمان امپراطوری «جیمو» Jimmu بر آن سرزمین فرمانروائی می‌کرده و در زمانی که محمد فرنام پیامبری به خود بست، دودمان امپراطوری «یاماتو»، فرمانروائی این کشور را در دست داشته‌اند. و نیز الله و محمد غافل بوده‌اند که در آنسوی شمال مرزهای ایران، سرزمین روسیه قرار داشته که از سده هفتم پیش از میلاد، در آنجا حکومت وجود داشته و در زمانی که محمد برای دستیابی به قدرت، سرگرم تلاشهای ریاکارانه بوده، در آن سرزمین ترکهای «خازارس» Khazars بر آن سرزمین فرمانروائی می‌کرده‌اند.

الله و محمد همچنین نمی‌دانسته‌اند امریکای جنوبی پیش از اینکه در سال ۱۵۳۲ به دست اسپانیاییها بیفتد، برای مدت ۲/۰۰۰ سال بوسیله امپراطوری «اینکا» Inca اداره می‌شده و بین سالهای ۱۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد، دودمان امپراطوری «موچیکا» Mochica بر این کشور فرمانروائی می‌کرده‌اند. بدیهی است که در سایر مناطق دنیا نیز مانند اروپا، کشورها و تمدنهایی وجود داشته که خرد خفته الله و محمد رسائی ذهنی بدانها را دارا نبوده و نمی‌دانسته‌اند که اروپا در ۳/۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، کشاورزی آغاز کرده است. محمد تنها به شناسه جغرافیائی سرزمینهای ایران، رم، قسطنطنیه، حبشه و یمن که در اطراف و حوالی عربستان وجود داشته، آشنا بوده و به همین مناسبت است که در فرهنگ اسلامی، پیوسته سخن از مکه و مدینه رانده شده است. این الله زبان بسته و بیچاره که آلت اجرای هدفهای جاه طلبانه و قربانی یک هنرپیشه نابکار شده، گوئی همه این جهان پهناوری را که می‌گویند، تمام کره زمین در برابر گسترش آن، در حکم یک شن ریزه از تمام شنهای روی زمین است، رها کرده و در

سرزمین خشک و سوزان عربستان جا خوش کرده است که به محمد دستور دهد: «اموال این شخص را چپاول کن، آن یکی را بکش، به پیروانت بگو، به خوراکیهای سفره تو چشم ندوزند و ترا با صدای بلند نخوانند، به نوبتی که برای همخوابگی با همسرانت ترتیب داده‌ای، اهمّیت مده و با هر یک از آنها که اراده کردی، شب را بگذران، هر زنی را که خواستی بدون انجام تشریفات که برای سایر افراد مقرر شده، در اختیار خود بگیر، برای سخن گفتن با پیروانت از پیش از آنها صدقه بگیر و غیره و غیره...»

سایر مطالب مسخره‌ای که در این بخش به آنها اشاره شد، می‌توان به شرح زیر باز نمود کرد:

۱- در حالیکه یکی از حدیث‌هائی که «ابوهریره» از قول محمد به شرحی که در بالا گفتیم، می‌گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت آنقدر باران خواهد بارید که بغیر از خیمه‌ها همه خانه‌ها ویران خواهد شد، حدیث دیگری که «مالک بن انس» از قول خود او (محمد) نقل کرده، می‌گوید پیش از فرا رسیدن روز قیامت باران نخواهد بارید و از زمین فرآورده‌ای رویش نخواهد کرد.

در حالیکه، قرآن خود پر از ناهمگونی‌های نابخردانه و شرم‌آور است، به نظر می‌رسد که به ناهمگونی‌ها و افسانه‌بافی‌های حدیث‌ها، تنها باید خندید و از آنها گذشت.

۲- در مطالب این بخش، حدیثی را از قول «ابوسعید» ذکر کرده‌ایم که از محمد روایت می‌کند و می‌گوید، به خدائی که جان من در اختیار اوست، روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر اینکه حیوانات با افراد انسان به سخن درآیند و مردم با کفش‌های خود و شلّاقی که در دست دارند و رانهایشان بتوانند سخن بگویند...»

اگرچه، محمد در سراسر آیه‌ها و سوره‌های قرآن، شمار ۳۸۹۱ بار نام الله را ذکر کرده، ولی براستی می‌توان او را خدانشناس‌ترین فرد روزگار

به‌شمار آورد. چرا؟ به دلیل اینکه یک فرد خداناشناس که atheist نامیده می‌شود، به خدا و مذهب عقیده و ایمانی ندارد و بدیهی است که دیدمان خداناشناسی او در اندیشه‌گری و زندگی دیگران، اثری نخواهد داشت. ولی، محمد بن عبدالله، خدائی را که کلیمی‌ها و مسیحی‌ها و پیروان سایر دین‌ها می‌پرستیدند، نفی کرد و با ریاکاری و دغلبازی اظهار داشت، خدا تنها او را به پیامبری، آنهم پیامبر پایانی خود برگزیده و او را مگار، آنهم بدترین مگارها، جبار، قهار، انتقامجو، گمراه‌کننده و عذاب‌دهنده به مردم شناختگری کرد و اینهمه دروغهای بالدار را از جانب خدا به مردم پیام داد. این مرد دغلباز به این ریاکاری‌ها نیز بسنده نکرد، بلکه تا آنجا شرم و شرفش را زیر پا گذاشت که به خدای خود ساخته‌اش به گونه‌ای که می‌بینیم به دروغهای خردستیزش سوگند می‌خورد. و به گونه‌ای که گفتیم، سوگند می‌خورد که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، حیوانات به زبان در می‌آیند و با افراد مردم سخن می‌گویند. کفش‌ها، شلاق و رانهای افراد مردم نیز زبان در می‌آورند و با او به سخن گوئی می‌پردازند. براستی، هر گاه افرادی یافت شوند که بدانند، اصول و احکام دینشان می‌گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، حیوانات به سخن در می‌آیند و با انسان گفتگو می‌کنند، افراد بشر، می‌توانند با شلاقی که در دست دارند و نیز رانهایشان سخن بگویند و همچنان پیرو این خرافات و افسانه‌های خردستیز باقی بمانند، باید برای درک و درایت و نیوند انسانی آنها دوباره اندیشید!

۳- یکی دیگر از نکته‌های شایسته توجهی که در مطالب این بخش ذکر شد، آنست که محمد گفته است، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، شمار مردان کاهش و شماره زنان فزونی خواهد یافت، به گونه‌ای که در برابر هر مرد پنجاه نفر زن وجود خواهد داشت و هر مردی باید از پنجاه نفر زن مراقبت کند.

بازشکافی روانی محمد نشان می‌دهد که او از زمان کودکی از نبود زن در کنار خود رنج می‌برده و نبود مهر زن، یک گره روانی پیچیده‌ای در

نهاد او به وجود آورده است. به گونه‌ای که تاریخ‌نویسان نوشته‌اند، «آمنه» مادر محمد، پس از اینکه به او زایش داد، ویرا به یکی از زنان قبیله «بنی سعد» به نام «حلیمه» سپرد تا او را در هوای آزاد بیابان و صحرا پرورش دهد. ولی، هنگامی که محمد پنج ساله شد، چون به اعمال و رفتاری دست زد که تنها از کودکان دیوانه سر می‌زند، از اینرو، «حلیمه» به وحشت افتاد و او را به مادرش برگردانید.<sup>۳۹</sup> پس از یکسال، یعنی در سن شش سالگی نیز «آمنه» مادر محمد درگذشت و بدین ترتیب، او هیچگاه نتوانست از مهر مادر بهره ببرد. زمانی نیز که محمد برای نخستین بار به زناشویی اقدام کرد و خدیجه را به همسری برگزید، تنها ۲۵ سال داشت؛ در حالیکه خدیجه ۴۰ سال داشت، یعنی ۱۵ سال از محمد بزرگتر بود. بنابراین، محمد پیوسته از نگر زن کمبود داشته و به همین سبب هنگامی که به قدرت دست یافت، حرمسرایش را پر از زن کرد.

گره روانی پیچیده زن در شخصیت محمد، در افسانه‌بافی‌های او در جریان روز قیامت نیز بی‌اثر نمانده و به همین دلیل می‌گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، هر مردی پنجاه زن بهره‌اش خواهد شد و بدین ترتیب کمبود وجود و مهر زن را در نهاد روانی خود پر می‌کند.

۴- نکته دیگری که محمد در باره رویدادهای پیش از روز قیامت، بیان کرده، آنست که انسان از هر جهت که راه برود، سنگی به سر و رویش خواهد خورد و افراد انسان به حیوانات تبدیل خواهند شد.

شنیدن چنین سخنان بی‌پایه و غیرممکنی که محمد بر زبان رانده، دست کم به دو دلیل از وی دور به نظر نمی‌آید. یکی اینکه، به گونه‌ای که نویسندگان و تاریخ‌نویسان مشهور عرب از جمله ابن هشام، ابن سعد، طبری، واقدی، محمد بن اسحاق و غیره و اسلام‌شناسان مشهور غربی، مانند کوله، مویر و دیگران نوشته‌اند، محمد از بیماری روانی هیستری رنج

<sup>۳۹</sup> برای آگاهی کامل از این جریان به فصل دوم کتاب نویسنده، زیر فرنام کورش بزرگ و محمد بن عبدالله نگاه کنید.



می برده و رویدادی که در بالا به آن اشاره شد، یکی از فرنودهای مهم این امر می باشد. بنابراین، شرح چنین توهمات و تخیلاتی را نمی توان از او دور دانست. دلیل دوم اینکه، تردید نیست، محمد یک فرد عادی نبوده و از یک نبوغ نسبی که آنرا در راه برآوردن حس جاه طلبی و دستیابی به قدرت به کار برده بی بهره نبوده است و می دانیم که دانشمندان روانشناسی عقیده دارند که نبوغ و جنون هم مرز یکدیگر می باشند. توجه به این واقعیت ها، اینهمه افسانه باقی های غیر ممکن و نابخردانه محمد را برای ما به آسانی فرنودگرایی و توجیه می کند. گذشته از آن، پژوهشهای علمی سده اخیر که از زمان «چارلز داروین» (۱۸۸۲-۱۸۰۹) و به دنبال تئوری تکامل او آغاز شده و بوسیله اینشتین، اسپنسر و لایل، مورد تأیید قرار گرفته، ثابت کرده است که هر اورگانیسمی در این دنیا برپایه دیدمان تکامل تدریجی و قواعد و روشهای ثابت تئوری علمی Uniformitarianism به شکل موجود خود تکامل پیدا کرده و هیچ موجود و یا اورگانیسمی از میزان تکاملی که به آن دست یافته به عقب باز نخواهد گشت. بنابراین، افسانه هایی مانند دگردیس شدن انسان به حیوان، فرآورده مغزی افراد نادان و یا ریاکار است که شرح آنها حتی برای کودکان نیز زیان آور می باشد، زیرا در روند پیشروی مغزی آنها اثر منفی خواهد گذاشت.

۵- جالب تر و مسخره تر از تمام موارد گفته شده در بالا، مفهوم آیه ۳۴ سوره لقمان است. مفهوم این آیه آشکارا تأکید می کند که دانش پنج چیز در این دنیا تنها در اختیار الله است و بس. این پنج مورد به گونه ای که دیدیم، عبارتند از: فرا رسیدن روز قیامت؛ سرزمینی که انسان در آن بدرود زندگی خواهد گفت؛ کاله (متاعی) که انسان روز بعد به دست خواهد آورد؛ زمان باریدن باران و تشخیص جنسیت جنین در زهدان زن باردار. متن این آیه در قرآن به شرح زیر است:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ  
غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ما سخاوتمندانه از سه مورد گفته شده در این آیه (فرا رسیدن روز قیامت، آنچه که انسان روز بعد به دست خواهد آورد و سرزمینی که در آن بدرود زندگی خواهد گفت) - اگرچه، یکی از دیگری بیهوده‌تر و بی‌پایه‌تر است - می‌گذریم و دو مورد آنرا بازشکافی می‌کنیم. این دو مورد عبارتند از: «شناسائی جنسیت جنین در زهدان زن باردار و دیگری، پیش‌بینی ریزش باران.»

دانش پزشکی با بهره‌برداری از دانش بیولوژی (زیست‌شناسی) به دو روش دست یافته است که بوسیله هر یک از آنها می‌توان جنسیت جنین را در زهدان مادر، در ماه چهارم بارداری با دقت صد در صد تعیین نمود. این روشهایی که مُشت یک تازی دغلكار و فریبگری که خود را پیامبر نامیده باز می‌کند و به این بیهوده‌سرائی‌های مردمفریبانه لجن شرم می‌مالد، به شرح زیر می‌باشند.

روش نخست که «سونوگرام» Sonogram نامیده می‌شود و با بهره‌برداری از فرکانس بالای صوت Ultrasound به نام Ultrasonography انجام می‌گیرد، جنسیت جنین را بین ۱۶ تا ۱۸ هفته از زمان بارداری مادر تعیین می‌سازد. می‌دانیم که گوش انسان توانائی شنیدن صداهائی را که امواج آنها دارای فرکانس بیش از ۲۰ کیلوهرتز (۲۰/۰۰۰ دور در ثانیه) باشد، ندارد. از اینرو، بوسیله روش Ultrasound و یا بالای صوت به صداهای ژرفای داخل بدن گوش می‌دهند و با اندازه‌گیری و ثبت آنها به بی‌نظمی‌های چگونگی انجام وظایف بدن، مانند ناراحتی‌های قلبی، وجود تومور، بدشکلی‌های جنین و غیره و از جمله جنسیت جنین پی می‌برند. روش دیگری که آن نیز برای تعیین جنسیت جنین به کار می‌رود، Amniocentesis نامیده می‌شود که بوسیله آن می‌توان جنسیت جنین را بین ۱۴ تا ۱۶ هفته از بارداری، یعنی حتی زودتر از روش بالا تعیین کرد. برای انجام این روش، آمپول درازی را از دیواره شکم زن باردار، وارد زهدان او می‌کنند و سلولهای جنین را از مایعی که اطراف آنرا فرا گرفته

و Amniotic fluid نامیده می شود، بیرون می کشند و آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند و به آسانی جنسیت جنین را مشخص می سازند. بوسیله این روش همچنین می توان، بدشکلی های بدنی و عوامل ژنتیکی کروموزومها و غیره را نیز تعیین ساخت.

می دانیم که دانش بیولوژی ثابت کرده است که تخمه زن و اسپرم مرد مانند بیشتر سلولهای موجودات تک سلولی، دارای دو گروه کروموزوم می باشند که افراد بشر آنها را از پدر و مادر خود به ارث می برند. هر یک از افراد بشر دارای ۲۳ جفت (۶۴ عدد) کروموزوم هستند که ۲۲ جفت (۴۴ عدد) آنها «آتوموزوم» Autosome نامیده می شوند و در تعیین جنسیت انسان نقشی ندارند و یک جفت (۲ عدد) کروموزوم جنسیت هستند که جنسیت انسان را مشخص می سازند.

سلول اسپرم مرد و سلول تخمه زن برای اینکه زنده بمانند، باید با یکدیگر ترکیب شوند و گر نه هیچیک زنده نخواهند ماند. هنگامی که اسپرم مرد با تخمه زن ترکیب شود، به گونه ای که در بالا اشاره شد، ۲۳ جفت کروموزوم به وجود می آید. باید دانست که اگر چه سلول اسپرم مرد و سلول تخمه زن، هر یک دارای ۲۳ کروموزوم می باشند، ولی سلول مرد با سلول تخمه زن یک تفاوت مهم دارد و آن اینست که بیست و سومین کروموزوم مرد یک X بزرگ و بیست و سومین کروموزوم زن یک Y کوچک خواهد بود. بدین شرح که هرگاه، در هنگام ترکیب اسپرم مرد و تخمه زن نخستین کروموزوم سلول اسپرم که وارد سلول تخمه زن می شود، X باشد، بیست و سومین کروموزوم XX خواهد بود و جنین زن خواهد شد. ولی، هرگاه نخستین کروموزوم سلول اسپرم مرد که وارد سلول تخمه زن می شود، Y باشد، بیست و سومین جفت کروموزوم XY خواهد بود و جنین به شکل مرد درمی آید. هر یک از کروموزومها و آتوموزومهای سلولها دارای ژن هستند، ولی ژنهای کروموزوم X به مراتب از کروموزوم Y بیشتر است.

گاهی اوقات، بیست و یکمین جفت کروموزوم به گونه عادی بخش نمی‌شود و جفت کروموزومهای آن به سه خواهد رسید و سبب ایجاد ناراحتی‌های جسمی و روانی و از جمله بیماری *Mongolism* می‌شود و نیز ممکن است، جفت بیست و سوم کروموزوم به گونه عادی بخش نشود و سبب ایجاد کروموزومهای *YYX* و *XXY* شود که همه این حالات نمودار وجود بیماری‌های گوناگون خواهد شد که به بحث ما بستگی ندارد. ولی، نکته مهم آنست که تمام این حالات غیر عادی را پیش از زایش کودک، می‌توان بوسیله روشهای یاد شده بالا تشخیص داد.

و هر گاه بخواهیم از بحث بالا فراتر رویم، باید بیفزاییم که در سالهای دهه ۱۹۷۰ دانشمندان موفق شدند، فروزه‌های نژادی و موروثی افراد بشر را نیز تغییر دهند. مهمتر از آن، دانشمندان اسکاتلندی، در سال ۱۹۹۶، گوسفندی را شبیه‌سازی (*Cloning*) کردند و این پیروزی علمی بی‌پیشینه نشان داد که هر پستانداری را می‌توان شبیه‌سازی کرد. بدیهی است که هر یک از این پیشرفت‌های شگرف علمی، میخی است که به تابوت الله و پیامبران دغلباز و حيله گر او می‌خورد و دگانه‌های سوداگری دینی آنها را برای همیشه تخته می‌کند.

\*\*\*\*\*

همچنین، می‌دانیم که امروز سازمانهای هواشناسی دنیا قادرند، رویدادهای نزدیک سطح زمین را با روش *Micrometeorology* و نیز تغییرات درونی زمین را با روش *Hydrometeorology* بررسی کرده و در نتیجه تغییرات جوی هوا و چگونگی ابری و یا آفتابی بودن و برف و باران و طوفان را تا در حدود مدت یک هفته پیش‌بینی نمایند.

نکته جالب آنجاست که پیش‌بینی ریزش باران به پیشرفت دانش و تکنولوژی زمان کنونی ویژگی ندارد و هندی‌ها در سده چهارم پیش از میلاد، برای نخستین بار روشهایی نوآوری کردند که بوسیله آنها ریزش باران

را پیش‌بینی می‌کردند. همچنین، ارسطو در سده چهارم پیش از میلاد، کتابی زیر فرنام *Meteorologic* در باره هواشناسی به رشته تحریر درآورد که تا سده‌های هیجدهم و نوزدهم، تنها نوشتاری بود که در رشته هواشناسی در دنیا وجود داشت.

در سال ۱۹۰۴، Wilhelm Bjerknes فیزیکدان نروژی در نوشتاری توضیح داد که با بررسی حرکت توده‌های هوا در فضا، چگونگی وضع هوا را در روزهای آینده با دقت می‌توان پیش‌بینی کرد. در جریان جنگ کریمه (۱۸۵۳-۱۸۵۶)، پس از غرق شدن ناوگان فرانسوی‌ها؛ اروپائی‌ها و امریکائی‌ها بوسیله تلگراف که در سال ۱۸۳۷ نوآوری شده بود، به پیش‌بینی چگونگی وضع هوا پرداختند. در سالهای دهه ۱۹۵۰، با نوآوری کامپیوتر، دانش هواشناسی به پیشرفت شگرفی نایل آمد و چگونگی پیش‌بینی هوا، از جمله رعد، برق، طوفان، سیل، تندباد، بادهای موسمی، حرکت ابرها، هوای آفتابی و ریزش برف و باران، وارد مرحله دقیقی گردید و به گونه‌ای که می‌دانیم، امروز سازمانهای هواشناسی دنیا چنانکه گفته شد، تا حدود هفت روز می‌توانند، چگونگی وضع هوا را پیش‌بینی کنند و این پدیده شگرف علمی، در زندگی تمام افراد بشر و نیز سازمانهای نظامی دنیا اثر جهانی انقلابگونه‌ای داشته است.

مهمتر اینکه برپایه نوشته مجله *Economist*، در شماره آوریل سال ۲۰۰۰، به‌تازگی دانشمندان کشورهای کانادا و شیلی موفق شده‌اند، در یکی از دهکده‌های خشک شمال کشور شیلی به نام «کالتاجونگونگو» *Caleta Cjungungo*، تگه ابری را که به آن «چامانچاکا» *Chamanchaca* نام داده و با ارتفاع کمی از بالای این دهکده عبور می‌کرد، با ۸۶ تور نایلون به دام بیندازند و بوسیله آن باران مصنوعی ایجاد کنند. در نتیجه این روش دانشمندان یاد شده موفق شده‌اند، برای این دهکده خشک و بیحاصلی که از سکنه تهی شده بود، ماهیانه ۳۰۰/۰۰۰ لیتر آب تهیه کنند و این موضوع سبب سرسبزی و آبادی دهکده یاد شده گردیده است.

در حالیکه ما اینهمه واقعیت‌ها و پیشرفت‌های علمی را که در نهاد، باطل کننده جادوی خرافات مذهبی و ریاکاریهای سودجویانه پیام‌آوران آنست به چشم می‌بینیم و در عمل تجربه می‌کنیم، هنوز به کیش خردستیز و بی‌پایه‌ای که تازی‌های بیابانی عربستان در ۱/۴۰۰ سال پیش با زور شمشیر به کشورمان وارد کردند، ارج می‌نهیم و به خرافات خنده‌آوری مانند مفهوم آیه ۵۹ سوره انعام، به شرح زیر گوش فرا می‌دهیم و به آن ایمان می‌ورزیم:

وَعِنْدُ مَقَاتِحِ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ يُعَلِّمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا سَقَطُ مِنَ رِزْقِهِ  
إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

و کلیدهای غیب نزد اوست که بغیر از الله هیچکس دیگر آنرا نمی‌داند و آنچه را که در خشکی و دریاست، همه را الله می‌داند و هیچ برگه‌ای از درخت نمی‌افتد مگر آنکه او بخواهد و هیچ‌تر و خشکی نیست که در قرآن نیامده باشد.

و اکنون به این الله فرومانده که قربانی تأمین منافع یک آدم جاه‌طلب و دغلباز حرفه‌ای قرار گرفته و نیز به خود آن تازی ریاکار باید گفت، ما دروغ شما را در باره اینکه «هر چه در خشکی و دریا وجود دارد، در قرآن آمده»، به شما می‌بخشیم، ولی شما فریبکاران بی‌شرم اینگونه آشکار به ما نگویند که «علم و آگاهی جنسیت جنین در زهدان مادر و زمان ریزش باران را تنها الله می‌داند و بس.»

دنیای پویای ما روز به روز با شتاب به سوی دانش، تکنولوژی، تمدن و ایجاد هر چه بیشتر امکان بهزیوی برای افراد بشر به پیش می‌تازد، ولی چقدر جای شوربختی و افسوس است که ما از مشاهده اینهمه آثار آشکار فرجودگر دانش و خرد بشر غافل مانده و هنوز به درونمایه کتاب مسخره‌ای که از جنّ و پری، یأجوج و مأجوج، دجال، حوریان بهشتی، مکر و حيله و تهدیدها و ستمگری‌های الله نسبت به آدمیان و تئوری‌های زن‌ستیزی، طلوع خورشید از مغرب، سرنوشت و تقدیر از پیش نوشته شده و غیره و غیره سخن می‌گویند، ایمان بسته‌ایم!

## فصل سوم

# ظهور دَجّال

مذهب افراد بشر را به ابلهان نابغه تبدیل می کند.

Ben Jonson, *Sejanus*. Act v.

در بین تمام افسانه‌های خردستیز و بیچگانه‌ای که محمد در باره روز قیامت و نشانه‌های فرا رسیدن آن در قرآن آورده، تنها جای «دَجّال» خالی است. اگرچه، محمد در باره تمام رویدادهای مهم به اصطلاح روز قیامت و نشانه‌های فرا رسیدن آن، از قبیل پدیدار شدن دودی سیاه در فضا، ظهور جانوری غول‌پیکر از درون زمین، طلوع خورشید از مغرب، فرود آمدن عیسی از آسمان به زمین و پدیدار شدن یاجوج و ماجوج، در قرآن به شرح افسانه‌هایی پرداخته که مانند آنها را در دکان هیچ شعبده‌بازی نمی‌توان یافت، ولی گویا از یاد برده است تا در دروغنامه قرآن از دَجّال نیز سخنی به میان آورد. با این وجود به گونه‌ای که در بخش‌های بعدی این فصل خواهیم دید، فقها و ملّایان اسلام که با تفسیرهای نابخردانه و آرمانگرایانه‌ای که از درونمایه پوچ قرآن می‌کنند، هر پدیده‌ای را که اراده نمایند، به عنوان تفسیر از لابلاي نهاد واژه‌های آن بیرون می‌کشند، درباره ظهور دَجّال نیز بیکار ننشسته و به نوعی رویداد ظهور دَجّال را به مطالب قرآن وابسته کرده‌اند. تردید نیست که وابسته کردن چنین رویداد مسخره

و خردستیزی بیشتر پوچی و کاوک بودن مطالب قرآن را رو می کند، ولی در هر حال، فقها و پیشه‌وران دینی ناچارند، با این مطالب خنده‌آور، دکان دینفروشی و پیشه‌وری خود را گرم نگهدارند.

اگر، کتاب قرآن در ذکر آشکار افسانه کودکانه دجال، کوتاهی کرده و در این راستا کمی به نگهداری نیوند الله کمک نموده، ولی محمد بن عبدالله در حدیث‌ها و سخن‌پراکنی‌های خود برای پیروانش، آنقدر از «دجال» سخن و افسانه بر زبان آورده که کمتر حدیث‌نویسی است که از قول او حدیث و یا روایتی درباره «دجال» ذکر نکرده باشد.

می‌گویند، قرآن کتاب مقدس دین اسلام است که به گونه مستقیم از سوی خدا بوسیله جبرئیل فرشته از آسمان به محمد وحی شده است. ولی، بدون هیچ‌گونه پی‌ورزی (تعصب) و با بی‌نظری کامل می‌توان گفت که درونمایه این کتاب و آنچه سخنان نابخردانه و رویدادهای غیر منطقی که در آن شرح داده شده، شباهت کاملی به افسانه‌های جن و پری و داستانهای حسین‌گرد شبستری، آلب ارسلان رومی و مانند آنها دارد. بهترین دلیل برای اثبات این دیدمان آنست که ساختار قرآن بیشتر از آیه‌هائی وجود یافته است که به جای پند و اندرز و یا رهنموددهی به اندیشه‌گریهای نیک، دیدمان‌های خردگرایانه، ارزش‌های اخلاقی و زندگی انسان‌گرایانه و بهزیوی؛ پیوسته انسان را با مجازات‌هائی که تصور آنها در ذهن نیز کار آسانی نیست، تهدید می‌کند. انسان هنگامی که کتابهای نیکوماخس ارسطو، جمهوری افلاطون، پلوتارک و حتی کتابهای فردوسی، سعدی، حافظ و هزاران کتاب دیگر را می‌خواند، آنچنان سرمایه‌های مغزی و معنوی و ارزشهای انسانی‌اش غنا می‌گیرند و توانمند می‌شوند که برآستی انسان با شخصیت و ارزشهائی متفاوت از زمانی که آن کتاب را برای خواندن باز کرده، آنرا می‌بندد. ولی، با یقین کامل می‌توان گفت، نه تنها در کتاب قرآن دیدمان نو و آموزش‌دهنده‌ای وجود ندارد، بلکه کمتر می‌توان در درونمایه این کتاب، حتی به پند و اندرزهای که انسان را



به فراگشتی مثبت رهنمون می شوند، دست یافت. سراسر کتاب قرآن پر است از تهدیدات ستمگرانه، مجازاتهای نابخردانه، وحشیانه و انتقامجویانه الله و یا خدای مکار، جبار، انتقامجویی که نطفه انسان را برای آن از کمر پدر در زهدان مادر قرار می دهد تا اگر او از پیامبرش فرمانبرداری نکرد، استخوانهایش را با پتکهای آتشین دژخیمان دوزخ خرد کند و گوشتهایشان را در شعله های آتش بریان نماید؛ سپس دوباره آنها را زنده کند و همان سرنوشت را تا ابد در باره آنها تکرار نماید. این الله وحشی انتقامجویی که شخصیتش دارای انواع گره های کور روانی است، در قرآن به بنده هایش می گوید: «مکر و فریب من از شما بیشتر است، زیرا من بدترین مکارها < خیرالماکرین > هستم و در حيله گری و فریبکاری دست هر مکاری را از پشت می بندم.»

نکته بسیار در خور بررسی آنجاست که بین علما و فقهای اسلام مشهور است که آنچه را که در قرآن نتوان یافت، باید حکمش را در حدیث جستجو کرد. تمام کتابهای حدیث های اسلامی نیز یا از نمونه حدیث هائی است که در این فصل شرح داده خواهد شد و یا اینکه درباره پائین تنه انسان و چگونگی روشهای الله پسندانه و دین خواهانه تخلیه روده، معده و مثانه سخن می گویند.

درباره ظهور دجال تمام حدیث های موجود، از قول محمد نوشته اند، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، پیامبرهای دروغین بسیاری ظهور خواهند کرد و مردم را به دین خود خواهند خواند که بزرگترین آنها «دجال» است که با ظهور خود در روی زمین فتنه خواهد کرد و خطراتی برای افراد مردم به وجود خواهد آورد.

نویسنده، گلچینی از حدیث هائی را که حدیث نویسان اسلامی از قول محمد در باره «دجال» ذکر کرده اند، به شرح زیر جمع آوری کرده است. با امیدی آمیخته با پوزش از خوانندگان ارجمند درخواست دارد با شکیبائی سخاوتمندانه حدیث های زیر را که کمتر کسی می تواند باور کند فرآورده

مغز و اندیشه سالم و روان غیر بیمار باشد، بررسی فرمایند تا به ادامه جُستار و نتیجه آن برسیم.

ترمذی در کتاب احادیث خود نوشته است، محمد نشانه‌های جسمی دَجّال را چنین برشمرده است: «دَجّال، از نقطه‌ای بین عراق و سوریه و یا خراسان ظهور می‌کند. او فرد جوانی است که دارای پیشانی فراخ و موهای بلند می‌باشد که از سرش پائین ریخته است. چشم چپش بسته و چشم راستش مانند یک دانه انگور بادکرده می‌باشد. دَجّال، بر الاغی سوار است و هفتاد هزار نفر کلیمی همراه او هستند. بین دو چشمان دَجّال نوشته شده است، < کافر، > و این واژه را هر فرد مسلمانی می‌تواند روی پیشانی او ببیند و بخواند. افراد با دین و ایمان از وجود دَجّال به خود ترس راه نخواهند داد و مانند یاران و نزدیکان (اصحاب) محمد، دلشان در برابر دَجّال قوی است.

در باره مدّتی که دَجّال زنده خواهد ماند، «التّوأس بن سمعان الکیلابی» از قول محمد نوشته است: «ما از محمد پرسش کردیم، < دَجّال، چه مدّت زمانی روی زمین باقی خواهد ماند؟ > محمد پاسخ داد: < مدّت چهل روز، ولی باید دانست که درازای یک روز، برابر یک سال؛ درازای روزی دیگر، برابر یک ماه؛ درازای دگر روز، برابر یک هفته و درازای بقیّه روزها مانند روزهای معمولی است. > ما از محمد، همچنین پرسش کردیم: < ای رسول الله، آیا نمازهایی که در یک روز برگزار می‌شود، برای آن روزهایی که درازای اش به اندازه یک سال است، کافی خواهد بود؟ > محمد پاسخ داد: < خیر، شما باید زمان را تخمین بزنید و بر پایه درازای زمان نماز بگذارید. این پیامبر دروغین که یک دروغگوی سرگردان است، به الله و مردم هر دو دروغ می‌گوید. نخست، او ادعا می‌کند که یک مصلح پرهیزکار است و مردم را به اعمال و کردار نیک فرا می‌خواند، سپس خود را به مردم پیامبر شناختگری می‌کند و سرانجام، خود را الله می‌خواند. توده‌های نادان و نافهم مردم، به دَجّال ایمان خواهند آورد، ولی افراد مسلمان و با دین و ایمان، از او دوری خواهند جست و بر ضدّ وی قیام خواهند کرد. >»

«انس بن مالک» در حدیثی از قول محمد روایت کرده است که او گفت:

«زمانی که دجال ظهور می‌کند، در مکانی نزدیک مدینه خیمه می‌زند و در این هنگام، مدینه سه مرتبه می‌لرزد و با این لرزشها، تمام مردم کافر و بیدین، به او می‌پیوندند. پیامبر دروغین دجال، سراسر دنیا را کشور به کشور، ایالت به ایالت، شهر به شهر و قریه به قریه تسخیر خواهد کرد و تنها دو شهر مکه و مدینه در اختیار او قرار نخواهد گرفت. الله، از ورود دجال به این دو شهر جلوگیری خواهد کرد. الله، برای اینکه بندگان بدون دین و ایمان خود را آزمایش کند، به دجال توان معجزه‌گری خواهد داد و از اینرو، او دست به انجام معجزه می‌زند.

«حدیفه غفاری» در باره معجزه‌های دجال از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال، با خود هم آب و هم آتش حمل خواهد کرد. ولی، آنچه که آب سرد به نظر می‌آید، در واقع آتش و آنچه که آتش به نظر می‌آید، آب سرد می‌باشد. (صحیح البخاری)

دجال به مردم می‌گوید، او خدائی است که قدرت معجزه‌گری دارد و می‌تواند آسمان را وادار به ریزش باران کند و گیاه از زمین برویاند.

«ابو سعید» از قول محمد به شرح حدیث زیر پرداخته است:

روزی محمد در باره ظهور دجال و جزئیات کردار و فتنه‌های او برای ما توضیحات مفصلی بیان کرد و از جمله اظهار داشت: «هنگامی که دجال ظهور کند، به او اجازه عبور از گردنه‌های مدینه داده نخواهد شد. او در زمان ظهور در نقطه نمکزاری در نزدیک مدینه خیمه خواهد زد. پس از اینکه دجال، در مکان یاد شده خیمه زد، یکی از افراد نکوکار و با ایمان نزد او می‌رود و به وی می‌گوید، > من گواهی می‌دهم که تو دجالی هستی که پیامبر الله در باره تو در پیش ما را آگاه کرده است. < دجال، با شنیدن اظهارات آن مرد، به پیروانش رو می‌کند و می‌گوید، > اگر من این مرد را بکشم و او را دوباره زنده کنم، آیا شما باور می‌کنید که من خدایتان هستم؟ < پیروان دجال پاسخ می‌دهند، > البته که باور می‌کنیم آنگاه، دجال آن مرد را می‌کشد و دوباره به آن جان می‌دهد و او را زنده می‌سازد. پس از اینکه آن مرد دوباره زنده شد، به دجال نگاه می‌کند و می‌گوید، > با این کاری که تو نسبت به من انجام دادی، اکنون من بیش از

پیش باور دارم که تو دَجّال، پیامبر دروغین هستی. < دَجّال، دوباره کوشش می‌کند، آن مرد را بکشد، ولی این بار چنین توانی از سوی الله به او داده نمی‌شود. > (صحیح البخاری)

تمام افراد مردم، بغیر از آنهایی که دین و ایمان دارند، از معجزه‌های دَجّال به شکفت می‌افتند. ولی، افرادی که می‌دانند او یک پیامبر دروغین است، به او ایمان نخواهند آورد. در این زمان، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و مسلمانان به گرد او جمع خواهند شد. عیسی مسیح، رهبری مسلمانان را بر عهده خواهد گرفت و بر ضدّ دَجّال، آنها را هدایت خواهد کرد. هنگامی که دَجّال، از ظهور عیسی مسیح آگاه می‌شود، از اورشلیم به محلی به نام «اللّود» می‌رود. عیسی مسیح، دَجّال را دنبال می‌کند و او را در دروازه «اللّود» به قتل می‌رساند.

«سلیم» از قول «عبدالله بن عمر» روایت کرده است که روزی محمد برپا خاست و پس از ستایش الله در باره دَجّال گفت: «من به شما از بلا و شرّ دَجّال هشدار می‌دهم. هیچ پیامبری نبوده است که امت خود را از فتنه‌هایی که دَجّال به وجود می‌آورد، آگاه نسازد؛ حتی نوح پیامبر نیز، امت خود را از فتنه‌های دَجّال آگاه ساخت. ولی، من در باره دَجّال، مطلبی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری آنرا برای امتش ذکر نکرده و آن اینست که دَجّال، دارای یک چشم است، ولی الله اینگونه نیست و دو چشم دارد.»

«ابوهریره» نیز از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «اگر بخواهم مطلبی در باره دَجّال به شما بگویم که هیچ پیامبری پیش از من با امت خود آن مطلب را در میان نگذاشته، این است که دَجّال یک چشمی بوده و با خود وسیله شکفت‌آوری همراه خواهد داشت که شبیه بهشت و دوزخ خواهد بود. ولی آنچه را که دَجّال < بهشت > معرفی می‌کند، در واقع < دوزخ > می‌باشد. همچنانکه نوح امت خود را از فتنه دَجّال آگاه کرد، من نیز در باره این فرد به شما هشدار می‌دهم.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)<sup>40</sup>

«عبدالله بن عمر گفته است: «عمر بن الخطّاب، همراه محمد و گروهی

<sup>40</sup> Sahih al-Bukhari, Kitab al-Anbiya, 4/163; Muslim, Kitab al-Fitan, 8/196.

از مسلمانان به دیدار < ابن سید > رفتند و مشاهده کردند که او با گروهی از کودکان در برج و باروی < بنو مغاله > مشغول بازی است. در آن زمان < ابن سید > در شرف رسیدن به سن بلوغ بود و نفهمید محمد و یارانش به او نزدیک می شوند تا اینکه محمد پشت او را با دست لمس کرد. پس از اینکه محمد با دست زدن به پشت < ابن سید > او را به خود آورد، به وی اظهار داشت: < آیا تو گواهی می دهی که من محمد بن عبدالله پیامبر الله هستم؟ > < ابن سید > به او نگاهی کرد و پاسخ داد: < آری، من گواهی می دهم که تو پیامبری درس نخوانده و بدون سواد هستی. > سپس < ابن سید > از محمد پرسش کرد: < آیا تو گواهی می دهی که من پیامبر الله هستم؟ > محمد که پرسش < ابن سید > را درست درک نکرده بود، گفت: < من به الله و پیامبران او اعتقاد دارم. > آنگاه، محمد از < ابن سید > پرسش کرد: < تو مرا چگونه می بینی؟ > < ابن سید > پاسخ داد: < برخی اوقات، من با افراد راستگو روبرو می شوم و گاهی اوقات با افراد دروغگو. > محمد به < ابن سید > اظهار داشت: < به نظر می رسد که تو از درک حقیقت غافل شده ای. > و سپس، ادامه داد: < آیا تو نمی توانی حقیقت را با چشم بینی؟ > < ابن سید > با خونسردی اهانت آوری پاسخ داد: < نه، این کار ساده ای نیست. > محمد گفت: < ساکت! مراقب سخن گفتن خود باش و سعی کن از مرزهای اخلاقی ات فراتر نروی. > در این لحظه عمر بن الخطاب، پیش آمد و گفت: < ای رسول الله، اجازه می دهی، من سر این جوان را از بدن جدا کنم؟ > محمد به عمر بن الخطاب پاسخ داد: < اگر او دجال باشد، تو نخواهی توانست، ویرا از پای در آوری و اگر دجال نباشد که کشته شدنش به حال ما سودی نخواهد داشت. >

«سليم بن عبدالله» نیز در باره رویداد بالا، گفته است: «من از عبدالله بن عمر شنیدم که از قول محمد روایت می کرد که او گفته است: < روزی، محمد و ابی بن کعب، به نخلستانی که ابن سید در آنجا زندگی می کرد، رفتند، محمد پشت درختی خود را پنهان کرد تا ببیند ابن سید چه می گوید. محمد متوجه شد که ابن سید در رختخوابی دراز کشیده و از

زیر پتو جویده جویده سخنانی بیان می کند . > مادر ابن سید متوجه شد که محمد خود را پشت درختی پنهان کرده و به پسرش گفت: > ای ابن سید ، آیا محمد را نزدیک خود می بینی؟ < ابن سید با شنیدن صدای مادرش از جا پرید . محمد که این امر را مشاهده کرد ، به مادر ابن سید گفت: > بهتر بود او را به حال خود می گذاشتی تا آنچه را که می خواهد بگوید و ذات خود را آشکار کند . <»

«محمد بن منکدر» گفته است: «من با چشمان خود مشاهده کردم که > جابر بن عبدالله < به الله سوگند می خورد که ابن سید یک دجال بوده است . از اینرو ، من از وی پرسش کردم ، آیا او در باره آنچه که ادعا می کند ، سوگند می خورد . او پاسخ داد ، مشاهده کرده است که عمر بن الخطاب در حضور پیامبر ، در باره دجال بودن ابن سید سوگند خورده و محمد با ادعای او مخالفتی ابراز نکرده است .»<sup>۴۱</sup>

گروهی از علمای اسلام می گویند ، برخی از صحابه (یاران) پیامبر عقیده دارند که ابن سید ، دجال بزرگ بوده است ، ولی این موضوع حقیقت ندارد ، زیرا او یک دجال کوچک بوده است .

ابن سید ، همراه «ابوسعید» بین مدینه و مکه مسافرت کرده و از اینکه مردم او را به چشم دجال نگاه می کنند ، به وی شکایت کرده است . او به «ابوسعید» گفته است: «آیا مردم نمی دانند که محمد گفته است ، دجال نمی تواند وارد مدینه شود ، در حالیکه من در مدینه زایش یافته ام . همچنین ، آیا مردم نمی دانند ، محمد گفته است ، دجال فرزند ندارد ، در حالیکه من دارای فرزند هستم . نکته دیگر آنکه ، محمد گفته است ، دجال کافر است ، در حالیکه من اسلام آورده ام . «ابوسعید» افزوده است که هرگاه او به جای ابن سید می بود ، از اینکه دجال نامیده شود ، احساس ناراحتی نمی کرد . (صحیح البخاری ، صحیح مسلم)

در باره ابن سید حدیث های بسیاری وجود دارد که برخی از آنها این فرد را دجال دانسته و گروهی دیگر ، این موضوع را انکار کرده اند . یکی از احادیثی که دجال بودن ابن سید را انکار کرده ، حدیث «فاطمه

<sup>41</sup> Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/192.

بنت الفهریه» است که البتّه مفهوم آن حدیث این نیست که ابن سید یکی از دجال‌های کوچک نبوده است.

«جابر بن سامره» روایت می‌کند که خود از محمد بن عبدالله، شنید که وی گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، دروغگویان بسیاری ظهور و همه ادعای پیامبری می‌کنند که از جمله این افراد می‌توان < الیمامه، > < انسی در صنعا، > و فرد دیگری در < همیار > و دجال را نام برد و این دجال است که بزرگترین فتنه را روی زمین ایجاد خواهد کرد.» (احمد بن حنبل)<sup>۴۲</sup>

«ابوهریره»،<sup>۴۳</sup> «احمد بن حنبل»<sup>۴۴</sup> و «ابوداود»<sup>۴۵</sup> از قول محمد روایت کرده‌اند که او گفت: «روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر اینکه سی پیامبر دروغین، ظهور کرده و همه ادعا می‌کنند که پیامبر الله هستند و درباره الله و پیامبر او به دروغگویی می‌پردازند. در زمان فرا رسیدن روز قیامت، ثروت مردم افزایش خواهد یافت، بلایای زیاد برای مردم نازل خواهد شد و کشتار بین آنها رواج خواهد یافت. در بین امت من، دجالها و دروغگویان زیادی وجود دارند که شما چیزهای تازه‌ای از آنها خواهید شنید که نه در پیش به گوش شما خورده و نه پدران شما از آنها آگاهی داشته‌اند. شما باید بسیار مواظب باشید که بوسیله آنها گمراه نشوید. (احمد بن حنبل، صحیح البخاری و صحیح مسلم)<sup>۴۶</sup>

ابوبکر، خلیفه اول مسلمانان گفته است: «پیش از اینکه محمد شناسه راستین < مسیلمه > را آشکار کند، مردم درباره او بسیار سخن می‌گفتند. محمد، در باره این شخص اظهار داشته است: < این فردی که شما آنقدر درباره‌اش سخن می‌گوئید، یکی از سی نفر دجال دروغگوست که پیش از فرا رسیدن روز قیامت ظهور خواهند کرد و شهری در این دنیا وجود نخواهد داشت که از شرّ و بلای دجال در امان بماند. (احمد بن حنبل)<sup>۴۷</sup>

<sup>42</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/345.

<sup>43</sup>Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/194, 195; Bukhari, *Kitab al-Fitan*, 9/74.

<sup>44</sup>Ahmad Bin Hanbal, *Musnad*, 2/457.

<sup>45</sup>*ibid.*, 2/450.

<sup>46</sup>*ibid.*, 20/349.

<sup>47</sup>*ibid.*, 5/41, 46.

شرح دیگری از حدیث بالا حاکی است که محمد گفته است: «مسيلمه، یکی از سی نفر دَجّالی است که پیش از آخرین دَجّال که دَجّال راستین است، ظهور خواهد کرد. در این دنیا بغیر از مدینه، شهری وجود نخواهد داشت که از بلای دَجّال در امان بماند. زیرا، در زمان ظهور دَجّال، دو نفر فرشته در دروازه‌های ورودی شهر مدینه نگهبانی می‌دهند و از ورود او به این شهر جلوگیری می‌کنند.»<sup>۴۸</sup>

«امیر بن شراهیل شعبی شعب حمدان» می‌گوید: «من از > فاطمه بنت قیس، < خواهر > ضحاک بن قیس < که یکی از نخستین مهاجران بوده، درخواست کردم، حدیثی را که خود به گونه مستقیم از زبان محمد شنیده و هیچ رابطه و واسطه‌ای در نقل و روایت آن دخالت نداشته، برایم بیان کند. فاطمه گفت، من با > ابن المغیره < که در آن زمان یکی از بهترین جوانان قریش بود، ازدواج کردم. ولی، او در نخستین جهاد به خاطر پیامبر کشته شد. هنگامی که من بیوه شدم، عبدالرحمان بن عوف، یکی از اصحاب (یاران) محمد به من پیشنهاد ازدواج داد و محمد نیز از من خواست که با اُسامه بن زید، ازدواج کنم. من در پیش شنیده بودم که محمد گفته است: > هر کسی مرا دوست دارد، باید اُسامه را نیز دوست داشته باشد. < بنابراین، هنگامی که من با محمد درباره ازدواج با اُسامه بن زید گفتگو می‌کردم، به وی اظهار داشتم: > هر کسی را که تو بگویی من با او ازدواج خواهم کرد. < محمد گفت: > بهتر است تو در حال کنونی با اُمّه شریک زندگی کنی. < اُمّه شریک، یکی از زنان ثروتمند انصار اهل مدینه بود که اسلام آورده، به الله گرایش داشت و از مهمانان بسیاری پذیرائی می‌کرد. من با پیشنهاد محمد موافقت کردم و زمانی که بر آن بودم تا نزد اُمّه شریک بروم، محمد تصمیمش را تغییر داد و به من گفت: > من درباره تو بیشتر فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که تو بهتر است از رفتن نزد اُمّه شریک خودداری کنی، زیرا اُمّه شریک دارای مهمانان زیادی است و من میل ندارم، سر و یا ساق پایت به گونه‌ای ناگهانی بوسیله یک فرد نامحرم دیده شود. بنابراین، فکر می‌کنم، بهتر است نزد عموزاده‌ات، عبدالله بن عمر بن اُمّه

<sup>48</sup> *ibid.*, 5/46.



مختوم که مردی نابیناست، بروی و نزد او بمائی. < بدین ترتیب، من نزد عموزاده‌ام، عبدالله بن عمر بن اُمّه مختوم رفتم و هنگامی که عِدّه‌ام پایان پذیرفت، شنیدم که اذانگوی محمد، مردم را به مسجد فرا می‌خواند. من نیز به مسجد رفتم تا پشت سر محمد نماز بگذارم و در ردیف زنان که پشت سر مردان تشکیل شده بود، به برگزاری نماز پرداختم. پس از اینکه محمد نماز را به پایان رسانید، بالای منبر رفت و در حالیکه لبخند می‌زد، به مسلمانان گفت: < آیا می‌دانید برای چه امروز شما را به مسجد فرا خواندم؟ > افرادی که در آنجا بودند، گفتند: < الله و پیامبرش از همه بهتر می‌دانند > محمد گفت: < من امروز شما را برای موعظه در اینجا گرد نیاورده‌ام، بلکه هدفم آنست که به شما آگاهی دهم که تمیم‌الدّری، یک نفر مسیحی که اسلام آورده، آنچه را که من درباره دجال به شما گفته‌ام، تأیید می‌کند. او می‌گوید، با سی نفر دیگر در یک کشتی از منطقه بنولخم و بنو جدهم بیرون آمده و دریا آنچنان طوفانی شده که امواج آب، اختیار کشتی را از دست آنها ربوده و برای مدت یک ماه آنها را در دریا سرگردان کرده بود تا سرانجام، در هنگام غروب آفتاب یک روز وارد جزیره‌ای شده و در آنجا جانوری را مشاهده کرده‌اند که آنقدر در بدنش موجود داشته که جلوی او از پشتش قابل تشخیص نبوده است. آنها از مشاهده چنین موجودی به شگفت افتاده و از او خواسته‌اند، شناسه خود را بیان کند. او پاسخ داده است که نامش < الجاسسه ><sup>۴۹</sup> می‌باشد. آنها از او خواسته‌اند در باره خود توضیح بیشتری بدهد. وی گفته است، اگر آنها میل دارند بیشتر درباره او بدانند، بهتر است به صومعه‌ای که در آن نزدیکی وجود دارد، بروند، زیرا در آنجا مردی وجود دارد که بسیار آرمانگرای دیدار آنهاست. تمیم، می‌گوید، آنها از اینکه آن جانور ممکن است دیوی باشد، از او وحشت کرده و با شتاب به صومعه رفته و مشاهده کردند در آنجا مرد هیولاهیکلی وجود دارد که دستهایش به گردنش بسته شده و پاهایش تا قوزک زنجیر شده‌اند. آنها از شناسه او پرسش می‌کنند. او می‌گوید: < شما بزودی خواهید دانست من چگونه موجودی هستم،

<sup>۴۹</sup> دلیل اینکه این مرد «الجاسسه» نامیده می‌شود، آنست که وی برای دجال، جاسوسی و خبرچینی می‌کند.

ولی به من بگوئید، شما چه کسانی هستید؟ > آنها پاسخ می‌دهند: > ما از عربستان با یک کشتی در دریا مسافرت می‌کردیم که طوفان و امواج دریا، برای مدت یک ماه، ما را در روی آبهای دریا سرگردان کردند و سرانجام کشتی به این جزیره رسید. در اینجا، ما به محض ورود در جزیره، مرد پر از موئی را دیدیم که به سبب داشتن موهای زیاد، قادر نبودیم، جلوی بدن او را از پشت سرش تشخیص دهیم و فکر کردیم که او یک دیو است. هنگامی که نامش را پرسیدیم، اظهار داشت، نامش [ الجاسسه ] است و به ما اظهار داشت، مردی در این صومعه، میل دارد با ما دیدار کند و از اینرو ما بیدرنگ برای دور شدن از او به اینجا نزد تو آمدیم > آن مرد پرسش کرد: > وضع نخلستانهای ناحیه بیسان چگونه است؟ > ما گفتیم: > چرا از ما این پرسش را می‌کنی؟ > پاسخ داد: > می‌خواهم بدانم، آیا آن نخلستانها هنوز میوه می‌دهند، یا نه؟ > ما پاسخ دادیم: > آری > او گفت: > بزودی آنها خشک خواهند شد و دیگر میوه نخواهند داد. > سپس از ما پرسش کرد: > وضع دریاچه طبریه در فلسطین چگونه است؟ آیا، این دریاچه هنوز آب دارد؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، دارای آب فراوان است. > او گفت: > آن دریاچه نیز بزودی خشک و بی‌آب خواهد شد > آنگاه، او از وضع چشمه صوغر از ما پرسش کرد و افزود، آیا آن چشمه هنوز برای آبیاری کردن زمین‌های اطراف خود، دارای آب است؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، آن چشمه دارای آب فراوان است > آنگاه، آن مرد از ما پرسش کرد: > پیامبر درس ناخوانده در چه حال است؟ > ما پاسخ دادیم: > او مگه را ترک کرده و وارد یثرب شده است. > او پرسش کرد: > آیا تازی‌ها در برابر او جنگ می‌کنند؟ > ما پاسخ دادیم: > آری، ولی او اکنون موفق شده است، آنها را زیر فرمان خود درآورد. > او افزود: > برای تازی‌ها بهتر است که از مخالفت با او دست بردارند و از وی پیروی کنند. > و ادامه داد: > اکنون من در باره خود با شما سخن می‌گویم. من دجال هستم. بزودی، به من اجازه داده خواهد شد، این جزیره را ترک کنم و در سراسر دنیا به مسافرت پردازم. من به هر شهری در دنیا خواهم رفت، بجز شهرهای مکه و مدینه. ورود

من به این دو شهر ممنوع شده است. زیرا، در تمام محل های ورودی این شهرها، فرشته ای با شمشیر برهنه نگهبانی می دهد و از ورود من به این شهرها جلوگیری می کنند.»<sup>۵۰</sup>

فاطمه اظهار داشت: «هنگامی که محمد به این بخش رویداد رسید، دستهایش را به منبر کوبید و به مردم گفت: > یادتان می آید که من درست همین رویداد را برایتان شرح دادم. < همه گفتند: > آری. < محمد ادامه داد: > و اکنون تمیم همان رویدادها را درباره دجال و شهرهای مکه و مدینه شرح می دهد. < فاطمه می گوید: > من، این سخنان محمد را از آنروز، همه را بدون کم و زیاد در حافظه نگهداری کرده ام.»<sup>۵۱</sup>

«عبدالله بن عمر» از قول محمد روایت می کند که او گفت: «من در خواب دیدم، در اطراف خانه کعبه طواف می کنم و مرد گلگون چهره ای را در آنجا دیدم که دارای موهای دراز بود و از سرش آب می چکید.» «عبدالله عمر» می گوید، او در باره شناسه آن مرد از محمد پرسش کرده و محمد پاسخ داده است که او عیسی پسر مریم بوده و افزوده است که او سپس، مرد دیگری را مشاهده کرده که چهره اش سرخ گون، موهایش مجعد و تنها دارای یک چشم بوده که مانند یک دانه انگور بادکرده، می نموده است. هنگامی که محمد درباره آن مرد پرسش می کند، به او پاسخ می دهند که وی دجال می باشد. محمد درباره شناسه آن مرد افزوده است که وی شبیه ابن قتان از طایفه الخزعه بوده است.» (صحیح البخاری، صحیح مسلم)<sup>۵۱</sup>

«جابر بن عبدالله» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال در پایان کار و زمانی پدیدار می شود که دیگر دین و مذهب برای مردم مفهومی ندارد. دجال، سوار الاغی خواهد بود که بین دو گوش او ۲۰ متر فاصله است و به مردم خواهد گفت: > ای مردم، من خدای شما هستم. < او با خود کوه نانی دارد که تنها آنهایی که از او پیروی می کنند، از آن نان می توانند بهره ببرند، بقیه مردم از کمیابی نان رنج خواهند برد و در سختی خواهند افتاد. دجال، همچنین موجودات دیوماندی با خود همراه خواهد داشت که آنها با مردم سخن می گویند. مسلمانان از اینکه از شر

<sup>50</sup> Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/203-205.

<sup>51</sup> Sahih al-Bukhari, Kitab al-Fitan, 9/75; Muslim, Kitab al Iman, 1/108.

دَجّال در امان بمائند به جبل الدخان در سوریه فرار می کنند. دَجّال به آنجا می رود و آنها را محاصره می کند. این محاصره برای مدتی ادامه می یابد و مردم در این محاصره با سختی و گرسنگی دست به گریبان می شوند. سپس، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود می آید و در هنگام طلوع آفتاب به مردم می گوید: < ای مردم، چرا با این دیو دروغگو جنگ نمی کنید و کار او را یکسره نمی نمائید؟ > مردم پاسخ می دهند: < او جنّ می باشد. > آنگاه، زمان نماز فرا می رسد و مسلمانان از عیسی مسیح درخواست می کنند پیشوائی نماز آنها را بر عهده بگیرد، ولی عیسی می گوید، بهتر است، امام خود آنها پیشوائی نماز را بر دوش بگیرد. نماز بامداد به پیشوائی امام مسلمانان برگزار می شود و سپس آنها به جنگ دَجّال می روند. هنگامی که دَجّال عیسی مسیح را می بیند، مانند نمکی که در آب فرو رود، نیرویش به نابودی می گراید. سرانجام، عیسی او را می کشد و هر کسی را نیز که از او پیروی می کرده، از روی زمین بر می اندازد. « (احمد بن حنبل)<sup>۵۲</sup>

«التّوأس بن سمعان» گفته است: «یک روز بامداد، محمد درباره دَجّال سخن می گفت. برخی اوقات، او دَجّال را یک موجود بدون اهمّیت به شمار می آورد و گاهی اوقات، او را آنچنان خطرناک معرفی می کرد که ما فکر می کردیم، او در انبوه نخلستان هائی که در آن نزدیکی بود، وجود دارد. هنگامی که ما نزد محمد رفتیم، او آثار ترس و وحشت را در چهره ما خواند و گفت: < شما را چه می شود؟ > ما گفتیم: < ای رسول الله، تو برخی اوقات آنچنان از هیبت دَجّال سخن می گوئی که ما به وحشت می افتیم. > محمد اظهار داشت: < من آنقدر که شما فکر می کنید، از خطرات خود دَجّال برای شما وحشت ندارم، بلکه ترس من از اینست که او در زمانی ظهور کند که من دیگر در میان شما نباشم. زیرا، اگر هنگام ظهور او من هنوز زنده باشم، از سوی شما در برابر او مقاومت خواهم کرد، ولی هرگاه او زمانی ظهور کند که من دیگر در میان شما نباشم، آن زمان خود شما باید از خویشتن دفاع کنید و البتّه باید اطمینان داشته باشید که

<sup>52</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 3/367, 368.

اللّه پیوسته یار مسلمانان خواهد بود و به آنها کمک خواهد نمود. من دجال را به [ عبدالعزّه بن قتان ] تشبیه می‌کنم. اگر دجال در زمان زندگی شما ظهور کند، باید در هنگام پدیدار شدن او آیه‌های نخستین سوره قاف را بخوانید. او در محلی بین سوریه و عراق ظهور خواهد کرد و با هر گامی که برمی‌دارد، در چپ و راست خود، بلا و مصیبت برای مردم به وجود می‌آورد. خداوند شما را از شرّ او در امان نگهدارد. < (صحیح مسلم)

«التّوأس بن سمعان» می‌گوید: «ما از محمد پرسش کردیم: > ای رسول‌اللّه < آیا سرعت حرکت دجال در روی زمین چگونه خواهد بود؟ < محمد پاسخ داد: > مانند سرعت حرکت ابری است که بوسیله باد روی زمین حرکت می‌کند و مردم را فرا می‌خواند تا به او ایمان بیاورند. مردم نیز دعوتش را می‌پذیرند و به او ایمان می‌آورند. دجال، خود را پیامبر شناختگری می‌کند و مردم را به یک دین دروغین فرا می‌خواند و شوربختانه، مردم فراخوانی او را می‌پذیرند. او به آسمان فرمان باریدن می‌دهد و باران می‌آید. او به زمین، فرمان روئیدن می‌دهد و زمین بارور می‌شود و فرآورده می‌دهد. حیواناتی که روی مزارع حاصلخیز چرا می‌کنند، پستانهایشان پر شیر و بدنهایشان تنومند می‌شود. سپس، دجال به گروه دیگری از مردم رو می‌کند و آنها را به دین دروغین خود فرا می‌خواند. آنها دعوت او را ردّ می‌کنند و او از آنها دور می‌شود، ولی این گروه از مردم دچار قحطی، گرسنگی و تنگدستی می‌شوند. دجال، روی زمین‌های متروک گام می‌گذارد و به آنها فرمان می‌دهد، گنجهای درون خود را آشکار کنند. با شنیدن فرمان او، از زمین‌های متروک و بدون حاصل، مانند هجوم گروههای زنبور، گنج و پول بیرون می‌آید. آنگاه، او مرد بسیار جوانی را فرا می‌خواند و با شمشیر بدن او را به دو نیم می‌کند. سپس، نیمی از بدن او را در محلی که یک تیرانداز قصد تیراندازی دارد، قرار می‌دهد و نیم دیگر آنرا در مرکز هدفی که تیرانداز می‌خواهد به آن مرکز تیراندازی کند، می‌گذارد. آنگاه، نام آن جوان را بر زبان می‌آورد و همه مشاهده می‌کنند که دو نیم بدن آن جوان بیکدیگر پیوند می‌خورد و آن جوان دوان دوان و خندان نزد او می‌رود. در این لحظه، اللّه، عیسی پسر

مریم را از آسمان به زمین می‌فرستد و او در حالیکه رولباسی که با زعفران رنگ شده دربر دارد، در مناره سفیدی که در خاور دمشق قرار دارد، فرود می‌آید. هنگامی که عیسی سرش را پائین می‌آورد، قطرات عرق از پیشانی‌اش به پائین سرازیر می‌شود و هنگامی که سرش را بالا می‌آورد، قطرات عرق، مانند مروارید به اطراف پراکنده می‌گردد. هر کافری که بوی عیسی به مشامش می‌رسد، خواهد مرد. عیسی در جستجوی دجال برمی‌آید و سرانجام او را می‌یابد و در دروازه [ اللود ] او را می‌کشد. در این زمان، گروهی از افرادی که الله آنها را در پناه خود نگهداشته، نزد عیسی پسر مریم می‌آیند و او دست خود را روی پیشانی آنها می‌کشد و آثار بلاهائی را که دجال برایشان به وجود آورده، نابود می‌کند و آنها را به مرزده ورود به بهشت شاد می‌سازد. پس از آن، الله به عیسی الهام می‌کند، گروهی از بندگانش را که هیچکس یارای نبرد با آنها را ندارد، به سلامت به [ التور ] هدایت کند. < (صحیح مسلم)<sup>۵۳</sup>

«ابو عَمَامَه البهیلی» روایت می‌کند، محمد برای او و گروهی از مسلمانان در باره خطرات دجال گفته است: «از زمان آفرینش حضرت آدم، هیچکس برای افراد مردم بیش از دجال بلا و عذاب ایجاد نمی‌کند. دجال، به یک تازی بدوی می‌گوید، هر گاه پدر و مادرش را زنده کند، آیا او گواهی خواهد کرد که وی خداست. تازی بدوی، پاسخ مثبت می‌دهد. آنگاه، دجال، روحهای دو دیو را احضار می‌کند که یکی از آنها در شکل پدر و دیگری در شکل مادر آن تازی بدوی، ظاهر می‌شوند. دیوی که نقش پدر آن مرد را بر عهده دارد، به مرد بدوی سفارش می‌کند که دجال، خداست و او باید از وی فرمانبرداری کند. سپس، دجال مردی را با ازه به دو نیم می‌کند و بعد او را زنده می‌سازد و از وی پرسش می‌کند خدایش چه کسی می‌باشد. آن مرد چون فرد با خدائی است، می‌گوید، خدای او الله است و او دجالی بیش نیست.»

«ابو سعید» از قول محمد روایت می‌کند که او گفت: «آن مرد که حاضر نشد، از دجال پیروی و فرمانبرداری کند، در بین امت من والاترین

<sup>53</sup>Sahih Muslim, Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah, 8/196-199.

جایگاه‌ها را در بهشت در اختیار خواهد داشت .»

«المحاریبی» گفته است، حدیثی از قول «ابورفیع» روایت شده که دجال، به محلی می‌رود که ساکنانش از او فرمانبرداری نمی‌کنند، از اینرو، دجال فرمان می‌دهد تمام گاوها و گوسفندهای مردم آن منطقه هلاک می‌شوند. سپس، دجال، به محلی می‌رود که همه ساکنان آن به دجال ایمان می‌آورند و از اینرو، به فرمان دجال از آسمان باران می‌بارد و زمین پر بار و گاوها و گوسفندان آن منطقه پر شیر می‌شوند. چون، دو فرشته از مدینه نگهبانی می‌کنند و از ورود دجال به این شهر جلوگیری می‌نمایند، از اینرو، او وارد شهر «الفریب الاحمر» و خیمه‌های کناره مرداب نمک می‌شود. در این زمان، سه لرزه در مدینه روی می‌دهد و سبب می‌شود که منافقین آن شهر را ترک گویند و در نتیجه شهر مدینه مانند آهنی که از زنگ پاک شود، از افراد ناپاک خالی خواهد شد. به همین مناسبت، آن روز «یوم الخلاص» و یا «روز پاکیزگی» نامیده خواهد شد.

«امه شریک بنت ابوالعسکر» از محمد پرسش می‌کند «ای رسول الله، به ما بگو که تازی‌ها در هنگام ظهور دجال کجا خواهند بود؟» محمد پاسخ می‌دهد: «در آن زمان، شمار تازی‌ها زیاد نخواهد بود و آنها در بیت المقدس (اورشلیم) بسر می‌برند و امامشان مرد درستکاری خواهد بود. عیسی مسیح، در این سرزمین از آسمان به زمین فرود می‌آید و دستور می‌دهد، دروازه شهر را باز کنند. با اجرای فرمان او، دجال و یکهزار نفر مرد یهودی که هر یک شمشیر و سپری در دست دارند و به فرمان الله از ناتوانی رنج می‌برند، وارد شهر می‌شوند و عیسی آنها را در < اللود > به دام می‌اندازد و از دم تیغ می‌گذراند.»

محمد گفته است: «عیسی پسر مریم، فرمانروائی دادگر و برای امت من، رهبری با انصاف خواهد بود. او صلیب را خواهد شکست، خوکها را خواهد کشت و جزیره را ممنوع خواهد کرد. چون او از مردم صلحه پذیرش نمی‌کند، از اینرو، گاو و شتر جمع نخواهد کرد. در این زمان، دشمنی و نفرت مردم نسبت به یکدیگر از بین خواهد رفت. تمام حیوانات بدون آزار می‌شوند، به گونه‌ای که یک پسر بچه می‌تواند، بدون اینکه از مار

آسیب ببیند، دستش را در دهان او فرو برد. یک دختر بچه قادر خواهد بود، شیری را از خود براند و گرگ‌ها مانند سگ‌های گله بدون اینکه به گوسفندان آسیبی برسانند، در میان آنها بسر خواهند برد. شیرها با شترها و بیرها با گوسفندان و گاوها چرا خواهند کرد. دنیا مانند ظرفی که پر از آب باشد، از صلح و آرامش سرشار خواهد شد. مردم همه با یکدیگر دوست می‌شوند و تنها الله را می‌پرستند. در دنیا دیگر جنگی رخ نخواهد داد و قدرت قریش از آنها گرفته خواهد شد.<sup>۵۴</sup>

همچنین، محمد گفته است: «سه سال پیش از اینکه دجال ظهور کند، مردم از قحطی شدید رنج خواهند برد. در سال اول (این سه سال)، الله به آسمان فرمان خواهد داد، یک سوم باران و به زمین فرمان خواهد داد، دو سوم میوه‌های خود را نگهدارند. در سال سوم، الله به آسمان دستور خواهد داد، دیگر باران نبارد و به زمین فرمان خواهد داد، دیگر میوه ندهد و بنابراین، هیچ رویشی از زمین به عمل نخواهد آمد. همچنین، تمام حیوانات سُم‌دار خواهند مرد، مگر اینکه الله خلاف آنرا فرمان دهد.» فردی از محمد پرسش کرد: «مردم در آن زمان چگونه بسر خواهند برد؟» محمد پاسخ داد: «مردم در آن زمان بوسیله گفتن لا اله الا الله، الله اکبر و سبحان الله روزگار می‌گذرانند. گفتن این کلمات برای آنها مانند خوردن غذا خواهد بود.»<sup>۵۵</sup>

محمد گفت: «هنگامی که دجال ظهور می‌کند، یکی از مسلمانان بر آن می‌شود که نزد او برود. مردان مسلحی که در اختیار دجال هستند، از آن مرد مسلمان پرسش می‌کنند، کجا می‌خواهد برود؟ آن مرد پاسخ می‌دهد، نزد دجال. گروهی از مردان مسلح دجال به‌برخی دیگر می‌گویند، این مرد قصد جان خدای ما دجال را کرده و باید او را کشت. ولی، یکی از پیروان دجال می‌گوید، این کار بر خلاف دستورهای خدای ما دجال است، زیرا او دستور داده است، کسی بدون اجازه وی کشته نشود. آنها تصمیم می‌گیرند، آن مرد مسلمان را نزد دجال ببرند تا خود او

<sup>54</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, trans. Huda Khattab (Lonc Dar al Taqwa Ltd., 1991), p. 59.

<sup>55</sup> Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4077), 2:1363.



تکلیفش را تعیین سازد. هنگامی که آن مرد مسلمان دجال را می بیند، می گوید: > ای مردم، این همان دجالی است که پیامبر ما درباره او به ما خبر داده است. < دجال، با شنیدن این سخنان به پیروانش دستور می دهد او را مجازات کنند و مأموران دجال آنقدر آن مرد را کتک می زنند که وی از تمام نواحی بدن زخمی می شود. سپس، دجال از آن مرد پرسش می کند، آیا به او ایمان می آورد؟ آن مرد پاسخ منفی می دهد و دجال را یک دروغگو می خواند. دجال، با شنیدن این سخن، فرمان می دهد، آن مرد را از فرق سر تا وسط پاهایش آره کنند و آنگاه بین دو پاره بدنش راه می رود. پس از آن، دجال به دو پاره بدن آن مرد فرمان می دهد، برخیزد و روی دو پا بایستد. با این فرمان، دو پاره بدن آن مرد به یکدیگر پیوند می خورد و آن مرد به پا می خیزد و روی دو پایش می ایستد. آنگاه، دجال به آن مرد مسلمان می گوید، اکنون به او ایمان می آورد؟ آن مرد مسلمان پاسخ می دهد، او با انجام این عمل برای او ثابت کرده که وی دجال است. دجال، به وی حمله می کند تا او را بکشد، ولی مشاهده می کند که ناحیه گردن او به یک پاره مس تبدیل شده و او هیچ عملی برضد وی نمی تواند انجام بدهد. ناچار، بازوها و پاهای او را می گیرد و ویرا به هوا پرتاب می کند. افرادی که تماشاگر این رویداد هستند، فکر می کنند، دجال آن مرد مسلمان را به دوزخی که در اختیار دارد، پرتاب کرده؛ درحالی که در واقع آن مرد به بهشت وارد می شود و در درگاه الله بزرگترین شهید به شمار می رود.» (صحیح مسلم)<sup>۵۶</sup>

«المغیره بن شعبه» از قول محمد روایت می کند که او گفته است: «هدف الله در ایجاد چنین سرنوشتی بوسیله دجال برای بندگان خود و دادن اینهمه قدرت معجزه گری به دجال آن بوده است تا بنده های خود را آزمایش کند.»<sup>۵۷</sup>

«عصما بنت یزید الانصاریه» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال به یک تازی بدوی می گوید، اگر او تمام شترهایش را که در پیش

<sup>56</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah*, 8/199, 200.

<sup>57</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 61.

مرده‌اند و همچنین پدر و مادر او را زنده کند، آیا او به خدا بودن وی ایمان می‌آورد؟ مرد بدوی پاسخ مثبت می‌دهد. آنگاه، دجال به چند عفریت فرمان می‌دهد، به شکل شترهای پیر شیر و بلند کوهان در آیند و نیز به دو موجود دیو فرمان می‌دهد، به شکل پدر و مادر او پدیدار شوند.<sup>۵۸</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «در هنگام فرا رسیدن روز قیامت، مسلمانان به یهودیها حمله خواهند کرد و آنها را خواهند کشت. هنگامی که مسلمانان در صدد کشتن کلیمی‌ها برمی‌آیند، اگر آنها پشت یک سنگ و یا درختی خود را پنهان کنند، آن سنگ و یا درخت می‌گوید: > ای مسلمانان، ای بندگان الله، اینجا یک نفر یهودی پشت من پنهان شده است، بیایید، او را بگیرید و بکشید < تنها درختی که این کار را نخواهد کرد، درخت تاجریزی است، زیرا این درخت به یهودیها وابسته می‌باشد.<sup>۵۹</sup>»

«ابن کثیر» از بزرگترین دانشمندان، فقها و حدیث‌نویسان اسلام، نوشته ست، ممکن است برای برخی از افراد مردم این پرسش پیش آید که اگر راستی دجال اینهمه برای مردم بلا، عذاب و زیان به وجود می‌آورد و حتی نود را خدا می‌نامد، به گونه‌ای که همه پیامبران، به امت‌های خود خطرات بی‌ی را هشدار داده‌اند، پس چرا قرآن در باره او سکوت کرده و نام او در کتاب قرآن نیامده است؟ «ابن کثیر» در برابر پرسشی که خود مطرح کرده، می‌نویسد، پاسخ این پرسش به شرح زیر است:

۱- آیه ۱۵۸ سوره انعام بدین شرح به دجال اشاره کرده است:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ انظُرُوا إِنَّمَا تُنظِرُونَ

مردم نمی‌توانند باور کنند که فرشته‌های قهر و عذاب بر آنها ظاهر شوند و همه به امر خدا هلاک گردند، یا برخی نشانه‌ها و آیه‌های خدا آشکار شود، در آنروز دین و ایمان هیچکس را سودی نبخشد. به آنها بگو، هرگاه پیش از این ایمان نیاورده و یا ایمان خود را به درستی به کار نبرده و از آن نیکی و سعادت به دست نیاورده‌اید، در انتظار نتیجه اعمال خود باشید و ما هم منتظر نتیجه کردار نیکوی خود خواهیم بود.

<sup>58</sup> *Ibid.*, p. 66.

<sup>59</sup> *Ibid.*, p. 67.

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «سه چیز است که هر فرد با ایمانی نمی‌تواند آنها را باور کند، مگر اینکه به چشم ببیند. این سه چیز عبارتند از: ظهور دجال، پدید آمدن جانوری هیولا و غول‌پیکر و طلوع خورشید از مغرب.»<sup>60</sup>

۲- رویداد فرود عیسی مسیح از آسمان به زمین در آیه‌های ۱۵۷ تا ۱۵۹ سوره نساء، به شرح زیر ذکر شده است:

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن سُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ يُعْقَلُونَ ۗ يَقِينًا اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمًا

و هم اینکه گفتند ما عیسی مسیح پسر مریم، پیامبر خدا را کشتیم، در صورتیکه نه او را کشتند و نه به‌دار کشیدند، بلکه بر آنها امر مشتبه شد و همانهایی که درباره او عقاید گوناگون اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخن گفتند و از حقیقت آگاهی نداشتند جز اینکه از پی گمان خود می‌رفتند و به‌گونه یقین مسیح کشته نشد. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و پیوسته خدا بر هر کار توانا و کارش همه از روی حکمت است. و هیچکس از اهل کتاب نیست جز آنکه پیش از مرگ به‌وی (عیسی)، ایمان خواهد آورد و روز قیامت او بر نیک و بد آنان گواه خواهد بود.

«این کثیر» می‌نویسد عقیده ما بر اینست که هنگامی که آیه‌های بالا، واژه‌های پیش از مرگ (قبل‌الموت) را به‌کار برده، هدفش، عیسی مسیح بوده است. بدین مفهوم که او از آسمان به‌زمین فرود خواهد آمد و پیروان دین‌های کتابدار که درباره او تردید داشتند، به‌وی ایمان خواهند آورد. بدیهی است که مسیحیان ادعا می‌کردند که او پسر خداست و یهودی‌ها به‌او تهمت ناروا زده و ویرا زنازاده می‌خواندند. ولی، هنگامی که عیسی پیش از روز قیامت از آسمان به‌زمین فرود می‌آید، خودش به‌تمام این ناهمگونی‌ها و دروغ‌ها پایان خواهد داد.

بدین ترتیب، تفسیر آیه‌های بالا از فرود آمدن عیسی مسیح از آسمان به‌زمین، ظهور دجال را نیز که «ضد مسیح» نامیده شده است، شامل

<sup>60</sup> *ibid.*, p. 63.

می‌شود.<sup>۶۱</sup>

۳- یکی دیگر از دلایل اینکه، کتاب قرآن نامی از دجال نبرده، آن بوده است که او دارای آنچنان اهمیتی نیست که نامش در قرآن برده شود. درست است که او ادعای خدا بودن می‌کند، ولی در واقع یک فرد بشر بوده و اعمال و رفتار دجال به اندازه‌ای زشت است که ارزش ذکر در کتاب مقدس قرآن را ندارد. ولی، پیامبران به سبب وفاداری خود نسبت به الله، وجود و ظهور دجال و فتنه‌ها و معجزه‌های فسادآور او را در روی زمین برای امت‌های خود شرح داده‌اند. آنچه که پیامبران گوناگون درباره دجال گفته‌اند و بویژه آگاهی‌های فراوانی که محمد بن عبدالله از دجال به ما داده، برایمان کافی است و لزومی نداشته است که قرآن از او ذکری به میان آورد. حال اگر کسی بگوید، پس چگونه است که قرآن در آیه ۲۴ سوره التازعات و نیز آیه ۳۸ سوره القصص، از فرعون و ادعای خدا بودن او سخن به میان آورده است. پاسخ این پرسش، اینست که فرعون و اعمال و کردار او به گذشته وابسته بوده و دروغهای او برای همه روشن است. ولی، دجال در آینده خواهد آمد و الله بوسیله او می‌خواهد، بنده‌های خود را آزمایش کند.

موضوع ظهور دجال و دروغها و فتنه‌های او آنقدر روشن است که نیازی به شرح آنها در قرآن نبوده است. برخی اوقات، حقیقت پاره‌ای امور تا آن اندازه برای مردم روشن و بدیهی است که لزومی به تأکید آنها وجود ندارد. برای مثال، هنگامی که محمد بن عبدالله، در بستر مرگ بود، قصد داشت، ابوبکر را به جانشینی خود تعیین کرده و این موضوع را در یک سند کتبی به رشته نگارش درآورد، ولی این کار را انجام نداد، زیرا یقین داشت که الله و مسلمانان، کسی را بغیر از او برای جانشینی خود تعیین نخواهند کرد. به همین دلیل نیز حقایق وابسته به دجال و ظهور و فتنه‌های او برای مردم تا آن اندازه روشن است که نیازی به شرح آن در قرآن نبوده است.

یکی دیگر از دلایل اینکه قرآن ذکری از دجال به نام نکرده، این بوده است که الله یقین داشته که دجال نه تنها قادر نخواهد بود، بنده‌های مؤمن او را گمراه کند، بلکه ایمان آنها را نسبت به او و پیامبرش نیز افزون خواهد کرد. به همین دلیل، مسلمانان با ایمان، هنگامی که دجال بنده‌های مؤمن

<sup>61</sup> *ibid.*

او را گمراه کند، بلکه ایمان آنها را نسبت به او و پیامبرش نیز افزون خواهد کرد. به همین دلیل، مسلمانان با ایمان، هنگامی که دجال بنده‌های مؤمن خدا را از پای درمی‌آورد، پس از اینکه دوباره آنها را زنده کرد، خواهند گفت: «ما از این عمل تو درک می‌کنیم که تو همان دجال یک چشم دروغگو هستی که پیامبر، ظهور و فتنه ترا از پیش به ما آگاهی داده است.»<sup>۶۲</sup>

### چگونگی رویارویی با فتنه‌های دجال

برای رویارویی با فتنه‌های دجال بر پایه آموزش‌های محمد که در حدیث‌های زیر آمده، باید به شرح زیر عمل کرد:

#### ۱- پناهجویی به الله

در حدیث‌های معتبر صحیح البخاری آمده است که محمد در هنگام برگزاری نماز از فتنه‌های دجال به درگاه الله دعا می‌کرده و به امت خود دستور داده است که برای رفع شر و فتنه دجال، دعای زیر را بخوانند:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْجَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْكَبِيرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمُهَيِّ وَالْمَمَاتِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ .

برگردان دعای بالا به زبان فارسی به شرح زیر است:

ای الله، ما از آتش دوزخ، از عذاب قبر، از شداید زندگی و مرگ و از فتنه‌های دجال به تو پناه می‌آوریم.<sup>۶۳</sup>

#### ۲- از بر کردن آیه‌های سوره‌های قاف

«الحافظ الذهابی» گفته است: «حدیث‌های زیادی وجود دارند که توصیه می‌کنند، مسلمانان برای برکنار ماندن از فتنه‌های دجال باید به الله پناه ببرند. یکی از راههای پناهجویی به الله برای محفوظ بودن از فتنه‌های دجال، از بر کردن آیه‌های سوره قاف می‌باشد.

«ابوالدیرا» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «هر کسی که ده آیه نخست سوره قاف را از بر کند، از خطرات و فتنه‌های دجال به گونه

<sup>62</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, pp. 61-65.

<sup>63</sup> Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Jana'iz*, 2/124; Sahih Muslim, *Kitab al-Masajid*, 2/93

کامل در امان خواهد بود. (ابوداود)<sup>64</sup>

### ۳- دوری از دجال

یکی از راههای برکنار ماندن از خطرات و فتنه‌های دجال، زندگی کردن در شهرهای مکه و یا مدینه است. زیرا، به گونه‌ای که در حدیث‌های پیشین گفته شد، «ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «در دروازه‌های شهر مدینه، فرشته‌هایی نگهبانی می‌دهند و از ورود دجال و یا هر بلای دیگری به این شهر، جلوگیری می‌کنند و اجازه نخواهند داد، هیچ فساد و فتنه‌ای وارد این شهر بشود. (صحیح البخاری، صحیح مسلم)<sup>65</sup>

### بازنمود

۱- در حدیث‌هایی که در مطالب این فصل شرح داده شد، محمد از رویدادهایی سخن گفته که شگفت هر انسانی را که از درایت عادی برخوردار باشد، از جسارت و گستاخی دروغ‌هایی که در کتاب‌های افسانه نیز مانندش به چشم نمی‌خورد، برمی‌انگیزد. برای مثال، زمین کنج‌های درون خود را آشکار می‌کند؛ دجال، انسانی را با آره به دو نیم می‌کند و سپس دو پاره بدن از یکدیگر جدا شده‌اش را با اشاره دست، دوباره به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ مردگان را زنده می‌کند؛ به آسمان فرمان باریدن می‌دهد و چند نفر عفریت را تبدیل به شترهای شیرده و با کوهانهای بلند می‌کند و غیره و غیره.

بازشکافی روانی محمد را در اظهار مطالب بی‌پایه و افسانه‌بافی‌های گستاخانه بالا، به گونه کوتاه، می‌توان به شرح زیر فرمودگرائی (توجیه) کرد:  
الف - دید محمد بن عبدالله، ابتدا تنها به سرزمین مکه و سپس مدینه تمرکز داشته و هدفش با توجه به متن آیه ۷ سوره شوری، تنها دستیابی به قدرت در این منطقه بوده و هیچگاه فکر نمی‌کرده است که جانشینان او دینش را جهانگیر کنند و آئین اختراعی‌اش «اسلام»، از مرزهای مکه و

<sup>64</sup>Sahih Muslim, *Kitab al-Musafirun*, 2/199; Abu Dawud, *Kitab al-Manahim* (Hadith 4301), 11/401, 402

<sup>65</sup>Sahih al-Bukhari, *Bab Haram al-Madinah*, 1/28.

مدینه و زمان سده هفتم میلادی فراتر رود؛ وگرنه، بدیهی است که چنین مطالب نابخردانه‌ای را آنقدر خام، بی‌پایه و بدون پالایش بر زبان نمی‌آورد. در زمانی که محمد سخنان بالا را ادا می‌کرده، گروهی تازی نیمه‌بیابانی کاروانزن، بدون فرهنگ و ناآگاه گرد او جمع شده بودند و طبیعی است که مطالب گفته شده در این فصل در ردیف معتقدات آنها به‌جَن و پری و اشباح، برایشان قابلیت پذیرش داشته است. همچنین می‌دانیم که هدف والای یک فرد تازی در آن زمان، داشتن گاو، گوسفند و شتر بوده که محمد در حدیث‌های یاد شده، بسیار به آنها اشاره کرده است.

ب - معجزه‌هایی که محمد به دجال نسبت می‌دهد، در واقع همه اعمال و کرداری هستند که خود نسبت به آنها آرمانگرایی داشته است. به گفته دیگر، آنچنان جوشش شور جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی در روان او توانمند و سرکش بوده که آرزو داشته است، در جایگاه یک موجود بالاتر از انسان، آنچه را که درباره توانهای معجزه‌گری دجال بیان داشته، بتواند خود انجام دهد، ولی چون دارای چنین توانی نبوده، آنها را به قهرمان افسانه‌ای که در مغزش ساخته نسبت داده است. حتی آنجا که سخن از گنج‌های درون زمین به میان می‌آورد و می‌گوید، در هنگام ظهور دجال، زمین گنج‌های درون خود را آشکار می‌کند، ناخودآگاهانه قصد دارد، آرمانش را برای دارا بودن چنین گنج‌های افسانه‌ای بیان دارد.

۲- حدیث‌نویسان اسلامی به گونه‌ای که در متن بالا مشاهده شد، پیوسته تکرار کرده‌اند که اللّٰه بدین سبب دجال را آفریده و به او مأموریت عذاب بندگانش را داده تا بدینوسیله آنها را آزمایش کند. از دگر سو، می‌دانیم که بین نامهای ۹۹ گانه اللّٰه، به سه نام «علیم»، «حکیم» و «خبیر» برخورد می‌کنیم. افزون بر آن، آیه‌های بسیاری از جمله آیه ۵۹ سوره انعام در کتاب قرآن وجود دارد که می‌گوید، در زمین هیچ‌تر و خشکی وجود ندارد که اللّٰه از آن آگاه نباشد و حتی اللّٰه می‌داند که در مغز افراد بشر چه می‌گذرد.

حال، آیا باید به حدیث‌های روایت شده از قول محمد که می‌گویند، «اللّٰه برای آزمایش بندگان دجال را مأمور عذاب آنها می‌کند، گوش داد و یا اینکه به آیه‌های مکرر قرآن که ادعا می‌کنند، در دنیا چیزی وجود ندارد که اللّٰه از آن آگاه نباشد، معتقد بود. اگر براستی، اللّٰه برپایه گفته آیه‌های قرآن، از تمام کنش‌ها و واکنش‌های این دنیا و حتّی آنچه که در مغز افراد بشر می‌گذرد، آگاه است؛ چرا برای شناسائی بندگان خود از دانش و آگاهی‌اش بهره‌برداری نمی‌کند و با کمال دريوزگی به عمل ناجوانمردانه و بیچگانه آفریدن دجال و دادن قدرت معجزه‌گری به او و ایجاد آنهمه رویدادهای زشت و وحشیانه مبادرت می‌ورزد تا در نتیجه اعمال و کردار وحشیانه او، بندگان را بشناسد؟

وانگهی، از زیان‌هایی که دجال برای مردم به وجود می‌آورد و در نتیجه آنها را به روز سیاه می‌نشانند که بگذریم، فلسفه وجودی و یا آفرینش خود دجال نیز از نگر دادگری و انسانی شایسته بررسی است. زیرا، آیا این دادگرانه است که اللّٰه چنین موجود زشت‌نهاد، خون‌آشام، ستمگر و فتنه‌سازی را با قصد پیشین و عمد کامل برای عذاب دادن بنده‌هایش سرنوشت‌سازی کند و پس از اینکه او مصیبت‌ها و فتنه‌هایی را که اللّٰه مقرر کرده، بسر بندگان وارد کرد، او را با خواری به دست دیگری (عیسی مسیح) بکشد؟

براستی که این اللّٰه باید بسیار فرومایه، تهی خرد و زبون باشد که بدون اینکه بندگان مرتکب گناهی شده باشند، تنها برای آزمایش آنها، اینهمه عذاب‌ها و بلاهای غیر قابل تصوّر بر آنها وارد نماید. هرگاه، پندار چنین خدائی با این منطق نابخردانه در دنیا امکان‌پذیر باشد، این همان اللّٰهی است که بوسیله انسانی که سرآمد و قهرمان همه نابکاران جهان است، آفریده شده تا کاریکاتور رسیدن او به هدف‌های جاه‌طلبانه‌اش باشد!

۳- در حدیث‌های یاد شده بالا، بسیار از معجزه دجال سخن به میان



آمده و تأکید شده است که دجال انسانی را از موهای سر تا وسط پایش آره و دوباره او را زنده می‌کند و یا اینکه دجال به آسمان فرمان باریدن می‌دهد و غیره. محمد بن عبدالله این انسانی که شور خودخواهی و جاه‌طلبی، او را از خود بیگانه کرده بود و نیز سایر علما و فقها و حدیث‌نویسان اسلامی، این سخنان خردآزار و شرم‌آور را درباره معجزه‌هایی که دجال انجام خواهد داد، در حالی بر زبان می‌آورند که یا نمی‌دانند و یا فراموش کرده‌اند، هنگامی که تازی‌ها از محمد خواستند که اگر او پیامبر است، معجزه‌ای به آنها نشان دهد؛ وی بر پایه متون آیه ۵۰ سوره عنکبوت، آیه‌های ۲۷ تا ۳۰ سوره رعد و آیه‌های ۹۲ تا ۹۷ سوره اسراء آشکارا پاسخ داد که او یک موجود فانی بوده و قادر به معجزه نیست. سپس، در آیه ۸۸ سوره اسراء گفت اگر جنّ و انس جمع شوند، نمی‌توانند کتابی مانند قرآن بیاورند. زمان دیگری بر پایه آیه ۲۱ سوره رعد، کتاب قرآن را (با آنهمه خرافات نابخردانه و بیچگانه‌اش) معجزه خود دانست. زمانی نیز اظهار داشت، اگر کسی می‌تواند یک سوره (آیه ۲۳ سوره بقره) و در آیه دیگری (آیه ۱۳ سوره هود) گفت، اگر کسی می‌تواند ده سوره مانند قرآن بیاورد.

با اینکه محمد، خود با آنهمه ریاکاری و پشت‌هم‌اندازی، دست‌کم درباره آوردن معجزه نتوانست تازی‌ها را فریب دهد، آنوقت ما در گفتار او و دینمردان اسلام می‌خوانیم که دجال چنین معجزه‌های شکفت‌آوری انجام می‌دهد.

اشتباه تھی خردانه دیگری که محمد و حدیث‌نویسان اسلامی مرتکب شده‌اند، موضوع معجزه دجال و قدرت او در ریزش باران می‌باشد. به گونه‌ای که در مطالب فصل پیش گفتیم، آیه ۳۴ سوره لقمان، دانائی و آگاهی از پنج موضوع را تنها منحصر به الله می‌داند که یکی از آنها پیش‌بینی و یا آگاهی از باریدن باران است. ولی، این شعبده‌بازان مذهبی، ادعا می‌کنند که دجال توان ایجاد باران دارد و با انجام این کار به معجزه

دست می‌زند.

«دیوید هیوم»<sup>66</sup> بحث بسیار روشنگرانه‌ای درباره معجزه در یکی از کتابهایش دامن زده و نوشته است که تغییر قوانین طبیعی امکان‌پذیر نیست و تا کنون در تمام درازای تاریخ، کسی ندیده است که رویدادی برخلاف قوانین طبیعی انجام بگیرد. همچنین، دانشمندان پر آوازه جهان، مانند داروین، اینشتین، اسپنسر و لایل، دیدمان هیوم را برپایه تئوری Uniformitarianism، تأیید کرده‌اند. آنوقت، یک تازی کاروانزن ادعا می‌کند، دجال با معجزه مرده زنده می‌کند و باران از آسمان فرود می‌آورد و ما انسانهای خردباخته پیرو این دین خرافات‌مایه باقی می‌مانیم.

۴- محمد، در نهاد انسانی حسود و بسیار خودخواه بود. به همین دلیل، در سالهای پایانی زندگی‌اش که با ادعای پیامبری، قدرت را در عربستان به دست گرفت، بیش از سی نفر زن را چه عقدی و رسمی و چه صیغه‌ای و غیر رسمی در حرمسرایش به خود محدود کرد و برپایه آیه ۵۲ سوره احزاب، از قول الله، توصیه کرد که اگر کسی بخواهد با زنانش سخن بگوید، باید از پس پرده این کار را انجام دهد و مهمتر اینکه برپایه همان آیه، ازدواج با همسرانش را پس از مرگ خود به فرمان الله بر دیگران حرام نمود.

یکی دیگر از دلایل روانی حسادت و جاه‌طلبی بیمارگونه محمد این بود که او با تقلب در تقلب و ریاکاری در دغلبازی، خود را پیامبر پایانی اعلام نمود. بدیهی است که به‌فرآیند این کار او تا اندازه‌ای می‌توان ارزش مثبت داد و چه بسا گفت که اگرچه او با ادعای این سخن ریاکارانه، در پی تأمین منافع خود بود، ولی، با کاربرد این روش، دکان ریا و فریب و بهره‌کشی از افراد ساده‌اندیش را برای همیشه تخته کرد. به هر روی، در نهاد افسانه دجال، حس بیمارگونه خودخواهی او، در پیشگیری از اقدام افرادی که ممکن است پس از او چنین دگانی باز کنند، آشکارا قابل

<sup>66</sup>David Hume, *Essential Works of David Hume* (New York: 1965), pp. 114-115.

درک است. زیرا، او از اینکه فرد شیاد و فریبگر دیگری روی دستش بلند شود و دگانی روی دست او باز کند، نگران بوده و قصد داشته است، با اختراع پدیده ظهور پیامبران دروغین، از پیش اقدامات احتمالی رقبایش را در دین آوری خنثی سازد. به همین دلیل، آنجا که او می گوید، دجال یک پیامبر دروغین از سی و یا هفتاد پیامبری است که پس از او ظهور می کنند، به روشنی حساسیت خودخواهی اش را در باره افراد هم مسلک و هم پیشه خود نشان می دهد. حال چگونه است که خودش به عنوان پیامبر پایانی الله، قادر به معجزه نبوده، ولی یک پیامبر دروغین این قدرت را دارا بوده و آنرا پس از او اجرا خواهد کرد، چیستانی است که پاسخش را باید در فرنودسار علوم اجنه، جستجو کرد.

«مسیلمه» که محمد در چندین مورد به عنوان دجال و یا پیامبر دروغین از او نام برده، یکی از افرادی است که در زمان او، ادعای پیامبری نمود و کم مانده بود که دگان شیادی محمد را در هم بریزد و خود قدرت دین آوری را به دست گیرد. این شخص که به او تازی ها لقب «کذاب» داده اند، نامش «حبیب بن الحارث بن عبدالحارث» و از اهل نجد بود. او در سال دهم هجری در یمامه ادعای پیامبری کرد و اظهار داشت که از سوی الله به او وحی می شود. بزودی، افراد زیادی گرد او جمع آمدند و به مراتب زودتر از محمد، دعوی پیامبری او را پذیرفتند و کار او بالا گرفت. «مسیلمه» نامه ای به محمد نوشت و به او گوشزد کرد که به وی نیز از سوی الله وحی می شود و خدائی را که مدعی بود برایش وحی می فرستد، «رحمان» نامید. «مسیلمه» در نامه خود به محمد افزوده بود که اگر او راست می گوید و برای او نیز از آسمان وحی نازل می شود، بنابراین آنها باید فرمانروائی عربستان را بین یکدیگر بخش کنند و هر یک بر نیمی از آن سرزمین فرمان برانند. به گفته دیگر، «مسیلمه به گونه غیر مستقیم به محمد هشدار داد که او هم در ریاکاری، شیادی و دروغگوئی از او دست کمی ندارد.» (جمله ای که در علامت نقل قول گذاشته شده،

برداشت نویسنده بوده و در کتابهای تاریخی نیامده است.)

محمد، در پاسخ مسیلمه به او نامه‌ای نوشت و آنرا به مردی به نام «رحال» داد تا آنرا نزد مسیلمه ببرد. «رحال» هنگامی که مسیلمه را دیدار کرد، زیر تأثیر او قرار گرفت و بر این باور شد که مسیلمه از محمد بیشتر سزاوار پیامبری است و به همین مناسبت، از محمد کناره گرفت و به پیروان مسیلمه پیوست.

محمد تا زمانی که خود زنده بود، نتوانست مسیلمه را از بین بردارد. پس از درگذشت محمد به گونه‌ای که می‌دانیم مسلمانانی که به خاطر پول و زنیارگی دور محمد گرد آمده بودند، همه از اسلام برگشتند و اسلام در شرف نابودی قرار گرفت. در این زمان، عمر بن الخطاب به ابوبکر گوشزد کرد که اگر دیر اقدام شود، اسلام از دست خواهد رفت و ابوبکر را تشویق کرد تا به هر بهائی شده است، اسلام را از نابودی نجات دهد و قول داد که او هم در این راه ویرا پشتیبانی خواهد کرد و یاری خواهد داد. به هر روی، بر پایه نوشته طبری، ابوبکر، عمر و علی موافقت کردند، هر کسی که از اسلام برگردد، بیدرنگ به آتش سوخته شود، اموالش به ینما برود و زن و فرزندانش اسیر گردند. بدین ترتیب، ابوبکر با خونریزی وحشیانه‌ای که از موارد کمیاب تاریخ است، به کشتار مرتدین پرداخت و از جمله سپاه فراوانی به سرکردگی «خالد بن ولید» به نبرد مسیلمه فرستاد. در جنگ سختی که بین سپاهیان «خالد بن ولید» و مسیلمه در گرفت، سرانجام مسیلمه کشته شد و ۷/۲۰۰ نفر از یاران نزدیک محمد که ۷۰۰ نفر آنها حافظین قرآن بودند، نیز در این جنگ کشته شدند. نکته جالب در این نبرد آن بود که «رحال»، یکی از یاران نزدیک و افراد مورد اعتماد محمد که به نمایندگی از سوی او نزد مسیلمه رفته و در هنگام برخورد با او، از محمد بریده و به مسیلمه پیوسته بود، در پیشاپیش سپاهیان مسیلمه نبرد می‌کرد. مقاومت سپاهیان مسیلمه در برابر لشکریان ابوبکر چنان بود که کم مانده بود، که وی بر سپاهیان اسلام پیروز شود، ولی سرانجام

در پایان از پای درآمد.<sup>۶۷</sup>

تردید نیست که هرگاه، مسیلمه در این جنگ پیروز شده بود، امروز ما به جای شعار مذهبی تازی نشانی که از پدرانمان به ارث برده و می گوئیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، می گفتیم «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مسیلمه و آل مسیلمه.»

بدیهی است، افراد دیگری نیز در زمان محمد مانند «اسود عنسی»، «طلیحه» و «سجاح دختر حارث بن سُوید» ادعای پیامبری نمودند که کار برخی از آنها بالا گرفت، ولی محمد آنها را نابود کرد.

کوتاه اینک، نگاه ژرفی به تاریخ اسلام و شرح حال و زندگی محمد، نشان می دهد که او از تمام پیامبران دغل و دجال هائی که از آنها نام برده، دروغگوتر و شیادتر بوده و همه افسانه هائی را که درباره دجال ساخته، برای این هدف بوده است که از پیروزی احتمالی سایر شیادانی که ادعای پیامبری می کردند و ممکن بود، دکان دین آوری دیگری در برابر دستگاه ریاکاری او باز کنند، پیشگیری نماید.

۵- در صفحه شماره ۶۲ همین فصل خواندیم که محمد بن عبدالله گفته است: «عیسی پسر مریم، از مردم صدقه نمی پذیرد و از اینرو، گاو و شتر جمع نخواهد کرد.» مفهوم این گفته آنست که هر کس از مردم صدقه پذیرد، هدفش جمع آوری گاو و شتر خواهد بود. ما با نهاد این سخن که وابسته به چگونگی اندیشه و فرهنگ و زندگی بیابانی ۱/۴۰۰ سال پیش است، کاری نداریم، ولی به هر روی، اگر چنین باشد، یعنی هدف صدقه گیری از مردم، جمع آوری گاو و شتر باشد؛ باید گفت: «رسوا باد» آن کسی که بر پایه آیه ۱۲ سوره مجادله آشکارا در قرآن نوشت:

يَكْفُرُوا بِالَّذِينَ آمَنُوا إِذْ أَنْجَيْنَاهُمُ مِنَ الرَّسُولِ فَفَعَلُوا مِثْلَ مَا نَجَّيْنَاكَ مِنْ بَدُونِ قَوْمِكَ إِذْ أُوتُوا بِكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ وَأَطْرَفَانِ لَمْ يَجِدُوا

<sup>۶۷</sup> ابن طفطقی، تاریخ فخری، جلد دوم، برگردان محمد وحید گلپایگانی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰)، صفحه ۱۰۱؛ عزالدین بن اثیر، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، برگردان عباس خلیلی (تهران: انتشارات کتاب ایران، بدون تاریخ)، صفحه ۹۲

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

هرگاه خواستید با پیامبر سخن بگوئید باید از پیش بها و صدقه بدهید .

۶- در صفحه‌های ۶۳ و ۶۴ این فصل، آنجا که محمد می‌گوید: «... در زمان فرمانروائی عیسی مسیح، یک پسر بچه می‌تواند دستش را در دهان مار فرو برد، بدون اینکه آسیبی از او ببیند...» این گفته را نیز مانند بسیاری از سخنان دیگرش از تورات، کتاب اشعیای نبی، باب یازدهم که درباره پیامبر نجات دهنده می‌گوید: «... و بچه شیرخواره با افعی بازی کند...» برداشت کرده است.

۷- در صفحه ۵۹ مطالب این فصل خواندیم که «دَجَّال، سوار الاغی است که بین دو گوش او در حدود ۲۰ متر فاصله خواهد بود.» آیا براستی این چگونه الاغی است که بین دو گوشش ۲۰ متر فاصله است؟ آیا چنین الاغی در این دنیا و از نسل حیواناتی که در این دنیا وجود دارند، هستی گرفته و یا اینکه الله فرمان داده است که او از سایر ستاره‌های آسمانی که ما نه از وجود آنها آگاهی داریم و نه موجوداتشان را می‌شناسیم، برای سواری دادن به دَجَّال، به کره زمین بیاید؟ شاید، اگر فرض اخیر درست نباشد، پاسخ این چیستان آن باشد که تمام پیامبران، امام‌ها، آیت‌الله‌ها، فقها و مجتهدان را به هم بسته‌اند تا دَجَّال سوار آنها شود و از اینرو، فاصله بین دو گوش آن الاغ به ۲۰ متر رسیده است.

## فصل چهارم

# ظهور یاجوج و ماجوج

اگر شما با خدا سخن بگویند، در حال دعا کردن هستید؛ ولی اگر خدا با شما سخن بگوید، شما به بیماری Schizophrenia (نیمه دیوانگی) مبتلا شده اید.

Thomas Szasz

پیش از فرا رسیدن روز قیامت، در زمانی که عیسی مسیح به فرمان الله ظهور می کند، افراد طایفه های یاجوج و ماجوج، مانند مور و ملخ از جایگاه خود بیرون خواهند آمد و به هر گوشه و کناری ریزش و رخنه می کنند و با ایجاد فساد در روی زمین، بلائی زیادی برای مردم تولید خواهند کرد. یاجوج و ماجوج، دو برادر ترک از فرزندان «یاقث» پدر ترکها، یکی از پسران نوح بوده و پس از طوفان نوح، فرزندان و نسلهای بیشماری از آنها ایجاد شده اند. این افراد، دارای چهره افراد بشر هستند و همه با پای برهنه زندگی می کنند و هیچ دینی ندارند و خدا را نیز نمی شناسند.<sup>۶۸</sup>

طایفه های یاجوج و ماجوج به فرمان الله مجبور شده اند، پشت سدی به زندگی اشتغال ورزند تا اینکه الله، در زمان ظهور عیسی مسیح، دستور

---

<sup>۶۸</sup> مولانا محمد جویری، *تقصص الانبیاء* (تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۱)، صفحه ۲۲۵

می دهد، آنها از جایگاه خود خارج شوند. الله درباره طایفه های یاجوج و ماجوج در آیه های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف می گوید:

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٢﴾ قَالُوا يَا قَوْمِ لَرَبِّنَا إِذَا جُوعٌ وَآمُوجٌ مَّفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٣﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٤﴾ أَتُؤْتُونَ زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ مَاتُوا نَوْيَ أَفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٥﴾ فَمَا اسْطَبَعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٦﴾ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

باز او (ذوالقرنین) مسافرتش را از جنوب به سمت شمال ادامه داد تا میان دو کوه رسید و در آنجا قومی را یافت که کلمه ای زبان نمی فهمیدند. مردم به (ذوالقرنین) گفتند: «در اینجا قومی زندگی می کنند به نام یاجوج و ماجوج که مرتکب وحشیگری، خونریزی و فساد بسیار می شوند. آیا اگر ما هزینه آنها بر دوش بگیریم، حاضری بین ما و آنها سدی بسازی تا ما از شر آنها آسوده شویم؟» ذوالقرنین گفت: «ثروتی که الله به من دهش کرده، از هزینه شما بهتر است. ولی، شما با من به توانائی بازو کمک کنید تا من سدی برای شما بسازم که به گونه کامل مانع دستبرد آنها شود.» سپس، ذوالقرنین دستور داد، قطعات آهن بیاورند و پس از آن زمین را تا هنگامی که به آب برسد بکنند و از ژرفای زمین تا بلندی دو کوه از سنگ و آهن دیواری بسازند و سپس آتش بیفروزند و بوسیله آن آهن ها را گداخته کنند و آنگاه مس گداخته بر آن آهن و سنگ بریزند. بدین ترتیب، دیگر آن قوم نه هرگز خواهند توانست آن سد را بشکنند و نه اینکه بالای آن بروند. همچنین، ذوالقرنین افزود که همه این کارها با قدرت و لطف الله انجام خواهند گرفت، ولی زمانی فرا خواهد رسید که برپایه وعده الله، آن سد متلاشی شده و فرو می ریزد و تبدیل به پودر خاک خواهد شد و البته وعده خدا راست خواهد بود.

در زمان ابراهیم، پادشاهی وجود داشت که «ذوالقرنین» نامیده می شد. مفسرین باور دارند که برای «ذوالقرنین» دو مفهوم می توان در نظر گرفت. یکی اینکه او دارای دو سر بوده و دیگر اینکه از شرق تا غرب جهان را



زیر نفوذ خود درآورده بود. «ذوالقرنین» را به نام اسکندر نیز خوانده‌اند، زیرا او در اسکندریه زایش یافته است. هنگامی که ابراهیم برای نخستین بار خانه کعبه را بنا کرد، ذوالقرنین همراه او به طواف خانه کعبه پرداخت و دین او را پذیرفت و پیرو او شد. ذوالقرنین، مردی نکوکار و پادشاهی بزرگ بود و الله به او قدرت زیادی دهش کرد و او را فرمانروای شرق و غرب نمود. او تمام پادشاهان روی زمین را زیر نفوذ خود قرار داد و به تمام کشورهای دنیا از شرق گرفته تا غرب مسافرت نمود. هنگامی که او در یکی از مسافرت‌هایش به سمت شرق می‌رفت، در گردنه بین دو کوه، افرادی را مشاهده کرد که در آن محل با هیچیک از نقاط دیگر دنیا رابطه و پیوندی نداشتند و از اینرو، هیچ چیز نمی‌فهمیدند. این افراد، همان اقوام یاجوج و ماجوج بودند که به هر سمت کوه پراکنده شده و به آزار و اذیت مردم دنیا و گسترش فساد می‌پرداختند. «سید قطب» در تفسیری که بر قرآن نوشته، توضیح داده است که با اطمینان نمی‌توان گفت، محل این دو کوهی که قرآن از آنها نام برده، در چه محلی از دنیا قرار دارد، ولی آنچه که از مفهوم آیه‌های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف برمی‌آید، آنست که ذوالقرنین به دو کوه طبیعی و یا مصنوعی که بوسیله گردنه‌ای از یکدیگر جدا شده، رسیده و در آنجا با افرادی برخورد کرده که با یکدیگر سرگرم بحث بوده‌اند. این افراد، چون ذوالقرنین را فردی نیک‌پرست و خوشخواه تشخیص دادند، از او درخواست کرده‌اند، بین آنها و طایفه‌های یاجوج و ماجوج سدی بسازد تا آنها از شر حمله‌های گاه به گاه طایفه‌های یاد شده و اقدامات فسادآمیز آنها در امان بمانند. بدیهی است که چون این افراد خود توان آنرا نداشته‌اند که جلوی اقدامات تجاوزگرانه و فسادآور طایفه‌های یاجوج و ماجوج را بگیرند؛ از اینرو، به ذوالقرنین پیشنهاد کرده‌اند، در برابر پولی که به‌وی می‌دهند، او در گردنه بین آن دو کوه، سدی بسازد تا بین آنها و آن دو طایفه بر پا ایستاده و مانع از تجاوز یاجوج و ماجوج به آنها شود. ذوالقرنین نیز اگرچه از دریافت پول از آنها

خودداری کرده، با این وجود موافقت نموده است تا در ساختن سد مورد درخواست آنها اقدام نماید.

برای انجام این کار، ذوالقرنین از آن افراد درخواست کرده است، برای کمک به او در انجام ساختن سدی که بلندی آن به اندازه قله آن دو کوه باشد، به جمع آوری آهن، مس و سنگ پردازند.

در اجرای درخواست ذوالقرنین، ساکنان آن محل به افروختن آتش پرداخته و آهن های جمع آوری شده را بوسیله آن آتش تا آن اندازه حرارت داده اند که قرمز شده است. سپس، ذوالقرنین از آنها خواسته است تا آهن و مس را با یکدیگر بیامیزند تا به گونه کامل سخت و استوار گردد. ذوالقرنین، گفته است که انجام این کار را الله به او الهام کرده و همچنین با لطف الله قادر به انجام آن برنامه و رسیدن به هدف شده است. پس از اینکه آن سد ساخته و استوار شد، دیگر افراد طایفه های یاجوج و ماجوج قادر نبودند به ساکنان آن محل تجاوز کنند و این افراد از صلح و آرامشی که الله به آنها دهش کرد، شکرگزاری کردند.<sup>69</sup>

«سید قطب» نوشته است: «آن کوهها و سدی که ذوالقرنین ساخته، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، از بین خواهد رفت و طایفه های یاجوج و ماجوج در گروه های بیشمار به خارج ریزش خواهند کرد. الله، در این باره در آیه های ۹۶ تا ۹۷ سوره انبیاء گفته است:

حَقُّ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿۹۷﴾ وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ  
الْحَقُّ فِإِذَا هُمْ شَرِيحَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ تَبَوَّأُوا لِقَاءَ قَوْمِهِمْ مِنْ هَاهُنَا  
ظَلِيمِينَ

تا روزی که راه یاجوج و ماجوج باز شود و آنها از جهت های پست و بلند زمین شتابان در آیند. آنگاه وعده الله بسیار نزدیک می شود و ناگهان چشم کافران از شکفت بدون حرکت فرو ماند و فریاد برآورند، «ای وای بر ما

<sup>69</sup> Abdullah Muhammad khouj, *The End of the Journey* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1987), p. 57.

که از این روز غافل بودیم و سخت به راه ستمکاری شتافتیم.»

ابوهریره از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «یاجوج و ماجوج، صدها سال است، هر روز کوشش می‌کنند، سدی که عبور آنها را از محل سکونتشان غیر ممکن می‌سازد، بشکنند و یا از آن بالا روند و در نقاط دیگر روی زمین به حرکت درآیند، ولی زمانی که شکافی در آن سد ایجاد می‌شود و نور خورشید از آن سوی سد پدید می‌آید، کارفرمای افرادی که مأمور از بین بردن سد هستند، به آنها می‌گوید، به خانه‌های خود بازگردند و فردای آتروز به کار خود ادامه دهند، ولی بامداد روز بعد، هنگامی که برای ادامه کار حاضر می‌شوند، مشاهده می‌کنند که شکاف سد بسته شده و سد یاد شده، از همیشه استوارتر شده است. این کار به اندازه‌ای ادامه پیدا می‌کند تا زمانی فرا رسد که الله میل دارد آنها را در نقاط دیگری روی زمین پراکنده سازد. بنابراین، روزی، هنگامی که کارفرمای مأموران شکستن سد، مشاهده می‌کند که شکافی در سد به وجود آمده و نور خورشید از آن دیده می‌شود، به مأموران شکستن سد می‌گوید، کار را تعطیل کنند و به خانه‌های خود بازگردند تا «انشاءالله»، فردای آتروز کار را ادامه دهند. با توجه به اینکه کارفرمای از بین برداشتن سد، این بار عبارت «انشاءالله» را به کار می‌برد، فردای آتروز که مأموران از بین بردن سد برای ادامه این کار حضور می‌یابند، مشاهده می‌کنند، شکافی که روز پیش در سد ایجاد کرده بودند، این بار همچنان برجای مانده که دلیل آن ذکر عبارت «انشاءالله» بوسیله کارفرمای آنها بوده است. بدین ترتیب، آنها موفق می‌شوند، سد را از بین بردارند و مانند مور و ملخ به جان مردم بریزند. آنها به هر کجا پای می‌گذارند، گیاهان را از ریشه نابود می‌کنند، به هر فردی دست می‌یابند، خونس را می‌ریزند و در همه جا فساد، هرج و مرج و کشت و کشتار گسترش می‌دهند. یاجوج و ماجوج، عیسی مسیح، پیامبر الله و یارانش را محاصره می‌کنند و قحطی و تنگدستی آنچنان رواج می‌یابد که سر گاوی

برای آنها بیش از یکصد دینار ارزش خواهد داشت.<sup>۷۰</sup>

ملا محمد باقر مجلسی از پیشگامان هنر شیعه‌سازی، در صفحه ۶۳۴ کتاب بحارالانوار نوشته است: «چون آخرالزمان فرا رسد، سدی که در برابر یاجوج و ماجوج است، هموار می‌شود و یاجوج و ماجوج از هر بلندی با سرعت به زیر می‌آیند و یاجوج و ماجوج امتی است که دارای چهارصد طایفه است و هیچ مردی از ایشان نمی‌میرد تا هزار فرزند پدید آورد. امت‌های یاجوج و ماجوج، سه صنف دارند. صنفی از ایشان مانند دیوار بلندند و صنفی از ایشان، طول و عرضشان مساوی است و هیچ کوه و آهنی در میان ایشان نمی‌ایستد و صنفی دیگر یک گوش خود را فرش می‌کنند و دیگری را لحاف خود و از کنار هر فیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات که می‌گذرند، آنها را می‌خورند. مقدمه این قوم در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر می‌کنند.»<sup>۷۱</sup>

محمد بن عبدالله گفته است: «یاجوج و ماجوج، تیرهای خود را به آسمان پرتاب می‌کنند و سپس آنها در حالیکه پر از خون شده‌اند، به زمین باز می‌گردند. با این فتنه‌های طایفه‌های یاجوج و ماجوج، بلا، مصیبت و فساد، همه جا را فرا می‌گیرد. افراد طایفه‌های یاجوج و ماجوج، همچنین هر چه را از خوردنی و آشامیدنی بر راه خود بیابند، می‌خورند و می‌آشامند، به گونه‌ای که مردم از تشنگی و قحطی در شرف مرگ قرار می‌گیرند و رویهمرفته ارمغان این افراد برای مردم دنیا، رواج وحشت، فساد و زیان است. مردم دنیا از وجود یاجوج و ماجوج و کردار تجاوزآمیز و ویرانگرانه آنها به ترس و هراس می‌افتند و به خانه‌ها و محل‌های سکونت خود فرار می‌کنند و حیواناتشان را نیز با خود می‌برند. گروهی از آنها از نزدیک رودخانه‌ها می‌گذرند و آب آنها را یکجا می‌آشامند،

<sup>70</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 54.

<sup>71</sup> ملا محمد باقر مجلسی، بحارالانوار فی اخبارالائمة الاطهار، صفحه ۳۶۴

به گونه‌ای که رودخانه‌ها خشک می‌شوند. افرادی که از آن پس از نزدیک آن رودخانه‌ها می‌گذرند، می‌گویند: > گویا، زمانی در اینجا رودخانه‌ای وجود داشته است. < پس از این اقدامات تجاوزکارانه و خانمان‌برانداز، رهبران یاجوج و ماجوج می‌گویند: > این افرادی که ما حسابشان را رسیدیم، ساکنان زمین بودند، اکنون ما باید به سوی آسمان رو کنیم و به حساب موجودات آسمانها نیز رسیدگی نمائیم<sup>۷۲</sup>

آنگاه، عیسی مسیح و یارانش به درگاه الله دعا می‌کنند که به‌ستمگری‌های یاجوج و ماجوج پایان دهد. الله دعای عیسی مسیح را پذیرش می‌کند و حشره‌هایی را مأمور خواهد کرد تا به پشت گردنهای این افراد نیش بزنند و آنها را بکشند، به گونه‌ای که در بامداد روز بعد، هیچیک از آنها زنده نخواهند ماند. پس از نابود شدن یاجوج و ماجوج، عیسی مسیح و یارانش مشاهده می‌کنند که تمام نقاط روی زمین از بوی گندیده و تهوع‌آور اجساد یاجوج و ماجوج غیر قابل تحمل شده است. از اینرو، دوباره عیسی مسیح و یارانش برای از بین بردن بوی بسیار بد اجساد آنها به درگاه الله دست به دعا برمی‌دارند و الله دعای آنها را پذیرش می‌کند و پرنده‌هایی که شبیه به گردن شتر هستند، به زمین می‌فرستد و آن پرنده‌گان اجساد یاجوج و ماجوج را با منقار خود برمی‌دارند و به محلی که الله فرمان می‌دهد، می‌اندازند. سپس، الله بارانی از آسمان فرو خواهد فرستاد که تمام روی زمین و همه خیمه‌ها را شستشو خواهد داد و زمین را مانند آینه خواهد کرد. آنگاه، به زمین فرمان داده خواهد شد تا دوباره به باروری و برکت خود برای آدمیان ادامه دهد. در اجرای فرمان الله زمین آنچنان بارور خواهد گردید که بزرگی یک دانه انار به اندازه‌ای خواهد شد که گروهی از افراد مردم تنها با خوردن یک دانه انار سیر می‌شوند و زیر پوست آن می‌توانند خیمه بزنند و زندگی بکنند. گاوها و گوسفندان آنچنان پر شیر خواهند شد که هر اندازه که

<sup>72</sup> Khouj, *The End of the Jurney*, p. 58.

مردم شیر آنها را بیاشامند، باز هم شیر فراوانی باقی خواهد ماند. در این هنگام، الله بادی خواهد فرستاد که همه جا و حتی زیر بغل افراد مردم را خوشبو خواهد کرد. پس از آن، الله جان همه مسلمانان را خواهد گرفت و تنها افراد شریر و بدکار باقی خواهند ماند و مانند الاغ با یکدیگر عمل زنا انجام می دهند که به دنبال آن روز قیامت فرا خواهد رسید.<sup>۷۳</sup>

### بازنمود

۱- خوانندگان فرهیخته ای که از راه وراثت، اسلام را برای دین خود پذیرش کرده ولی کتاب قرآن را هیچگاه نخوانده اند، بدون تردید از مفهوم آیه هائی که در این فصل از قرآن آوردیم، به شکفت خواهند افتاد و شاید فکر کنند، چنین آیه هائی در قرآنی که گفته شده است کلام مستقیم خداوند است، وجود ندارد. هرگاه، نیز به قرآن نگاه کنند و درستی آیه های یاد شده در این بحث برایشان ثابت شود، شاید نتوانند پذیرش کنند که قرآن اصیل و واقعی، چنین افسانه های بیهوده و نابخردانه ای را به هم بافته باشد و چه بسا آنرا یک قرآن تقلبی خواهند خواند. نویسنده به یاد دارم، در سال ۱۹۹۷، برای ایراد یک سخنرانی بوسیله یک سازمان ایرانی به شهر ونکوور در کانادا دعوت شده بودم. در لابلای پرسش ها و پاسخ هائی که پس از ایراد سخنرانی بین من و شرکت کنندگان در جلسه سخنرانی داد و ستد شد، سخن از «صدقه» به میان آمد. من، در این باره اظهار داشتم که آیه ۱۲ سوره مجادله آشکارا می گوید، هرگاه مسلمانان بخواهند با پیامبر سخن بگویند، باید از پیش به او صدقه بدهند. یکی از شرکت کنندگان در جلسه سخنرانی گفت، این عقیده درست نیست و قرآن هیچ ذکری از صدقه به میان نیاورده، چه رسد به اینکه، پیش از سخن گفتن با محمد، صدقه دادن به او را توصیه کرده باشد و از اینرو، این موضوع یک تهمت ناروا به قرآن می باشد. من (نویسنده)، درخواست

<sup>73</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 55.

کردم، هرگاه قرآنی در دسترس است، برای بررسی آیه یاد شده، آورده شود. پس از اینکه قرآنی تهیه و ارائه شد، نویسنده قرآن را باز کردم و آیه ۱۲ سوره مجادله را در دید آن شخص قرار دادم. وی برای چند لحظه با چهره‌ای کم و بیش مات شده به متن آیه خیره شد و سپس، کنجکاوانه پشت و روی جلد آن قرآن را مورد بررسی قرار داد. همه حاضرین در انتظار بازتاب او از مشاهده آن آیه بودند. پس از اینکه او با سکوت ملال‌آوری چندین مرتبه پشت و رو و داخل قرآن را بررسی کرد، به آورنده قرآن نگاهی نمود و از وی پرسش کرد: «آیا اطمینان دارید، این قرآن از چاپهای قلبی پس از انقلاب که بوسیله مخالفان حکومت جمهوری اسلامی چاپ و منتشر شده، نیست؟»

نکته جالب در این بحث اینست که آخوندهای ایرانی خواندن قرآن بغیر از زبان عربی را نامشروع می‌دانند و از اینرو، برای ایرانی‌های فارسی زبان موعظه می‌کنند که قرآن را نباید به زبان فارسی خواند. دلیل این امر آنست که آخوندها به خوبی دریافته‌اند، کمتر کسی را می‌توان یافت که مفهوم مهمات خردستیزانه قرآن را درک کند و همچنان مسلمان باقی بماند.

در شماره چهارم (مهر ماه ۲۷۰۸) نشریه «پیام ما آزادگان» که در واشینگتن، دی، سی، در امریکا چاپ می‌شود، نویسنده این کتاب نوشتاری نگارش کرده‌ام که به خوبی حق این دیدمان را ادا کرده است. چکیده این نوشتار آنست که یک مادر ایرانی برای دیدار فرزندش که در امریکا بسر می‌برد، به این کشور می‌آید و برپایه عادت هر روز پس از خواندن نماز به قرائت قرآن می‌پردازد. فرزند این مادر، روزی به وی پیشنهاد می‌کند، اجازه دهد یک قرآن فارسی برایش بخرد تا قرآن را از آن پس به زبان فارسی بخواند و مفهوم آنرا بیشتر درک کند و در نتیجه اجر و ثواب بیشتری بهره‌اش شود.

مادر موافقت می‌کند و فرزند برای مادر یک جلد قرآنی که دارای

برگردان فارسی است، می‌خرد و آنرا در اختیار او می‌گذارد. مادر، یکی دو روز، قرآن را به زبان فارسی می‌خواند، ولی دو باره به قرآن متن عربی روی می‌کند. فرزند که متوجه جریان می‌شود، به مادر می‌گوید: «مادر جان، من برای تو یک قرآن با برگردان فارسی خریدم تا تو آنرا به زبان فارسی که مفهوم آنرا می‌فهمی بخوانی و ثواب بیشتر ببری. پس چگونه است که دوباره، قرآن متن عربی را قرائت می‌کنی؟» مادر پاسخ می‌دهد: «پسر جان، یکی دو روز آن قرآن متن فارسی را خواندم، ولی به اندازه‌ای مطالب آنرا چرند، مهمل و بی‌پایه یافتم که یقین پیدا کردم، این یک قرآن تقلبی است که بوسیله بهائی‌ها چاپ و منتشر شده است.»

براستی که اگر مسلمانی این کتاب سراسر پوچ و بیهوده را برای فهمیدن و درک کردن مفهوم و نه از روی ایمان مذهبی بخواند، کمتر ممکن است، به شکل یک انسان اسلام‌ستیز تغییر عقیده نهد. گذشته از اینکه این فردی که با ادعای پیامبری، چنین اندیشه‌های بیمارگونه‌ای را به عنوان نوشتارهای مقدس ارائه داده و با این سخنان مهمل و مطالب بیهوده، به شرف و درایت افراد بشر توهین کرده، الهی را نیز که آلت اجرای هدف‌های فریبگرانه و جاه‌طلبانه خود قرار داده، از خود زشت سیرت‌تر، ناآگاه‌تر و نسبت به بندگانش ستمگر و بیدادگر نشان داده است. زیرا، آیا می‌توان پندار کرد که خدائی دانا، آگاه، مهربان و نیک‌اندیش، از بین تمام بندگان خود در روی زمین؛ دروغ‌گوترین، شیادترین و نابکارترین آنها را از یکی از بیابانهای نیمه‌وحشی نشین عربستان به پیامبری خود برگزیند تا به جای هدایت افراد مردم به اندیشه نیک و سلوک راست و درست و بالا بردن ارزشهای اخلاقی و انسانی آنها، پیوسته بنده‌هایش را با پیامهای مرگ، نابودی، ویرانی، عذاب شدن و شکنجه دیدن در وحشت و ترس و هراس نگهدارد؟

۲- برای آن گروه خوانندگان والجاهی که با خواندن افسانه‌های خردستیزی که در این فصل آمد به شکفت افتاده‌اند؛ ارمغان به‌مراتب



شکفت‌انگیزتر و نفس‌گیرتری داریم و آن مفهوم آیه ۸۶ سوره کهف می‌باشد. این آیه می‌گوید:

حَقَّ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَرِبٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قَلْبًا يَنْذِرُ الْقُرْنَيْنِ إِيمَانًا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَانًا تَتَّخِذُ فِيهِمْ حُسْنًا

تا هنگامی که ذوالقرنین به چشمه آب تیره‌ای رسید که خورشید در آن غروب می‌کند و آنجا قومی را یافت که ما به ذوالقرنین دستور دادیم که حق و اختیار دارد، آن قوم را عذاب کند و یا نسبت به آنها مهربانی نماید.

در اینجا بی‌مناسبت نیست، شوخی‌الله و قرآن را در باره اینکه خورشید در چشمه آب تیره‌ای غروب می‌کند، نادیده بگیریم و به چند نفر شادباش بگوئیم: نخست، به خود الله که تا آن اندازه دانا، آگاه، مهربان، بخشنده، دادگر و یا برپایه مفهوم بسیاری از آیه‌های قرآن، مکار، جبار و قهار است که آشکارا به فردی که بزرگترین قدرت فرمانروائی را در دنیا به دست گرفته، اختیار می‌دهد، بندگانش را بدون هیچ علت، سبب و گناهی عذاب کند. شادباش دوم، وابسته به پیامبر کاروانزن، فریبگر و آدمکشی است که در غایت بیشرمی چنین آیه‌ای را از قول خدا سر هم می‌کند و شادباش سوم به بیش از یک بیلیون انسانهای اشرف مخلوقات وابسته می‌گردد که این افسانه‌های خردآزار و بی‌پایه و اساس را پذیرش کرده و آنرا دین و ایمان خود قرار داده‌اند!

۳- در تفسیری که «سید قطب» بر قرآن نوشته، اظهار داشته است: «با اطمینان نمی‌توان گفت، محلّ دو کوهی که ذوالقرنین به آن رسیده و آیه ۹۲ سوره کهف از آن نام برده، در چه نقطه‌ای از دنیا قرار دارد»، به نظر می‌رسد که این سید ساده‌اندیش و سبک‌مغز، گویا برآستی فکر می‌کرده که در مطالبی که در قرآن آمده، حقیقت نهفته شده و این ملای بینوا در پی جستجوی نقطه‌ای بوده که آن دو کوه در آنجا واقع شده است.

نکته نمکین‌تر آنکه، این نویسنده تهی از خرد نوشته است: «از مفهوم این آیه‌ها چنین برمی‌آید که ذوالقرنین به دو کوه طبیعی و یا مصنوعی

رسیده است.» ای کاش، ملّایان، جنّ گیران و کارشناسان سر طاس نشانیدن مردم، روح این ملّا را حاضر می‌کردند تا خود شرح دهد که هدفش از «کوه مصنوعی» چه بوده است؟ زیرا، هر اندازه که نویسندگان این کتاب به کتابها، فرودسارها و دانشمندان زمین شناسی مراجعه کردم، نشانی از واژه «کوه مصنوعی» در نزد هیچیک از آنها نیافتم.

۴- آنجا که مفسران و نویسندگان اسلامی می‌نویسند، اللّهُ ذوالقرنین را شاهنشاه تمام پادشاهان و فرمانروایان شرق و غرب کرده بوده، شاید هدفشان دنیای اجنه بوده است. زیرا، به گونه‌ای که می‌دانیم، قرآن برای جنّ و انس نوشته شده و محمد هم پیامبر جنّ‌ها و هم انسان‌ها بوده است. بنابراین، «ذوالقرنین» در دنیای اجنه چنین جایگاهی را کسب کرده و به همین سبب است که در تاریخ چهارهزار ساله دنیا، تاریخ‌نویسان هیچ اشاره‌ای به نام و وجود او نکرده‌اند.

## فصل پنجم

# فرود آمدن عیسی مسیح از آسمان

## به زمین

بت ساز هیچگاه بتی را که خود ساخته است، نمی پرستد.

گفته چینی

محمد بن عبدالله، پیامبری عیسی مسیح را در قرآن پذیرش می کند و بر خلاف کلیمی ها، پیوسته با نیکاندیشی از او نام می برد و به مزایای پیامبری و اختیارات او نیز گردن می نهد، ولی او را پسر خدا نمی شناسد. می دانیم که مسیحی ها، پیامبر خود عیسی را پسر خدا می دانند، ولی نویسندگان اسلام، برپایه عقیده دین اسلام، او را عیسی پسر مریم می نامند. «عبدالله محمد خوج؛<sup>74</sup> برپایه مدلول آیه ۴۵ سوره آل عمران، می نویسد، الله، عیسی پسر مریم را از یک مادر باکره آفرید تا قدرت خود را به بندگانش بنمایاند. مسیحی ها همچنین عقیده دارند، فرماندار اورشلیم عیسی را به صلیب کشیده و سپس خداوند او را به آسمان برده است، ولی مسلمان ها باور دارند، عیسی هیچگاه کشته نشده، بلکه پسر جوانی حاضر شده است، خود را به جای عیسی شناختگری کند و هم او بوده که به عنوان عیسی به صلیب کشیده شده است.

<sup>74</sup> Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 51.

«خوج»،<sup>۷۵</sup> از قول ابن کثیر می‌نویسد، عیسی از شهری به شهر دیگر مسافرت می‌کرد تا به اورشلیم که در آنزمان زیر فرمانروائی روم قرار داشت، رسید. مردم به پادشاه رومی که از دمشق بر اورشلیم فرمانروائی می‌کرد، آگاهی دادند که مردی در این شهر وجود دارد که عقاید مردم را نسبت به او می‌شوراند. هنگامی که فرماندار رومی دمشق، این خبر را شنید، به نایب خود در اورشلیم دستور داد تا عیسی را به صلیب بکشد.

زمانی که نایب فرماندار روم در دمشق، فرمان رئیس خود را دریافت کرد، یک روز جمعه بعد از نیمروز، با گروهی از یهودی‌ها به خانه عیسی رفت و در حالیکه او بوسیله گروهی از پیروانش که شماره آنها را بین ۱۲ تا ۱۷ نفر نوشته‌اند، دربر گرفته شده بود، خانه‌اش را محاصره کرد. عیسی از پیروانش پرسش نمود، آیا هیچیک از آنها حاضرند، به شکل او در آیند؟ و سپس افزود، هرگاه کسی داوطلب شود به شکل او درآید، در بهشت همنشین وی خواهد بود. پسر جوانی داوطلب این کار شد، ولی چون این شخص بسیار جوان بود، عیسی دوبار دیگر پرسش خود را برای پیروانش تکرار کرد و باز هم همان جوان داوطلب شد.

هنگامی که عیسی تمایل آن پسر جوان را برای انجام این کار مشاهده کرد، به وی اظهار داشت: «بنابراین، معلوم می‌شود که تو پسر جوان در بهشت، همنشین من خواهی بود.» پس از آن، الله آن پسر جوان را به شکل عیسی درآورد. آیه ۵۵ سوره آل عمران در این باره می‌گوید:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ هُنَا فَاذْعُبْ عَنَّا صَالِحًا  
 فَاتَّخَذَتْهَا قَوْمٌ مَثَلًا ۗ قُلْ إِنَّمَا مَثَلُ النَّبِيِّينَ مَثَلُ الْبَشَرِ ۗ إِنَّمَا خَلَقْتُمُوهَا  
 فِي دُخَانٍ وَمِنْ نَارٍ وَسَخَّرْتُمُوهَا ۗ قُلْ إِنَّمَا مَثَلُ النَّبِيِّينَ مَثَلُ الْبَشَرِ ۗ إِنَّمَا خَلَقْتُمُوهَا  
 فِي دُخَانٍ وَمِنْ نَارٍ وَسَخَّرْتُمُوهَا ۗ قُلْ إِنَّمَا مَثَلُ النَّبِيِّينَ مَثَلُ الْبَشَرِ ۗ

ای عیسی، من روح ترا می‌گیرم و به آسمان بالا می‌برم و ترا از آرایش کافران، پاک می‌کنم و پیروان ترا تا روز قیامت بر کافران برتری می‌دهم. پس بدانید که بازگشت شما به سوی من است و من با دادگری در باره آنچه

<sup>75</sup> *ibid.*, pp. 53, 54.

که شما با یکدیگر اختلاف دارید، حکم می‌دهم.

بدین ترتیب، عیسی به سوی آسمان بالا رفت و پیروانش خانه او را ترک کردند. هنگامی که آن پسر جوان از خانه عیسی بیرون آمد، فرمانروای اورشلیم و دستیارانش، آن پسر جوانی را که به شکل عیسی درآمده بود، دستگیر کردند و به فکر اینکه او عیسی پسر مریم است، ویرا به صلیب کشیدند. بسیاری از مسیحی‌ها بجز آنهایی که بالا رفتن عیسی را به آسمان با چشمان خود مشاهده کردند، هنوز فکر می‌کنند، فردی که به صلیب کشیده شده، خود عیسی بوده است.<sup>۷۶</sup>

مسلمان‌ها عقیده دارند که عیسی پسر مریم، دوباره به زمین باز خواهد گشت و با دادگری در این دنیا داوری خواهد کرد و احکام الله را به مورد اجرا خواهد گذاشت. سپس، آنهایی که فکر می‌کنند، عیسی پسر خداست، خواهند فهمید که او بشری بیش نیست.<sup>۷۷</sup>

«هوگز»<sup>۷۸</sup> با برداشت از حدیث‌های اسلامی در فرهنگ اسلام، می‌نویسد، عیسی مسیح از مناره سفیدی در مشرق دمشق در هنگام بازگشت مسلمانان از جنگ قسطنطنیه ظهور می‌کند. عیسی مسیح، پس از ظهور به اسلام ایمان می‌آورد و با زنی ازدواج می‌کند و از او بچه‌دار می‌شود و دجال را می‌کشد و پس از چهل سال و یا به قولی بیست و چهار سال بدرود زندگی می‌کويد و در مدینه به خاک سپرده می‌شود.

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «به کسی که جان من در دست اوست، سوگند که عیسی پسر مریم، بزودی از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و بین شما با دادگری فرمانروائی خواهد کرد. هنگامی که عیسی دوباره ظهور کند، صلیب را خواهد شکست، خوک‌ها را خواهد کشت و جزیه را از بین خواهد برد. پس از ظهور عیسی، پول

<sup>76</sup> *Ibid.*, p. 54.

<sup>77</sup> *Ibid.*

<sup>78</sup> Thomas Patrick Hughes, *The Dictionary of Islam* (Lahore, 1964), p. 540.

به اندازه‌ای بین مردم زیاد خواهد شد که هیچکس از دیگری پول نخواهد پذیرفت و یکبار به سجده افتادن در نماز برای الله، بهتر از همه دنیا و آنچه که در آنست، خواهد بود.<sup>۷۹</sup>

«ابوهریره»<sup>۸۰</sup> بر پایه آیه ۱۵۹ سوره نساء در باره حدیث بالا آگاهی داده است:

فِي ظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا

و هیچکس از اهل کتاب وجود ندارد، مگر اینکه پیش از مرگ به او (عیسی پسر مریم)، ایمان خواهد آورد و روز قیامت او بر نیک و بد مردم گواهی خواهد داد.

«عبدالله بن عمر» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «دجال بر امت من ظهور خواهد کرد و مدت چهل خواهد ماند.» سپس، «عبدالله بن عمر» می‌افزاید، من نمی‌دانم که آیا هدف محمد از ذکر مدت **< چهل >**، روز بود، یا ماه و یا سال. سپس، الله عیسی پسر مریم را که شبیه به **< عروه بن مسعود >** است، از آسمان به زمین خواهد فرستاد و او دجال را دنبال خواهد کرد و ویرا از پای در خواهد آورد. پس از آن، مردم مدت هفت سال زندگی خواهند کرد که در آن زمان، همه جا فراوانی نعمت خواهد بود و هیچکس را با فرد دیگری دشمنی نخواهد بود. آنگاه، الله از جانب سوریه بادی خواهد فرستاد که جان هر کسی را که دارای جزئی‌ترین ایمانی باشد، خواهد گرفت. نکته آنجاست که اگر کسی در دل کوه نیز پنهان شود، آن یاد به او خواهد رسید و جانش را خواهد گرفت. تنها افراد شریر در دنیا باقی می‌مانند که جانورخوی خواهند بود و تفاوت بین خوب و بد را نخواهند فهمید. شیطان نزد آنها خواهد آمد و آنها را ترغیب و وادار به بت‌پرستی خواهد کرد. با این وجود، این افراد دارای موهبت‌های فراوان و زندگی بسیار آرام و آسوده‌ای

<sup>79</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 74.

<sup>80</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/842, 843.

خواهند بود .

سپس ، شیپور اسرافیل به صدا درخواهد آمد . نخستین کسی که نفیر شیپور اسرافیل را می شنود ، مردی است که مشغول تعمیر آبشخوری برای شتر خود می باشد . او و همه افراد دیگر با شنیدن شیپور اسرافیل به زمین خواهند افتاد و جان خواهند داد . سپس ، الله بارانی همانند شبنم خواهد فرستاد و باران یاد شده ، اجساد مردگان را دوباره زنده خواهد کرد . آنگاه ، شیپور اسرافیل ، دوباره به صدا درخواهد آمد و در نتیجه آن ، مردم برخوانند خاست و به اطراف خود نگاه خواهند کرد . پس از آن ، صدای بلندی ندا درخواهد داد : «ای مردم ، خود را برای روز قیامت و حسابرسی آماده کنید .» صدای دیگری از دوزخ پرسش خواهد کرد : «چند نفر دوزخی را در خود جای داده ای ؟» پاسخ داده خواهد شد : «از هر یک هزار نفر ، نهصد و نود و نه نفر در دوزخ بسر می برند .» (صحیح مسلم)<sup>۸۱</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت : «اگرچه پیامبران دارای مادرهای گوناگون هستند ، ولی همه آنها با یکدیگر برادر بوده و دارای یک مذهب می باشند . من از همه پیامبران به عیسی مسیح نزدیکترم ، زیرا بین من و او هیچ پیامبر دیگری ظهور نکرده است . هنگامی که او در جریان روز قیامت ظهور می کند ، شما او را خواهید شناخت . او دارای قدی میانه بوده و رنگ جهره اش ، مانند کسی که تازه از حمام بیرون آمده باشد ، سفید مایل به قرمز است . او دو لباس روی هم پوشیده و موهایش تر به نظر می آید . در زمان ظهور عیسی ، الله همه ادیان را بغیر از دین اسلام باطل می سازد و عیسی نیز مردم را به پذیرش اسلام فرا می خواند . عیسی مسیح ، مدت چهل سال زندگی خواهد کرد و سپس بدرود زندگی خواهد گفت و مسلمانان برایش دعا خواهند کرد . (احمد بن حنبل)<sup>۸۲</sup>

<sup>81</sup>Sahih Muslim, Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah, 8/201, 202.

<sup>82</sup>Ahmad Ibn Hanbal, Musnad, 1/375.

«ابن مسعود» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «در شب معراج (مسافرت به آسمان)، من، پدرم ابراهیم، موسی و عیسی را در آسمان دیدار کردم و آنها در باره روز قیامت با من بحث و گفتگو کردند. در این باره نخست با ابراهیم و سپس با موسی گفتگو کردم و هر دوی آنها گفتند: > ما در باره روز قیامت هیچگونه آگاهی نداریم. < سپس، با عیسی در این باره به بحث پرداختم و او اظهار داشت: > از زمان ظهور دجال، هیچکس بغیر از الله آگاهی ندارد. آنچه که الله در این باره به من گفته، آنست که ظهور دجال حتمی بوده و هنگامی که او مرا مشاهده می کند، مانند فولاد آب می شود و الله او را نابود می سازد. مسلمانان در برابر کافران به جنگ خواهند پرداخت و هنگامی که افراد کافر پشت درخت ها و سنگ ها خود را پنهان می سازند، درخت ها و سنگ ها به صدا در می آیند و به مسلمانان می گویند، [ای مسلمانان، یک کافر پشت من پنهان شده است، بیایید او را دستگیر کنید و خونش را بریزید. ] سپس، یاجوج و ماجوج از هر گوشه و کناری سر در می آورند و هر چه را پیدا می کنند، می خورند و می آشامند. مردم، از یاجوج و ماجوج به من شکایت می کنند؛ من در برابر شکایت مردم به درگاه الله دعا می کنم و او آنها را نابود می سازد و سراسر دنیا از بوی اجساد آنها بوی گند می گیرد. در این زمان، الله بارانی خواهد فرستاد که اجساد آنها را می شوید و به دریا می ریزد. الله به من گفته است، هنگامی که رویداد یاجوج و ماجوج رخ می دهد، فرا رسیدن روز قیامت، مانند زن آبستنی که به زمان زایمان بسیار نزدیک شده، ولی خانواده اش نمی توانند پیش بینی کنند که کودک در چه لحظه ای از زهدان مادر بیرون خواهد آمد؛ بسیار نزدیک خواهد بود. <»

### بازنمود

۱- در کتاب قرآن، هر دو دین موسویّت و مسیحیّت به رسمیت شناخته



شده و بارها در این کتاب به یهودی‌ها و مسیحی‌ها، به عنوان اهل کتاب اشاره شده است. ولی، تردید نیست که داوری محمد در باره یهودی‌ها و مسیحی‌ها، به اندازه دو رنگ سفید و سیاه متفاوت می‌باشد. بدین شرح که محمد به دلایلی که در زیر شرح داده خواهد شد، با چنگ و دندان در صدد نابودی یهودی‌ها بوده، ولی نسبت به مسیحی‌ها دشمنی چندانی نشان نداده است. آیه‌های ۸۱ و ۸۲ سوره مائده و آیه ۷۵ سوره آل عمران، به شرح زیر، یهودی‌ها را سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان به شمار آورده، ولی مسیحی‌ها را مورد ستایش قرار می‌دهد.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا آلِيَاءَ وَلَٰكِن كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِيفُونَ ﴿٨١﴾ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ إِنَّكَ يَوْمَئِذٍ لِّبِئْسَ فَسِيفُونَ ﴿٨٢﴾ وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

یهودی‌ها به خدا و پیامبر و کتابی که بر او نازل شده ایمان ندارند و بسیاری از آنها بدکردارند. بدون تردید دشمن‌ترین افراد نسبت به مسلمانان یهود و مشرکان هستند، ولی مسیحی‌ها با محبت بوده و دوستی آنها با مسلمانان بدین سبب است که برخی از آنها دانشمند و پارسا می‌باشند.

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنۢ لَّا يَمْنُهُ بِيُنطَارِ يُودَعُ إِلَيْكَ وَبَيْنَهُم مَّنۢ لَّا يَمْنُهُ بِيُنطَارِ لَا يُؤَدُّوهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّتِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

برخی از مسیحیان تا آن اندازه درستکار هستند که اگر امانتی به آنها بسپارید، آنرا به شما بازپس خواهند داد؛ ولی یهودی‌ها تا آن اندازه نادرست هستند که اگر یک دینار هم به آنها امانت بسپارید، از بازپس دادن آن خودداری می‌کنند، مگر آنکه نسبت به آنها سخت‌گیری شود. دلیل این امر آنست که باور دارند، خوردن مال غیر اهل تورات بوسیله پیروان تورات، مجاز است و از اینرو، گناه این کار را به گردن تورات می‌اندازند، در حالیکه آنها دروغ می‌گویند.

فرنودهای دشمنی محمد با یهودی‌ها و نظر ملایم و حتی ستایش‌انگیز

او را نسبت به مسیحی‌ها به شرح زیر می‌توان، فرنودگرائی (توجیه) کرد: پس از اینکه «بُخْتُ النَّصْرَ» اورشلیم را ویران کرد و یهودیان ناچار از ترک آن شهر شدند، بسیاری از آنها به عربستان مهاجرت و در مدینه، خیبر و تیما سکونت اختیار کردند. افزون بر آن، مدینه برای بازرگانان یهودی، بازار پر سودی به شمار می‌رفت و از اینرو، یهودیان در این شهر پایگاه مهم و توانمندی برای خود به دست آوردند و ثروتی زیاد و نیروی نظامی قابل توجهی، در این شهر به هم زدند و یهودی‌های مکه، طایف، تیما و حجاز نیز یکدیگر را پشتیبانی می‌کردند.

بدیهی است، با توجه به اینکه، محمد در آغاز ورود به مدینه برای جمع‌آوری پول و ثروت، به کاروانزنی دست می‌زد و در این راستا، حتی کاروان‌های طایفه قریش، یعنی طایفه‌ای را که خود به آن وابستگی داشت، هدف قرار می‌داد؛ طبیعی است که ثروت یهودی‌ها در عربستان و بویژه در مدینه، می‌توانست، چشمداشت بسیار مهمی را برای او به وجود آورد. از دگر سو، همه امید محمد به این بود که کلیمی‌ها دین او را بپذیرند و به فرمانروائی پیامبرشاهی او گردن نهند و به همین سبب در آغاز اورشلیم را قبله نماز مسلمانان برگزید و روش روزه‌گیری آنها را وارد مراسم دینی مسلمانان کرد، ولی بتدریج متوجه شد که یهودی‌ها بهیچوجه حاضر به پذیرش دین اسلام نیستند و با سرسختی غیر قابل تصویری با او مخالفت می‌ورزند، از اینرو، محمد مجبور شد، آن گروه از احکام اسلام، مانند قبله و روزه را که برپایه احکام دین یهودی‌ها بنیانگذاری کرده بود، تغییر دهد. بدین ترتیب که برپایه آیه‌های ۱۲۶ سوره بقره به بعد، قبله مسلمانان را از «بیت المقدس» به «مسجد الحرام» در مکه و روزه صیام به رسم یهودی‌ها را برپایه آیه‌های ۱۷۹ به بعد سوره بقره، از «حکم صیام» به ماه «رمضان» تغییر داد.

همچنین، یهودی‌ها نام محمد را به زشتی می‌بردند و با دشمنان قریشی او هم‌پیمان شده بودند و نه تنها حاضر به گرایش به اصول و دیدمانهای

اسلامی نبودند، بلکه آنرا از نظر ارزش با دین خود همپایه نمی دانستند. روش دشمنانه و مخالفت سرسختانه یهودی‌ها با محمد برای او بسیار دردناک و غیر قابل تحمل بود و مانع بزرگی بر سر راه رسیدن او به هدفهای جاه طلبانه‌اش به شمار می‌رفت و از اینرو، او در صدد بود تا در فرصت مناسب، آنها را نابود کند و ثروت و اموالشان را مالک شود.

ولی، پیوند محمد با مسیحی‌ها رنگ و فروزه دیگری داشت. بدین شرح که محمد زمانی که با عمویش ابو طالب به مسافرت‌های تجارتي به سوریّه می‌رفت، در آنجا با یک زاهد مسیحی آگاهی به نام «بُحیره» که از بزرگانان دین مسیح به‌شمار می‌رفت، آشنا شد و نزد او اصول مسیحیت را فرا گرفت و این امر در عوامل روانی او تأثیر بسزائی برجای گذاشت. همچنین، «ورقه بن نوفل»، پسرعموی خدیجه که مردی آگاه و با دانش بود و زبان عربی را به‌خوبی می‌دانست و محمد نزد او آموزش می‌دید، به مسیحیت معتقد بود و به خواندن انجیل، عادت داشت.<sup>۸۲</sup>

گذشته از موارد بالا، در عربستان، شمار مسیحی‌ها برخلاف یهودی‌ها قابل توجه نبود. بیشتر مسیحی‌ها در نجران سکونت داشتند و زیر فرمانروائی پادشاه «حیره» در بین‌النهرین که دارای مذهب نسطوری (سُریانی) بود، بسر می‌بردند و در مقایسه با کلیمی‌ها از ثروت و مال و منالی برخوردار نبودند. افزون بر آن، مسیحی‌ها در پذیرفتن اسلام، سرسختی یهودی‌ها را به‌خرج نمی‌دادند.

در نتیجه آنچه که در بالا گذشت، محمد تا بن استخوان نسبت به یهودی‌ها احساس دشمنی داشت و به همین جهت وحشیانه آنها را نابود کرد و ثروت و زمین‌هایشان را به‌تصرف خود درآورد و زن‌های زیبایشان را به‌عنوان غنیمت بین خود و سایر یاران‌ش بخش کرد. ولی، نسبت به مسیحی‌ها بنا به دلایلی که گفتیم، سختگیری نمی‌نمود و با آنها کاری نداشت و حتی آنها را ستایش می‌کرد. به همین سبب است که در

<sup>۸۲</sup> فتح الباری، جلد اول، صفحه ۱۹

افسانه‌سازی‌هایی که محمد برای روز قیامت در قرآن کرده، می‌بینیم که در این کتاب در آیه ۱۵۹ سوره نساء می‌گوید: «در روز قیامت همه به عیسی مسیح ایمان خواهد آورد.» و در حدیث‌ها اظهار می‌دارد، عیسی پیش از فرا رسیدن روز قیامت از آسمان به زمین فرود خواهد آمد، دجال را خواهد کشت و مدت چهل سال، با دادگری فرمانروائی خواهد کرد. همچنین می‌گوید، در زمان ظهور عیسی مسیح در روز قیامت، مسلمانان او را به پیشوائی نماز خود فرا می‌خوانند و همه به او ایمان می‌آورند.

۲- یکی از حدیث‌هایی که «ابوهریره» در مطالب این فصل از محمد بن عبدالله روایت کرده، حاکی است، هنگامی که عیسی مسیح، پیش از فرا رسیدن روز قیامت ظهور می‌کند، صلیب را خواهد شکست، خوک‌ها را خواهد کشت و جزیه را از بین خواهد برد. اگر فرض کنیم، خدائی که عیسی را به قول مسلمانان به پیامبری برگزیده (و نه اینکه به باور مسیحی‌ها از روح خود به او وجود داده است)؛ در هنگام برگزیدن او به پیامبری، خوردن گوشت خوک را مجاز دانسته و جزیه گرفتن را مشروع و اخلاقی به‌شمار آورده، معلوم نیست، چرا همان خدا با وجود اینکه دارای دانش و خرد بی‌انتهاست، در زمان ظهور دوباره عیسی، به او فرمان می‌دهد خوک‌ها را بکشد و جزیه گرفتن را منع کند. شاید پاسخ این چیستان را بتوان چنین داد که این موجود، خدائی که در فرهنگ ملت‌های گوناگون وجود دارد، نیست، بلکه الله، یعنی بزرگترین بی‌خانه کعبه است که محمد او را به جای خدائی که در فرهنگ جهانیان آمده، جا زده و او را بزرگ کارگردان خیمه شب بازی‌ها و شیادی‌های خود برای دستیابی به قدرت و فرمانروائی بر هموعانش قرار داده و تمام اعمال و کردار غیر اخلاقی و نائسانی‌اش را به نام او و در اجرای فرمان او انجام می‌دهد.

۳- در حدیث دیگری از قول محمد خواندیم که او به کسی که جانش در دست اوست، سوگند خورده است که عیسی پسر مریم، بزودی از آسمان به زمین فرود خواهد آمد. آیا این قید زودی زمان که محمد با

سوگند ذکر کرده است؛ یک ماه، یک سال، یک سده و یا یک هزاره است؟ پاسخ اینست که در فرهنگ نابکاران جهان، مفاهیم واژه‌ها بستگی به سنگینی تبهکاری و نبود شرم آنها دارد و در بین این افراد، براستی که محمد پسر عبدالله، یک قهرمان نشاندار به شمار می رود.

۴- در حدیثی که «عبدالله بن عمر» از قول محمد روایت کرده، خواندیم که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، افرادی در جهان زندگی می کنند که شیطان آنها را وادار به بت پرستی کرده و آنها تفاوت خوب از بد را نمی توانند تشخیص دهند.

این حدیث، نویسنده را به یاد دیدمان روان‌پزشکان در باره ارتکاب جرم و تبهکاری می‌اندازد. بدین شرح که در دانش روان‌پزشکی، افراد خطاکار و قانون شکن به گونه کلی به دو گروه بخش بندی می شوند: افراد Psycopath که می توان آنها را به زبان فارسی به «شخصیت های غیر عادی»<sup>۸۴</sup> ترجمه کرد و افراد Psychothic که می توان آنها را «نیمه دیوانه» خواند. افرادی که Psycopath و یا «غیر عادی» طبقه بندی می شوند، از لحاظ چگونگی کارکرد نیروهای مغزی و خرد و درایت سالم به شمار می روند، و تفاوت خوب را از بد به گونه کامل تمیز می دهند، ولی به سبب تمایلات کوفته شده و خواست های واپس زده ای که در روان ناآگاهشان وجود دارد، اراده آنها در خودداری از دست زدن به کردار زشت، سست می شود و در این راستا ممکن است، مرتکب خطا و قانون شکنی شوند. بنابراین، چون این افراد توان تشخیص عمل خوب از بد را دارا هستند، اگرچه روان‌پزشکان باور دارند که آنها باید زیر درمان قرار بگیرند، ولی از نگر حقوقی مسئول اعمال و رفتار خود به شمار می روند و حتی از تخفیف مجازات نیز بهره نمی برند.

ولی، افراد Psychothic و یا «نیمه دیوانه» آنهایی هستند که هم از نگر

---

<sup>۸۴</sup> برای آگاهی بیشتر، به مطالب فصل سوم کتاب روانشناسی جرایم و انحرافات جنسی، نگارش دکتر مسعود انصاری نویسنده همین کتاب نگاه فرمائید.

روان‌پزشکی و هم حقوقی، بیمار به شمار می‌روند و چون از جهت نیروهای مغزی و سرمایه‌های شعوری و درک و خرد و درایت بیمارگونه هستند، قادر به تشخیص عمل خوب از بد نیستند و اوهام و تخیلات بی‌پایه و بیهوده‌ای که بر چگونگی اندیشه‌گری‌های آنها فرمانروائی دارد، برخی اوقات سبب می‌شود که آنها نتوانند، عمل خوب را از بد تشخیص دهند و از اینرو، دست به قانون‌شکنی و اقدامات ضد اجتماعی می‌زنند و به همین سبب از دید روان‌پزشکی، بیمار و از نگر حقوقی مسئول اعمال خود به شمار نمی‌روند و در نتیجه مانند افراد عادی نیز مشمول بازتاب‌های کیفری قرار نخواهند گرفت.

ولی، اینگونه که معلوم می‌شود، اللّٰهی که محمد را به پیامبری برگزیده و از تمام دانش‌های آشکار و نهفته این جهان آگاه است، در زمانی که محمد را به پیامبری گسیل داشته، دانش و خردش بوسیله جنّ‌هایی که بر پایه آیه‌های ۸ و ۹ سوره جنّ در گرداگرد آسمان خبرچینی و جاسوسی می‌کرده‌اند، ربوده شده و از اینرو، با کمال بیخردی نخست تفاوت تشخیص عمل خوب از بد را از بندگان می‌گیرد و شیطان را وادار می‌کند، مردم را به بت‌پرستی بکشاند و در پایان نیز به سبب کرداری که واکنش اعمال و انگیزه‌های خودش بوده، آنها را به آتش دوزخ می‌سپارد. براستی که هزاران درود بر دادگری چنین اللّٰه لوده، نادان و نابخرد و پیامبر شیاد و هزار چهره او!

## فصل ششم

# طلوع خورشید از مغرب

هنگامی که من با یک مرد مذهبی تماس می‌گیرم، احساس می‌کنم،  
باید دست‌هایم را آب بکشم.

Friedrich Nietzsche

به گفته محمد بن عبدالله، یکی از نشانه‌های بزرگ فرا رسیدن روز قیامت آنست که خورشید به جای مشرق از مغرب طلوع می‌کند. کتاب قرآن به گونه مستقیم و آشکار به طلوع خورشید از مغرب در هنگام فرا رسیدن روز قیامت اشاره‌ای نکرده است، ولی محمد در چندین حدیث به گونه آشکار توضیح داده است که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، خورشید از مغرب طلوع می‌کند. افزون بر آن، مفسران قرآن، نویسندگان و حدیث‌نویسان مشهور اسلام، باور دارند، در قرآن آیات چندی وجود دارد که به گونه غیر مستقیم به طلوع خورشید از مغرب اشاره می‌کند.

«عبدالله محمد خوج» نخست به ذکر آیه ۲۸ سوره یاسین و آیه ۵

سوره زمر به شرح زیر پرداخته است:

وَالشَّمْسُ بَجْرِیْ لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ

و نیز خورشید تابان که بر مدار معین خود دائم بدون هیچ اختلاف در

گردش است، برهان دیگری بر قدرت خدای تواناست.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ  
السَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ

او آسمان‌ها و زمین را برای حکمت ویژه‌ای به وجود آورد و شب را به روز و روز را به شب تبدیل کرد و خورشید و ماه را تسخیر نمود تا هر یک در زمان معین گردش کنند...

«خوج» با شرح آیه‌های بالا می‌نویسد، اگرچه هنگامی که الله این دنیا را آفرید، به خورشید فرمان داد تا در مسیر معینی حرکت کند و خورشید بدون اجازه الله نمی‌تواند مسیر حرکتش را تغییر دهد، با این وجود، الله لازم دیده است، زمانی حرکت منظم خورشید را به پایان آورد تا بدینوسیله بندگان به خود آیند و بدانند که دیگر تغییر کردارشان اثری در سرنوشتشان ندارد. «خوج» ادامه می‌دهد و می‌نویسد، محمد، می‌گوید: «هنگامی که الله به حرکت منظم خورشید پایان می‌دهد، آنهایی که در پیش این رویداد را پذیرش نمی‌کردند، پس از مشاهده این امر، برای پذیرش آن آماده می‌شوند. ولی، در این زمان الله، توبه آنهایی را که در پیش آنچه را که به آنها گفته شده بود، باور نمی‌کردند، دیگر پذیرش نمی‌کند.»<sup>۸۵</sup>

«ابن کثیر» از قول «هزیه ابن الیمین» روایت کرده است که او از محمد در باره طلوع خورشید از مغرب پیش از فرا رسیدن روز قیامت، پرسش کرده و محمد پاسخ داده است: «درازای آن شب به اندازه دو شب معمولی است. مسلمانان در آن شب نماز را مانند شب‌های پیش از آن برگزار می‌کنند و از حرکت ستاره‌ها معلوم نمی‌شود که آنها محلّ خود را ترک کرده‌اند. مردم به خواب می‌روند و سپس برمی‌خیزند و نماز می‌گذارند و دوباره به خواب می‌روند و نیز باز هم برمی‌خیزند. بدن آنها از خوابیدن زیاد به درد می‌آید، زیرا، آن شب بسیار دراز است. این رویداد غیر عادی مردم را به ترس و وحشت می‌اندازد. شب آنچنان دراز می‌شود که

<sup>85</sup> Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 51.



گوئی بامدادی در پی آن نیست. هنگامی که آنها انتظار خورشید را از مشرق دارند؛ مشاهده می کنند که خورشید از مغرب طلوع می کند. هنگامی که مردم این رویداد را مشاهده می کنند، آنگاه آنچه را که در پیش در این باره به آنها گفته شده بود، باور می کنند و آماده پذیرش دین می شوند؛ ولی آن لحظه دیگر بسیار دیر است و توبه کردن و ایمان آوردن آنها پس از مشاهده رویداد طلوع خورشید از مغرب، برایشان سودی نخواهد داشت.<sup>۸۶</sup> «ابوهریره» نیز همین حدیث را ذکر کرده است.

«این کثیر» همچنین آیه ۱۵۸ سوره انعام را به شرح زیر برای اثبات طلوع خورشید از مغرب، پیش از فرا رسیدن روز قیامت ذکر کرده است. این آیه می گوید:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَتُهَا

آیا منکران غیر از این انتظار دارند که فرشته های قهر بر آنها درآیند و یا امر و قضای الهی بر آنها فرا رسد و همه هلاک شوند و یا برخی دلائل و آیات خدا آشکار شود. روزی که بعضی از آیات قهر و غضب خدای تو بر آنها وارد شود. اگر آنها از پیش ایمان نیاورده و کسب خیر و سعادت نکرده باشند، آنروز هیچکس را ایمان سودی نخواهد داشت...

«ابو سعید الخدوری» نیز از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «روزی که نشانه وعده های الله ظاهر می شود، اگر ناباوران از کرده خود پشیمان شوند و بخواهند به دین بگروند، دیگر از این کار سودی نخواهند برد.» «احمد بن حنبل» می نویسد، هدف محمد از ذکر این حدیث، طلوع خورشید از مغرب است که افراد کافر با مشاهده این رویداد، تصمیم می گیرند، به اسلام درآیند. (احمد بن حنبل)

«ابوهریره» از قول محمد روایت می کند که گفت: «پیش از اینکه روز قیامت فرا برسد، سه رویداد به وقوع خواهد پیوست که اگر افراد کافر و

<sup>86</sup> *ibid.*

غیر مسلمان، پس از مشاهده این رویدادها، به دین اسلام روی آورند، دیگر گریز از عذاب الله، برایشان غیر ممکن خواهد بود. این سه رویداد، عبارتند از: طلوع خورشید از مغرب، ظهور دجال و پدیدار شدن جانوری شگفت‌انگیز از درون زمین. « (احمد بن حنبل، صحیح مسلم و ترمذی)<sup>۸۷</sup>»

«ابوذر» روایت می‌کند که از محمد پرسش کرده است: «ای رسول الله، به ما بگو، هدف از آیه ۲۸ سوره یاسین که می‌گوید > ... و خورشید در مدار معین خود پیوسته در گردش است، چه می‌باشد؟» محمد پاسخ داده است: > هدف اینست که مدار معین او زیر عرش الله می‌باشد.<» (صحیح البخاری)

«ابوذر» همچنین روایت می‌کند: «محمد از من پرسش کرد: > آیا می‌دانی، هنگامی که خورشید غروب می‌کند به کجا می‌رود؟< من پاسخ منفی به پرسش محمد دادم. او افزود: > خورشید آنقدر به مسافت خود ادامه می‌دهد تا به زیر عرش الله برسد و در آنجا در برابر الله به سجده می‌افتد و سپس، برای طلوع دوباره از او اجازه می‌گیرد. ولی، زمانی خواهد رسید که هنگامی که خورشید در مسافت روزانه خود به زیر عرش می‌رسد، الله به او فرمان می‌دهد، به همانجائی که آمده است، بازگشت کند. آن زمان هنگامی خواهد بود که خورشید باید از مغرب طلوع کند و افراد زشتکار و غیر مسلمانی که این رویداد غیر عادی را به چشم می‌بینند، کوشش می‌کنند به الله و اسلام ایمان بیاورند، ولی پشیمانی آنها از ناباوری‌شان به آنچه که در پیش درباره این رویدادها به آنها گفته شده بود، سودی نخواهد داشت.»<sup>۸۸</sup>

«عمر بن جریر» می‌گوید: «سه نفر مسلمان در مدینه در حضور مروان نشسته و با او مشغول گفتگو بودند. من شنیدم، هنگامی که مروان در

<sup>87</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/455, 446; Muslim, *Kitab al-Iman*, 1/96; Timidhi, *Abwab al-Tafsir* (Hadith 5067), 8/449, 450.

<sup>88</sup>Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Khalq*, 4/131.

باره نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت سخن می‌گفت، اظهار داشت، نخستین نشانه فرا رسیدن روز قیامت، ظهور دجال خواهد بود. آن سه نفر، سپس نزد عبدالله بن عمر رفتند و آنچه را که مروان در باره نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت به آنها گفته بود، برایش بازگو کردند. عبدالله بن عمر، اظهار داشت، مروان تمام حقیقت را در باره نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت نمی‌داند و آنگاه افزود، او حدیثی را از محمد به خاطر سپرده که او گفته است، نخستین نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت، طلوع خورشید از مغرب و پدید آمدن جانور هیولانی پیش از رسیدن ظهر یکی از روزهاست. هر یک از این دو رویداد که نخست رخ دهد، دیگری بیدرنگ به دنبال آن به وقوع خواهد پیوست.»

سپس، «عبدالله بن عمر» که مرد بسیار آگاهی بود، اظهار داشت: «هر بار که خورشید غروب می‌کند، به‌زیر عرش الهی می‌رود و در برابر الله سجده می‌کند و برای طلوع روز بعد از الله اجازه می‌گیرد. ولی، زمانی خواهد آمد که خورشید سه مرتبه از الله درخواست اجازه برای طلوع می‌کند و پاسخی نمی‌شنود. هنگامی که پاسی از شب می‌گذرد و خورشید درک می‌کند که حتی اگر در آن زمان، الله به‌او اجازه طلوع بدهد، آن قادر نخواهد بود، به‌موقع طلوع کند، خواهد گفت: > ای خدای من، طلوع من متنی است به‌تأخیر افتاده و نمی‌دانم، اکنون برای افراد بشر چه وظیفه‌ای باید انجام دهم؟ < و آنگاه باز هم از الله درخواست می‌کند که به‌او اجازه طلوع داده شود. الله به‌او فرمان می‌دهد، از همان نقطه‌ای که در آن لحظه قرار دارد، طلوع کند. سپس، عبدالله بن عمر، آیه ۱۵۸ سوره انعام را که در پیش آورده شد و می‌گوید، > اگر غیر مسلمانان، رویدادهائی را که به‌آنها وعده داده شده، به‌چشم مشاهده کنند و در نتیجه آن ایمان بیاورند، سودی نخواهد بخشید، < برای آنها قرائت کرد.» (احد بن حنبل)<sup>۸۹</sup>

<sup>89</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/201.

برخی از علمای اسلام «طلوع خورشید از مغرب» را گسترش اسلام در مغرب تفسیر می‌کنند و باور دارند، مفهوم آیه وابسته به این رویداد آنست که دین اسلام تا آن اندازه گسترش خواهد یافت که غرب را نیز فرا خواهد گرفت و پرچم اسلام در مغرب زمین نیز به اهتزاز در خواهد آمد. (نویسنده در این باره در بازنمود، شرح بایسته خواهد داد.)

### بازنمود

بدیهی است، همانگونه که اسلام‌شناسان گفته‌اند، اگر محمد هنگام دیکته کردن مطالب قرآن، خود را درگیر شرح عوامل طبیعی و بویژه دانش هیئت و ستاره‌شناسی نمی‌کرد، برخی مطالب قرآن تا این اندازه خنده‌دار و مسخره از آب در نمی‌آمد. برآستی که در تمام دنیا، هیچ کتابی را نمی‌توان یافت که مطالبش در باره دانش هیئت و ستاره‌شناسی، مانند قرآن پوچ و تماخره‌آور باشد. برای مثال، قرآن می‌گوید، کوهها مانند میخ در زمین کوبیده شده‌اند (آیه ۷ سوره النبأ)؛ اللّٰه زمین را نگهداشته است تا روی زمین نیفتد (آیه ۶۵ سوره حج)؛ در دنیا دو مشرق و دو مغرب وجود دارد (آیه ۱۷ سوره الرّحمان)؛ آسمان دنیا با ستارگان زینت داده شده و از سخن چینی شیاطین در امان نگهداشته شده است. (آیه‌های ۶ تا ۸ سوره صافات و نیز آیه ۵ سوره ملک)؛ خورشید در چشمه آب تیره‌ای غروب می‌کند (آیه ۸۶ سوره کهف) و سرانجام، در این بحث با کمال شگفتی از زبان محمد می‌شنویم که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، خورشید از مغرب طلوع می‌کند.

به‌گونه‌ای که نویسنده در کتاب بازشناسی قرآن در فصل هشتم شرح داده‌ام، بزرگترین دلیل بیهوده‌گویی‌های کودکانه قرآن، ترجمه‌ها و تفسیرهایی است که مفسرین قرآن انجام داده‌اند. زیرا، هنگامی که این افراد به مفاهیم نابخردانه و پوچ قرآن برخورد کرده، به‌عنوان گوناگون تلاش کرده‌اند، مفهوم و معنی واژه‌ها و گفته‌های قرآن را با کمال هنرنمایی آنقدر

پپچانند تا بلکه بتوانند تا اندازه‌ای به آنها رنگ منطقی بدهند. برای مثال، به گونه‌ای که می‌دانیم، شیعه‌گری در زمان محمد وجود خارجی نداشت و این مذهب به عنوان شاخه سیاسی اسلام، پس از جنگ صفین در زمان خلافت علی بن ابیطالب شکل گرفت و تا سده شانزدهم که شاهان صفوی برای مشروعیت دادن به جایگاه فرمانروائی خود در ایران، شیعه‌گری را به زور تبر در ایران به وجود آوردند، این مذهب در بین سایر مذاهب دین اسلام، پیروی نداشت. از دگر سو، می‌دانیم که ظهور مهدی به عنوان امام زمان، یک دیدمان غیر منطقی و نابخردانه‌ای است که تنها شیعیان به آن عقیده دارند و سایر مذاهب دین اسلام، آنرا مسخره می‌پندارند، ولی مهدی الهی قمشه‌ای که قرآن او بوسیله حکومت جمهوری اسلامی از با ارزش‌ترین تفسیرهای قرآن شناخته شده، در چندین مورد در تفسیرهای خود، روز قیامت و ظهور به اصطلاح مهدی، امام زمان را یکی دانسته است.

سراسر قرآن پر از تفسیرهای پوچ و بدون مفهومی است که مفسران قرآن برای گرفتن زهر نادانی نویسنده قرآن و مطالب خنده‌دار آن از خود نوآوری کرده‌اند. مثال دیگر، مفاهیم دو آیه ۱۹ و ۲۰ سوره الرّحمان و آیه ۵۳ سوره فرقان است که می‌گوید، خدا آب دو دریا را به هم آمیخت و میان آنها برزخ و فاصله‌ای قرار داد تا با یکدیگر مخلوط نشوند. قرآن عبدالله یوسف علی که در تمام دنیا شهرت داشته و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، هدف این آیه را، آمیزش خلیج عقبه و خلیج سوئز و ریزش آنها به دریای سرخ می‌داند، ولی توضیح نمی‌دهد که حتی با این فرض، چگونه ممکن است، آب این دو خلیج به دریای سرخ بریزند و با وجود این طعم و مزه ناهمگون آنها تغییر نکند.

«بیضاوی» این مفهوم خنده‌آور و بی‌معنی را به «آمیزش علم موسی و خضر» و الهی قمشه‌ای آنرا به «دو دریای علم و حلم علی و فاطمه»

تفسیر کرده‌اند.<sup>۹۰</sup>

موارد دیگری که در باره مطالب این فصل می‌توان بازشکافی کرد، به شرح زیر می‌باشند.

۱- «طلوع خورشید از مغرب»، هرگاه نیز به‌عنوان یک شوخی و یا سخنی که از زبان یک فرد خردباخته خارج شود، بر مغز هر انسانی هر اندازه نیز که کودن باشد، سنگینی می‌کند و این دیدمان را دلیل ناآگاهی محمد از دانش ستاره‌شناسی و هیئت می‌داند، ولی نویسنده این کتاب، دیدمان محمد را با نگر دیگری برداشت می‌کند. بدین شرح که نویسنده باور دارد، باز جای شکرش باقی است که محمد، این تازی بدون دانش و ناآگاه که شور جاه‌طلبی و خودخواهی، مغزش را پریشان کرده، دست کم می‌دانسته است که خورشید از مشرق طلوع می‌کند، ولی برای بزرگ جلوه دادن الله زبان بسته و بیچاره‌ای که آلت اجرای هدفهای جاه‌طلبانه اوست، این موضوع ابلهانه را به معجزه او نسبت داده است.

۲- در پایان مطالب این بحث گفتیم که برخی از علمای اسلام «طلوع خورشید از مغرب» را گسترش اسلام در مغرب تفسیر می‌کنند. این تفسیر نیز یکی از دستاویزها و دلایل درماندگی و ناتوانی نویسندگان و مفسرین اسلام در برخورد با احکام نابخردانه اسلام و لافهای پوچ محمد می‌باشد.

۳- برآستی که اگر فرد مسلمانی، کوچکترین دانشی از چگونگی جایگاه خورشید در منظومه شمسی داشته و کمی پا از فرهنگ موروثی خود فراتر نهد و با بیهوده‌گوئی‌های محمد با نگر بیطرفانه و خردگرایانه و از فراسوی باورهای سنگی شده‌اش برخورد کند و هنوز مسلمان باقی بماند؛ باید برای درایت و شعور بیمارگونه‌اش به سوگ نشست و برای تأمین بهداشت روانی اجتماعی که او در آن بسر می‌برد، ویرا برای درمان به درمانگاه‌های روانی رهنمون شد.

<sup>۹۰</sup>قرآن‌الکریم ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای (قم: انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه،

## فصل هفتم

# ظهور حیوان غول پیکر

همه مذاهب دنیا فرآورده انزال اندیشه های چند فرد قدرت طلب بوده اند.

*Emerson, Journals*

بر پایه نوشتار قرآن و احادیث اسلامی، یکی از نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت، ظهور حیوان غول پیکر شگفت‌انگیزی به نام «دابة الارض» است که پیش از فرا رسیدن روز قیامت از ژرفای زمین پدیدار می‌شود. قرآن مهدی الهی قمشه‌ای که بوسیله حکومت جمهوری اسلامی به چاپ رسیده، در صفحه ۳۸۴، در تفسیر آیه ۸۲ سوره نمل که متن آن در زیر خواهد آمد، می‌نویسد، شیعیان باور دارند، «دابة الارض»، ظهور علی بن ابیطالب در زمان ولّی عصر و یا خود اوست؛ ولی مسلمانان سنی باور دارند که حیوان یاد شده، دو شاخ دارد که فاصله بین آنها یک فرسنگ (۶ کیلومتر) می‌باشد. سر این حیوان مانند گاو، گردنش به شترمرغ، سینه‌اش به شیر نر شبیه بوده و چشم‌ها، گوش‌ها و بال و پرش چنین و چنان است. مفسر قرآن یاد شده، برای رهائی از شرح و تفسیر این آیه نابخردانه و مسخره می‌افزاید، ولی قول نخست درست می‌باشد و یا به گفته دیگر این مفسر شیعه قرآن، علی و امام زمان را همان حیوان «دابة الارض» به شمار می‌آورد. اما، سایر قرآن‌ها (از جمله قرآن یوسف علی، صفحه ۹۹۷)، تمام کتابهای فرهنگ لغت (از جمله فرهنگ دهخدا، جلد هفتم، صفحه ۱۰۲۳۵)، تفسیرها و نوشتارهای اسلامی که در این فصل شرح آنها

خواهد آمد، همه «دابة» را «حیوان» ترجمه کرده‌اند.

چون مفسر شیعه مذهب نامداری مانند «مهدی الهی قمشه‌ای» که قرآن او از معتبرترین قرآن‌های حکومت جمهوری اسلامی ایران، شناخته شده، این کار هنری، یعنی یکی دانستن علی بن ابیطالب و امام زمان با حیوان «دابة الارض» را برای ملایم کردن متون نابخردانه و مسخره قرآن، انجام داده و پذیرش این مَنجَك بازی ابلهانه، کار آسانی نیست؛ از اینرو، تصویر این تفسیر را از صفحه ۲۸۴ آن قرآن به شرح زیر چاپ می‌کنیم:

و هنگامی که وعده عذاب کافران به وقوع پیوندد (و یا زمان انتقام به ظهور قائم فرا رسد) جنبنده‌ای از زمین برانگیزیم که با آنان تکلم کند که مردم به آیات ما (بعد از این) از روی یقین نمی‌گروند (در اخبار امامیه جنبنده‌ای که در این آیه مذکور است «دابة الارض» به رجعت حضرت امیر «ع» در ظهور حضرت قائم یا خود ولی عصر عجل الله تعالی فرجه تفسیر شده اما در اخبار اهل سنت به حیوان عجیبی تفسیر شده که بین دو شاخش یک فرسخست و سرش به گاو و گردنش به شتر مرغ و سینه‌اش به شیر نر و چشم چنان و گوش چنان و یا به مرغی که پرو بالش چنین و چنانست حکایت گردیده و قول اول صحیح است)

به هر روی، قرآن در باره این حیوان، در آیه ۸۲ سوره نمل می‌گوید:

وَإِنَّا وَقَع الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَاهُمُ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تَكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

و هنگامی که وعده عذاب دادن کافران فرا رسد، حیوانی را از زمین برانگیزیم تا با آنها سخن بگوید، زیرا افراد بشر آیات ما را با یقین باور نمی‌کردند.

«ابن ماجه» و «ابن حنبل» می‌نویسند: «دابة الارض، از ژرفای زمین بیرون خواهد آمد و گرد و خاک را از روی سرش تکان خواهد داد. جانور یاد شده، انگشتر سلیمان، پسر داود و عصای موسی، پسر عمران را با خود خواهد داشت. مردم از مشاهده او به ترس و وحشت می‌افتند و قصد فرار می‌کنند، ولی به این کار توفیق نمی‌یابند، زیرا اراده الله ایجاب می‌کند که آنها فرار نکنند. آن حیوان با عصای موسی نور ویژه‌ای به چهره مردم می‌اندازد و بینی غیر مسلمانان را داغان می‌کند و روی پیشانی آنها می‌نویسد، «کافر». ولی افراد مسلمان و با ایمان را ستایش می‌کند و روی پیشانی آنها می‌نویسد، «مؤمن». از آن پس، هنگامی که



مسلمانان دور هم گرد می آیند، همانگونه که در پیشانی آنها نوشته شده، یکدیگر را با فرنام «کافر» و یا «مؤمن» می خوانند. جانور یاد شده، قدرت سخن گفتن دارد و با افراد مردم در باره رویداد روز قیامت به گفتگو می پردازد. (ابن حنبل، ابن ماجه)<sup>۹۰</sup>

«بریده» گفته است: «محمد مرا به مکانی در بیابان در نزدیکی مکه که اطراف آنرا شن فرا گرفته بود، برد و اظهار داشت: > پیش از فرا رسیدن روز قیامت، آن جانور شگفت انگیز از این مکان بر می خیزد.<» (ابن ماجه)<sup>۹۱</sup>

«عبدالله بن عمر» می گوید، حدیثی را از محمد شنیده که آنرا از بر کرده و هیچگاه از یاد نبرده است. حدیث یاد شده حاکی است که محمد گفت: «نخستین نشانه های فرا رسیدن روز قیامت؛ یعنی طلوع خورشید از مغرب و ظهور جانور شگفت انگیز، پیش از ظهر یک روز روی خواهد داد. حال، هر یک از این دو رویداد که نخست به وقوع پیوندد، دیگری بیدرنگ، پس از آن روی خواهد داد.» (مسلم صحیح)<sup>۹۲</sup>

«ابن کثیر» در کتاب تفسیری که در باره قرآن به رشته نگارش درآورده، نوشته است، پیش از فرا رسیدن روز قیامت و پس از رواج فساد و هرج و مرج و انتشار باورهای زیان آور و گمراه کننده، در روی زمین، جانور غول پیکری از درون زمین سر به در خواهد آورد. در این زمان، افراد مردم از فرمانها و قوانین و مقررات الله سرپیچی می کنند و به عقاید نادرست و کفرآمیز ایمان می آورند. الله به این جانور فرمان می دهد، با مردم در باره فرا رسیدن روز قیامت سخن بگوید.<sup>۹۳</sup>

«هوگز»، بر پایه حدیث های اسلامی می نویسد: «این حیوان هیولا پیکر از درون زمین مکه و یا کوه صنعا برخواهد خاست. قد او ۳۰ متر

<sup>۹۰</sup> Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4061) 2-1351, 1352.

<sup>۹۱</sup> *Ibid.*, 2/1352.

<sup>۹۲</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/202.

<sup>۹۳</sup> Abdullah Muhammad Khuj, *The End of the Journey*, p. 48.

و فروزه جسمی‌اش مجموعه‌ای از فروزه‌های گروهی از حیوانات گوناگون خواهد بود. بدین شرح که دارای سر گاو نر، چشمان خوک اخته، گوش‌های فیل، شاخ‌های گوزن نر، گردن شتر مرغ، سینه شیر، رنگ ببر، پشت گربه، دم قوچ، پاهای شتر و صدای الاغ خواهد بود. این حیوان از اصول دین‌ها آگاه است، بجز اسلام و به‌زبان عربی سخن می‌گوید.<sup>۹۴</sup>

«خوج» می‌نویسد: «محمد بن عبدالله گفته است که این حیوان غول‌پیکر و شکفت‌انگیز (دابه‌الارض)؛ پشمالو بوده، دارای هیکلی هیولا، پاهای دراز و دم می‌باشد. این حیوان، سه مرتبه پس از طلوع خورشید از مغرب پدیدار می‌شود. مرتبه اول، از منطقه افراد چادرنشین ظهور می‌کند و هیچیک از ساکنان مکه از پدیدار شدن او آگاه نیستند. او، پس از ظهور مرتبه نخست، ناپدید می‌شود. سپس، دوباره پدیدار می‌شود، ولی این مرتبه اهالی مکه از ظهورش آگاه هستند و خبر پدیدار شدنش در سراسر مکه پخش می‌شود. مرتبه سوم، او از گوشه خانه کعبه و مقام ابراهیم پدیدار می‌شود و افرادی که در مسجد بزرگ مکه حضور دارند، همه آمدنش را مشاهده می‌کنند.»<sup>۹۵</sup>

### بازنمود

نوشتارهای مقدس دین‌های گوناگون، پر است از افسانه‌هایی که قهرمانان آنها؛ جن‌ها، دیوها، شیاطین، فرشته‌ها، اشباح و موجودات غول‌پیکر و شکفت‌انگیز زمینی و آبی هستند که قدرت و توانشان به‌اندازه‌ای زیاد است که گاهی اوقات از تخیل افراد بشر نیز فراتر می‌رود.

نکته جالب اینجاست که این موجودات شکفت‌انگیز را تا کنون هیچیک

<sup>۹۴</sup> Thomas Patrick Hughes, *The Dictionary of Islam* (Lahore, 1964), p. 539.

<sup>۹۵</sup> Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 48.

از افراد بشر به چشم ندیده و تنها پیامبران آسمانی که با آفریننده جهان در تماس هستند، از وجود این موجودات آگاه بوده و از سوی به اصطلاح آفریننده جهان، افراد بشر را از وجود آنها آگاه ساخته‌اند. ولی، حقیقت آنست که این افسانه‌ها از نوشتارهای یونان و روم باستان به پیامبران آسمانی و نوشتارهای مقدس دین‌های گوناگون به ارث رسیده است. نوشتارهای یونانی‌ها و رومی‌های باستان و نیز متون کتاب‌های مقدس، هر دو نوشته‌اند که این موجودات شگفت‌انگیز، دارای توان‌های بالاتر از عادی هستند، بین خدا و افراد بشر، نقش نوعی پیوندگر را داشته و بین زمین و آسمان بسر می‌برند. «هزوید» Hesoid، از چکامه‌سرایان شهیر سده‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد، در چکامه‌های خود سروده است که افراد بشر در «دوره طلایی»، پس از مرگ به موجودات شبیح‌مانندی تبدیل می‌شدند که دارای اندیشه نیک بودند و وظیفه‌شان نگهداری از افراد بشر بود، ولی در دوره‌های بعد، شبیح‌های یاد شده، جسم پیدا کردند و برای افراد بشر نوعی ناراحتی به وجود می‌آوردند. سقراط نیز از وجود نوعی «دیو» در زندگی نام برده است.<sup>۹۶</sup>

پس از جنگ‌های اسکندر مقدونی که در نتیجه آنها، تماس بین ساکنان منطقه مدیترانه، مقدونیه، ایران و هندوستان، گسترش یافت؛ عقیده به وجود موجودات غیر انسان که دارای توان غیر عادی بوده و از نگر بدنی، روانی و مغزی می‌توانند آسیب‌های فراوان به افراد انسان وارد آورند، رواج یافت و به دین یهود و پس از آن به مسیحیت راه یافت.<sup>۹۷</sup> آیه ۱۷ باب ۲۲ کتاب تثنیه، سخن از دیوهائی می‌راند که مردم آنها را خدا می‌دانستند و برایشان قربانی می‌کردند. اسرائیلی‌ها، پرستش دیوها را از بابلی‌ها یاد گرفتند و این رسم را با قربانی کردن افراد انسان و نیز زنان راکاره (روسپی) در

<sup>۹۶</sup> *Encyclopedia Americana*, Ed., s.v. "Demonology," by Erika Bourguigno.

<sup>۹۷</sup> *Ibid.*

پرستشگاه‌های خود برای دیوها انجام می‌دادند.<sup>۹۸</sup> فرنودسار/امریکاتا<sup>۹۸</sup> می‌نویسد، موجودات شگفت‌انگیزی مانند جن و عفريت که مسلمانان به آنها اعتقاد دارند، از خدایان خرافاتی تازی‌های عربستان پیش از اسلام به‌شمار می‌رفته که پس از ظهور دین اسلام، وارد باورهای اسلامی شده و حتی قرآن نیز موجودیت آنها را به رسمیت شناخته است.

بدیهی است که این موجودات خرافاتی و سخنان بیهوده، مدت‌هاست، نه تنها بوسیله انسان‌شناسان به کار نمی‌رود، بلکه حتی در افسانه‌های کودکان نیز کمتر به آنها اشاره می‌شود؛ ولی با کمال شوربختی، هنوز در چگونگی اندیشه‌گری و ایمان افرادی که خود را مسلمان می‌دانند، نقش مهمی را بازی می‌کند و مسلمانان جهان پیرو کتاب و پرستنده مذهبی هستند که بخش مهمی از آنها، این افسانه‌های خردستیز و غیر منطقی تشکیل داده‌اند.

به هر روی، افسانه ظهور جانور غول پیکر پشمالوئی از ژرفای زمین، پیش از فرا رسیدن به اصطلاح، روز قیامت را قرآن، یعنی کتاب مقدس مذهبی آسمانی مسلمانان، آشکارا تأیید کرده و حتی، ظهور این جانور را دلیل راستگویی الله برشمرده است. برپایه این افسانه نابخردانه، پیش از فرا رسیدن روز قیامت؛ این موجود شگفت‌انگیز، انگشتر سلیمان پسر داود و عصای موسی پسر عمران را با خود دارد و قادر است با مردم سخن بگوید. این جانور دارای توان شگفت‌انگیزی است که اجازه نمی‌دهد افراد مردم از او بگریزند و او با عصای موسی بینی کافران را داغان می‌کند.

آیا براستی، بازشکافی روانی این جانور شگفت‌انگیزی که بزرگ‌فریبگران بیابان‌های عربستان، محمد بن عبدالله از قول الله، افسانه‌اش را سرهم‌بندی کرده چیست؟

<sup>98</sup> Ibid.

برای پاسخ گفتن به این پرسش از روش‌های نوین روانشناسی برای درمان ناراحتی‌ها و انحرافات روانی افراد Psycopath و یا «شخصیت‌های غیر عادی» که در مطالب فصل پنجم از آن سخن گفتیم، یاری می‌جوئیم. به گونه‌ای که گفتیم، اگرچه تخیل جانوران شگفت‌انگیز و هیولائی که دارای توان‌های بالاتر از عادی هستند، در ادبیات و نوشتارهای جهانیان بدون پیشینه نیست، ولی بدون تردید، هیچیک از داستان‌نویسان حتی مبالغه‌گوی دنیا نیز به نوآوری و شرح چنین بیهوده‌گوئی‌هایی که نویسندگان اسلامی به ذکر آنها پرداخته‌اند، خامه آلوده نکرده‌اند. این نکته بویژه، هنگامی انسان را در ژرفای شگفتی سرگردان می‌کند که این مطالب نابخردانه را در یک کتاب دینی که آورنده‌اش ادعا می‌کند، کلام مستقیم خداست، می‌خوانیم. آیا چگونه می‌توان تصوّر کرد، حیوانی از ژرفای زمین سر به درآورد که قد آن سی متر بوده و دارای سر گاو نر، چشمان خوک اخته شده، گوشهای فیل، شاخ‌های گوزن، گردن شترمرغ، سینه شیر، رنگ ببر، پشت گربه، دم قوچ، پاهای شتر و صدای الاغ باشد. آیا بزرگترین نقاشان و هنرمندان جهان قادرند، با هنر فرجودگر (معجزه‌آور) خود، چنین جانور شگفت‌انگیزی را از اندیشه به رسم درآورند؟

در سده گذشته و بویژه دهه‌های اخیر، دهها آزمایش برای شناختن عوامل روانی تشکیل دهنده شخصیت‌های غیر عادی و درمان آنها بوسیله دانشمندان و پژوهشگران روانشناسی نوآوری شده که مشهورترین آنها عبارتند از: آزمایش‌های عملی (Objective Tests) و آزمایش‌های بازتابی (Projective Tests). با کاربرد این آزمایش‌ها که یکی از مهمترین آنها آزمایش شخصیتی «مینه‌زوتا» می‌باشد، آزمایش شونده، به ۵۵۰ پرسش پاسخ می‌دهد و برپایه آن، عوامل روانی و شخصیتی او بازشکافی و ارزشیابی می‌شود.

در آزمایش‌های بازتابی که مهمترین نمونه آنها آزمایش «رورشاخ»

(Rorschach) می‌باشد، روی ده کارت، قطره‌هایی از مرکب سیاه و رنگی می‌ریزند و سپس هر کارت را از نیمه تا می‌کنند. قطره‌های مرکب به گونه طبیعی تصویرهای ویژه‌ای در دو طرف کارت تا شده با شکل‌های گوناگونی به وجود می‌آورند. سپس، روانشناس، کارت‌ها را یکی یکی به آزمایش شونده نشان می‌دهد و بازتاب ذهنی او را از مشاهده چگونگی نقش رنگ‌ها در تصویر ایجاد شده، حرکات موجود در تصویر و شکل تصویر و اینکه آیا آن تصویر بیشتر به انسان شباهت دارد و یا حیوان و آیا این شباهت به چه نوع انسان و یا حیوانی نزدیکتر است و غیره از آزمایش شونده پرسش می‌کند. سپس، برپایه استانداردهای آن آزمایش، عوامل شخصیتی و در صورت اختلال شخصیت، نوع اختلال روانی فرد آزمایش شونده را تشخیص و آنگاه او را مورد درمان قرار می‌دهد.

سایر روش‌های روانشناسی برای تشخیص ناراحتی‌های روانی و شخصیتی افراد عبارتند از: هنر درمانی، موسیقی درمانی، بازی درمانی و رقص درمانی. بدین شرح که هنرهای فردی شخص مورد آزمایش مانند نقاشی‌های او و یا جزئیات کردار و رفتار او را در هنگام رقصیدن و یا گوش کردن به موسیقی و در مورد کودکان در هنگام بازی کردن، مورد بازشکافی و ارزشیابی روانی قرار می‌دهند و به ناراحتی‌های روانی و شخصیتی آنها پی می‌برند.

با توجه به آنچه که گفتیم، بازشکافی افسانه‌بافی‌های افراد و نوع رویدادهای افسانه و چگونگی اعمال و کردار هنرپیشگان و بازیکنان آنرا در نقش‌های خود، می‌توان از روش‌های مهم و کارساز تشخیص عوامل روانی و شخصیتی آفرینندگان آن افسانه‌ها به شمار آورد.

شخصی که در نهاد خود می‌داند، حتی در رؤیا نیز با موجودی به نام الله، هیچ پیوندی ندارد و از قول او اینهمه دروغ و افسانه به هم می‌بافد و برای نفوذ در مردم و فرمانروائی بر آنها، چنین سخنان دروغ و پوچی را به خورد آنها می‌دهد، بدون تردید از تندرستی مغزی و بهداشت روانی

برخوردار نیست. ما در این بحث به نوشتارهای مفسرین قرآن که آشکارا در قرآن نوشته‌اند، جانور غول پیکری که پیش از فرا رسیدن روز قیامت از درون زمین بیرون می‌آید، دارای دو شاخ است که بین آنها ۶ کیلومتر فاصله بوده و دارای دم و بال و پر است، کاری نداریم؛ ولی آنجا که محمد می‌گوید، هیچکس از دست این حیوان نمی‌تواند فرار کند و او با عصای موسی که در دست دارد، بینی افراد کافر را داغان می‌کند؛ در واقع تمایلات و خواست‌های روانی خود را در ایجاد چنین حیوانی مجسم کرده و میل دارد، خود دارای چنین توان تجاوزگرانه‌ای بوده و بوسیله آن بتواند بر افراد مردم والائی و فرمانروائی کند. حتی آنجا که محمد می‌گوید، هیچکس نمی‌تواند از دست این حیوان فرار کند، در واقع تمایل روانی خود را بروز می‌دهد و حاکی است که در ژرفای روان ناخودآگاه خود، میل دارد، مخالفانش استعداد فرار و رهایی از چنگ او را نداشته و او بتواند، هر کسی را که اراده کند و یا بر خلاف خواست‌های او رفتار کند، داغان نماید.

اگر در دنیا افرادی یافت شوند که چنین سخنان پوچ و بیهوده‌ای، مانند آنچه را که در باره «دابه‌الارض» گفته شد، با ایمان مذهبی خود باور کنند، باید از آنها پرسش کرد؛ آیا در تمام درازای تاریخ جهان، حتی برای یک مرتبه، دیده شده است که افراد عادی مردم بدون اینکه از بیماری ویژه‌ای رنج ببرند، توان بهره‌برداری از اندام‌های بدن خود را نداشته باشند که محمد، این انسان نیرنگ‌باز و جاه‌طلب می‌گوید، افراد مردم قدرت فرار خود را در برابر این حیوان از دست می‌دهند؟ وانگهی، چرا این الله بیچاره و زبان بسته که آلت اراده و قربانی تنی چند از انسان‌های شیاد و ریاکار که خود را پیامبر نامیده‌اند، شده؛ کوچکترین اثری از معجزه خود را در آفرینش این موجودهای شکفت‌انگیز به سایر بندگانش نشان نداده است؟

به هر روی، این حیوان شکفت‌انگیز که به گفته قرآن، کتاب آسمانی

مسلمانان و محمد بن عبدالله، پهنای چهره‌اش، ۶ کیلومتر می‌باشد و قادر به انجام اموری است که تا کنون در تصوّر هیچ فردی از افراد بشر وارد نشده؛ در واقع نمایانگر فروزه‌هایی است که محمد میل دارد، خود دارای آنها باشد، ولی چون از نبود آنها رنج می‌برد، از اینرو آنها را در وجود چنین جانور شگفت‌انگیزی تخیل و ایجاد می‌کند. وجود این حیوان و توان‌های نابخردانه او در حساب روانشناسی، برابر است با تمایلات روانی محمد، منهای قدرت‌های فیزیکی و عملی او.

دابه‌الارض = تمایلات روانی محمد - قدرت‌های فیزیکی او

«مارکی دو ساد» تبهکار مشهوری که واژه انحراف جنسی روانی «سادیسزم» و یا «دگر آزاری» از نام او گرفته شده، توان‌هایی را که میل داشت دارا باشد و از نبود آنها رنج می‌برد و نیز آنچه را که می‌خواست انجام دهد، ولی اصول حقوق و قوانین موجود به او اجازه این کار را نمی‌داد، در داستانی که زیر نام ژوستین و ژولیت و یا زیان پاکدامنی و برکت شرارت، به رشته نگارش درآورد، به قهرمانان داستان خود نسبت داد. نکته جالب اینکه، یکی از اصول روانشناسی و روان‌پزشکی، مبنی بر نزدیکی فروزه‌های نبوغ و جنون در باره هر دوی این افراد (محمد بن عبدالله و مارکی دو ساد)، کاربرد عملی و راستین دارد. «مارکی دوساد» تمام روش‌هایی را که برای ارتکاب جنایت‌های خود و دستیابی به رضایت جنسی و روانی انجام می‌داد، با نبوغی بدون پیشینه به کار می‌برد و محمد نیز به گونه‌ای که می‌دانیم، در تجاوز به حقوق دیگران و راضی کردن تمایلات روانی‌اش، استاد بود و کردار و رفتار او در این راستا، نبوغ‌گونه می‌نمود.

از دگر سو، عوامل روانی و شخصیت محمد را در راضی کردن تمایلات خودخواهانه و جاه‌طلبانه‌اش، می‌توان در گروه افرادی که به ناراحتی روانی «نارسیسم» Narcism مبتلا هستند، طبقه‌بندی کرد و او را یک «نارسیست» به مفهوم کامل و راستین به‌شمار آورد. دلیل این



داوری روانی را به شرح زیر می‌توان بازشکافی کرد:

- ۱- در مطالب فصل سوم این کتاب در صفحه ۵۲ در حدیثی که «ابوهریره» نقل کرده و بوسیله صحیح البخاری و صحیح مسلم نیز تأیید شده است، گفتیم که محمد به پیروانش گفته است، می‌خواهد مطلبی در باره دجال به آنها بگوید که هیچیک از پیامبران پیش از او، نکته یاد شده را برای امت خود ابراز نکرده‌اند. بازشکافی روانی این نکته آنست که محمد کوشش می‌کند، حتی در بین افرادی که پیش از او فرنام پیامبری به خود بسته‌اند، نمونه بوده و خود را بالاتر از آنها قرار دهد.
- ۲- خودخواهی‌های بیمارگونه محمد تا اندازه‌ای است که حاضر نیست، حتی پس از مرگش نیز زنان قربانی و سوسه‌های هوس‌های نفسانی‌اش را آزاد بگذارد و برپایه آیه ۵۳ سوره احزاب از قول الله می‌گوید، زنان او حتی پس از مرگ وی نیز نباید شوهر اختیار کنند.
- ۳- فروزه‌ای نیز که محمد به عنوان پیامبر پایانی (آخرالزمان) بر خود بسته، به گونه‌ای که در مطالب فصل سوم همین کتاب گفتیم، یکی دیگر از فنوئدهای خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌های بیمارگونه او می‌باشد. ناراحتی روانی «نارسیسم» تا آن اندازه در این مرد شیاد ریشه دارد که خوشبختانه این دکان ریا و نیرنگ را برای همیشه می‌بندد و ادعا می‌کند، پس از او دیگر مردمفربیان روزگار نمی‌توانند، چنین کسب و کاری پیشه کنند.

\*\*\*\*\*

به‌تازگی در برنامه‌های عالی آموزشی دانشکده‌های علوم سیاسی دانشگاه‌های پیشرفته جهان، رشته‌ای به وجود آمده که «روانشناسی سیاسی» (Political Psychology) نامیده می‌شود. در این رشته، عوامل روانی شخصیت انسان در کردار و سلوک سیاسی او بررسی و از نگر کارکردها و روش‌های سیاسی، ارزشیابی می‌شود. پایه و هسته این دیدمان آنست که چون اعمال و اقدامات سیاسی افراد بشر در فروزه‌های روانی

آنها ریشه دارد، از اینرو برای درک کردار و روش‌های سیاسی کشوری باید به‌بازشکافی عوامل روانی رهبران سیاسی آنها پرداخت. به‌گونه کوتاه، «روانشناسی سیاسی» را می‌توان بررسی و بازشکافی پیوندهای بین عوامل شخصیتی و روانی رهبران سیاسی کشورها و رفتار و کردار آنها دانست. ای کاش، در راستای اندیشه‌گری‌های علمی و پژوهشی بالا، رشته‌ای نیز به‌نام «Prophetic Psychology» و یا «روانشناسی پیامبرکاری» در دانشگاه‌ها به‌وجود می‌آمد و قربانیان دکان ریا و سالوس این افراد خودخواه و جاه‌طلب را که از راه خدا و مذهب، برای دستیابی به‌هدف‌های سودخواهانه خود پل زده‌اند، از زندان خرافه‌زدگی آزاد می‌ساخت!

## فصل هشتم

# پراکنده شدن دودی سیاه در فضا

خدا همیشه با پاهای مخمل پوش وارد می شود، ولی با دست های آهنین حمله می کند.

گفته اسکاتلندی

به گونه‌ای که در کتاب‌های با ارزش و مستند تاریخی<sup>۹۹</sup> آمده است، در جریان دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه، مجتهد درجه اول شهر تبریز به نام میرفتاح که در آن زمان، جانشین پدرش میرزا یوسف، شده بود؛ برپایه قرارهای خیانت‌آمیزی که با مقام‌های روسیه بسته بود، با سایر آخوندهای شهر تبریز، برای تسلیم کردن شهر به سپاهیان روسیه تماس برقرار کرد و آماده وارد کردن آنها به شهر تبریز شد. «حاجی علی عسکر خواجا»، یکی از درباریان عباس میرزا که از تپانی آخوندها برای کمک کردن به آنها برای اشغال شهر تبریز آگاه شده بود، کوشش کرد با دادن مبلغی پول به میرفتاح، او را از ارتکاب این خیانت مردمی و میهنی

<sup>۹۹</sup> نادر میرزا، تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز (تهران: ۱۳۲۳) صفحه‌های ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶؛ میرزا محمد حسن اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان ناصری، جلد اول (تهران: ۱۲۹۷)، صفحه ۴۰۵؛ رضاقلی هدایت، روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، صفحه‌های ۶۷، ۶۷۶-۶۷۴؛ جهانگیر میرزا، تاریخ نو تنظیم از عباس اقبال (تهران: ۱۳۳۷)، صفحه ۸۸؛ ایران در میان طوفان یا شرح زندگی عباس میرزا در جنگ‌های ایران و روس (تهران: ۱۳۳۷)، صفحه ۲۳۹؛ سپهر لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ، جلد اول، صفحه ۲۰۵؛ مینورسکی، تاریخ تبریز، برگردان عبدالعلی کارنگ (تبریز: ۱۳۳۷)، صفحه ۶۹

باز دارد، ولی میرفتاح که برپایه نوشته رضاقلی هدایت در کتاب *روضه‌الصفای ناصری*<sup>۱۰۰</sup> از روسها قول گرفته بود، در برابر کمک کردن به آنها برای اشغال شهر تبریز به فرمانداری آذربایجان گمارده شود، به پیشنهاد او گوش نکرد و به کمک خوانین مرند، شهر تبریز را تسلیم سپاهیان روسیه نمود.

رضاقلی هدایت، نویسنده *روضه‌الصفای*، نوشته است، میرفتاح خود به پیشواز سپاهیان روسی رفت و به آنها خوش آمد گفت و به نام تزار روسیه خطبه خواند و اظهار داشت که تسلیم شهر تبریز به سود مردم این شهر بوده است!<sup>۱۰۱</sup> روانشاد احمد کسروی<sup>۱۰۲</sup> نیز در کتاب *زندگانی من* نوشته است، آقا میرفتاح که در هنگام ورود روسها به آذربایجان در سال ۱۲۴۳ هجری قمری، مردم را به پیشواز روسها برده و بدینسان نام او در کتابها مانده، خانه‌اش در تبریز در محله «أجاق» واقع بود و مردم برای او و خانواده‌اش نذرهای می‌کردند و ارمغان‌ها نزد وی می‌بردند و در هنگام شیوع وبا و دیگر پیش‌آمدها به دامان او و بازماندگانش دست می‌یازیدند. در سال ۱۲۸۴ که برای بار دوم بیماری وبا در تبریز شیوع پیدا کرد، مردم به محله «أجاق» محل سکونت میرفتاح رفتند و برای نجات خود از بیماری وبا، پسر او را در کویها و برزن‌ها گردانیدند. ولی، پسر میرفتاح خود به بیماری وبا دچار شد و جان سپرد. پس از مرگ پسر میرفتاح، بین مردم شهر شایع شد که «آقا، برای نجات مردم بلا را به تن خود خرید.» این موضوع سبب شد که ایمان و اعتقاد مردم به خانواده میرفتاح از پیش نیز زیادتر شود.

دلیل شرح رویداد تاریخی دردآور بالا، تنها انتظار ساده‌دلانه مردم شهر تبریز از معجزه یک آخوند شیاد، برای نابود کردن بیماری وبا در آن شهر و

<sup>۱۰۰</sup> رضاقلی هدایت، *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، صفحه ۶۷۵

<sup>۱۰۱</sup> همان کتاب، صفحه ۶۷۶

<sup>۱۰۲</sup> احمد کسروی، *زندگانی من* (تهران: ۱۳۲۳)، ۲۴-۲۵

مهمتر از آن، نظر و داوری آنها نسبت به آخوند یاد شده، پس از مرگ پسر او در نتیجه همان بیماری بود.

«سیدنی اسمیت» از اندیشمندان و نویسندگان مشهور سده نوزدهم انگلستان می‌گوید، تعصب و منطق هیچگاه با یکدیگر جمع نخواهند شد. انسانی که تعصب بر نهاد مغزی‌اش سایه افکنده باشد، هیچگاه به منطق گوش نخواهد داد و می‌دانیم که تعصب مذهبی و یا تعصبی که با ایمان ترکیب شده باشد، از ریشه‌دارترین و سنگی‌شده‌ترین تعصبات به‌شمار می‌رود. به‌همین دلیل است که مردم تبریز، هنگامی که می‌بینند، آخوند شیادی که ادعا می‌کرد، قادر است، یک بیماری کشنده را از شهر دور کند، پسرش قربانی آن می‌شود، به‌جای اینکه با بهره‌گیری از نیروهای خرد، منطق و درایت خود، به‌درجه فریگیری و شیادی آن آخوند نابکار پی ببرند، بر عکس با تعصبی که تمام نیروهای خرد آنها را فلج کرده، به‌یک شیاد حرفه‌ای مقام والای تقدس می‌دهند و به‌نوشته شادروان کسروی می‌گویند: «آقا، برای نجات مردم بلا را به‌تن خود خرید.»

خود ما نیز در زبان پویا و پُر بار فارسی گفته‌ای داریم که می‌گوید: خرد انسان در چشم‌های او نهفته شده است.» ولی، بی‌فرهنگ و بینوا، افرادی که نه تنها نیروی خردگرایی برای درک پدیده‌ها و رویدادها را از دست داده، بلکه به‌داوری چشمان خود نیز اعتماد ندارند. شوربختانه، ایمانی که از راه فرهنگ موروثی و شرایط محیطی به‌ما منتقل می‌شود، هم خرد ما را کرخت و بی‌اثر می‌سازد و هم اینکه منطق و درک ما را زیر تأثیر قرار می‌دهد و آنرا کنترل می‌کند. به‌همین مناسبت از آن پس، ما توان خود را برای درک و مشاهده و حتی احساس حقایق از دست می‌دهیم و آنچه را می‌بینیم که در پیش در مغز ما فرو شده و آنچه را می‌شنویم که پیش از آن در گوش‌هایمان جای داده‌اند. و این درست‌بازتابی است که افراد بنیادگرای مذهبی در روبرو شدن با حقایق از خود نشان می‌دهند و حاضر نیستند، لحظه‌ای مغز و خرد و درک خود را برای اندیشه‌گری و

حقیقت یابی در آنچه که در پیش با آنها شرطی شده‌اند، آزاد بگذارند. به هر روی، با توجه به آنچه که گفتیم، آیا مسلمانان مؤمن و بنیادگرا می‌توانند باور کنند، که کتاب دینی آنها، قرآن در باره یکی از رویدادهای روز قیامت که پدیدار شدن دودی سیاه در فضا می‌باشد، چه گفته است؟ متن آیه‌های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان، به این پرسش، به شرح زیر پاسخ می‌دهد.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾ يَغْشَى الْإِنْسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای رسول، منتظر باش تا روزی که دود سیاهی که بسیار آشکار است در آسمان پدید آید که برای مردم عذابی دردناک خواهد بود.

«ابن کثیر»، مشهورترین مفسر قرآن در کتاب تفسیر خود از قرآن از قول حدیث‌نویس بزرگ «ابن عباس» نوشته است، دود سیاهی که پیش از فرا رسیدن روز قیامت فضا را پر می‌کند، یکی از رویدادهای مهم پیش از روز قیامت است. این دود، در تمام وجود افراد بیدین و منافق نفوذ می‌کند و چشم‌ها و گوش‌های آنها از آن پر می‌شود. ولی، این دود در افراد دیندار، احساس سرما به وجود می‌آورد. این دود سیاه مدت چهل روز و چهل شب در فضا خواهد ماند.<sup>۱۰۲</sup>

«ابن کثیر»، همچنین از قول «ابن مسعود» نوشته است: «افراد طایفه قریش در آغاز پذیرای اسلام نبودند، از اینرو محمد از الله درخواست کرد همانگونه که برای مردم مصر در مجرای یوسف، هفت سال قحطی مقرر کرد؛ برای افراد طایفه قریش نیز هفت سال قحطی به وجود آورد. الله، دعای محمد را پذیرش کرد و مدت یکسال در میان طایفه قریش قحطی انداخت و این امر آنچنان مردم قریش را با تنگدستی روبرو ساخت که آنها در شرف نابودی قرار گرفتند و مجبور شدند، گوشت حیوانات مرده و استخوان برای رفع گرسنگی بخورند. همچنین، افراد طایفه قریش مشاهده کردند که هاله‌ای مانند دود سیاه، فضای بین زمین و آسمان را پر کرده

<sup>103</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 88.

است. هنگامی که افراد قریش با این بلاها روبرو شدند، ابوسفیان نزد محمد آمد و گفت: > یا محمد، تو هنگامی که به رسالت پیامبری برگزیده شدی، به ما فرمان دادی تا با یکدیگر پیوندهای دوستی و نیکی داشته باشیم، ولی اکنون بر اثر دعای تو، افراد طایفه‌ات در شُرْف نابودی قرار گرفته‌اند، بنابراین، به درگاه الله دعا کن تا این عذاب را از ما بگیرد.< سپس، ابن مسعود، آیه‌های ۱۰ تا ۱۵ سوره دخان را به شرح زیر برای مردم خواند.

آیه‌های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان را در بالا ذکر کردیم. آیه‌های ۱۲ تا ۱۵ سوره دخان به شرح زیر می‌باشند:

رَبَّنَا أَكْرِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾ أَلَمْ نَكْرِئْ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَاوِجَتْنُونَ ﴿۱۴﴾ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿۱۵﴾

مردم می‌گویند: «ای الله، این عذاب را از ما برگردان، زیرا ما براستی از دینداران و مسلمانان راستین هستیم.» ولی، چگونه لابه آنها می‌تواند در بارگاه الهی مورد پذیرش قرار بگیرد، زیرا هر اندازه که پیش از آن محمد از این نشانه‌ها و رویدادها برایشان سخن می‌گفت، آنها پاسخ می‌دادند: «این مرد دیوانه و جن‌زده شده و قرآن را به او آموخته‌اند.» البته، برای زمان اندکی ما آن عذاب را بر میداریم، ولی بازهم آنها به کفر خود باز می‌گردند.

«ابن کثیر»<sup>۱۰۴</sup> ادامه می‌دهد: «ابن مسعود پرسش کرد: > آیا هنگامی که این افراد به کفر خود باز می‌گردند، از مجازات شدن در دنیای بعد آزاد خواهند شد؟< پاسخ این پرسش را آیه ۱۶ سوره دخان به شرح زیر داده است:

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْقِمُونَ

آروز بزرگ ما آنها را به سختی خواهیم انداخت و از آنها انتقام خواهیم کشید. و آیه ۷۷ سوره فرقان در این باره می‌گوید: ...

<sup>104</sup> Ibid.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

شما کافران آیات الله را انکار کردید و به مجازات آن گرفتار خواهید شد .  
 صحیح البخاری در کتاب حدیث‌های خود ذکر کرده است که  
 پیش از روز قیامت، آتشی نیز از جهت عدن (یمن) منفجر خواهد  
 شد و مردم را به یک سو خواهد راند و در یک نقطه گرد خواهد  
 آورد و هر کسی که در برابر آن آتش مقاومت کند و به جهتی که  
 آتش او را می‌راند، حرکت نکند و یا از دیگران عقب بماند،  
 بوسیله شعله‌های آتش بلعیده خواهد شد .

### بازنمود

آنچه که در مطالب این فصل گفته شد، برگردان فارسی و تفسیر آیه‌های  
 ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان کتاب قرآن به‌نوشته مشهورترین حدیث‌نویسان تازی  
 است که نام آنها برده شد . آیا حتی یک کودک عقب‌افتاده می‌تواند،  
 خریدار چنین بیهوده‌گویی‌های خردآزار باشد؟ شاید پاسخ این باشد که  
 اگر یک کودک عقب‌افتاده نتواند این افسانه‌های خردآزار را باور کند، ولی  
 بدون تردید آن شهروندهای گران‌ارج تبریزی که باور داشتند، پسر میرفتاح  
 می‌تواند با برکت تقدس آخوندی خود شهر را از بلای مرگ‌آور و با نجات  
 دهد، نه تنها این افسانه‌ها را باور می‌کنند، بلکه آنها را در ژرفای سینه  
 خود به‌عنوان اصول مقدس می‌سپارند، زیرا دریچه خرد و درایت خود را  
 بروی آنچه که به‌ایمان دینی آنها وابستگی دارد، قفل کرده‌اند .

تردید نیست، در زمانی که محمد بن عبدالله، ۲۳ سال زندگی ریاکارانه،  
 ناجوانمردانه و تبه‌کارانه‌اش را پشت سر گذاشت، اسلام آنچنان که باید و  
 شاید جایی در دنیا باز نکرده بود و هرگاه به‌سبب خونریزی‌های ابوبکر و  
 عمر نبود، اسلام با محمد به‌گور رفته بود؛ ولی افرادی مانند ابوبکر، عمر  
 و سایر رهبران خونخوار اسلام و فقها و حدیث‌نویسان مزدوری مانند  
 غزالی، ابن کثیر، صحیح مسلم صحیح البخاری، مجلسی و غیره بودند که



برای پیشبرد سوده‌های شخصی خود، این کیش بیهوده و نانسائی را بزرگ کردند و از آن اسلام خرافاتی امروز را به وجود آوردند. نوشتارهای تاریخی آشکارا می‌گویند، گروه نخست، این کار را با خوتریزی‌های وحشیانه و گروه دوم، با افسانه‌سرانی انجام دادند.

نویسنده این کتاب، تاریخ طبری، ابن هشام، کتاب‌الآغانی، تاریخ فخری، زمخشری و سایر کتاب‌های مهم تاریخ اسلام را از ابتدا تا انتها خوانده‌ام، نکته‌ای که «ابن کثیر» در شرح بالا در باره قحطی در مکه ذکر کرده، در هیچیک از کتاب‌های تاریخ تازی و غیر تازی ندیده‌ام. مردم قریش در مدت ۲۳ سالی که محمد به پیامبرشاهی، قتل و غارت و راهزنی اشتغال داشت، هیچگاه به قحطی دچار نشدند و در هیچ زمانی دود سیاهی فضای مکه را در تمام درازای تاریخ پر نکرده است. این افسانه‌های بیهوده و بی‌پایه را نخست خود محمد به وجود آورد تا تازی‌ها را با نیرنگ و فریب به وحشت بیندازد و آنها را دور خود جمع کند و سپس، گروهی ملأها، شیخ‌های مفتخوار و انگلی اجتماع برای سود شخصی خود، این افسانه‌ها را سر هم کردند و ما امروز آنها را اصول دین و ایمان خود قرار داده و حاضر نیستیم، خرد و شرف انسانی خود را از بند این بیهوده‌گوئی‌های گروهی افراد خودخواه، جاه‌طلب، حيله‌گر و انسان‌ستیز نجات دهیم.

## فصل نهم

# جنگ با رومی‌ها

مذهب، دختر ترس و امید است که به افراد نادان، نادانسته‌ها را آموزش می‌دهد.

Ambrose Bierce

بر پایه گفته‌های تکراری محمد و حدیث‌هایی که از سوی حدیث‌نویسان اسلامی پی در پی ذکر شده است، یکی از نشانه‌های فرا رسیدن روز قیامت جنگ با رومی‌ها می‌باشد. پیش از اینکه ما اینهمه پریشان‌گویی‌هایی را که از مغزهای تبهکارانه گروهی افراد پشت‌هم‌انداز و فریبگر تراوش کرده و به‌هذیان‌ها و اوهام نابجا و نادرست افراد بیمار شباهتی کامل دارد، ارزشیابی کنیم، بی‌مناسبت نیست، به حدیث‌های اسلامی در این باره که بیشتر آنها از حدیث‌های «ابن کثیر» برداشت شده، نگاهی بیفکنیم.

«ابن کثیر»<sup>۱۰۵</sup> از قول صحیح البخاری نوشته است، یکی از نشانه‌های روز قیامت جنگ با رومی‌هاست. مسلمانان با رومی‌ها در جنگی درگیر خواهند شد و آنها را شکست خواهند داد و قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد. پس از این رویداد، دجال ظهور خواهد کرد و آنگاه عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود خواهد آمد و در هنگام نماز بامداد، در مناره سفیدی در خاور شهر دمشق ظاهر خواهد شد.

<sup>105</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 36.

«ذو مخمر» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «شما با رومی‌ها یک پیمان صلح می‌بندید و به اتفاق آنها به دشمنی در آنسوی مرزهای روم حمله می‌کنید و آن کشور را شکست می‌دهید و غنائم بسیاری به دست می‌آورید. سپس، شما در چراگاهی که در روی یک تپه قرار دارد، خیمه می‌زنید. آنگاه، یک رومی در آنجا صلیبی برخواهد افراشت و خواهد گفت: < زنده باد صلیب مسیح. > در این زمان، یکی از مسلمانان به سوی او خواهد رفت و ویرا خواهد کشت. در نتیجه این رویداد، رومی‌ها پیمان خود را با شما خواهند شکست و بین شما و آنها جنگ روی خواهد داد. آنها لشگری برای رویارویی با شما گرد خواهند آورد و با ۸۰ پرچم که در زیر هر پرچمی ۱۰/۰۰۰ نفر سرباز وجود دارد، با شما نبرد خواهند کرد.» (احمد بن حنبل، ابوداود، ابن ماجه)<sup>۱۰۶</sup>

«یاسربن جابر» گفته است: «زمانی طوفان سرخی در شهر کوفه به وجود آمد. مردی نزد عبدالله بن مسعود آمد و از او پرسش کرد، آیا روز قیامت آغاز شده است؟ عبدالله بن مسعود پاسخ داد، روز قیامت فرا نخواهد رسید، مگر زمانی که مردم از تقسیم میراث خود سرباز می‌زنند و غنائم نیز برای آنها ارزش خود را از دست خواهد داد. سپس، در حالیکه به سمت سوریه اشاره می‌کرد، ادامه داد، یکی از دشمنان مسلمانان بر ضد مسلمانان و مسلمانان بر ضد او به گردآوری سرباز مشغول خواهند شد. من از او پرسش کردم، آیا منظورش از چنین دشمنی رومی‌ها هستند؟ او به پرسش من پاسخ مثبت داد و افزود، سرانجام، بین دو طرف جنگ سختی روی خواهد داد. مسلمانان به بهای مرگ خود در جنگ یاد شده، نبرد خواهند کرد و بدون پیروزی از میدان جنگ باز نخواهند گشت. تنها تاریکی شب است که جنگ را متوقف خواهد کرد. هر دو طرف

<sup>106</sup>Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 9104; Abu Dawud, *Kitab al-Malahim* (Hadith 4271), 11/397/399.; Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4089), 2/1369.

جنگ کشته‌های زیادی خواهند داد و بدون پیروزی از میدان جنگ بازگشت می‌کنند. در روز چهارم جنگ، مسلمانان به میدان جنگ باز می‌گردند و الله به آنها کمک خواهد کرد تا دشمن را تار و مار کنند. جنگ بین مسلمانان و رومی‌ها به اندازه‌ای شدید و بدون پیشینه خواهد بود که هرگاه پرنده‌ای از میدان جنگ گذر کند، نخواهد توانست جان سالم به در ببرد. در نتیجه این جنگ از یک خانواده یکصد نفری تنها یک نفر زنده خواهد ماند. بدین ترتیب، هیچکس نخواهد توانست از غنائم بهره ببرد و یا اینکه به تقسیم میراث خود پردازد. در گرما گرم این جنگ شدید بلای دیگری روی خواهد داد. بدین شرح که فریاد وحشتناکی شنیده خواهد شد و به دنبال آن، دجال ظهور خواهد کرد و فرزندان شما را در ترس و وحشت فرو خواهد برد. آنها هر چه که در دست دارند، می‌اندازند و ده نفر اسب سوار برای رویارویی با دجال، تدارک می‌بینند. محمد گفته است، او نام این ده نفر اسب سوار و نام پدران آنها و رنگ اسب‌های آنها را نیز می‌داند. این ده نفر، در آن روز، بهترین اسب سواران روی زمین هستند.» (احمد بن حنبل، صحیح مسلم)<sup>۱۰۷</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «پیش از فرا رسیدن روز قیامت، رومی‌ها در <الاعمش> و یا <دبیق> خیمه می‌زنند. در این هنگام، ارتشی که از بهترین سربازان روی زمین در آن زمان تشکیل شده است، از مدینه خواهد آمد و با آنها روبرو خواهد شد. هنگامی که ارتش مسلمانان آرایش جنگی می‌گیرند، رومی‌ها می‌گویند: <بین ما و افرادی که از ارتش ما اسیر گرفتند، نایستید و بگذارید ما با آنها نبرد کنیم>. مسلمانان پاسخ می‌دهند: <این کار امکان ندارد. به الله سوگند می‌خوریم که ما هیچگاه از شما و برادرانمان دور نخواهیم شد>. سپس، بین دو طرف جنگ در خواهد گرفت. یک سؤم ارتش مسلمانان فرار خواهند کرد که الله آنها را هیچگاه نخواهد بخشید و یک سؤم کشته

<sup>107</sup>Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/177, 178; Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 9104.

خواهند شد که در نظر الله از بهترین شهدا به شمار خواهند رفت. یک سوم باقیمانده از ارتش مسلمانان به جنگ ادامه می دهند و پیروز می شوند و قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد. این افراد هیچگاه بوسیله الله مورد آزمایش قرار نخواهند گرفت و هیچ عذاب و یا بلائی بر آنها وارد نخواهد شد. هنگامی که سربازان پیروز اسلام، شمشیرهای خود را به درخت های زیتون آویزان می کنند و سرگرم تقسیم غنائم بین خود می شوند، شیطان فریاد می زند: > دجال وارد خانه های شما شده و جای شما را در خانواده هایتان پر کرده است. < سربازان اسلام با شتاب به سوی خانه های خود می روند ولی مشاهده می کنند که سخنان شیطان دروغ بوده است. هنگامی که آنها وارد سوریه می شوند، دجال ظهور می کند و در هنگام نماز، عیسی پسر مریم از آسمان به زمین فرود می آید و نماز را پیشوائی می نماید. هنگامی که دشمن الله، (یعنی دجال)، عیسی را مشاهده می کند، مانند نمکی که در آب بیفتد، به ناپودی می گراید و سرانجام، الله جانش را خواهد گرفت.» (صحیح مسلم)<sup>۱۰۸</sup>

محمد گفته است: «روز قیامت زمانی فرا خواهد رسید که پیش از آن مسلمان ها موفق شده اند، مرزهای جغرافیائی خود را تا Bula گسترش دهند.» سپس، محمد رو به علی می کند و به او می گوید: «تو یکی از افرادی هستی که در برابر رومی ها جنگ خواهی کرد، ولی مردم حجاز که از بهترین مسلمان ها هستند با گفتن تسبیح (سبحان الله) و تکبیر (الله اکبر)، قسطنطنیه را تسخیر خواهند کرد و غنائم زیادی که تا آن زمان بدون پیشینه است، بهره آنها خواهد شد. پس از پایان جنگ، مسلمانان با سپرهایشان غنائم را بین یکدیگر بخش خواهند کرد. در این هنگام، فردی خواهد آمد و خواهد گفت، دجال در سرزمین شما ظهور کرده است، ولی این گفته، دروغی بیش نخواهد بود. آنهایی که گفته این فرد را پذیرش می کنند و کسانی که آنرا نادیده می گیرند، هر دو گروه تأسف

<sup>108</sup> Sahih Muslim, Kitab al-Fitan, 8/175, 176.

خواهند خورد.» (ابن ماجه)<sup>۱۰۹</sup>

«نافع بن عتبّه» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «شما به شهرهای گوناگون عربستان حمله و آنرا تسخیر خواهید کرد. سپس، به ایران و روم حمله می کنید و الله شما را کمک خواهد کرد تا آنها را اشغال کنید و آنگاه با کمک الله، دجال را نیز از پای درخواهید آورد.» (مسلم صحیح)<sup>۱۱۰</sup>

«مصطفی القریشی» زمانی به «عمر بن العاص» گفت: «من از محمد شنیدم که گفت: > روز قیامت، زمانی به وقوع خواهد پیوست که رومی ها در اکثریت باشند. < عمروالعاص به القریشی، اظهار داشت: > آنچه که تو می گوئی حقیقت دارد، زیرا رومی ها دارای چهار فروزه نیکو هستند. نخست اینکه، آنها بیش از سایر ملت ها می توانند، هر بلا و عذابی را تحمل کنند. دوم اینکه، رومی ها به آسانی هر بلایی را پشت سر می گذارند. سوم اینکه پس از اینکه بلاها را پشت سر گذاشتند، بیدرنگ به جنگ باز می گردند. چهارم اینکه، بیش از سایر ملت ها به افراد تهیدست، ناتوان و یتیم کمک می کنند. آنها فروزه پنجمی نیز دارند که بسیار نیکو و شایسته بوده و عبارت از اینست که اجازه نمی دهند، پادشاهان نسبت به آنها ستمگری کنند.»<sup>۱۱۱</sup>

«الحیثمی» و ابن ماجه، حدیث بالا را از قول محمد تکرار کرده و افزوده اند، مسلمانان آگاهی پیدا می کنند که دجال در «ایلیا» ظهور کرده و بر آن می شوند که به آن شهر بروند تا اگر دجال در آن شهر وجود دارد، او را از بین بردارند و اگر خبر ظهور او دروغ بوده، به شهر و خانواده خود بازگشت کنند<sup>۱۱۲</sup>

<sup>109</sup> Ibn Majah, *Kitab al-Fitan* (Hadith 4094), 2-1370.

<sup>110</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah*, 8-178; Ibn Majah, *Bab al-Malahim* (Hadith 40910), 2-1380.

<sup>111</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan*, 8/176.

<sup>112</sup> Al-Haythami, *Majma' al-awa'id*, Ibn Majah, 7/248.

«معاذ بن جبّار» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که او گفت: «پس از انهدام یثرب (مدینه) در جریان فرا رسیدن روز قیامت، جنگ سختی روی خواهد داد و در نتیجه آن بیت المقدس در اورشلیم ویران خواهد شد. پس از آن قسطنطنیه به دست مسلمانان خواهد افتاد و آنگاه دجال ظهور خواهد کرد.» سپس، محمد دستش را روی شانه یکی از حاضرین گذاشت و ادامه داد: «حقیقت رویداد این اتفاقات به همان اندازه واقعیت دارد که اکنون من و تو در این دنیا وجود داریم و با یکدیگر سخن می‌گوئیم.»<sup>۱۱۳</sup>

شهر مدینه، به گونه کامل پیش از ظهور دجال ویران نخواهد شد، ولی سایر حدیث‌های معتبر گفته‌اند، در پایان کار منهدم خواهد شد. دلیل انهدام شهر مدینه، ویران شدن بیت المقدس در اورشلیم است. دجال کوشش می‌کند وارد مدینه شود، ولی گروهی از فرشتگانی که شمشیرهای برهنه در دست دارند، او را محاصره می‌کنند و از ورود وی به مدینه جلوگیری می‌نمایند.<sup>۱۱۴</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که شهر مدینه پیوسته از هر بلا و مصیبتی در امان خواهد بود و نه دجال می‌تواند به آن شهر گام گذارد و نه اینکه فتنه دیگری قادر است در آن نفوذ کند. (صحیح البخاری).<sup>۱۱۵</sup>

«مشکات المصابیح» می‌نویسد، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق، در جنگی با یونانی‌ها و رومی‌ها درگیر خواهند شد و هرچه تلاش می‌کنند به زور اسلحه بر دشمن پیروز شوند، این کار ممکن نمی‌شود تا اینکه آنها فریادهای لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اللَّهُ أَكْبَرُ سر

<sup>113</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 39.

<sup>114</sup> Abu Dawud, *Kitab al-Malahim* (Hadith 4273), 11/400, 401.

<sup>115</sup> Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Fitan*, 9/76.

می دهند. با بلند شدن این فریادها، ناگهان دیوارهای قسطنطنیه فرو می ریزد و مسلمانان بر دشمن پیروز می شوند. پس از آن، مسلمانان پیروز با شادی مشغول تقسیم کردن غنیمت های جنگ بین خود می شوند، ولی ناگهان خبر ظهور دجال به آنها می رسد و از اینرو، آنها غنیمت های جنگ را ترک می کنند و به شهرهای خود باز می گردند.<sup>۱۱۶</sup>

### بازنمود

روزی نویسنده این کتاب با راه آهن از شهر واشینگتن، دی، سی، به مقصد نیویورک در حرکت بودم. در میانه های راه ترن در ایستگاه شهر بالتیمور برای پیاده و سوار کردن مسافران خود توقف کرد. یکی از مسافرانی که وارد ترن شد، به سوی صندلی خالی کنار من آمد و بدون اینکه درودی بگوید، از من پرسش کرد: «آیا این صندلی آزاد است و یا کسی روی آن می نشیند؟» من نخست به او درود گفتم و سپس پاسخ دادم که آن صندلی آزاد است و او می تواند از آن استفاده کند. او یک چمدان و یک کیف بزرگ با خود حمل می کرد. چمدانش را در قفسه بالای صندلی ها جای داد و در کنار من نشست. به نظر می رسید که او باید سال های پایان دهه شصت سالگی و یا سال های آغاز دهه هفتاد سالگی اش را بگذراند. من سرم را روی کتابی که پیش از آمدن او مشغول خواندنش بودم، انداختم و برای چند لحظه در پهنه مغزم در باره همنشین مسافرت خود به اندیشه فرو رفتم.

چهره این مرد و لهجه اش نشان می داد که او امریکائی نیست و من از چند جمله ای که با او سخن دادوستد کردم، گمان بردم که او باید عرب باشد. پس از چند لحظه او یک جعبه شوکولات از جیبش بیرون آورد و پیش از اینکه خود از آن استفاده کند، به من تعارف کرد. من از اینکه شوکولات نمی خورم، پوزشخواهی کردم. این عمل او آغازگر گفت و شنود بین من و او شد. از من پرسش کرد، آیا در حال یک مسافرت تفریحی

<sup>116</sup> Al-Baghavi (Al-Farra'), Mishkat Al-Masabih, 4 vol., trans. James Robson, vol. 3, book 26 (Lahore, Kashmiri Bazar, 1964).



هستم و یا اینکه این مسافرت با شغلم وابستگی دارد؟ من به پرسش او پاسخ دادم و در ادامه گفت و شنود، او توضیح داد که شهروند کشور مصر می‌باشد و در دانشگاه الازهر در قاهره به تدریس تاریخ اسلام اشتغال دارد. چون سال جاری با مرخصی سالیانه دانشگاهی او (Sabbatical year) همزمان است، از اینرو، او هم برای دیدار فرزندش که در دانشگاه «جورج تاون» در شهر واشینگتن، دی، سی، به تحصیل اشتغال دارد و هم برادرش که در شهر بالتیمور بسر می‌برد و نیز برخی پژوهش‌های علمی و دانشگاهی به آمریکا آمده است. اکنون، پس از دیدار فرزند و گذراندن مدتی چند با برادرش، در پایان مدت اقامت ششماهه‌اش در آمریکا عازم نیویورک است تا از آنجا به کشورش بازگشت کند.

من از اینکه با یک استاد دانشگاه، آنهم در رشته تاریخ اسلام، فرصت گفت و شنود پیدا کرده بودم، برآستی بیش از اینکه شادی همنشینی با یک بانوی زیبا بهره‌ام، می‌شد، احساس خوش‌زمانی کردم و در حالیکه برایش شرح دادم که من هم در آمریکا به تدریس اشتغال دارم و از مخالفان سرسخت حکومت ملّائی در ایران هستم، از وی پرسش کردم: «با توجه به دانش گسترده‌ای که شما در جایگاه یک استاد تاریخ اسلام دارید، عقیده‌تان در باره اسلامی که آخوندهای شیعه‌گری در ایران پیاده کرده‌اند، چیست؟» او، پاسخ داد: «آنها گروهی ملّای فرصت‌طلب هستند که اسلام را وسیله و بهانه فرمانروائی بر آن کشور قرار داده‌اند، ولی در حقیقت اسلامی که آنها خود را نماینده آن می‌دانند با اسلام راستین بسیار تفاوت دارد.» سپس، عقیده او را در باره یگانگی دین و حکومت پرسش کردم. پاسخ داد، او به آنچه که در قرآن آمده عقیده و ایمان دارد و با آنچه که در دنیا به نام اسلام انجام می‌شود و با قرآن برابری ندارد، مخالف است.

از او پرسش کردم: «آیا در قرآن دین و حکومت با یکدیگر ترکیب شده و یا اینکه از یکدیگر جدا به‌شمار رفته‌اند؟» پاسخ داد: «خود

شما می‌دانید که حکومت و دین در اسلام دو روی یک سکه بوده و نهاد این دین جدائی آنها را از یکدیگر اجازه نخواهد داد.»

پرسش کردم: «آیا به عقیده شما که دانشمند تاریخ اسلام و استاد این رشته هستید، دیدمان یکی بودن دین و سیاست با اصول حقوق بشر و علوم سیاسی جهان امروز سازگاری دارد؟» پاسخ داد: «این موضوع به فرهنگ و شناسه ملت‌ها و چگونگی ژئوپلیتیک مناطق گوناگون دنیا بستگی دارد. از < سولون > قانونگزار شهیر یونانی سده ششم پیش از میلاد پرسش کردند: < بهترین نوع از انواع گوناگون حکومت‌های جهان کدام است؟ > پاسخ داد: < نخست به من بگوئید برای چه ملت و چه زمانی تا بتوانم به شما پاسخ بدهم. > بدیهی است که اگر فرض کنیم، مردم فنلاند، زمانی بخواهند به اسلام گردن نهند، نمی‌توان حکومت را آنچنان که در کشور افغانستان با دین ترکیب و یکی شده به آنها تحمیل کرد.»

از چند پرسش و پاسخ یاد شده در بالا درک کردم که گویا دستیابی به علم و دانش در چگونگی اندیشه‌گری این پرفسور دانشگاه یک کشور اسلامی اثری به‌جای نگذاشته و او باید از مسلمانان جزمی و بنیادگرا باشد. آنگاه از او پرسش کردم، آیا عقیده‌اش در باره مجازات‌هایی که در قرآن آمده، از قبیل بریدن دست و پا و مقررات قصاص، چند زنی و آنهمه سخنانی که قرآن در باره دانش ستاره‌شناسی گفته و همه آنها بوسیله دانش پیشرفته امروز مردود شده‌اند، چیست؟ بدون اینکه به این پرسش پاسخی بدهد، پرسش کرد: «آیا شما مسلمان هستید؟» پاسخ دادم: «من در جایگاه یک فرد انسانگرائی که عقیده به جدائی دین از سیاست و حکومت (human secularist) دارد، بر این باورم که بشر بوسیله دین نمی‌تواند انسان شود، ولی بوسیله انسانیت می‌تواند دیندار و مذهبی باشد. وانگهی، من یک فرد henotheist هستم و سرانجام، اینکه به این گفته ویکتور هوگو باور دارم که می‌گوید، کسی که علم و هنر دارد، مذهب هم خواهد

داشت، ولی بگذارید کسی که هیچیک از این دو را ندارد مذهبی باشد.»  
 در حالیکه او کوشش می‌کرد، خونسردی خود را نگهداری کند و  
 دانشمندانوار با من برخورد نماید، با لبخندی که از رنجش درونی‌اش  
 بی‌نشان نبود، اظهار داشت: «بنابراین، شما بهتر است خود را نوآور  
 مکتب جدیدی در الهیات و متافیزیک بدانید.»

به او گفتم، هرگاه وی بتواند با آزاداندیشی و بدون اینکه اجازه دهد،  
 موضوع بحث، احساسات دینی‌اش را برانگیزد و یا سبب رنجش او شود،  
 ما می‌توانیم در این راستا گفت و شنود پویا و سازنده‌ای با یکدیگر داشته  
 باشیم؛ در غیر آنصورت با غایت احترامی که برایش قائل هستم، پیشنهاد  
 می‌کنم، موضوع گفتگو و بحث را تغییر دهیم.

با شور و گرمی و فروتنی ویژه‌ای گفت، در حالیکه او یک استاد  
 دانشگاه و آموزشگراست، ولی پیوسته در پی آموختن بیشتر بوده و از  
 درگیر شدن در هر بحث منطقی و پویایی بهره و شادی برخوردار است.  
 با شنیدن این موضوع، نظرش را ستایش کردم و کتابی را که زیر فرنام  
*The Signs before the Day of Judgement* (نشانه‌های پیش از فرا رسیدن  
 روز قیامت) بوسیله «ابن کثیر» نوشته شده و «هُدَا خَطَاب» آنرا به زبان  
 انگلیسی برگردان کرده، از کیف خود در آوردم و به‌وی اظهار داشتم: «آیا  
 شما این کتاب را خوانده‌اید؟» کتاب را از من گرفت و پس از اینکه،  
 به‌رو و پشت جلد آن نگاهی افکند، پاسخ داد: «هم اصل این کتاب را  
 به‌زبان عربی خوانده‌ام و هم اینکه به‌سایر نوشته‌های ابن کثیر آشنائی کامل  
 دارم.» از او پرسش کردم: «آیا با مطالبی که او در این کتاب نوشته،  
 موافقت دارید؟» پاسخ داد: «مطلبی در آن ندیده‌ام که بتوانم با آن  
 مخالفت ورزم.» با ادب و احترامی که باید اعتراف کنم، برآستی رشوه‌ای  
 بود که برای تشویق او به‌ادامه بحث، به‌وی پرداختم، فصل نهم آن کتاب  
 را در صفحه ۲۶ که در باره جنگ با رومی‌ها، به‌عنوان یکی از نشانه‌های  
 روز قیامت سخن می‌گوید، باز کردم و اظهار داشتم: «درخواست دارم

به مطالب این فصل در باره جنگ با رومی ها، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، نگاه کنید و ببینید، آیا با آنچه که در این باره نوشته شده، موافقت دارید یا نه؟» پس از چند لحظه که رویه های آنرا از نظر گذرانید، پاسخ داد: «در پیش به شما گفتم که من اصل این کتاب را به زبان عربی خوانده ام.» پرسش کردم: «و آیا با مطالب آن موافقت دارید؟»

لحظه ای سکوت کرد و سپس در حالیکه تلاش می کرد با یک لبخند ساختگی، نفرت خود را از پرسش من پپوشاند، به جای پاسخ مستقیم به پرسش من، مطلبی بر زبان آورد که امروز بین برخی از روشنفکران و یا به اصطلاح، ایرانیان ملی مذهبی، به شکل یک گفته کلیشه ای در آمده است. بدین شرح که او اظهار داشت: «من فکر می کنم شما به سبب آزدگی از روش حکومت ملایانی که بر کشورتان فرمانروائی می کنند، اسلام را با روش حکومتی آنها اشتباه کرده و فکر می کنید، آنها اصول و احکام اسلام راستین را اجرا می کنند و به گفته دیگر، گویا شما اسلام را در روش و کردار حکومتی ملایان در کشورتان می بینید. در حالیکه، حقیقت چنین نیست و شما کمتر یک کشور مسلمان و یا یک فقیه اسلامی را می توانید پیدا کنید که با شیوه حکومتی این افراد در ایران موافق باشد.»

پاسخ دادم «جناب پرفسور با کمال فروتنی درخواست دارم، مهر ورزیده، شهروندی ارادتمند و وجود ملایان در ایران و غیره را فراموش کرده و اگرچه هر واژه و جمله ای از این کتاب برای من جای بحث و گفتگو دارد، ولی اجازه فرمائید، تنها درباره درونمایه فصل نهم آن با یکدیگر گفتگو کنیم.» پرسش کرد: «شما در باره کدامیک از مطالب آن اشکال دارید؟»

پاسخ دادم: «درباره تمام مطالب آن؛ ولی با اجازه شما، به چند مورد آن اشاره می کنم.» و ادامه دادم: «مطالب این کتاب می گوید، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، مسلمان ها و رومی ها در جنگی درگیر می شوند؛

عیسی مسیح از مناره سفیدی در دمشق ظهور می کند؛ رومی ها در جریان جنگ، در چراگاهی خیمه می زنند؛ دجال ظهور می کند؛ مسلمانان از غنیمت های جنگ صرف نظر می کنند؛ ده اسب سوار به دجال حمله می کنند؛ عیسی مسیح دجال را می کشد؛ بیت المقدس در اورشلیم ویران می شود و سرانجام، مسلمانان با شعارهای لا اله الا الله و الله اکبر بر رومی ها پیروز می شوند و قسطنطنیه را تسخیر می کنند. به عقیده شما در دنیای امروز ما که به سوی جهانی شدن پیش می رود، آیا کشورهای روم و یا قسطنطنیه ای در دنیا وجود دارند؟ آیا به فرض ایجاد جنگ بین دو کشور، در شرایط جهان امروز، خیمه زدن نیروهای جنگی در چراگاه مفهومی دارد؟ آیا خرد انسان می تواند باور کند، موجودی به نام دجال ظهور کند و بر الاغی سوار باشد که بین دو گوش او ۲۵ متر فاصله باشد؟ آیا فکر نمی کنید که اینهمه افسانه های خردآزار، فرآورده مغزهای یک فرهنگ بیابانی ۱۴۰۰ سال پیش که ملت و کشور شما را نیز قربانی سوده های قومی خود کردند، باشد؟»

در حالیکه، پرفسور در تمام مدتی که من این سخنان را ادا می کردم با لبخند ساختگی اش که بدون تردید، نفرتی روانفرسا، زیرینای آنرا پر کرده بود، خیره به من نگاه می کرد، به سخن آمد و اظهار داشت: «مطالبی که شما به آنها اشاره کردید، همه حدیث هستند و من در آغاز به شما گفتم، من تنها به آنچه که در قرآن آمده است، عقیده دارم. این گفته ها همه حدیث اند و به قرآن وابستگی ندارند.»

اظهار داشتم: «بسیار خوب، پس اجازه بدهید، به مطالب قرآن پردازیم. مگر قرآن در آیه ۸۲ سوره نمل، نمی گوید که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، حیوان هیولایی که به نام «دابه الارض» از ژرفای زمین ظهور خواهد کرد؟ آیا آیه های ۱۰ و ۱۱ سوره دخان قرآن نمی گویند که پیش از فرا رسیدن روز قیامت، دود سیاهی فضا را پر خواهد نمود؟ آیا مگر نه اینست که مفسرین مشهور قرآن، آیه ۱۵۸ سوره انعام را طلوع

خورشید از مغرب که یکی از نشانه‌های روز قیامت است، تفسیر کرده‌اند؟ و آیا آیه‌های ۹۲ تا ۹۸ سوره کهف، آشکارا از ظهور یا جوج و مأجوج، پیش از فرا رسیدن روز قیامت سخن نمی‌گویند؟ در حال حاضر از بحث درباره سایر مطالب قرآن چشم می‌پوشیم، ولی درباره متون آشکار این آیه‌ها در قرآن چه می‌فرمائید؟»

پرسشهای من آنچنان احساسات شرطی شده آقای پرفسور را برانگیخته بود که دیگر از آن لبخند ساختگی نیز در چهره‌اش نشانی دیده نمی‌شد؛ بلکه گوئی با نگاه‌های نفرت آلوده‌اش، می‌خواست، زبان و مغزی را که به آفرینش و ادای این سخنان می‌پردازد، از ریشه درآورد. در حالیکه با ناشکیبائی در شنیدن پاسخ او سکوت کرده بودم، پس از چند لحظه با صدای خلجان‌آوری که حاکی از جابجائی احساسات کوفته شده‌اش بود، آب پاکی را روی دست‌هایم ریخت و پاسخ داد: «اگر کسی خود را مسلمان می‌داند و به اسلام اعتقاد دارد، باید همه این مطالب را نیز پذیرا باشد، زیرا هیچ دینی به پیروانش اجازه نمی‌دهد، نسبت به اصول و احکام آن، ایمان مشروط داشته باشد و هرگاه فردی بخواهد، اصول و آموزش‌ها و دستوره‌های دینی‌اش را زیر پرسش ببرد، بهتر است نخست از ادعای پیروی از آن دین دست بردارد.»

به او گفتم: «جناب پرفسور، امیدوارم این سخن من برای شما اهانت آور نباشد، ولی پاسخی که شما به من دادید، گفته‌ای است که از مغز و زبان مردم عادی درمی‌آید، در حالیکه من از شما که جایگاه والایی در علم و دانش و به قول خودتان آموزشگری دارید، انتظار داشتم، پاسخ خردگرایانه‌تری بشنوم. چگونه من می‌توانم، هم خود را دارای خرد، درایت و منطق بدانم و هم پذیرای این عقیده باشم که برپایه گفته قرآن، پیش از روز قیامت، حیوانی از درون زمین سر به درمی‌آورد که قدش سی متر بوده و دارای دو شاخ است که بین آنها شش کیلومتر فاصله می‌باشد و یا خورشید از مغرب طلوع می‌کند و غیره و غیره...؟»

پس از شنیدن مطالب بالا، لحظه‌ای با نگاه‌های خشم‌آلود در چهره‌ام خیره شد و آنگاه، به‌جای پاسخگوئی به پرسش‌هایم، اظهار داشت: «آیا شما سیگار می‌کشید؟» و پس از آنکه پاسخ منفی مرا شنید، گفت: «خوشا به‌حالتان، کاش زودتر به‌ایستگاه بعدی ترن برسیم تا من بتوانم میخ تازه‌ای به‌تابوتم بکوبم.» و سپس، بیدرنگ دو باره روزنامه‌اش را از کیفش بیرون آورد و مشغول خواندن آن شد. شاید مفهوم ناگفته آخرین سخنان پرفسور این بود که: «همانگونه که در آغاز بحث پیشنهاد کردید، بهتر است این بحث را ببندیم.» من با درک این نکته، کتابم را دوباره باز کردم و به‌خواندن آن ادامه دادم.

دقایقی بعد ترن در ایستگاه بعدی توقف کرد و پرفسور گویا برای خوراکی‌رسانی به‌اعتیادش، از ترن خارج شد و پیش از حرکت ترن به‌جایگاهش بازگشت نمود و پرسش کرد: «شما چند سال است در امریکا بسر می‌برید؟» پس از شنیدن پاسخ من، اظهار داشت: «امریکا کشور بسیار پیشرفته و آزادی است، ولی با تمام مزایائی که این کشور دارد، من مایل نیستم در اینجا بسر برم؛ زیرا زندگی در این کشور بسیار ماشینی، مادی و غیر معنوی است.» گفتم: «ولی، این کشور دارای مزیت‌هایی است که کمتر در سایر کشورهای غربی می‌توان آنرا مشاهده کرد.» پرسش کرد: «چه مزیتی؟»

پاسخ دادم: «نخست آنکه مردم این کشور زنفیل *Xnephile* هستند و دیگر اینکه امریکا در دنیا به‌سرزمین فراوانی شهرت دارد و هر کسی می‌تواند در اینجا برای خود به‌ایجاد یک زندگی تا اندازه‌ای مرفه دست بزند و به‌همین سبب، برای افرادی مانند من که از زادگاه خود رانده شده‌اند، سرزمین کمال مطلوبی است.» او معنی «زنوفیل» را نمی‌دانست، برایش شرح دادم که یعنی مردم آن خارجی ستیز نیستند.

در این هنگام، ترن کم‌کم وارد ایستگاه پن (پنسیلوانیا) در خیابان ۳۴ نیویورک می‌شد. چون می‌خواستم از شدت آزدگی پرفسور بکاهم، در

پی آن بودم که به کیفیتی گفتگویم را با او در مسیر دوستانه‌ای هدایت کنم و از اینرو، از او پرسش کردم، چه زمانی به قاهره بازگشت خواهد نمود؟ پاسخ داد: «پس از ورود به نیویورک یکسره به فرودگاه John F. Kennedy خواهد رفت و از آنجا به قاهره پرواز خواهد نمود.

چون، نخستین باری بود که او به نیویورک می‌رفت و با اوضاع و احوال شهر آشنائی نداشت، پس از توقف ترن در ایستگاه «پن»، او را به خارج از استگاه راهنمایی کردم و ویرا به محل توقف تاکسی‌ها بردم تا بوسیله تاکسی به فرودگاه برود. هنگام جدائی کارتی را که به زبان انگلیسی برای خود چاپ کرده بود، به من داد و منم کارت خود را به او دادم و خوشبختانه با سپاس فراوان و شادی و دلخوشی از یکدیگر جدا شدیم.

پس از در حدود دو ماه نامه‌ای از پرفسور دریافت کردم که مرا در غایت شگفتی فرو برد. در آن نامه از جمله نوشته بود: «گوش دادن به سخنانی که تو در ترن ادا کردی، برایم بسیار رنج‌آور و دردناک بود و اگر بخواهم شرافتمندانه سخن بگویم، باید بیفزایم که سخنانی که تو در ترن بر زبان راندی، مانند تیغ بر اعصاب من نیش می‌زدند و از اینرو نفرتی ناخودآگاهانه و ناخواسته نسبت به تو در من شکل گرفت. ولی، باید اعتراف کنم که گویا در نهاد همان سخنان نیشدار و روان‌آزار، فروزه‌ای وجود داشت که با تلنگرهائی که به مغز من زد، مرا برای نخستین بار به خود آورد و سبب شد که پس از بازگشت به قاهره، بیشتر و بیشتر در باره آنها اندیشه‌گری کنم. به دنبال این اندیشه‌گری‌ها، به خواندن چند کتابی که در تمام مدت عمر از خواندن آنها دوری می‌کردم و بویژه به بررسی عمیق و دقیق مطالب، احکام و متون قرآن پرداختم و ذر لحظاتی که این نامه را برایت می‌نویسم، باید اعتراف کنم که از نگر باورهای دینی و اسلامی، دیگر من آن انسان پیشین نیستم. همچنین، باید این حقیقت را ناگفته نگذارم که جای نفرتی را که نسبت به تو در من ایجاد شده بود، اکنون مهر و دوستی پر کرده است. البته، هنوز نمی‌توانم بگویم، غیر



مسلمان و یا بیدین شده‌ام، ولی به قول شما، در حال کنونی به‌وادی  
Agnosticism<sup>۱۱۷</sup> پای گذاشته و براستی نمی‌دانم، بمناسبت این فراگشت  
مغزی، روانی و انسانی که در من به‌وجود آمده باید به‌تو نفرین کنم و یا  
از تو سپاسگزار باشم.»

در پایان نامه‌اش پرفسور جمله‌ای نوشته بود که از نگر روانی توّجهم را  
بسیار جلب کرد. او نوشته بود: «این فراگشت مغزی، دو اثر ناهمگون  
در من به‌وجود آورده است. بدین شرح که از یک سو، سبب شده است  
که از نظر درونی، من خود را یک فرد آزاد شده بیابم و احساس کنم که  
به‌یک رشد انسانی دیررس دست یافته‌ام که ای کاش، زودتر برایم رخ  
می‌داد؛ و از دگر سو، از اینکه دیگران و بویژه افراد خانواده‌ام از رویداد  
این فراگشت در زندگی من آگاه شوند، هراس دارم، زیرا می‌دانم که هرگاه  
آنها به‌این موضوع پی ببرند، مانند گذشته مرا ارزشیابی نخواهند کرد.»  
در پاسخ او نوشتم: «پرفسور عزیزم، از اینکه با میل و اراده داوطلبانه  
و بررسی‌های خردگرایانه، مغزت را از زندان مثنی خرافات خرد ستیز  
آزاد ساخته‌ای به‌تو شادباش می‌گویم. و با پیوزش درباره مورد دوّمی که  
در نامه‌ات به‌آن اشاره کرده و نوشته بودی، آگاهی دیگران از فراگشت  
فکری‌ات، سبب ایجاد نگرانی و هراس تو شده، با اجازه تو میل دارم، با  
غایت فروتنی چند جمله به‌رشته نگارش درآورم.

ما افراد بشر، بدون اینکه در صدد شناخت حقایق پدیده‌ها و  
روش‌های معمول در زندگی خود برآئیم و یا برای برترسازی آنها به‌خود  
زحمت اندیشه‌گری بدهیم؛ داوطلبانه آنچه را که از فرهنگ موروثی به‌ما  
ارث رسیده و در فرهنگ محیطی ما کاربُرد پیدا کرده، پذیرش و تا پایان  
عمر با آنها زندگی می‌کنیم. مثال بسیار ساده و بدیهی در راستای این

<sup>۱۱۷</sup> این تئوری که در سال ۱۸۰۰ بوسیله Thomas Henry Huxley دانشمند، بیولوژیست و نویسنده  
انگلیسی نوآوری شد، حاکی است که مغز انسان توانائی ندارد، وجود خدا، دیدمانهای متافیزیکی و آنچه را  
که بیرون از دنیای ماده است، تشخیص و درک کند.

دیدمان که در باره زندگی گذشته خود من کارساز بوده آنست که چون من در زمان کودکی مشاهده می کردم، افراد مردم و از جمله پدر خودم، هنگامی که به آخوندی می رسند، به وی سلام می کنند و احترام می گذارند، من نیز این روش را از آنها برداشت کرده و هنگامی که از کنار آخوندی می گذشتم، ناخودآگاه به او سلام می کردم. ولی، هنگامی که درک کردم، این افراد مفتخور از فاسدترین گروههای اجتماع و فرنود راستین گسترش خرافات و واپسگرایی هستند، پیوسته کوشش می کردم، از آنها دوری جویم. حال، اگر من از حقیقت نهاد وجودی این افراد ناآگاه مانده بودم، هنوز هم به سبب نادانی و ناآگاهی، به این افراد احترامی بالاتر از رعایت اصول ادب و نزاکت می گذاشتم و با اجرای این روش در کمک به ارتجاع محیط زندگی و استوارسازی جایگاه فسادآور این افراد مفتخور که وجودشان سربار جامعه است، گام بر می داشتم و به گونه غیر مستقیم به ماندگی اندیشه گری خود و واپسگرایی اجتماعی که در آن بسر می برم، خدمت می کردم. بدیهی است، زمانی که من به این فراگشت مثبت فکری دست یافتم، مورد سرزنش پدر و سایر افراد قرار گرفتم و کمترین اهانتی که آنها بدینمناسبت به من روا داشتند، این بود که مرا بدون ادب خواندند. ما ایرانی ها گفته عامیانه ای داریم که می گوید: «خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو.» ولی، فردی که دستیابی به یک جایگاه والای انسانی را بر پیروی از روش های بی پایه و خرافاتی افراد مردم برتری بدهد و در راه رسیدن به واقع بینی و بهسازی راه و رسم زندگی پیشگام شود و از بازتاب های احتمالی و نابجای ناآگاهی های مردم خرد خفته به خود بیمی راه ندهد، نه تنها در خود احساس غرور و آرامش، آزادگی و رهائی از بندهای نادانی ها خواهد کرد، بلکه به یقین چگونگی اندیشه گری دیگران را نیز به جنبش درخواهد آورد و آنها را نیز به واقع گرایی گرایش خواهد داد. اکنون تو دوست دانشمند من، رهروی راه سپنتای خردگرایی شده و تردید ندارم شاهراهی که فروغ اندیشه های راستینت در این راستا خواهد

گشود، نه تنها سبب آزادگی و آرامش وجدانی و بهزیوی خودت خواهد شد، بلکه وجدان خفته و پیرایه‌دار دیگران را نیز حساس و بیدار خواهد نمود و در نتیجه نیروهائی را که تا کنون در راه پیروی از باورهای خرافاتی و اندیشه‌های برخاسته از احساسات دور از خرد به کار می‌گرفتی، در راستای راه‌گشائی به یک زندگی مثبت، سازنده، پویا و شکوفا کاربرد خواهند یافت. بزرگترین مشکل افراد خرافات زده و خردباخته در زندگی آنست که باور دارند، کتاب فلسفه اندیشه‌ها و باورهای آنها را پدر و مادر و سایر افراد اجتماع برای آنها خوانده و آنها دیگر نیازی به بازخوانی آن کتاب ندارند. این افراد خرد نسبی دیگران را بدون هیچگونه ارزشیابی، چشم بسته جانشین خرد و درایت خود قرار می‌دهند و ناخودآگاهانه باور دارند که خرد و منطق دیگران از آنها والاتر بوده و از اینرو، لزومی ندارد در باره روشی که دیگران برای زندگی خود، در گذشته و یا حال پذیرش کرده اند، به اندیشه‌گری و خردورزی دست بزنند. بدیهی است که اگر این افراد کمی به خود آیند و کتابی را که دربردارنده اندیشه‌ها و باورهای آنهاست و پدران و مادرشان درگذشته برایشان خوانده‌اند، یکبار دیگر بخوانند؛ بدون تردید، داوری خرد و درایتشان بر آن اندیشه‌ها و باورها خط بطلان خواهد کشید و آنها را به خواندن کتاب دیگری رهنمون خواهد شد. تو دوست دانشور و دانش‌پژوه من، هرگاه درونمایه کتاب قرآن را نه از روی ایمان و احساس شرطی شده، بلکه برای فهم و درک آن بررسی می‌کردی، بدون تردید امروز بغیر از آنچه که باور داری، می‌اندیشیدی و ما در روزی که در ترن با هم آشنا شدیم، به جای بحث پیرامون یک رشته باورهای کهنه خرافاتی و خردستیز، می‌توانستیم به بحث پویا، آموزنده و پیشروئی دست بزنیم که ممکن بود، چگونگی اندیشه‌گری و دانائی‌های ما را در ژرفای جدیدی به جنبش درآورد و در بهزیوی، انسانگرایی و نیکفرجامی ما، کاربُردی فرجودگر داشته باشد. به هر روی، دریافت نام‌ات، بسیار شاد و سپاسگزارم کرد و آرمان دارم، در آینده آموزنده

فرآورده‌های زیباتری از شکوفیدن مرواریدهای اندیشه‌های تازه و پویایت باشم.

## فصل دهم

# مهدی نجات دهنده

اگر خدای خوب و مهربانی در دنیا یافت شود، می توان گمان برد،  
دروغگوی نیک اندیشی در این دنیا وجود داشته که موفق به آفریدن  
چنین خدائی شده است.

مسعود انصاری

دیدمان مهدی و یا نجات دهنده‌ای که در پایان عمر دنیا پدیدار می شود و جهان ما را پس از اینکه از جور و ستم به فساد و نابودی گرائیده، پر از پاکی و دادگری می کند؛ یکی از اصول بیشتر دین‌های بزرگ را تشکیل می دهد. این دیدمان نیز مانند بسیاری از اصول دیگر اسلام، از سالخورده‌ترین کیش جهان ما، یعنی مزدیسنا (زرتشت) برداشت شده است. ولی، همانگونه که در جُستارهای فصل‌های پیشین گفته شد، هر مَلّتی اصولی را که از دین زرتشت برداشت کرده، برابر فرهنگ و آداب و رسوم خود در آن تغییراتی به وجود آورده است.

در کیش زرتشت، مهدی نجات دهنده «سوشیانت» می باشد که برای بازگرداندن فرّ و فروغ ایزدی و نور مینوی به ایرانِ پهلوان پرور پدیدار خواهد شد. پیش از پدیدار شدن «سوشیانت» یک پهلوان ایرانی به نام بهرام ورجاوند از سرزمین هندوستان به ایران خواهد شتافت و به کمک «پشوتن» پسر گشتاسب و سایر یلان پاک‌نهاد ایرانی، اژدهاک (ضحاک)

تازی را در کوه دماوند نابود خواهند کرد؛ دشمنان درستی و راستی و کیش پاک ایزدی را برخوانند انداخت و زمینه را برای پدیدار شدن «سوشیانت» و ایجاد حکومت درستی، راستی، دادگری و ایزدی هموار خواهند کرد.

«ژوزف آرتور کنت دو گوینو» (۱۸۸۱-۱۸۱۶) سیاستمدار و نویسنده فرانسوی که از سال هشتم پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار در ایران بوده، در کتاب خود زیر فرنام سه سال در ایران، می‌نویسد، تمام زرتشتیان ایران در انتظار ظهور «سوشیانت» هستند تا پدیدار شود و ایران زمین را از کاستی و فساد نجات دهد. به همین سبب، چندی پیش یک زرتشتی پنداشته بود که «سوشیانت» ظهور کرده و در راه ورود به ایران و افغانستان می‌باشد. از اینرو، تمام دارائی‌های خود را فروخت و دوازده هزار کستی<sup>۱۱۸</sup> ساخت و شترهایی برای حمل بار کرایه کرد و بدون اینکه منتظر حرکت کاروانی به افغانستان شود با شتاب به سوی آن منطقه شتافت، ولی از آن پس کسی خبری از او نیافت. بدون تردید، راهزنان باید اموال او را روده و خودش را کشته باشند!<sup>۱۱۹</sup>

به هر روی، در قرآن بهیچوجه از ظهور نجات دهنده، (مهدی) سخن نرفته است، ولی حدیث‌های اسلامی پر است از نجات دهنده‌ای که از خانواده محمد ظهور خواهد کرد. ولی، باید توجه داشت که مهدی سنی‌ها با شیعیان به گونه کامل تفاوت دارد. «این کثیر» می‌نویسد، مهدی در پایان عمر جهان پدیدار خواهد شد و دنیا را پر از دادگری خواهد کرد. او یکی از خلفا و امام‌های راستین مسلمانان است، ولی باید دانست که این مهدی با شیعیان تفاوت کامل دارد. زیرا، آن مهدی که

<sup>۱۱۸</sup> «کُستی» و یا «کُشی» بند سفید، باریک و بلندی است که از ۷۲ نخ پشم سفید گوسفندبافته می‌شود که هر فرد زرتشتی پس از پوشیدن سبزه که جامه پارسائی است، به‌دور کمر خود می‌بندد.

<sup>۱۱۹</sup> ژوزف آرتور دو گوینو، سه‌سال در ایران، برگردان ذبیح‌الله منصوری (تهران: انتشارات فرخی)، صفحه ۳۷۱

شیعیان جهان از زمان درگذشت امام یازدهم خود، حسن عسکری (۲۶۰ هجری قمری / ۸۴۷ میلادی) انتظار ظهورش را دارند و ادعا می‌کنند که نامش «محمد بن الحسن العسکری» بوده و در پنج سالگی، در چاهی در سامره پنهان شده و از درون آن چاه در پایان عمر دنیا ظهور خواهد کرد، هیچ پایه و اساس واقعی و شرعی ندارد و در هیچ سند و مدرکی به آن اشاره‌ای نشده است. ولی، درستی و مشروعیت مهدی نجات دهنده‌ای که ما از او سخن می‌گوئیم، بوسیله حدیث‌های با ارزشی که از قول محمد پیامبر اسلام روایت شده، به اثبات رسیده است. «ابن کثیر» می‌افزاید، بر پایه باور او و همچنین حدیث‌های معتبر، مهدی نجات دهنده، پس از ظهور عیسی مسیح، پدیدار خواهد شد: <sup>۱۲۰</sup>

پیش از اینکه به ادامه این بحث پردازیم، بی‌مناسبت نیست، چند حدیث اسلامی را درباره مهدی نجات دهنده، به شرح زیر مورد نگرش قرار دهیم.

«حجاج» از قول علی بن ابیطالب روایت می‌کند که محمد بن عبدالله گفته است: «حتی اگر یک روز به عمر دنیا باقی مانده باشد، الله در آن روز، مردی را از میان ما خواهد فرستاد تا به رواج ستمگری و بیدادگری در دنیا پایان داده و آنرا با دادگری و انصاف پر کند.» (احمد بن حنبل) <sup>۱۲۱</sup>

علی بن ابیطالب از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که محمد گفت: «مهدی، یکی از ما خواهد بود که از میان افراد خانواده من برگزیده خواهد شد. یکی از شب‌ها، الله به او الهام خواهد کرد و ویرا برای انجام وظیفه موقفیت آمیزش آماده خواهد نمود.» (احمد بن حنبل و ابن ماجه) <sup>۱۲۲</sup>

علی بن ابیطالب، همچنانکه به پسرش حسن نگاه می‌کرد، اظهار داشت: «محمد بن عبدالله، پیامبر الله فرزند مرا > سید < نامید. در میان فرزندان او، مردی وجود خواهد داشت که دارای نام پیامبر خواهد بود. منش او شبیه پیامبر، ولی چهره‌اش با او تفاوت خواهد داشت و در پایان

<sup>120</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 20.

<sup>121</sup> Ahmad Hanbal, *al-Musnad*; Abu Dawud, *Kitab Awwal Al-Mahdi*.

<sup>122</sup> Ahmad al-Musnad and Ibn Majah, *Kitab al-Fitan*.

عمر دنیا ظهور و دنیا را پر از دادگری خواهد کرد.» (ابو داود)<sup>۱۲۳</sup>

«ابوداود» یک فصل از کتاب سنت خود را به موضوع مهدی و بزرگی داده است. او می‌نویسد، «ترمذی» از قول «عبدالله» و «ابوهریره» نیز همان حدیث را تکرار کرده‌اند.<sup>۱۲۴</sup> «ابوسعید» نیز همان حدیث را تکرار کرده و افزوده است که محمد گفته است: «این مرد، دارای پیشانی فراخ و بینی کمائی خواهد بود و مدت هفت سال بر دنیا فرمانروائی خواهد کرد.» (ابوداود)<sup>۱۲۵</sup> «امه سلمه» نیز همان حدیث را تکرار کرده و افزوده است که محمد گفته است: «این مرد از فرزندان فاطمه خواهد بود.» (ابوداود)<sup>۱۲۶</sup>

«امه سلمه» از قول محمد روایت کرده است: «مردم پس از مرگ خلیفه با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند و برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. در این زمان، مردی از شهر مدینه به شهر مکه فرار می‌کند. مردم مکه، بر خلاف میل این مرد، او را کشان کشان به خانه کعبه می‌برند و در آنجا با او بیعت و نسبت به وی سوگند وفاداری یاد می‌کنند. مردم سوریه که از این جریان آگاه می‌شوند، ارتشی را به سوی مکه گسیل می‌دارند تا با او نبرد کند؛ ولی زمین آن ارتش را در صحرائی بین مکه و مدینه می‌بلعد. پس از این رویداد، گروهی از مردم سوریه و عراق به مکه می‌آیند و نسبت به آن شخص سوگند وفاداری یاد می‌کنند. آنگاه، مردی از طایفه قریش که مادرش وابسته به طایفه کلب می‌باشد، ظهور می‌کند و ارتشی برای نبرد با آنها به مکه گسیل می‌دارد و آنها را شکست خواهد داد. این رویداد در تاریخ <جنگ کلب> نام خواهد گرفت. غنیمت‌های این جنگ بسیار خواهد بود و هر کسی که هنگام تقسیم این غنیمت‌ها حضور نداشته باشد، ثروت زیادی از دست خواهد داد. مهدی ثروت را به گونه منصفانه بین مردم بخش خواهد کرد و برپایه سنت پیامبر، فرمانروائی خواهد نمود. سپس، این مرد بدرود زندگی خواهد گفت و مسلمانان برایش دعا خواهند کرد.»

<sup>123</sup> Abu Dawud, *Kitab al-Mahdi*.

<sup>124</sup> Al-Tirmidhi, in chapters dealing with *al-Fitan*.

<sup>125</sup> Abu Dawud, *Kitab al-Mahdi*.

<sup>126</sup> *Ibid*.

(ابوداود) ۱۲۷

علی بن ابیطالب از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است: «مردی به نام < الحارث بن هیراث > از Transoxani با ارتشی که فرماندهی آنرا فردی به نام منصور بر عهده دارد، وارد خواهد شد. این مرد با ارتش خود، همانگونه که افراد قریش امکان فرمانروائی محمد را آماده کردند، او نیز زمینه را برای فرمانروائی خانواده محمد هموار خواهد کرد و هر مسلمان مؤمنی ناچار از فرمانبرداری از او خواهد بود.» (ابوداود)

«عبدالله بن الحارث بن جوزالزییدی) از قول محمد روایت کرده است: «گروهی از مردم از سوی خاور خواهند آمد و زمینه را برای فرمانروائی مهدی هموار خواهند کرد.» (ابن ماجه) ۱۲۸

عبدالله گفته است: «هنگامی که ما همراه محمد بودیم، گروهی از جوانان طایفه بنی هاشم نزد ما آمدند، زمانی که محمد آنها را مشاهده کرد، اظهار داشت: ... این گروه به مردم سفارش می کنند، منش نیک پیشه کنند، ولی مردم به سخنان آنها بی اعتنائی خواهند کرد. گروه یاد شده، ناچار با آنها نبرد خواهند کرد و بر آنها پیروز خواهند شد و سپس حکومت را به یکی از افراد خانواده من خواهند سپرد و دادگری و انصاف بر همه جا حکمفرما خواهد شد. هرگاه، عمر شما تا آن روز ادامه یابد، در هر کجای دنیا و هر وضعی که هستید و حتی اگر لازم است از زمین بیخ زده ای با سینه حرکت کنید باید به او پیوندد.» ۱۲۹

متن بالا به فرمانروائی خلفای عباسی که از سال ۱۳۲ هجری قمری، فرمانروائی خود را بر جامعه اسلامی آغاز کردند، اشاره می نماید. همچنین، متن بالا حاکی است که مهدی، پس از پایان دوره خلافت خلفای عباسی ظهور می کند و از فرزندان فاطمه دختر پیامبر که از تیره حسن به وجود آمده اند، خواهد بود و نه آنگونه که حدیثی از قول علی بن ابیطالب روایت می کند، از نسل فرزند دیگر علی به نام حسین. ۱۳۰

127 *Ibid.*

128 *Ibid.*

129 Ibn Majah, Hadith 4082.

130 Ahmad Hanbal, *al-Musnad; Kitab al-Fitan.*



در زمان فرمائروائی مهدی، در همه جا صلح و آرامش و بهزیوی و فراوانی فرآورده‌های کشاورزی و ثروت وجود خواهد داشت. همچنین، در این دوره فرمائروایان توانمندی بر امت اسلامی فرمائروائی خواهند کرد و اسلام در همه جا به اوج قدرت و شکوه خواهد رسید.

\*\*\*\*\*

در حالیکه تمام دین‌ها و مذهب‌هایی که ظهور مهدی (نجات دهنده) را پیش‌بینی کرده، این رویداد را به پایان عمر دنیا ویژگی داده‌اند، ولی تا کنون صدها نفر مهدی در دین‌های ابراهیمی ظهور کرده و هر یک خود را مهدی موعود و نجات دهنده بشر شناختگری کرده‌اند. بین تمام مذهب‌های دین اسلام، هیچ مذهبی بیش از مذهب شیعه‌گری درباره ظهور مهدی (امام زمان) و چگونگی رویداد پدیدار شدن او، خرافاتی‌تر و بنیادگراتر نیستند. «شاردن» جهانگرد فرانسوی می‌نویسد، پادشاهان صفوی در کاخ خود، در اصفهان دو اسب با زین و برگ بسیار با شکوه برای امام زمان (مهدی) آماده کرده بودند تا در هنگام ظهور از آنها بهره برداری کند. یکی از آن دو اسب را برای مهدی و دیگری را برای نایب او عیسی آماده کرده بودند!<sup>۱۳۱</sup>

با وجود اینکه تا کنون، دهها نفر تنها در مذهب شیعه‌گری در کشورهای گوناگون اسلامی پدیدار شده و هر یک خود را امام زمان نامیده و سبب خونریزی هزاران نفر از افراد بیگناه بشر برای دستیابی به هدفهای خودخواهانه و جاه‌طلبانه و تأمین سودهای شخصی خود شده‌اند، پیروان شیعه‌گری هنوز به این عقیده خرافی پای‌بند بوده و در انتظار ظهور مهدی موعود هستند. در کشور ایران که مرکز شیعه‌گری جهان است، ملایان شیعه‌گری آنچنان مردم این کشور را شستشوی مغزی داده که هر سال در شب ۱۵ شعبان که فرض است، مهدی در این شب زایش یافته، مردم ایران جشن و چراغانی برپا می‌کنند و پول هنگفتی را برای ارضای آموخته‌های خرافاتی خود بر باد می‌دهند.

<sup>۱۳۱</sup> شاردن، سفرنامه شاردن، جلد هفتم، صفحه ۴۵۶ و جلد نهم، صفحه ۱۴۴

بدیهی است، سنی‌ها نیز که بیشترین پیروان اسلام را تشکیل می‌دهند، به ظهور مهدی نجات دهنده ایمان و عقیده دارند. نکته جالب آنجاست که در حدیث‌های صحیح البخاری و صحیح مسلم که از معتبرترین کتاب‌های حدیث در اسلام به‌شمار می‌روند، هیچ ذکری از مهدی نجات دهنده، به‌میان نیامده است. در حدیث‌های صحیح البخاری و صحیح مسلم تنها آمده است که عیسی مسیح در پایان عمر دنیا ظهور خواهد کرد و دجال را خواهد کشت. سایر حدیث‌نویسان از قول محمد روایت کرده‌اند که او پیش‌بینی کرده است که در پایان عمر دنیا، یکی از افراد خانواده او که با وی همنام است ظهور خواهد کرد و به‌جور و ستمگری در دنیا پایان خواهد داد، جهان را پر از دادگری و آرامش خواهد نمود و برای مدت هفت تا نه سال بر جهان فرمانروائی خواهد کرد و به‌هر کسی تا آنجا که بخواهد پول و ثروت خواهد بخشید. همچنین، حدیث‌نویسان یاد شده می‌گویند، عیسی مسیح یا پس از ظهور مهدی از آسمان به‌زمین فرود خواهد آمد و دجال را خواهد کشت و یا اینکه همزمان با ظهور او از آسمان پائین خواهد آمد و در ایجاد حکومت جهانی به‌وی کمک خواهد کرد. برخی از شیادانی که به‌پیروی از بنیانگزار بزرگ شیاد دین اسلام، محمد بن عبدالله ادعای مهدیگری کرده، به‌شرح زیرند:

در سده اول هجری، «مختار بن ابی‌عبید ثقفی» که در برابر امویان شورش کرد و افرادی را که بر ضد امام حسین تازی جنگ کرده بودند، دستگیر و به‌هلاکت رسانید، «محمد حنفیه» یکی از فرزندان علی بن ابیطالب را به‌عنوان «مهدی» امام زمان، شناختگری کرد و پشتیبانی از او را بر عهده گرفت.

در سال ۹۰۹ میلادی، یکی از شیعیان اسماعیلی به‌نام «عبیدالله» که در سوریه سکونت داشت، به‌مراکش رفت و بر قبیله «کتامه» از مردم بربر<sup>۱۳۲</sup> پیروزی به‌دست آورد و خود را مهدی خواند و گروهی از یارانش را

<sup>۱۳۲</sup> ساکنان مسلمان غیر تازی کشورهای شمال آفریقا (مصر، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش، چاد، مالی، موریتانیا و نیجرا)، بربر نامیده می‌شوند.

به اطراف فرستاد تا ظهور مهدی (امام زمان) را به شیعیان بشارت دهند. «عبیدالله» خود را فرزند محمد بن عبدالله از تیره علی و فاطمه خواند، ولی مخالفانش ادعای او را در این باره نپذیرفتند و اظهار داشتند که او از نسل «یصان» یهودی است. به هر روی، کار «عبیدالله» بالا گرفت و تونس را اشغال کرد و در این کشور شهری به نام «المهدیه» بنیاد گذارد و آنجا را پایتخت خود در تونس برگزید. «عبیدالله»، همچنین سیسیل را اشغال کرد و آنجا را پایگاهی برای تاخت و تازها و دستبردهای دریائی قرار داد و سلسله خلافت فاطمی‌ها را در خاور افریقا بنیانگذاری کرد. «عبیدالله» در سال ۹۳۳ میلادی درگذشت و پسرش ابوالقاسم با لقب «القائم بامرالله القائم» جانشین او شد. جانشینان «عبیدالله» در سال ۹۶۹ میلادی، سرزمین مصر را تسخیر و شهر قاهره را بنیانگذاری کردند و آنرا پایتخت خلافت فاطمی‌ها قرار دادند و مسجد و دانشگاه الازهر را در آنجا بنیاد نهادند. خلافتی را که «عبیدالله» بنیانگذاری کرده بود، تا سده دوازدهم میلادی (۱۱۷۱) ادامه یافت و در این سال بوسیله صلاح‌الدین آیوبی برافتاد.

«محمد بن تومارت» (۱۱۳۰-۱۰۷۸) یکی دیگر از مسلمانان سنی مذهب است که در مراکش خود را از نسل فاطمه دختر محمد بن عبدالله شناختگری کرد و ادعای مهدویت نمود. در آن زمان مسلمانان مراکش بسیار بنیادگرا و خشک مذهب بودند، به گونه‌ای که حتی کتاب‌های امام غزالی را به آتش کشیدند. «محمد بن تومارت» که در خاور افریقا آموزشهای دینی فراگرفته بود، به مراکش آمد و خود را امام زمان خواند و در این راستا القاب ۹۹ گانه الله را انکار کرد و در اصول و احکام دین اسلام تغییرات و اصلاحاتی به وجود آورد. «ابن تومارت» موفق شد، قبیله «مسموده» از طایفه بربر را زیر فرمان خود درآورد و با پشتیبانی آنها بر ضد افراد مشرک و مسلمانانی که از او فرمانبردار نمی‌کردند، اعلام جهاد کرد. او، سرانجام، با این پشت هم اندازی‌ها، قدرت را در دست گرفت

و سلسله الموهاد را در اسپانیا و مراکش بنیانگزاری کرد که مدت یکصد سال فرمانروائی این سلسله به درازا کشید.

در سده دوازدهم در یمن، یکی از مسلمانان خود را مهدی (امام زمان) خواند که بوسیله برادر صلاح الدین ایوبی دستگیر و کشته شد.

در سده هفدهم نیز در اندونزی، فردی به نام اسکندر گروهی را دور خود گرد آورد و ادعای مهدویت کرد و به دزدی دریائی اشتغال ورزید.

«محمد علی السنوسی»، یکی دیگر از مسلمانانی بود که نخست جمعیت برادران صوفیگری را در لیبی بنیانگزاری کرد و در سال ۱۸۴۰، خود را مهدی (امام زمان) خواند و موفق شد، در این کشور قدرت را به دست گیرد. پس از درگذشت او در سال ۱۸۵۹، پسرش «محمدالمهدی» جانشین او شد و تا زمان مرگ (سال ۱۹۰۲) بر آن کشور فرمانروائی کرد. پس از درگذشت او، مردم لیبی معتقد بودند که او نمرده است.

یکی از مهدی‌های بسیار موفق، «شیخ محمد احمد» (۱۸۴۸-۱۸۸۵) پیرو فرقه «ثمانیه» بود. او نخست سازمان برادران صوفیگری را در سودان به وجود آورد و در سال ۱۸۸۱ اعلام داشت از سوی الله به او وحی شده است که به عنوان امام زمان ظهور کند و یک حکومت راستین اسلامی در آن سرزمین به وجود آورد.

شیخ محمد احمد، پس از ادعای مهدویت به اصلاح اصول و موازین اسلام دست زد و اعلام داشت که بر پایه الهامات الهی، زندگی زنها باید در خانه‌هایشان محدود شود، زمین‌ها بین مسلمانان و بویژه افراد تنگدست بخش گردد و از بستن دعا به بدن خودداری شود. او همچنین، استعمال توتون و تنباکو و گوش دادن به آلات و ادوات موسیقی و موزیک را حرام اعلام کرد و زاری و شیون کردن زنها در مراسم سوگواری درگذشتگان را ممنوع نمود. به پیروی از روش محمد بن عبدالله که همراه «مهاجرین»، یعنی یاران خود از مکه به مدینه مهاجرت کرد، شیخ محمد احمد نیز

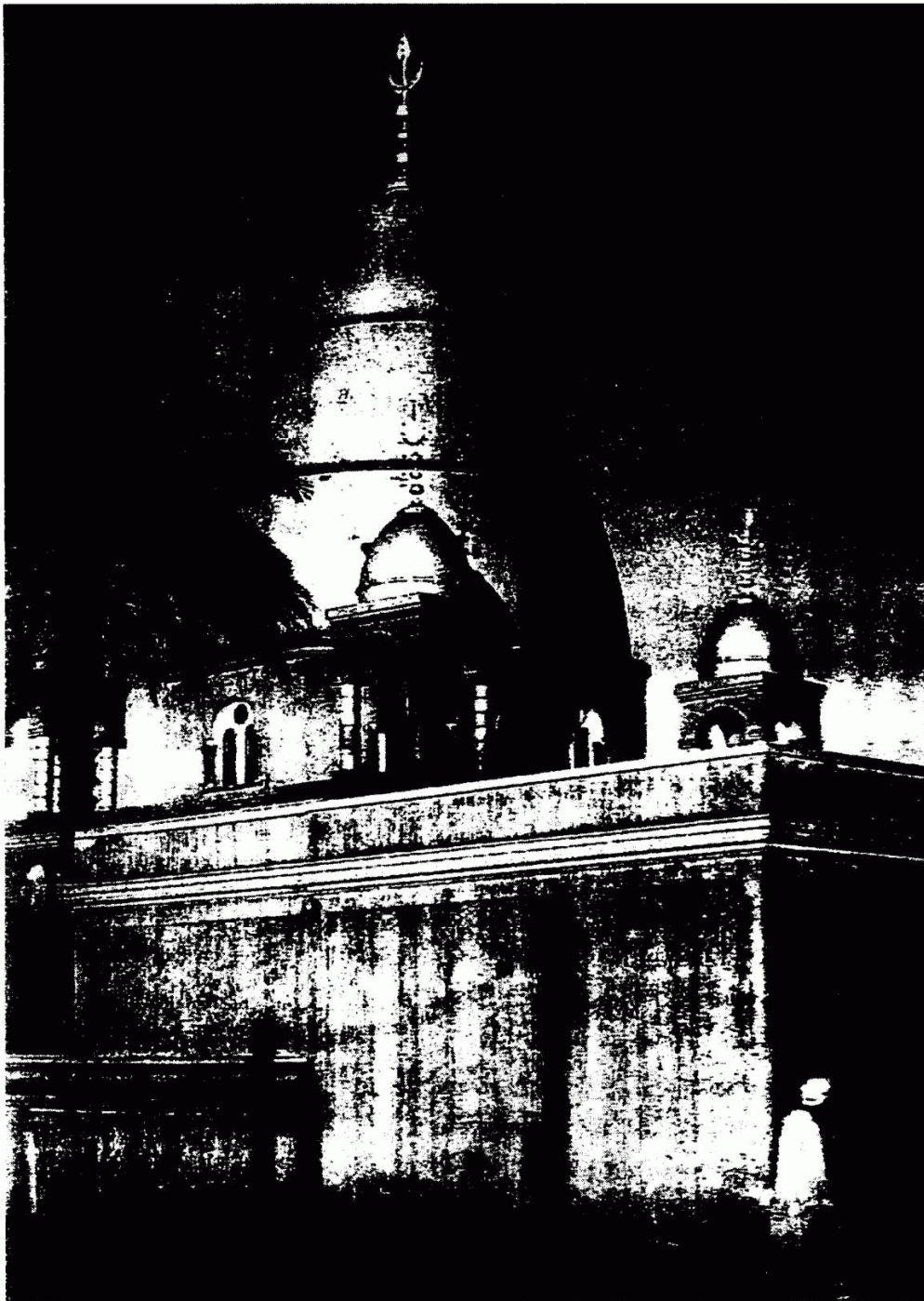
همراه پیروانش که از قبایل چادرنشین و بویژه قبیله «بقره» تشکیل می‌شدند، به کوه‌های «کوردوفان» Kordofan مهاجرت کرد و در آنجا یک حکومت اسلامی با ارتش منظم، سازمان‌های دارائی، قضائی و اداری به وجود آورد.

در سال ۱۸۸۵، ژنرال «گوردون» انگلیسی بر ضد شیخ محمد احمد وارد جنگ شد، ولی شیخ محمد احمد نیروهای ژنرال «گوردون» را تارومار کرد و خود او را کشت و در نتیجه خرطوم را تسخیر کرد. شیخ محمد احمد پنج ماه بعد، در «اومدورمان» درگذشت. جانشینان شیخ محمد احمد، به نام خلفای عبداللّهی، حکومت انقلابی مهدویت او را به یک حکومت عادی با اصول بین‌المللی تبدیل کردند و هدف خود را مخالفت با استعمار مصر و انگلستان اعلام نمودند.

در سال ۱۸۹۸، ارتش مشترک مصر و انگلستان، حکومت خلیفه عبداللّهی را در جنگ «اومدورمان» شکست دادند و مصر و انگلستان به اتفاق، حکومت سودان را در دست گرفتند. مصر موافقت کرد، یک فرماندار انگلیسی، قدرت اداری و نظامی را در سودان در دست داشته باشد. با وجود اینکه، پیروان مهدی در سودان شکست خوردند، ولی ریشه‌های ناسیونالیسم سودان برای ایجاد یک حکومت ملی در آن کشور از آنها ناشی شد. انگلیسی‌ها نیز اگرچه حکومت مهدی را شکست دادند، با این وجود به اجرای اصول اسلامی در آن کشور موافقت کردند. در سال ۱۸۹۸، «لرد کیچنر» Kitchener فرماندار سودان دستور داد، آرامگاه شیخ محمد احمد را ویران و جسد او را نابود کنند. ولی، مردم سودان، آرامگاه او را دوباره‌سازی کردند و در سال ۱۹۴۷ به گونه رسمی آنرا گشودند.<sup>۱۳۳</sup>

یکی دیگر از افرادی که ادعای مهدویت کرد، «میرزا غلام احمد»

<sup>133</sup> Ira M. Lapidus, *A History of Islamic Societies* (United Kingdom: Oxford University Press, 1999), pp. 854-856.



آرامگاه شیخ محمد احمد، یکی از مهدی ها (امام زمان ها) در شهر  
«اومدورمان» کشور سودان

بود. این شخص در سال ۱۸۹۰، در شبه جزیره پیشین هندوستان در پنجاب ادعای مهدویت کرد و اگرچه موفق شد، گروهی را دور خود گرد آورد و مذهب احمدیه را بنیاد نهاد، ولی بر خلاف سایر افراد فریبگری که با این وسیله به قدرت و حکومت رسیدند، جنبش این فرد تنها مذهبی باقی ماند. به همین جهت، در حالیکه سایر مدعیان مهدویت، جهاد را برای پیروانشان لازم شمردند، ولی میرزا غلام احمد، جهاد را یک اصل معنوی به شمار آورد. پس از تجزیه شبه جزیره هندوستان، پس از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۷) به دو کشور هندوستان و پاکستان و تمرکز مسلمانان در کشور پاکستان، پیروان احمدیه نیز در این کشور سکونت گزیدند، ولی به عنوان یک فرقه بدعتگزار مورد آزار و شکنجه قرار گرفته و حتی پیروان آن به مرگ محکوم شده‌اند.<sup>۱۳۴</sup>

در سایر کشورهای اسلامی جهان مانند برخی از کشورهای افریقای غربی، هندوستان، جاوه و غیره نیز در دوره‌های گوناگون، برخی از افراد قدرت طلب، خود را مهدی اعلام نموده و مردم را با پشت هم اندازی‌های خود افسون و از آنها بهره‌برداری کرده‌اند که ما پیش از این درباره آنها سخن نخواهیم گفت.<sup>۱۳۵</sup>

یکی از شیادان چیره‌نهادی که اگرچه خود از ادعای مهدویت در مدت زندگی‌اش بهره زیادی نبرد، ولی دگنان مهدیگری‌اش جهانگیر شد، سید علیمحمد شیرازی در ایران بود که در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه در سال ۱۸۵۶ خود را مهدی (امام زمان) اعلام کرد. چون «باب» در زبان تازی معنی «در» می‌دهد، علیمحمد شیرازی ادعا کرد که او امام زمان،

<sup>۱۳۴</sup> ابن وزاق، اسلام و مسلمانی، برگردان دکتر مسعود انصاری (واشینگتن، دی سی: ۲۰۰۰)، صفحه ۲۵۴  
برای آگاهی بیشتر درباره افرادی که ادعای مهدویت نموده‌اند، به کتاب‌های زیر نگاه فرمائید:  
<sup>۱۳۵</sup> حسین عمادزاده اصفهانی، مهدی القائم صاحب العصر والزمان؛ موسی نوبختی، فرق الشیعه، برگردان دکتر محمد جواد بهاءالدین مشکور؛ عبدالقاهر بغدادی، تاریخ مذاهب اسلام، برگردان دکتر محمد جواد بهاءالدین مشکور؛ دارمستر، مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم، برگردان و حاشیه‌نویسی از محسن جهانسوز.

یعنی دری است که مردم باید از او بگذرند. به گفته دیگر، علیمحمد شیرازی ادعا می‌کرد که برای پی بردن به حقایق و اسرار بزرگ و مقدس ابدی، مردم باید ناچار از «در» بگذرند و چون او در جایگاه امام زمان، «باب» یعنی «در» حقایق و اسرار است، بنابراین، مردم باید به او ایمان بیاورند تا بدینوسیله بتوانند به حقایق و اسرار دست یابند.

پس از اینکه، علیمحمد شیرازی، پیروان قابل توجهی به هم زد و اقدامات او سبب شورش‌هایی در شهرهای مازندران، زنجان و تبریز شد، سرانجام در سال ۱۸۸۶ تیرباران گردید. پس از کشته شدن سید علیمحمد شیرازی، یکی از مریدان وی به نام «میرزا حسینعلی نوری» که در پشت‌هم‌اندازی و شیادی، دست علیمحمد شیرازی را نیز از پشت بسته بود، خود را بهاء‌الله و جانشین سید علیمحمد شیرازی (باب) نامید. میرزا حسینعلی نوری، اصولی را که علیمحمد شیرازی برای مذهب جدیدش نوآوری کرده بود، نادیده انگاشت و خود اصول و احکام تازه و دین مستقل و جدیدی بنیاد نهاد. مذهب بهائی که میرزا حسینعلی نوری، نوآوری کرد، گسترش جهانی یافت و جمعیت پیروان آن در دنیا، امروز بیش از پنج میلیون نفر می‌باشد.

### بازنمود

هنگامی که خواننده‌های فرهیخته ما مطالب این فصل را می‌خوانند، به شگفت می‌افتند که در حالیکه هم در مذهب سنت و هم شیعه‌گری، پیش‌بینی شده است که امام زمان و یا به اصطلاح، مهدی نجات‌دهنده در پایان عمر دنیا ظهور خواهد کرد، پس چگونه افراد شیاد و حيله‌گری پیدا می‌شوند و خود را مهدی و یا امام زمان شناختگری می‌کنند و با این پشت‌هم‌اندازی‌ها، برخی از آنها حتی امپراطوری‌هایی را بنیانگذاری می‌کنند که صدها سال به درازا می‌کشد و مردم همچنان ایمان خود را نسبت به آنها و نهاد بی‌پایه‌ای که سبب اینهمه خونریزی و فسادهای



اجتماعی می‌شود، نگهداری و از آنها پیروی می‌کنند. چگونه است که یکباره شیاد قدرت‌طلبی به نام «عبدالله» از ژرفنای تاریکی‌های گمنامی سر بلند می‌کند و خود را مهدی موعود می‌نامد و بدینوسیله سلسله خلافت فاطمی‌ها را بنیان می‌نهد که مدت ۲۶۲ سال در مصر پایدار می‌ماند. و یا مرد حيله گر دیگری به نام «محمد بن تومارت» به نام اینکه وی مهدی موعود و امام زمان است، سلسله الموهاد را بنیانگذاری می‌کند که مدت یک سده بر مراکش و اسپانیا فرمانروائی می‌نماید. همچنین، «محمد علی السنوسی» به نام مهدی موعود در لیبی و شیخ محمد احمد با ادعای مهدویت در سودان و مصر، مردم را فریب می‌دهند و با بهره‌برداری از ایمان آنها سالها در این کشورها حکومت می‌کنند. آیا خرد و درایت و نیوند انسانی ما کجا گم شده است که اینچنین به سادگی و آسانی خود را قربانی هدف‌های جاه‌طلبانه و ناپکارانه این افراد شیاد می‌کنیم؟ آیا افراد حيله گری مانند سید علیمحمد شیرازی و میرزا حسینعلی نوری، مهدی موعود بودند؟ آیا کدام چشمانی ریش‌های نکبت‌بار آخوند پریشان مغز و جانی نهادی، چون آخوند روح‌الله خمینی را در ماه دید؟ پاسخ این چیستان‌ها زیاد هم مشکل نیستند. این افراد در مغز خود همان کتابی را که محمد بن عبدالله، بزرگ شیاد و کاروانزن تازی از آن آموزش گرفته، مرور کرده‌اند. محمد با بستن فرنام پیامبری خدا، کاروان‌ها را غارت می‌کرد، دارائی و ثروت مردم را زیر زجر و شکنجه‌های ناانسانی از آنها می‌گرفت و خون‌آهنائی را که کوشش می‌کردند خود را از فریب و نیرنگ او برکنار نگهدارند، وحشیانه به زمین می‌ریخت. اینها همه هنرپیشه‌ها و بازیگران تاریخ مصیبت‌های بشر بوده‌اند که با هوش و درایتشان برای رسیدن به قدرت و فرمانروائی بر سایر افراد بشر که آرمان غائی، پایانی و کمال مطلوب هر انسانی است، کوتاه‌ترین و مطمئن‌ترین راه را برگزیده‌اند.

بنا به باور این نویسنده، سرزنش کردن افرادی که با ادعای مهدویت،

افراد هم‌نوع خود را فریب دادند و بر آنها فرمانروائی کردند، به آت‌هام اینکه این افراد شیادان و دروغگویان نابکاری بودند که با حيله و نیرنگ هم‌نوعان خود را قربانی سودهای شخصی خود نمودند، نوعی خودفریبی ساده‌اندیشانه‌ای بیش نیست. هرگاه کسی فکر کند که مدعیان مهدویت در گذشته، همه افرادی سودجو، قدرت‌طلب و دروغگو بودند و مهدی راستین، در پایان عمر دنیا ظهور خواهد کرد، مانند آنست که فکر کند، استخاره روضه‌خوان‌هایی که عمامه سفید بر سر دارند، با ارزش‌تر از استخاره آخوندهائی است که عمامه سیاه بر سر دارند و بر عکس. گرفتاری و مشکل و بلکه به‌زیان بهتر و بی‌روس خرد و نیوند انسانی ما، رنگ عمامه نیست، بلکه وجود شوم خود عمامه و باور ما نسبت به اثر یک عمل خرافی مانند استخاره است که از کسی که عمامه بر سر دارد، ناشی می‌شود.

محمد بن عبدالله، برای دستیابی به قدرت فرمانروائی بر دیگران، کاروانزنی می‌کرد، عبیدالله، بنیانگزار خلافت فاطمی‌ها در مصر برای رسیدن به همان هدف، راهزنی دریائی می‌کرد و اسکندر که در اندونزی ادعای مهدویت نمود، نیز راهزنی می‌نمود. «ملکم اکس» یکی از رهبران مسلمانان سیاهپوست امریکا که خود را «حاجی مالک الشباز» می‌نامید و ادعا می‌کرد که رسالت نجات سیاهپوستان امریکا به او محول شده، به سبب تنگدستی، در سال هشتم دبیرستان تحصیلاتش را ترک کرد و به دزدی، فروش مواد مخدر و زنجی (قوادی) روی آورد و به مناسبت ارتکاب جرائم یاد شده، هفت سال در زندان بسر برد. ولی سرانجام کوتاه‌ترین راه فرجودگر را برای دستیابی به قدرت و ثروت کشف کرد. بدین شرح که رهبری مسلمانان سیاهپوست امریکا را بر دوش گرفت و از این راه به آسانی و با شتاب، به قدرت، شهرت و ثروت دست یافت.

هنگامی که ما به افراد نابکاری که مذهب را وسیله دستیابی به سود شخصی و قدرت و نفوذ بر دیگران قرار داده‌اند، ایمان می‌آوریم و سپس

فکر می‌کنیم که گروهی از فرآورده‌های الهی، مشروع، انسانی و مفید و برخی دیگر، دغلی و زیانبارند، براستی خرد و شرف انسانی خود را به بازی گرفته‌ایم. مشکل انسانی ما دغلی بودن این پیامبر، آن امام، این شیخ، آن مهدی و یا ملای ویژه‌ای نیست؛ بلکه گرفتاری ما حرامزادگی نهاد خود تئوری و دیدمان است و نه فرآورده‌های آن.

تردید نیست، بسیاری از افرادی که ادعای مهدویت نمودند و احکام و آئین جدیدی جانشین خرافات قرآن و آموزش‌های محمد کردند؛ اصول جدید و پیشنهادی مذهبی آنها به گونه نسبی ممکن است، از آموزش‌های خرافی و مسخره محمد و قرآن، به مراتب بهتر باشد. چنانکه اصول مذهبی شیخ محمد احمد، به مردم آموزش داد که باید از استعمال توتون و تنباکو و بستن دعا به بدن خودداری کنند و زنها نباید در مراسم سوگواری شیون و زاری نمایند. عبدالبهاء نیز با تمام نهاد ناپکاری که داشت و شیادی‌هایی که برای فریب دادن مردم به کار برد، اصولی برای پیروانش به ارمغان آورد که به مراتب از احکام و موازین واپسگرای اسلام، پیشرفته‌تر و انسانی‌تر بودند. بنابراین، کوشش برای ارزشیابی فرآورده‌هایی که از یک نهاد حرامزاده، خردستیز و ناانسانی به وجود می‌آید و رده‌بندی آنها به خوب و بد، نوعی خودفریبی خانماتسوزی است که ما را در دوزخی جای می‌دهد که مدت ۱۴۰۰ سال است، آتش آن هستی ما را می‌سوزاند!

۲- نکته‌ای که ممکن است تا کنون از ذهن‌های ما دور مانده باشد، ایمان و اعتقاد مهدی‌های دغلی به‌دین‌هایی است که خود را نمایند، مهدی و نجات‌دهنده پیروان آن می‌دانند. تردید نیست، این افرادی که برای دستیابی به قدرت، ادعای مهدویت می‌کنند، از بیدین‌ترین و خداناشناس‌ترین افراد جامعه هستند. و دلیل این فراخواست بسیار آشکار است. زیرا، آیا حتی ممکن است تصور نمود که کسی به‌اصول و احکام دینی ایمان داشته باشد و برای تأمین سودهای شخصی خود و

کسب قدرت و نفوذ در دیگران، آن اصول و احکام را زیر پا بگذارد، خود را مهدی نجات دهنده آن دین اعلام کند و قوانین و مقررات جدیدی برای آن دین نوآوری نماید؟

برنامه این افراد، درست مانند روش محمد و ایمانشان به خدا و اسلام، درست مانند ایمان محمد به الله بوده است. زیرا، همانگونه که نویسنده در یکی از بحث‌های پیشین نوشتم، محمد خود یکی از خدانشناس‌ترین افراد روی زمین بوده است. زیرا، هرگاه او خدانشناس می‌بود، اینهمه دروغ‌های بالدار از قول او به افراد بشر تحویل نمی‌داد و برای دستیابی به قدرت و پس از آن نگهداری و گسترش آن قدرت، به اینهمه جنایت‌های شرم‌آور و وحشیانه دست نمی‌زد!

افسوس که ما شریف‌ترین آفریده شده‌های روی زمین، اینهمه ریاکاری، جنایت و تبهکاری را از مدعیان دین و مذهب مشاهده می‌کنیم و هنوز در سنگر خردباختگی و فریب‌خوردگی، در پیروی از این نابکاران روزگار، ثابت و استوار باقی مانده‌ایم.

۳- حدیث‌هایی که در این فصل از قول محمد بن عبدالله، در باره روز قیامت و رویدادهای آن شرح داده شد، تا آن اندازه بیهوده، تماخره‌آور و کاوک است که براستی ارزش بازنمود ندارد. در یکی از این حدیث‌ها آشکارا گفته شده است که مهدی پس از پایان دوره خلافت خلفای عباسی ظهور خواهد کرد. در حدیث‌های دیگر، از لشکرکشی گروهی با پرچم سیاه؛ رویدادهای مکه و مدینه؛ مرگ خلیفه؛ مردم سوریه؛ ظهور مردی از طایفه قریش که مادرش وابسته به طایفه کلب است؛ جنگ کلب؛ تقسیم غنیمت‌های جنگی و مانند این مطالب بیهوده که به اوضاع و احوال و زندگی و فرهنگ رایج ۱۴۰۰ سال پیش تازی‌ها وابسته بوده، سخن می‌گوید و روشن می‌سازد که همه این پشت‌هم‌اندازی‌ها، ریاکاری‌ها و دغلبازی‌های محمد بن عبدالله در آن زمان، برای فریب دادن تازی‌های عربستان بوده و می‌خواسته است به آنها بگوید، من چیزهایی می‌دانم که

کسی را از آنها آگاهی نیست. آیا ممکن است، حتی در تصوّر هم اندیشه کرد که در زمان کنونی، هیچیک از اوضاع و احوالی که در این حدیث‌ها از آنها سخن رفته، وجود داشته باشد تا هرگاه، به اصطلاح روز قیامت به وقوع پیوست، آن اوضاع و احوال بتوانند به چنین رویدادهای مسخره و خردستیزی که دین‌پیشگان اسلامی با کمال بیشرمی از آنها سخن گفته‌اند، شکل دهد؟

۴- در تمام دین‌ها و مذهب‌های گوناگون جهان، عقیده به مهدی نجات دهنده‌ای که در زمانی که دنیا پر از فساد و تباهی می‌شود، ظهور می‌کند و برای مردم آرامش، دادگری و فربودی به وجود می‌آورد، کم‌وبیش دیده می‌شود. ولی، تفاوت «مهدویت» در کیش‌های غیر اسلامی با مذاهب دین اسلام (خواه تسنن و خواه شیعه‌گری) در آنست که در دین‌های غیر اسلامی، مهدی نجات دهنده برای مردم؛ صلح، صفا، آرامش، آشتی، و برادری به‌ارمغان می‌آورد و آنها را به یک زندگی کمال مطلوب رهنمون می‌شود، ولی در مهدویت اسلام؛ مانند سایر اصول و احکام این دین که پیوسته از خونریزی، کشتار و ویرانگری دم می‌زند؛ مهدی نجات دهنده، در هنگام ظهور برای مردم، ترس، وحشت، عذاب، شکنجه، خونریزی، نابودی، کشتار و ویرانی به وجود می‌آورد. برای مثال، به گونه‌ای که در جُستارهای گوناگون این کتاب دیدیم، در اسلام، مهدویت با باورهای خرافاتی، نابخردانه، غیر انسانی و وحشیانه‌ای چون ظهور دجال، یاجوج و ماجوج، جانور غول‌پیکری از ژرفای زمین به نام «دابه‌الارض»، کشتار انسان‌ها، پراکنده شدن دود سیاهی در فضا، طلوع خورشید از مغرب، زلزله‌های پی در پی و مانند این باورها و اندیشه‌هایی که فرآورده مغزهای پریشان است، همراه می‌باشد. گذشته از این رویدادهای وحشت‌آور، مهدی به اصطلاح نجات‌دهنده‌ای که برای نجات و رستگاری افراد بشر ظهور می‌کند، به اندازه‌ای خون می‌ریزد که تا زیر شکم اسب او را خون فرا می‌گیرد. ملّا محمد باقر مجلسی نوشته است، مهدی جز شمشیر

به مردم چیزی نمی‌دهد<sup>۱۳۶</sup>. و به خدا سوگند می‌خورد که مهدی از هر صد نفر، بلکه از هر هزار نفر، یک نفر را باقی نمی‌گذارد<sup>۱۳۷</sup>. و لشگریان او هر شهری را خراب و ویران می‌کنند<sup>۱۳۸</sup>.

<sup>۱۳۶</sup> ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، جلد سیزدهم، برگردان شیخ علی دوانی، زیر فرنام مهدی موعود

(تهران: دارالکتاب الاسلامیه، بدون تاریخ) صفحه ۱۱۲۵

<sup>۱۳۷</sup> کتاب بالا، صفحه ۱۰۱۷

<sup>۱۳۸</sup> کتاب بالا، صفحه ۱۱۰۰

## فصل یازدهم

# عالم برزخ (قیامت صغری)

مذهب مجموعه ای از خرافاتی است که ما را از استعداد های مغزی و نیرو های خرد و درایت خالی می کند.

دبناخ

دیدمان قرآن در باره دنیای پس از مرگ و یا به گفته دیگر، دنیای بین زندگی دنیوی و دنیای پس از روز قیامت نیز مانند بسیاری از اصول و احکام آن دارای ناهمگونی و تضاد است. آنچه که بدون تردید می توان از متون آیه های قرآن برداشت کرد، آنست که انسان پس از مرگ و پیش از فرا رسیدن روز قیامت وارد دنیائی می شود که «برزخ» نام دارد. ولی، در باره تعریف و فروزه های «برزخ» در قرآن ناهمگونی و تضاد وجود دارد. قرآن در آیه های ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون و آیه های ۸۸ تا ۹۴ واقعه می گوید، انسان پس از مرگ به دنیائی گام می گذارد که «برزخ» نامیده می شود و در این دنیا تا فرا رسیدن روز قیامت باقی خواهد ماند و پس از فرا رسیدن روز قیامت و پایان حسابرسی اعمال و رفتارش، برای همیشه به دنیای جاودانی خود که ممکن است، بهشت و یا دوزخ باشد، وارد می شود. ولی، دنیای برزخ نیز از عذاب های آتش دوزخ و موهبت های باغ بهشت خالی نیست. مفهوم این آیه ها (۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون و ۸۸ تا ۹۴ سوره واقعه) به شرح زیر می باشند:

حَقٌّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٥٧﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

آنگاه که زمان مرگ فرا رسد، انسان به الله می گوید، مرا به دنیا بازگردان تا شاید به جبران گذشته خود نیکی کنم، ولی به او گفته می شود، این کار امکان ندارد و او باید در دنیای برزخ باقی بماند تا روز قیامت فرا برسد.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٥٨﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٌ ﴿٥٩﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٦٠﴾ فَسَلَطَنٌ لَّكَ مِنَ الْأَعْصَابِ ﴿٦١﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٦٢﴾ فَنُزْلٌ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٦٣﴾ وَتَصْلِيَةٌ

بِجِيمٍ

هر کس بمیرد اگر از مقربان درگاه خداست، آنجا در آسایش و نعمت ابدی است و اگر از اصحاب دست راست است، او را بشارت دهید که ترا ایمنی و سلامتست و اگر از منکران و گمراهان است، نصیبش دوزخ و آتش آنست.

آیه های ۴۶ و ۴۷ سوره اعراف نیز وجود «برزخ»، یعنی محلی را که بین زمان مرگ افراد بشر و روز قیامت وجود دارد، به شرح زیر تأیید می کند:

وَيَتِمَّ الْحَبَابُ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلَّا بِسْمَتِهِمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ لَقَدْ خَلَوْهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و میان این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) پرده ای است و در اعراف (برزخ) مردانی هستند که به سیمایشان شناخته می شوند و به بهشتیان می گویند، درود بر شما و آنها انتظار و آرزوی بخشش و ورود به بهشت را دارند. و چون ساکنان برزخ به دوزخیان نگاه کنند، گویند، پروردگارا مکان ما را با این ستمکاران در یک جا قرار مده.

«عبدالله محمد خوج»، آیه های ۴۶ و ۴۷ سوره اعراف را به شرح زیر

تفسیر و توضیح داده است:

در زندگی این دنیا گروهی از افراد وجود دارند که اعمال و کردارشان نه به اندازه ای نیک است که شایستگی ورود به بهشت را داشته باشند و نه تا آن اندازه زشت و گناه آلوده است که سرنوشت جاودانی آنها به دوزخ



بیانجامد. جایگاه و مکان این افراد، پس از مرگ در محلی که برزخ نامیده شده و بین بهشت و دوزخ قرار دارد، خواهد بود. این افراد نه تنها قادرند بهشت و دوزخ و ساکنان آنها را با چشم ببینند، بلکه حتی می‌توانند با هر دوی این گروه مکالمه و گفتگو کنند. افراد این گروه پیوسته به درگاه الله دعا و نیاز می‌کنند تا آنها را از آتش دوزخ در پناه خود نگهدارد.<sup>۱۳۹</sup>

به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، آیه‌های ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون و آیه‌های ۸۸ تا ۹۴ سوره واقعه از یک سو و آیه‌های ۴۶ و ۴۷ سوره اعراف از دگر سو، همه می‌گویند، انسان پس از مرگ به دنیای برزخ که همان گور می‌باشد وارد خواهد شد و تا روز قیامت در آنجا باقی خواهد ماند. ولی، این دو گروه از آیه‌های قرآن در باره تعریف و فروزه‌های دنیای برزخ با یکدیگر تفاوت و ناهمگونی دارند. بدین شرح که آیه‌های ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون و آیه‌های ۸۸ تا ۹۴ سوره واقعه در عالم برزخ، هم بهشت وجود دارد و هم دوزخ و افراد مردم پس از ورود به این عالم (برزخ) به دو گروه بهشتی و یا دوزخی بخش شده و یا وارد باغ بهشت و یا آتشگاه دوزخ می‌شوند. ملا محمد باقر مجلسی در تأیید این مطلب در بحارالانوار می‌نویسد: «الْقَبْرِ رَوْضَهُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَهُ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ»<sup>۱۴۰</sup> یعنی «قبر باغی است از باغهای بهشت و یا گودالی است از گودال‌های آتش.» محمد نیز خود، در این راستا گفته است: «مَنْ مَاتَ قَامَتْ قِيَامَتُهُ» یعنی «هر کسی بمیرد، قیامتش برپا خواهد شد.»<sup>۱۴۱</sup> مطالب و توضیحات دیگری که در این بحث می‌آوریم نیز این دیدمان را در باره «عالم برزخ» تأیید می‌کنند. ولی، مفهوم آیه‌های ۴۶ و ۴۷ سوره اعراف، قبر و یا عالم «برزخ» را جایگاهی می‌دانند که نه بهشت می‌تواند باشد و نه دوزخ. «عبدالله محمد خوج»، به گونه‌ای که در بالا گفته شد، عالم برزخ را

<sup>۱۳۹</sup>Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 90.

<sup>۱۴۰</sup>ملا محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، جلد ششم، صفحه ۲۰۵

<sup>۱۴۱</sup>احیاءالعلوم، جلد چهارم، صفحه ۴۲۳

باره «دنیای برزخ» ادامه می‌دهد: «اگر به آینه نگاه کنید، تنها چهره خود را می‌بینید که شکل و اندازه و رنگ شما را نشان می‌دهد و نه واقعیت وجودی شما را. به گفته دیگر، آینه تنها چهره شما را نشان می‌دهد و نه عقل و سخاوت و شجاعت و سایر خصوصیات شما را. بنابراین، آنچه ما در این دنیا مشاهده می‌کنیم، تنها نمونه‌ای است از دنیای برزخ و نه خود آن دنیا. زیرا، آن دنیا به اندازه‌ای گسترش دارد که با حواس پنجگانه ما قابل مشاهده نیست.»<sup>۱۴۳</sup>

بی‌پایه بودن فلسفه بالا و بیگانه بودن آن با موازین خرد و منطق آنچنان آشکار است که رد آن برآستی نیازی به هیچگونه استدلالی ندارد. ولی تنها باید به این نکته اشاره کرد که چون سخنان پیشه‌وران مذهبی از هیچ مایه منطقی و خردگرایانه برخوردار نیست؛ این افراد سبک مغز حتی به فکر این نیستند که درباره آنچه که بر زبان می‌آورند، دست کم از ناهمگونی و اشتباهات معمولی و آشکار خودداری کنند. برای مثال، این آخوند در شرح عالم برزخ در صفحه ۱۸۱ کتابش می‌نویسد، در عالم برزخ تنها آثار ماده و جسم وجود دارد و نه خود جسم و ماده. ولی، در صفحه ۱۸۶، هنگامی که می‌خواهد درباره نهاد تثوری اش مثال بزند، خصوصیات انسانی از قبیل شجاعت، سخاوت و عقل را از آثار ماده و جسم به حساب نمی‌آورد.

آخوند نامبرده در بخش‌های دیگر کتابش می‌نویسد، ما دارای دو بدن هستیم، یکی «بدن مثالی» و دیگری «بدن خاکی». در هنگام مرگ، بدن خاکی ما میمیرد، ولی «بدن مثالی» ما زنده می‌ماند. بنابراین، بدنی که در میان گور گذاشته می‌شود و روی آن خاک می‌ریزند، بدن خاکی است که حرکت و چشم و گوش و ادراک ندارد و در میان قبر می‌پوسد. ولی، «بدن مثالی» ما زنده می‌ماند و در دنیای برزخ به زندگی ادامه می‌دهد و نه تنها درک و بینائی او کاستی نمی‌گیرد، بلکه افزون نیز می‌شود و مورد

<sup>۱۴۳</sup> کتاب بالا، صفحه ۱۸۶

پرسش و موآخذه نکیر و منکر قرار می‌گیرد. ولی، در روز قیامت، الله این دو را با یکدیگر ترکیب و احضار می‌کند و به حساب انسان رسیدگی می‌نماید.<sup>۱۴۴</sup>

این آخوندی که با غایت سبک‌مغزی روی کتاب‌هایش فرنام‌های «علامه» و «آیت‌الله» برای خود به کار برده، از مطالبی سخن می‌گوید و عبارات و اصطلاحاتی به کار می‌برد که در هیچ فرهنگ و نوشتاری وجود خارجی ندارد. «بدن مثالی» و «بدن خاکی» اصطلاحاتی هستند که نه این آخوند از آنها تعریفی به دست داده و نه اینکه در هیچ نوشتاری می‌توان به چنین مباحثی برخورد کرد. گذشته از آن به گونه‌ای که در بالا گفته شد، وی شکل جسم و ماده و آثار آنها را در هم ریخته و مانند سایر نوشتارهای آخوندی مطالب او ناهمگون و بدون سروته می‌باشد. شاید هم او از علوم اجنه سخن می‌گوید و چون ما به موجودات اجنه دسترسی نداریم و از علوم آنها نیز آگاه نیستیم، بهتر است از این بخش بحث بگذریم.

این علامه آیت‌الله در صفحه‌های دیگر جلد دوم کتاب خود ادامه می‌دهد و می‌نویسد، هنگامی که بدن مرده را در گور می‌گذارند، دو فرشته (نکیر و منکر) برای بازپرسی و بازجوئی از باورها و کردار و رفتار او تا آن اندازه به‌وی نزدیک می‌شوند که موهای بلند آنها با زمین تماس پیدا می‌کند. سپس، زمین را با دندان‌های نیش خود می‌کنند و شخم می‌زنند و صدایشان آنچنان زننده و ترسناک است که مانند صدای غرش تند و شدید آسمان و چشمانشان چنان هراسناک است که گوئی برق زننده ابرهای سیاه آسمان است. آن دو از شخص تازه مرده پرسش می‌کنند: «پرورگار تو کیست، پیامبر تو چه کسی است؟ دین تو چیست؟ و امام تو کیست؟»

مرده پاسخ می‌دهد: «پرورگارم الله، پیامبرم محمد، دینم اسلام، و امامم علی بن ابیطالب و فرزندان او هستند.»

<sup>۱۴۴</sup> کتاب بالا، صفحه‌های ۱۹۰ و ۱۹۱

فرشته‌های نکیر و منکر می‌گویند: «خداوند ترا به آنچه برگزیده‌ای ثابت بدارد.» و این گفتار آنها البتّه سخن الله است. پس از این گفتگو، آن دو فرشته تا آنجائی که چشم مرده کار کند، گور او را بزرگ می‌کنند و دری از بهشت به روی او باز می‌شود و به او می‌گویند: «بخواب، خوش بخواب با چشم‌های شادمان.»<sup>۱۴۵</sup>

هرگاه، تازه مرده از دشمنان الله باشد؛ آن دو فرشته، پس از ورود به گور او، بندهای کفنش را باز و به شرح بالا از پروردگار، پیامبر، دین و امام او پرسش می‌کنند.

شخص تازه مرده، پاسخ می‌دهد: «نمی‌دانم.» فرشته‌ها می‌گویند: «لَا ذَرِيَّةَ وَ لَا هُدَيْتَ» یعنی «تو نه دانا بودی و نه هدایت شدی.» و سپس، چنان با گرز گران، ضربه‌ای به او می‌زنند که تمام جنبندگان، بغیر از جنّ و انس از آن ضربه می‌هراسند و سپس به وی می‌گویند: «بخواب در بدترین حالات.»

با گفتن این جمله آن گور مانند نیزه‌ای که در پیکان خود فرو رفته است، برای شخص تازه مرده تنگ می‌شود و به بدن او فشار می‌آورد. این فشار به اندازه‌ای زیاد است که مغز او از میان ناخن‌ها و گوش‌هایش خارج می‌شود و در این حال، مارها و عقرب‌ها و سایر گزندگان زمین به جان او می‌افتند و پیوسته او را نیش می‌زنند تا زمانی که الله او را از گور خارج کند و برای حساب و کتاب در صحرای محشر حاضر نماید. این شخص در زیر اینهمه فشارها پیوسته درخواست می‌کند، روز قیامت نزدیک شود تا عذاب او کاهش یابد؛ ولی نمی‌داند که پس از رسیدگی به اعمال و رفتار وی، عذابش بیشتر نیز خواهد شد.<sup>۱۴۶</sup>

این آیت‌اللهی که یا پریشان مغز بوده و یا در شیادی و مردمفریبی، زبان بزرگ فریبگران روزگار جدش، محمد بن عبدالله، در دهانش حرکت

<sup>۱۴۵</sup> کتاب بالا، صفحه ۲۰۹

<sup>۱۴۶</sup> کتاب بالا، صفحه ۲۱۱

می کرده؛ برای اثبات بیهوده گوئی های خود، به شرح چگونگی دفن «سعد بن معاذ»، در زمانی که محمدن عبدالله، مرده شوئی، گورکنی و دفن او را بر عهده گرفته بود و ذکر سخنان بی پایه و مسخره او می پردازد و آنگاه به پیروی از پشت هم اندازی های جدش، رویدادی را شرح می دهد که ادعا می کند از ملّا احمد نراقی شنیده است. شرح این دو رویداد از سرگرمی خالی نیست. رویداد نخست را نویسنده این کتاب برای آگاهی خوانندگان گران ارج از پیشینه موضوع، از آگاهی های تاریخی خود شرح می دهد.

#### رویداد مرگ «سعد بن معاذ»

در جریان جنگ خندق که در سال پنجم هجری قمری بین قریشیان و محمد روی داد، مسلمانان امتیاز و غنیمتی به دست نیاوردند و از اینرو، روحیه آنها به سستی گرائیده و پیوسته به محمد می گفتند، پس خدائی که تو از او سخن می گفتی، چرا در این جنگ غایب بود و کمکی به ما نکرد؟ از دگر سو، در جنگ یاد شده، طایفه یهودی بنی قریظه بر ضد محمد با قریشی ها هم پیمان شده بودند. با توجه به این اوضاع و احوال، پس از بازگشت لشکر قریش به مکه، محمد برای توانمند کردن روحیه مسلمانان و نیز انتقام گرفتن از طایفه یهودی بنی قریظه بر آن شد تا کار آنها را یکسره کند.

برای انجام این کار، با پشت هم اندازی های همیشگی اش به مسلمانان اظهار داشت که جبرئیل بر او پدیدار شده و گفته است که زود کار یهودی های بنی قریظه را یکسره کنید و فرشتگان نیز در این نبرد به شما کمک خواهند کرد.

بزودی لشکر مسلمانان آماده حمله به یهودی های بنی قریظه شدند و محل سکونت آنها را مدت ۲۵ روز محاصره کردند. یهودیان بنی قریظه، اگرچه در پیش سرنوشت اندوهبار دو طایفه یهودی خزرج و بنی النضیر را

به دست محمد به چشم دیده بودند، با این وجود در برابر خطری که از محمد متوجه آنها بود، پیش‌بینی‌های لازم را به عمل نیاورده و از اینرو، در زیر فشارهای محمد، به او پیشنهاد کردند، تمام اموال و اراضی خود را به او واگذار کنند و از مدینه خارج شوند. محمد با پیشنهاد آنها مخالفت کرد و از اینرو، یهودیان موافقت کردند تا داوری درباره وضع آنها به سران طایفه «اوس» واگذار شود.

سران طایفه «اوس» با سماجت به محمد فشار آوردند تا از کشتن یهودیان بنی‌قریظه خودداری کند و مانند طایفه‌های یهودی خزرج و بنی‌النضیر با آنها رفتار نماید. بدین شرح که اموال و اراضی آنها گرفته شود و از مدینه بیرون رانده شوند. محمد با این کار مخالفت و پیشنهاد کرد که کار داوری در باره سرنوشت یهودیان بنی‌قریظه به یکی از افراد طایفه «اوس» به نام «سعد بن معاذ» واگذار گردد.

«سعد بن معاذ» در جنگ خندق، به سبب نیزه‌ای که به او خورده بود، زخمی شده و در حال وخیمی بسر می‌برد و محمد نیز به همین سبب پیشنهاد کرد که داوری درباره سرنوشت طایفه بنی‌قریظه به او واگذار شود. از دگر سو، «سعد بن معاذ» از طایفه بنی‌قریظه به سبب اینکه با قریشی‌ها بر ضد محمد پیمان اتحاد بسته بودند، نفرت می‌برد. «ویلیام مویر»، از اسلام‌شناسان مشهور با برداشت از تاریخ‌نویسان عرب می‌نویسد: «سعد بن معاذ، حتی از الله درخواست کرده بود، پیش از مرگ برایش فرصتی به وجود آید تا از طایفه یهودی بنی‌قریظه انتقام خود را بگیرد.<sup>۱۴۷</sup> مجموع این عوامل سبب شد که «سعد بن معاذ» داوری خود را بر پایه آیه‌های ۱۳ و ۱۴ باب بیستم سفر تثنیه انجام دهد. این آیه‌ها می‌گویند: «اگر با تو صلح نکنند، پس جنگ خواهند کرد. پس، آنها را محاصره کن و چون خدایت یهوه آنها را به دست تو بسپارد، مردانشان را از دم تیغ بگذران، زنان و کودکانشان را اسیر کن و اموال و دارائی‌هایشان را به تاراج

<sup>147</sup> William Muir, *The Life of Mohammed*, A New and Revised Edition by Wier (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 317.

بیر.»

«سعد بن معاذ» برپایه آیه‌های بالا داوری کرد که تمام مردان بنی‌قریظه کشته شوند، زن و بچه‌های آنها اسیر و به فروش گذاشته شده و اموال و دارائی‌هایشان به غنیمت گرفته شود. برپایه این داوری ستمگرانه، در یک روز گردن‌های در حدود ۸۰۰ نفر مردان یهودی بنی‌قریظه زده شد، زن‌ها و کودکانشان اسیر شدند و اموالشان گرفته و بین مسلمانان بخش شد. باید توجه داشت که یکی از دژخیمان مأمور کشتار یهودیان، علی‌بن ابیطالب بود. همچنین، برپایه معمول، محمد دختر جوانی را به نام «ریحانه» که شوهر و بستگان مرد او کشته شده بودند، برای خود برگزید و همانشب، او را به حرمسرای خود برد و با وی همبستر شد.<sup>۱۴۸</sup>

پس از رویداد بالا، وضع جسمی «سعد بن معاذ» گویا در نتیجه داوری ستمگرانه‌ای که درباره یهودی‌های بنی‌قریظه کرده بود و بازتاب روانی این عمل، روز به روز وخیم‌تر شد تا سرانجام درگذشت.

اکنون، برمی‌گردیم، به کتاب به اصطلاح علامه آیت‌الله تهرانی و دنباله ماجرای «سعد بن معاذ» را از قول او به گونه کوتاه بازگو می‌کنیم. آخوند نامبرده از قول بزرگترین فقهای اسلام از قبیل شیخ طوسی (در کتاب *امالی*)، شیخ صدوق (در کتاب *علل الشرایع*) و سایرین از قول امام جعفر صادق نوشته است، هنگامی که محمد از مرگ «سعد بن معاذ» آگاهی یافت، به در خانه او رفت و امور غسل و کفن کردن و نماز خواندن بر جنازه او را خود انجام داد و با پای برهنه و بدون کفش، جنازه او را مشایعت کرد تا به محلّ دفن رسید. سپس، محمد در گور او رفت و ویرا خود در گور گذاشت و خشت‌ها را یکی پهلوی دیگری قرار داد تا کار دفن او را به پایان رسانید و گور او با خاک پوشیده شد. در این هنگام، مادر «سعد بن معاذ» اظهار داشت: «ای سعد، بهشتی که در آن داخل می‌شدی بر تو مبارک باد!»

<sup>148</sup> *Ibid.*, p. 319.

هنگامی که محمد سخنان مادر «سعد بن معاذ» را شنید، گفت: «ای مادر سعد، به گونه یقین برای الله حکم تعیین مکن، زیرا من به چشم دیدم که گور سعد فشرده و تنگ شد.»<sup>۱۴۹</sup>

پس از بازگشت محمد از مراسم دفن «سعد بن معاذ»، پیروانش از او پرسش کردند: «در حالیکه همه ما فکر می‌کردیم که سعد یگراست به بهشت می‌رود، پس چرا گور به او فشار آورد و تنگ شد؟»<sup>۱۴۹</sup>

محمد پاسخ داد: «چون سعد با اهل خانواده‌اش با اخلاق نازیبا رفتار می‌کرد، از اینرو گور به او فشار وارد کرد.»<sup>۱۵۰</sup>

این بود، شرح رویداد مرگ و دفن «سعد بن معاذ» و افسانه‌هایی که ریاکارانه محمد درباره مشاهداتش در هنگام دفن او و آما، رویداد بسیار جالب‌تر و دراماتیک‌تر از هزل‌گوئی‌های محمد در این باره، مشاهدات جناب علامه آیت‌الله سید محمد حسین حسینی تهرانی در گورستان است که برآستی دست جدّ منجک‌بازش را نیز در پشت هم‌اندازی و ریاکاری از پشت می‌بندد. این جناب پس از شرح رویداد دفن «سعد بن معاذ» در گور بوسیله محمد و نقل سخنان او در این باره، به شرح رویدادی می‌پردازد تا گفته محمد را در باره فشار گور به «سعد بن معاذ» به اثبات برساند. این رویداد که آخوند نامبرده ادعا می‌کند، آخوند دیگری خود آنرا به چشم دیده با نقل واژه‌ها و جمله‌های خود او (در جلد دوم، صفحه‌های ۲۴۷ به بعد)، به شرح زیر است:

### پذیرائی از یک آخوند زنده در باغ بهشت

«حضرت آیت‌الله رئیس‌الملة والدین شیخ‌الفقهاء والمجتهدین مرحوم آخوند مولی محمد مهدی نراقی اعلی‌الله تعالی مقامه الشریف از علمای بزرگ و جامع علوم عقلیه و نقلیه و حائز مرتبه علم و عرفان الهی بوده و در فقه و

<sup>۱۴۹</sup> محمد حسین حسینی تهرانی، معاد شناسی، جلد دوم، صفحه ۲۴۷  
<sup>۱۵۰</sup> شیخ طوسی، امالی، جلد دوم، جزء پانزدهم، چاپ نجف، صفحه‌های ۴۱ و ۴۲؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، باب ۲۶۲، چاپ حیدریه نجف.



اصول و حکمت و ریاضیات و علوم غریبه و اخلاق و عرفان از حکمای کم نظیر اسلام است. مرحوم نراقی جدّ مادری مادر بزرگ ما یعنی پدر مادرِ مادرِ مادرِ حقیر است و فرزند ارجمندش حاج مولی احمد نراقی که دائی ما می شود استاد مرحوم شیخ انصاری و از علمای برجسته و صاحب تصانیف عدیده است. این داستان در میان علما و طلبان نجف اشرف مشهور است و در بین اقوام و ارحام مادری ما از مسلمات احوال<sup>۱۵۱</sup> مرحوم نراقی محسوب می گردد. مرحوم نراقی در نجف اشرف وفات می کند و مقبره او در نجف به صحن مطهر حضرت علی بن ابیطالب متصل می باشد.»

این بود، شرح اهمّیت مقام علمی، دینی و اجتماعی آخوندی که رویداد مورد نظر را نقل کرده است. اکنون، از اینجا به بعد نویسنده این کتاب رویداد را با واژه ها و جمله های فارسی کوتاه می کنم:

مرحوم نراقی در یکی از روزهای ماه رمضان در منزل غذائی برای افطار نداشته است، از اینرو همسرش به وی می گوید: «در منزل غذائی برای افطار نداریم و بنابراین، بهتر است تو از منزل بیرون بروی و خوراکی برای افطار تهیه کنی.»

مّا محمد مهدی نراقی که حتّی یک فلس پول سیاه در جیب نداشته از منزل بیرون می رود و یکسره برای زیارت اهل قبور، عازم گورستان «وادی السلام» که در نجف قرار دارد، می شود. پس از ورود به گورستان، در میان گورها می نشیند و فاتحه می خواند تا اینکه آفتاب غروب می کند و هوا کم کم رو به تاریکی می گذارد.

در این حال مشاهده می کند، گروهی از تازی ها، جنازه ای را آوردند و گوری برایش کردند و جنازه را در میان گور گذاشتند و سپس به او روی کردند و اظهار داشتند، چون ما کار داریم باید با شتاب باز گردیم، شما

<sup>۱۵۱</sup> این علامه آیت الله، «احوال» را به اشتباه «احوالات»، یعنی جمع در جمع به کار برده، ولی نویسنده برای جلوگیری از بدآموزی خوانندگان ارجمند آنرا به «احوال» اصلاح و تغییر داده است.

مهر فرموده و بقیه تشریفات دفن جنازه را انجام دهید و آنجا را ترک کردند. آخوند تهرانی از قول آخوند قهرمان داستان (آخوند نراقی) ادامه می‌دهد:

من در میان گور رفتم تا کفن را باز کرده و چهره مرده را روی خاک بگذارم و بعد گور را با خاک بپوشانم. ولی، به‌گونه ناگهانی مشاهده کردم، دریچه‌ای در داخل گور باز شد. داخل دریچه شدم، دیدم باغ بزرگی در آنجا وجود دارد که دارای درخت‌های سرسبزی بوده و میوه‌های گوناگون دارند. در یک سوی باغ، راهی وجود داشت که با جواهرات گوناگون فرش شده بود. من بدون اختیار وارد آن راه شدم و به سوی آن کاخ پیش رفتم. پس از رسیدن به کاخ، از پله‌های آن که با خشت‌های جواهرات بهادر ساخته شده بود، بالا رفتم و داخل اتاقی شدم که در بالای آن، شخصی نشسته و گرداگرد او را افرادی فرا گرفته بودند.

من سلام کردم و نشستم. آن افراد پاسخ سلام را دادند. سپس، مشاهده کردم که آنها از فردی که در بالای اتاق نشسته بود، از وضع و احوال نزدیکان و بستگان خود پرسش می‌کردند. آن مرد بسیار شاد به نظر می‌رسید و به پرسش‌های دیگران پاسخ می‌داد. ناگهان مشاهده کردم، ماری از در وارد شد و یکسر به سوی آن مرد رفت و به او نیشی زد و سپس از اتاق خارج شد. آن مرد از اثر نیش مار به خود پیچید و سپس دوباره به حال نخست بازگشت کرد و به سخن گفتن با آن مرد ادامه داد.

پس از چند لحظه، دوباره آن مار وارد اتاق شد و به مردی که در بالای اتاق نشسته بود، نیش دیگری زد و به ترتیب مرتبه پیش از اتاق خارج شد. آن مرد دوباره حالش دگرگون و رنگ چهره‌اش تغییر یافت، ولی باز به خود آمد و به سخن گفتن ادامه داد.

من، شکیبائی خود را از دست دادم و از آن مرد پرسش کردم: «آقا شما کیستید؟ اینجا کجاست؟ این کاخ به چه کسی تعلق دارد؟ و این

مار برای چه به شما نیش می زند؟»

آن مرد پاسخ داد: «من همان مرده‌ای هستم که هم اکنون مرا در این گور گذاشته‌اند و این باغ بهشت، محلّ برزخی است که الله بهره من فرموده و تو از دریچه گور، وارد آن شده‌ای. این کاخ و درختان میوه با شکوه و جواهرات آن نیز به من تعلق دارد و این افراد نیز بستگان من هستند که پیش از من بدرود زندگی گفته و اینک برای دیدار نزد من آمده و از حال بازماندگان و بستگان خود در دنیای زندگان از من پرسش می‌کنند.

پرسش کردم: «این مار چرا به تو نیش می زند؟»

پاسخ داد: «من مردی مسلمان و مؤمن و اهل نماز، روزه و خمس و زکات هستم، ولی در دنیا تنها یک عمل نایجا انجام داده‌ام که آن مار بدان سبب به من نیش می‌زند. عمل نایجای من این بوده که در یک روز گرم تابستان، از کوچه‌ای می‌گذشتم و مشاهده کردم، دکانداری با مشتری خود مشغول بحث و گفتگوی نزدیک به نزاع هستند. دکاندار مدعی بود که مشتری به او سیصد دینار (شش شاهی) بدهکار است و مشتری ادعا می‌کرد که به او پنج شاهی بدهکار است.

من در جایگاه میانجی و داور به دکاندار گفتم، او از نیم شاهی بگذرد و از مشتری نیز خواستم از نیم شاهی صرف‌نظر کند و به دکاندار پنج شاهی و نیم پردازد. دکاندار ساکت ماند و چیزی نگفت و اختلاف به همین ترتیب رفع گردید، ولی چون حقّ با دکاندار بود و من به اندازه نیم شاهی حقّ او را نادیده گرفته بودم، از اینرو الله به این مار فرمان داده است، هر یک ساعت مرا نیش بزند تا اینکه روز قیامت فرا رسد و با شفاعت محمد و آل او از این عذاب، نجات یابم.

پس از آن من برخاستم و گفتم، عیالم در خانه منتظر می‌باشد و باید بروم و برایش افطار ببرم. مردی که در بالای اتاق نشسته بود، برخاست و مرا تا محلّ خروج از اتاق بدرقه کرد و در لحظه خداحافظی یک کیسه برنج

کوچکی به من داد و گفت: «این برنج خوبی است، آنرا برای همسران ببرید.»

من کیسه برنج را گرفتم و از باغ بیرون آمدم و از دریچه‌ای که وارد باغ شده بودم، خارج گردیدم و خود را داخل همان گور یافتم و مشاهده کردم، مرده به همان کیفیت روی زمین افتاده و از دریچه‌ای که به باغ بهشت منتهی می‌شد، دیگر خبر و نشانی نبود. من از گور بیرون آمدم و خشت‌ها را گذاشته و گور را از خاک پر کردم و به سوی منزل رهسپار شدم و کیسه برنج را برای پختن به همسرم دادم.

همسرم پیوسته از برنج آن کیسه غذا می‌پخت و آنچنان بوی خوشی از آن برنج به مشام می‌رسید که همه همسایه‌ها از ما می‌پرسیدند، این برنج را از کجا خریده‌ایم؟ و جالب اینکه هر اندازه که از آن برنج برای پختن خوراک برداشت می‌کردیم، هیچگاه از وزن و درونمایه برنج کاسته نمی‌شد و به همان اندازه باقی می‌ماند.

یک روز که من در خانه نبودم، مهمانی به منزل ما آمده بود و چون بوی عطر آن برنج فضای خانه را پر کرده بود، مهمان از همسرم می‌پرسد، آن برنج از کجا خریداری شده و همسرم ناچار می‌شود، جریان رویداد را برای آن مهمان شرح دهد. از آن پس، هر زمانی که از آن برنج برای پختن غذا برداشت می‌کردیم، از وزن برنج کاسته می‌شد تا سرانجام به پایان رسید.

### بازنمود

«چارلز کلب کارلتون» Charles Caleb Carlton از اندیشمندان و نویسندگان شهیر انگلیسی سده نوزدهم می‌گوید: «برخی از فریب‌ها آنچنان به حقیقت نزدیک جلوه می‌کنند که نپذیرفتن آنها نابخردانه به نظر می‌رسد.» ولی، دروغ‌پردازی‌های پیشه‌وران دینی، چنانکه نمونه‌هایی از آنها را در این فصل بررسی کردیم، آنچنان با خرد و منطق و کارکرد مغز سالم فاصله

دارند که براستی اندیشه و درایت انسان را از جنبش بازمی‌دارند. سخنانی را که محمد هنگام کفن و دفن «سعد بن معاذ» و آخوندهای یاد شده به‌عنوان رویدادی که خود آنرا مشاهده کرده، بر زبان آورده‌اند، تا آن اندازه نابخردانه است که حتی در افسانه‌های جن‌ها و پری‌ها نیز مانند آنها را نمی‌توان یافت. ولی جای نهایت شوریختی است که گروهی از افراد به این گونه دروغ‌پردازی‌های گستاخانه دین و ایمان می‌بازند و روزگار خود را با آنها تلف می‌سازند. به هر روی، نفس و نهاد بی‌پایه و مسخره افسانه‌هایی که این پیامبران و ملأیانی که یک پالان عنوان و القاب بار خود کرده‌اند، برای هر انسان خردوری روشن بوده و نیاز به توضیح بیشتری ندارد، ولی درباره چگونگی سلسله رویدادهایی که این ملأیان ذکر کرده‌اند، چند نکته کوتاه شایان بررسی است:

۱- با توجه به اینکه محمد بن عبدالله خود وظیفه کفن و دفن «سعد بن معاذ» را بر عهده گرفته و ملأ محمد مهدی نراقی نیز با در حدود نیم صفحه عنوان دینی، به آن آسانی وظیفه گورکنی و دفن آن مرده را بدون پرسش انجام داده، معلوم می‌شود که مرده شونی، گورکنی و دفن مرده‌ها، یکی از وظایف تردیدناپذیر پیامبرکاری، ملأگری و روضه‌خوانی به شمار می‌رود. با در نظر گرفتن این واقعیت، اینهمه خونریزی‌های وحشیانه‌ای که ملأیان دولتمرد با غایت بیشرمی برای نگهداری قدرت در ایران انجام می‌دهند، مفهومی تازه و قابل درک پیدا می‌کند.

۲- از این ملأی پریشان‌مغزی که این افسانه کودکانه را برای اثبات دروغ بالدار جد ریاکارش محمد بن عبدالله سر هم کرده، باید پرسش کرد، در حالیکه خود می‌گوید، در زمانی که هوا رو به تاریکی می‌رفت، مرده را به گورستان آوردند، آیا برای گذراندن رویدادهایی که بنا به حکایت او در باغ بهشت انجام گرفته؛ همچنین پیمودن فاصله مسافت بین خانه و گورستان «وادی السلام» و بر عکس و نیز انجام دفن مرده و پر کردن گور او و بسر بردن مدتی در بهشت و سرانجام پختن برنج، هیچ زمانی لازم نبوده که او

موفق شده است، برای افطاری آن شب از کیسه برنجی که در باغ بهشت به وی داده شده، استفاده کند؟

۳- خواننده خردوری که این رویداد را می‌خواند، بدون تردید نمی‌تواند باور کند که یک مغز سالم به‌اظهار چنین دروغ‌های بالداری دست بزند؛ چه رسد به‌اینکه چنین افسانه‌های خردآزاری بوسیله آخوندهائی که یک پالان عناوین و القاب دینی با خود یدک می‌کشند، به‌پیروی از پیامبر فریگیشان، ساخته شده باشد. ولی، باید دانست، درونمایه کتاب قرآن و اصول اسلام نیز تافته‌ای از بافته همین افسانه‌ها و دروغ‌پردازی‌های خرد ستیز و غیر منطقی است که شوربختانه، ما آنها را از راه ارث در ایمان خود جای می‌دهیم و عمری را با این خرافات دژنهادانه روزگار تلف می‌کنیم.

۴- اگرچه افسانه روز قیامت و اینهمه هزل گوئی‌های نابخردانه از مغزهای پریشانی که خواست‌های جاه‌طلبانه و دنیا دوستانه، آنها را بیمارگونه کرده ناشی می‌شود؛ با این وجود، چقدر بجاست که برآستی دنیای دیگری وجود می‌داشت و افرادی را که در این دنیا با پذیرش این افسانه‌های خردستیز به‌خرد و شرف و نیوند انسانی خود به‌گونه ویژه و به‌خرد و درایت بشریت به‌گونه کلی اهانت می‌کردند. کیفر می‌داد.

## فصل دوازدهم

# هنگامه روز قیامت

هرگاه برای یافتن خدا نزد افراد مقدس بروید، پیش از شناختن خدا بوسیله آنها خورده خواهید شد.  
گفته رومانیایی

پس از اینکه نشانه‌های پیش از فرا رسیدن روز قیامت به وقوع پیوست، روز قیامت آغاز می‌شود. روز قیامت، پس از نام «اللّه» از هر واژه دیگری بیشتر در قرآن ذکر شده است. قرآن در ۲۵۰ مورد به روز قیامت اشاره کرده و پیوسته مردم را از رویداد روز قیامت تهدید می‌کند و به وحشت می‌اندازد.<sup>۱۵۲</sup> اگرچه، خواندن آیه‌های زیر درباره روز قیامت بغیر از فرسایش روانی اثر دیگری ندارد، ولی چون کمتر کسی ممکن است، باور کند چنین مطالبی در قرآن آمده، از اینرو ذکر آنها به شرح زیر بی‌مناسبت به‌نگر نمی‌رسد:

آیه‌های ۱ تا ۵ سوره انفطار می‌گویند:

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْأَنْهَارُ فَجُرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ ﴿٤﴾  
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ

در این هنگام، آسمان شکافته می‌شود. ستارگان فرو می‌ریزند. آب دریاها روان می‌شود. افراد مردم از گورها برمی‌خیزند. و هر کسی

---

<sup>۱۵۲</sup> آیه ۷ سوره شوری؛ آیه ۳ سوره دخان؛ آیه ۲ سوره یونس؛ آیه ۴۴ سوره ابراهیم.

می‌داند در کجای کار قرار دارد .

آیه‌های ۱۰۵ تا ۱۰۸ سوره طه نیز درباره روز قیامت می‌گویند:

وَسْتَأْتُونَكَ مِنَ الْجِبَالِ فَذَلُّنَّ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَعِوَجَ لَهُمْ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا

ای رسول، هر گاه از تو پرسش کنند که کوهها در روز قیامت چه خواهند شد؟ پاسخ بده، خدای من آنچنان آنها را از ریشه درآورد که همه تبدیل به خاک می‌شوند و خاکشان را نیز بر باد خواهد داد. آنگاه پستی و بلندی‌های زمین را هموار و یک سطح گرداند، به گونه‌ای که در آن پستی و بلندی دیده نخواهد شد. و مردم همه به پهنه قیامت فرا خوانده خواهند شد. صداها نزد الله خاموش می‌شود و تنها از زیر لب و آهسته شنیده خواهد شد.

آیه ۶۸ سوره زمر، چگونگی روز قیامت را بدین گونه شرح می‌دهد:

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ

و در شیپور دمیده شود و دیگر هر که در آسمان و زمین است، جز آنکه خدا زنده ماندنش را اراده کرده، همه یکسره به کام مرگ فرمی روند و آنگاه بار دیگر شیپور دمیده می‌شود و همه آدمیان برمی‌خیزند و روز قیامت را مشاهده می‌کنند.

هنگامی که محمد درباره روز قیامت لاف‌زنی و دروغ‌پردازی می‌کرد، تازی‌ها او را مورد مسخره قرار می‌دادند و به سخنان او می‌خندیدند. از اینرو، محمد آیه ۱ سوره نحل و آیه‌های ۳۸ و ۴۱ سوره انبیاء و آیه ۱۸ سوره شوری را در قرآن وارد کرد که در این باره می‌گویند:

آیه ۱ سوره نحل:

أَنذَرْتُكُمْ يَوْمَئِذٍ لَّا تَسْمَعُونَ سَبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

فرمان خدا درباره روز قیامت به زودی فرا می‌رسد، پس شما کافران با



تمسخر و شوخی درخواست نکنید که نسبت به این روز شتاب به کار برده شود .

آیه ۳۸ سوره انبیاء:

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و کافران می گویند ، این وعده قیامت اگر راست می گوئید ، چه زمانی خواهد بود ؟

آیه ۴۱ سوره انبیاء:

وَلَقَدْ آسَفْنَاهُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

و همانا مردم پیامبران پیش از ترا هم مسخره می کردند تا آنکه مجازات عمل خود را دیدند .

آیه ۱۸ سوره شوری:

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ  
أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

آنهایی که به روز قیامت ایمان ندارند با تمسخر درخواست شتاب در آمدن آنرا می کنند ، ولی اهل ایمان از چنین روز سختی ترس دارند و می دانند که چنین روزی فرا خواهد رسید .

این بود گزیده‌ای از آیه‌های قرآن و بیهوده گوئی‌های آنها درباره روز قیامت . اکنون پیش از اینکه به شرح این فانتزی مسخره ادامه دهیم ، به شرح گزیده‌ای از حدیث‌های اسلامی در این باره می پردازیم:

صحیح البخاری می نویسد ، محمد پیامبر اسلام ، با نشان دادن انگشت‌های دوم (سبایه) و میانه خود گفته است: «زمان ظهور من و فرا رسیدن روز قیامت ، مانند این دو انگشت من است.»<sup>۱۵۳</sup> در جای دیگری محمد می گوید: «ساعت روز قیامت را کم و بیش در پیش روی خود می بینم.»<sup>۱۵۴</sup>

«ابوهریره» می گوید ، من از محمد شنیدم که گفت: «روز قیامت فرا نخواهد رسید ، مگر زمانی که زنان طایفه < دوس > هنگامی که

<sup>153</sup> Sahih al-Bukhari, Kitab al-tafsir, commentary on Surat al-Nazi'ah, 6/206.

<sup>154</sup> Ibn Kathir, The Signs before the Day of Judgement, p. 9.

به پرستش < ذوالخلصه > می‌روند، کفل‌هایشان به حرکت درمی‌آید. «  
 < ذوالخلصه > در زمان جاهلیت بتی بود که به طایفه < دوس > ویژگی  
 داشت و مورد پرستش این طایفه قرار می‌گرفت. ( صحیح البخاری) <sup>۱۵۵</sup>  
 «ابوهریره» همچنین از قول محمد روایت کرده است که گفت: «در  
 جریان روز قیامت، یک گنج طلائی در رودخانه فرات کشف خواهد شد  
 که هر کسی در آن زمان، وجود داشته باشد، نباید از آن بهره‌برداری  
 کند.» <sup>۱۵۶</sup>

حدیث دیگری که از قول محمد بوسیله «ابوهریره» روایت شده،  
 می‌گوید: «روز قیامت، زمانی فرا خواهد رسید که یک کوه طلا در  
 رودخانه فرات کشف می‌شود و مردم بر سر آن با یکدیگر به جنگ  
 خواهند پرداخت. نود و نه در صد افرادی که در آن جنگ شرکت  
 می‌کنند، جان خود را از دست خواهند داد، ولی هر یک از آنها فکر  
 می‌کند که در آن جنگ، آن کوه طلا تنها بهره او خواهد شد.» <sup>۱۵۷</sup>  
 (صحیح مسلم)

«ابوهریره» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «روز قیامت  
 زمانی فرا خواهد رسید که رویدادهای زیر از پیش به وقوع پیوسته باشد:  
 دو گروه که هر دو دارای یک مذهب هستند با یکدیگر جنگ خواهند  
 کرد و در نتیجه این جنگ، تلفات بسیاری به وجود خواهد آمد. در  
 حدود ده دجال ظهور خواهند کرد و هر یک به دروغ ادعا خواهند نمود  
 که پیامبر الله هستند. دانش و آگاهی از بین مردم رخت برخواهد  
 بست و زلزله‌های فراوانی رخ خواهد داد. زمان به زودی خواهد گذشت  
 و بلا و مصیبت همه‌جا گیر خواهد شد و کشت و کشتار افزون خواهد  
 گردید. ثروت به اندازه‌ای بین مردم زیاد خواهد شد که ثروتمندان از  
 اینکه کسی زکات آنها را پذیرش نکند، به نگرانی خواهند افتاد.  
 هنگامی که کسی به دیگری زکات می‌دهد، او خواهد گفت: < من

<sup>155</sup> Sahih al-Bukhari, *Kitab al-Fitan*, 8/182.

<sup>156</sup> *Ibid.*, 9/73.

<sup>157</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah*, 8/174.

نیازی به آن ندارم < مردم در ایجاد ساختمان‌های بلند با یکدیگر به رقابت خواهند پرداخت. هر کسی از نزدیک گور دیگری گذر کند، می‌گوید: > ای کاش، من به جای کسی که در این گور خفته است، می‌بودم! <»

کتاب / حدیث صحیح البخاری که تمام فقهای اسلام ارزش و اعتبار حدیث‌های آنرا دستینه گذاشته‌اند، می‌نویسد: « روز قیامت به گونه ناگهانی فرا خواهد رسید: در این زمان، کسی که شیر شتر ماده‌اش را دوشیده، فرصت نوشیدن آنرا نخواهد یافت؛ همچنین، مردی که سطل آبی را تعمیر کرده است تا در آن آب بریزد و با آن گاوها و گوسفندانش را آب بدهد، پیش از آنکه بتواند آب در آن سطل تعمیر شده بریزد، روز قیامت فرا رسیده است، و نیز مردی که لقمه‌ای را بلند کرده است تا در دهان بگذارد، پیش از آنکه آن لقمه به دهانش برسد، روز قیامت او را دربر گرفته است.»<sup>۱۵۸</sup>

«حدیفه ابن الیمین» گفته است: «من درباره بلاهاتی که بین زمان کنونی و روز قیامت روی می‌دهد، از تمام افراد بشر بیشتر آگاهی دارم. این موضوع بدان سبب نیست که محمد، پیامبر الله، بلاها و رویدادهای پیش از روز قیامت را به گونه خصوصی و محرمانه به من گفته است، بلکه فرمود دانش و آگاهی من از آن رویدادها اینست که من روزی در بین افرادی که محمد برای آنها در باره روز قیامت سخن می‌گفت، حاضر بودم و اکنون همه آنها بغیر از من درگذشته‌اند. محمد در آن روز از سه مصیبت سخن گفت که کمتر کسی می‌تواند از آنها جان سالم بدر ببرد. برخی از این بلاها، مانند رویداد طوفان در تابستان هستند، برخی دیگر بزرگ و بعضی نیز کوچک می‌باشند.» (صحیح مسلم)<sup>۱۵۹</sup>

«ابوهریره» گفته است: «من از لبان محمد شنیدم که گفت: > اگر عمر شما به روز قیامت مجال دهد خواهید دید که خشم و غضب الله، مردم را دربر گرفته و آنها شلاق‌هایی در دست دارند که شبیه دم گاو

<sup>158</sup> Sahih al-Bukhari, Kitab al-Fitan, 9/74.

<sup>159</sup> Sahih Muslim, Kitab al-Fitan Wa Ashrat al-Sa'ah, 8/172.

است. <»

«ابوهریره» همچنین می‌گوید، از پیامبر شنیده است که او گفت: «در بین افراد دوزخی دو گروه وجود دارند که من هنوز آنها را مشاهده نکرده‌ام. گروه اول افرادی هستند که شلّاقی مانند دم گاو در دست دارند و بوسیله آن مردم را می‌زنند. گروه دوم، زنانی هستند که اگرچه لباس برتن دارند، ولی لخت می‌باشند. این زنها گمراه شده و دیگران را نیز گمراه می‌کنند و چهره‌هایشان مانند کوهان شتر است. بدیهی است که اگرچه بوی پر عطر بهشت از راه دور به مشام آنها می‌رسد، ولی هیچگاه نه تنها روی بهشت، بلکه هیچ اثری از بهشت را به چشم نخواهند دید.»<sup>۱۶۰</sup>

«انس بن مالک» از قول محمد روایت می‌کند که شخصی از محمد پرسش کرد: < هنگامی که ما مردم از انجام اعمال نیک دست می‌کشیم و به کردار زشت روی می‌کنیم، چه پیش خواهد آمد؟ > محمد بن عبدالله پاسخ داد: < آنچه که برای اسرائیلی‌ها روی داد، به سر شما نیز خواهد آمد: هنگامی که زنا بین رهبران شما رواج می‌یابد، دانش و آگاهی در اختیار افراد طبقه پائین قرار خواهد گرفت و قدرت به دست بی‌ارزش‌ترین افراد خواهد افتاد. >» (ابن ماجه)<sup>۱۶۱</sup>

«ابوهریره» از قول محمد روایت می‌کند که او گفت: «وای بر حال تازی‌هایی که بلای بزرگ به زودی بر آنها فرود خواهد آمد این بلا مانند وحشت تاریکی شب خواهد بود. مردی در هنگام بامداد، در جایگاه یک فرد با ایمان از خواب برخواید خلست و هنگامی که تاریکی شب فرا برسد، فردی کافر و بدون ایمان خواهد بود. مردم دین خود را با مقدار ناچیزی از مادیات زندگی خواهند فروخت. فردی که بتواند در این روز (قیامت)، دین خود را نگهداری کند، مانند فردی است که جرّقه آتش و یا خاری را در مشت خود می‌گیرد.» (احمد بن حنبل)<sup>۱۶۲</sup>

در کتاب صحیح البخاری، حدیثی وجود دارد که می‌گوید، یک تازی

<sup>160</sup> Sahih Muslim, *Kitab al-Jannah Wa Sifat Na'imihā Wa Ahliha*, 8/155-156.

<sup>161</sup> Ibn Majah, narrated a similar Hadith in *Kitab al-Fitan* (Hadith 4015), 2/1331.

<sup>162</sup> Ahmad Ibn Hanbal, *Musnad*, 2/390.

بدوی از محمد پرسش کرد، روز قیامت چه زمانی فرا خواهد رسید؟ محمد پاسخ داد: «این روز به گونه یقین فرا خواهد رسید. ولی، آیا شما خود را برای فرا رسیدن این روز آماده کرده‌اید؟» آن مرد گفت: «ای پیامبر خدا، من از لحاظ برکزاری نماز و انجام کارهای نیک، خود را برای چنین روزی آماده نکرده‌ام، ولی به‌الله و پیامبر او عشق می‌ورزم.» محمد بن عبدالله اظهار داشت: «آنهائی را که تو دوست داری، با تو خواهند بود.» مسلمانان با شنیدن این گفته محمد بسیار شاد شدند.<sup>۱۶۳</sup>

برخی از حدیث‌های اسلامی می‌گویند، از محمد درباره روز قیامت پرسش شد. او نگاهی به یک پسر جوان انداخت و گفت: «اگر این جوان از عمر طبیعی بهره ببرد، پیش از اینکه به سن سالخوردگی برسد، شما روز قیامت را خواهید دید.»<sup>۱۶۴</sup> صحیح البخاری، عقیده دارد، هدف محمد بن عبدالله از ذکر این نکته اشاره به «مرگ» و زندگی بعد از آن بوده است. زیرا، هر کسی که شربت مرگ را می‌نوشد، وارد زندگی پس از آن می‌شود. به همین سبب، گروهی را عقیده بر آنست که هنگامی که شخصی زندگی را بدرود می‌گوید، روز قیامتش آغاز می‌شود.

«این کثیر»<sup>۱۶۵</sup> می‌نویسد: برخی از افراد بدون ایمان، حدیث بالا را به گونه اشتباه تفسیر می‌کنند و می‌گویند که پیشگویی محمد در این باره درست نبوده است؛ در حالیکه باید دانست که دانش زمان فرا رسیدن روز قیامت تنها نزد الله است و او این آگاهی را در اختیار هیچ فردی قرار نداده است. آیه ۳۴ سوره لقمان به این مورد اشاره کرده و می‌گوید، آگاهی از فرا رسیدن روز قیامت را تنها الله می‌داند و بس. این آیه و باز شکافی آن در صفحه‌های ۴۱ تا ۴۴ فصل دوم همین کتاب به تفصیل شرح داده شده است.

<sup>۱۶۳</sup> حدیثی شبیه به این حدیث نیز در کتاب‌الادب، نوشته صحیح البخاری ذکر شده است: نقل از:

Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, trans. Huda Khatib (London: Dar Al Taqwa Ltd.); p. 9

<sup>۱۶۴</sup> Sahih al\_Bukhari, *Kitab al-Adab*; Sahih Muslim, *Kitab al-Fitan Was Ashrat al-Sa'ah*.

<sup>۱۶۵</sup> Ibn Kathir, *The Signs before the Day of Judgement*, p. 10.

\*\*\*\*\*

قرآن و حدیث‌های اسلامی می‌گویند، پیش از فرا رسیدن روز قیامت، اسرافیل سه مرتبه در شیپور خواهد دمید. با نخستین شیپور اسرافیل، بهت و آشفتگی همه جا را فرا خواهد گرفت و تمام موجودات زمین و آسمان‌ها بغیر از افرادی که الله اراده کند، به لرزه خواهند افتاد. همچنین، پس از اینکه اسرافیل برای بار نخست در شیپور می‌دمد، تمام ساختمان‌ها و نیز کوهها پودر شده و با خاک یکسان می‌شوند، خورشید تاریک می‌گردد؛ ستاره‌ها روی مردگان فرشتگان که بین آسمان و زمین آویزان هستند، می‌افتند. دریاها خشک می‌شوند و یا به قولی آتش می‌گیرند و خورشید و ماه و ستارگان در آنها واژگون می‌گردند. تمام ۲۹ آیه سوره تکویر به رویداد قیامت ویژگی یافته و می‌گوید، در آنروز امور مردم آنچنان به سختی خواهد گرائید که زنانی که مشغول شیر دادن کودکان خود هستند، آنها را رها می‌کنند و حتی شتر ماده‌ای که ده ماهه آبستن بوده و بزودی باید بچه‌اش را بزاید، با بی‌اعتنائی روبرو می‌شود. جانوران وحشی همه از صدای شیپور به وحشت می‌افتند و به یکدیگر می‌پیوندند.

سپس، اسرافیل برای مرتبه دوم شیپور را به صدا در می‌آورد. با بلند شدن نفیر شیپور دوم، تمام موجودات روی زمین و آسمان‌ها، بغیر از آنهایی که الله اراده کند، در یک چشم بهمزدن نابود می‌شوند. به گفته دیگر، با دمیدن شیپور در مرتبه دوم، تنها الله و عرش او و بهشت و دوزخ و ساکنان آنها زنده خواهند ماند و سایر موجودات، همه نابود خواهند شد. آخرین موجودی که جان خواهد داد، «ملک الموت» و یا عزرائیل، فرشته مرگ خواهد بود.

چهل سال پس از رویدادهای بالا، شیپور برای سومین مرتبه بوسیله اسرافیل که الله به او و جبرئیل و میکائیل، دوباره جان داده و در اورشلیم روی «الصخره» ایستاده‌اند، به صدا در خواهد آمد و روز قیامت

آغاز خواهد شد. با بلندشدن صدای شیپور برای سومین مرتبه، تمام استخوان‌های پوسیده و بدن‌های متلاشی شده و شهلیده افراد انسان و روان‌های سرگردان آنها دوباره به هم پیوند خواهند خورد و برای رسیدگی و داوری الله زنده خواهند شد و برپا خواهند ایستاد. نخستین فردی که زنده می‌شود و برپا می‌ایستد، محمد بن عبدالله خواهد بود.

باید دانست که پیش از مرحله بالا، مدت چهل سال باران خواهد بارید. این باران از آبهای زیر عرش الله که «آب زندگی» نامیده می‌شود، خواهد بارید و ارتفاع آن دست کم به پنج متر خواهد رسید<sup>۱۶۶</sup> و هنگامی که به بدنهای متلاشی شده مردگان برسد، مانند آبی که دانه را در زیر زمین بارور می‌کند و می‌رویاند، به مردگان جان و زندگی خواهد بخشید. همسان با سایر ناهمگونی‌های یاقه گوئی‌های قرآن آیه ۴ سوره سجده، درازای روز قیامت را یکهزار سال و آیه ۴ سوره معارج، آنرا پنجاه هزار سال ذکر می‌کنند.

در روز قیامت، آنهایی که به آمرزش ابدی دست خواهند یافت با شادی و خوشروئی از خواب مرگ برمی‌خیزند و آنهایی که سرنوشت دردناک زندگی در دوزخ بهره‌شان خواهد شد با نگرانی و اندوه سر از خواب مرگ برخوانند داشت. افراد بشر با بدن کامل و همانگونه که از شکم مادر زایش یافته‌اند، زنده خواهند شد و برای حسابرسی در پیشگاه دادرسی دادگری الهی ظاهر خواهند گردید. به گفته دیگر، بدن آنها لخت، پاهایشان برهنه و آلت تناسلی آنها ختنه نشده است. زمانی که محمد چگونگی رویداد روز قیامت را برای عایشه شرح می‌داده، هنگامی که به موضوع لخت بودن افراد بشر در صحرای محشر اشاره می‌کند، عایشه از محمد پرسش می‌نماید، آیا حضور

<sup>۱۶۶</sup> این دیدمان در نوشتارهای مقدس کلیمی‌ها نیز وجود دارد و محمد آنرا از آنها برداشت کرده است.  
نگاه کنید به: Bereshit rabbah:

افراد بشر به حالت لخت مادرزاد در روز قیامت در پیشگاه الله و نگاه کردن آنها به بدن‌های یکدیگر، خلاف اخلاق نخواهد بود؟ محمد پاسخ داده است که در آنروز افراد مردم آنقدر سرگرم و گرفتار مشکلات خود خواهند بود که کسی به این نکات توجهی نخواهد داشت. همچنین، افراد مردم با همان اندیشه‌ها و عقاید و ایمان و یا بی‌دینی که از دنیا رفته‌اند، دوباره زنده خواهند شد.

دوباره مکانی که در آنجا روز قیامت برپا می‌شود، قرآن و حدیث‌های اسلامی می‌گویند، آن محل در روی زمین است، ولی تا کنون درباره اینکه در چه نقطه‌ای از روی زمین، روز محشر تشکیل می‌شود، اتفاق عقیده وجود ندارد. برخی می‌گویند محمد گفته است، روز قیامت در سوره برپا می‌شود و گروهی دیگر باور دارند که این روز در یک تکه زمین بدون ساختمان و سکنه برپا خواهد شد.

امام غزالی می‌گوید، روز قیامت در سرزمین دیگری که از نقره ساخته شده و با کره زمین تفاوت دارد، برپا خواهد شد. عقیده غزالی در این باره از آیه ۴۸ سوره ابراهیم برداشت شده که می‌گوید:

يَوْمَ نَبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ

روزی که زمین را بغیر از این زمین تبدیل می‌کنیم...

می‌دانیم که برپایه علم منطق، از یک فرض نادرست هیچگاه نتیجه درست و منطقی به دست نخواهد آمد، ولی یکی از آخوندهای ایرانی به نام سید مجتبی موسوی لاری<sup>۱۶۷</sup> که کتابی زیر فرنام *مبانی اعتقادات در اسلام* در ۹۸۸ صفحه به رشته نگارش درآورده و ۲۱۴ صفحه آنرا (۵۰۱ تا ۷۱۵)، زیر فرنام «بحثی پیرامون معاد» به بحث در باره روز قیامت ویژگی داده است، مانند سایر نویسندگان مذهبی یا برپایه ایمان و یا از روی ریا، افسانه‌های غیر منطقی و خردستیز قرآن را، رویدادهای واقعی و آزمون شده فرض کرده و بر این پایه با استناد به افسانه‌های

<sup>۱۶۷</sup> سید مجتبی موسوی لاری، *مبانی اعتقادات در اسلام* (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸).



غیر واقعی و خردناپذیر آیه‌های ۲۵۹ و ۲۶۰ سوره بقره که از هر گونه ارزش واقعی و منطقی خالی است، کوشش کرده است به اثبات روز قیامت و وقوع آن پردازد. وی در این راستا می‌نویسد:

سرگذشت عَزِیر و ابراهیم در قرآن، هر یک نمونه زنده معاد جسمانی است و الله برای این دو نفر به گونه عملی روز قیامت را ثابت کرده و چگونگی معاد جسمانی را آندو به چشم دیده‌اند. در داستان<sup>۱۶۸</sup> عَزِیر، قرآن گفته است که او سوار بر الاغ به مسافرتی می‌رفت و در اثنای سفر گذرش به مکانی که استخوان‌های پوسیده افرادی که مدت درازی از مرگشان می‌گذشت، برخورد کرد. در این هنگام، او به زرفای اندیشه‌گری فرو رفت و با خود فکر کرد، چگونه الله دوباره این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟

در همان لحظه الله جان او را گرفت و پس از گذشت یکصد سال، دوباره او را زنده کرد. سپس، الله از عَزِیر پرسش کرد: «چه مدتی در جایگاه مرگ بسر بردی؟» عَزِیر پاسخ داد: «یک روز و یا کمتر.» الله به وی اعلام داشت که او اشتباه می‌کند. زیرا، مدت یکصد سال از مرگ او گذشته و هرگاه وی به جسد متلاشی شده و پراکنده شده الاغش نگاه کند، به این موضوع پی خواهد برد. آنگاه، الله الاغ او را زنده کرد.

همچنین، الله برای نشان دادن قدرت خود، غذا و شراب<sup>۱۶۹</sup> را که زیر تأثیر عوامل طبیعی چون گرما و خورشید و طوفان و گرد و خاک،

<sup>۱۶۸</sup> نکته جالب اینجاست که آخوند موسوی لاری، در شرح این ماجرا، خود واژه «داستان» را به کار برده و گویا دست کم ناخودآگاهانه می‌دانسته است که سرگذشت این پیامبران، داستان‌ها و افسانه‌های فرضی و خیالی بیش نیست.

<sup>۱۶۹</sup> با توجه به اینکه در متن قرآن واژه «شرابیک» به معنی «شراب» به کار رفته، معلوم می‌شود، این آیه را محمد در زمانی به زبان آورده که هنوز شراب را برای مسلمانان حرام نکرده بوده است. زیرا، می‌دانیم که ابتدا شراب برای مسلمانان مجاز بود، ولی چون پیروان محمد در هنگام مستی بر اثر شراب و الکل از اجرای دستورهای او خودداری می‌کردند، از اینرو، شراب را برای مسلمانان حرام اعلام نمود.

زودتر از موجودات زنده فاسد، تبخیر و نابود می‌شوند، پس از گذشت یکصد سال همچنان سالم و دست نخورده نگه داشته بود تا عَزِیر پس از مدت یکصد سال دوباره زنده شد.<sup>۱۷۰</sup> آیه ۲۵۹ سوره بقره قرآن در این باره می‌گوید:

أَوَكَلَّيْكَ مَرَّ عَلَى قَرِيْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا  
فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ  
مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى جَمْرِكَ وَاجْمَعْكَ  
آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الطَّيْرِ إِلَى الطَّيْرِ كَيْفَ تُدْنِيهِمْ هَٰئِمًّا فَكَيْفَ تَنْكُسُوهَا لِحَمَاقًا فَلَمَّا  
تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یا بمانند آنکس (عزیر) به دهکده‌ای گذر کرد که ویران شده بود و گفت در شکفتم که چگونه الله این مردگان را زنده می‌کند. پس خداوند جان او را گرفت و پس از مدت یکصد سال دوباره او را زنده کرد و از وی پرسش نمود، چه مدت در مرگ بسر بردی؟ پاسخ داد، یک روز و یا کمتر. الله گفت، نه چنین نیست. تو مدت یکصد سال در مرگ بسر بردی. به خوراک و شراب و الاغ خود بنگر تا حقیقت برایت روشن شود و ما ترا برای مردم حجت قرار دادیم. و در استخوان‌های آن نگاه کن که چگونه به هم پیوستیم و بر آنها گوشت پوشانیدیم. چون چنین دید گفت، براستی که الله بر انجام هر چیز تواناست.

مورد دیگری که آخوند موسوی لاری، دلیل بر واقعیت روز قیامت

به شمار آورده، آیه ۲۶۰ سوره بقره است، به شرح زیر:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ ثُبُورٌ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُطَمِّئَنَّ  
قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ  
ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و چون ابراهیم گفت، ای الله به من نشان بده که چگونه افراد مرده را

<sup>۱۷۰</sup> مجتبی موسوی لاری، مبانی اعتقادات در اسلام، صفحه‌های ۶۲۲-۶۱۱

زنده می‌کنی؟ الله گفت، آیا تو به این موضوع ایمان نداری؟ ابراهیم پاسخ داد، چرا ایمان دارم، ولی می‌خواهم با چشم مشاهده کنم تا دلم آرام گیرد. الله به او گفت، چهار مرغ بگیر و گوشت آنها را درهم بیامیز و سپس هر یک را در بالای کوهی بگذار. سپس، آن مرغان را بخوان تا شتابان به سوی تو پرواز کنند و آنگاه بدان که الله بر همه چیز تواناست.

نکته دیگر آنست که افراد بشر در روز قیامت به همان وضع و در همان کیفیت روانی و عقیدتی که مرده‌اند، دوباره زنده خواهند شد. بدین شرح که اگر فردی در حالیکه به‌الله ایمان دارد، بمیرد، هنگامی که دوباره زنده می‌شود، شاد خواهد بود و مهمتر اینکه تمام سالهای بین مردن و دوباره زنده شدن، زمانی بسیار کوتاه در نظرش جلوه می‌کند. نویسندگان اسلامی متن آیه ۲۵۹ سوره بقره را که در بالا ذکر شد، دلیل این فراخواست می‌دانند.

### بازنمود

یکی از فنرودهای مهم خرافه‌خواهی و ژاژه‌پرستی، پیروی از فرهنگ موروثی و دیدمانهائی است که بوسیله نسل‌های پیشین در فرهنگ محیطی ما جا افتاده و بدون اینکه ما درباره آنها بازانندیشی و بازننگری کنیم، برای آنها ارزش راستین و خردپذیر قائل شده و ناخودآگاهانه آنها را در ایمان خود جای می‌دهیم. یکی دیگر از مزایای فریبنده کاربرد این روش آنست که چون با گزینش این راه با سایر افراد اجتماع هم‌رنگی نشان می‌دهیم، از این جهت احساس راحتی می‌کنیم. به گفته ساده‌تر، ما همیشه دل آسوده می‌داریم که نسل‌های پیشین، کتاب دینی ایمان ما را برایمان خوانده و دیگر لزومی ندارد که ما خود آنها را بازخوانی کنیم و آنها را مسئول خوب و بد اندیشه‌های دینی خود به شمار می‌آوریم. در پیمودن این راه ذهنی، ما آنچنان نسبت به خود

سخت‌ترند و درباره وظیفه‌ای که دیگران برای ما به فرجام رسانده‌اند، خوشبین می‌شویم که هیچگاه نمی‌اندیشیم که آیا نسل‌های پیش از ما در چه درجه‌ای از دانش و خرد، انگیزش احساس و یا چه میزانی از فشار، دین و ایمانی را که برای ما به ارث گذاشته‌اند، پذیرا شده‌اند. آیا آنها داوطلبانه به این کار تن در داده و یا در زیر فشارها و تهدیدهای غیر قابل تحمل پذیرای کیشی که به خود بسته‌اند، شده و یا اینکه پذیرش ایمان دینی خود را به شکل یک داد و ستد تجارتي انجام داده‌اند. به هر روی، هرگاه مسلمانی درونمایه کتاب قرآن، یعنی قانون اساسی دین و ایمان خود را با زبانی که برایش قابل فهم است، به قصد درک و نه احساسی که از ایمان موروثی او ناشی می‌شود، بخواند، برآستی کمتر کسی یافت می‌شود که برای باقی ماندن در این مغاک فریب‌خوردگی و خردباختگی، توان مغزی و روانی در خود ببیند. آیا ممکن است، فردی که در رشته ستاره‌شناسی آموزش دیده و با چگونگی جایگاه و گردش ستارگان و سیارات آشنائی دارد و یا حتی یک فرد عادی، آن گروه از سوره‌های کتاب قرآن (واقع، قیامت، قمر، زمر، رحمان، انبیاء و غیره) را که درباره روز قیامت، هرزه‌درائی کرده، بخواند و همچنان پیرو این کیش باقی بماند؟ آیا ممکن است، کسی آگاه شود که قرآن می‌گوید، در روز قیامت کوهها متلاشی و مانند پودر در هوا پراکنده می‌شوند؛ فاصله بین ماه و خورشید برداشته می‌شود؛ آسمان شکافته گشته، ستارگان فرو می‌ریزند؛ همه دریاها یکی می‌شوند و افراد انسان و جن‌ها با شیپور اسرافیل از گورها برمی‌خیزند؛ و این یاوه‌گوئی‌های نابخردانه‌ای را که در افسانه‌سازی برای کودکان نیز مانند‌اش دیده نمی‌شود، باور کند و همچنان ایمان خود را نسبت به کیشی که از چنین افسانه‌های خردستیزی تشکیل شده است، نگهداری کند؟

دلیل اینکه ما افراد انسان اینچنین، ساده و آسان افسانه‌های یاوه‌ای

را که درونمایه کیش‌های سامی را تشکیل می‌دهد، می‌پذیریم و نیروهای سازنده‌ای را که باید در راه والاسازی جایگاه انسانی خود و پیشرفت و بهبود شرایط زندگی و همبودگاهی که در آن بسر می‌بریم، به کار بریم؛ در راه پیروی از این خرافات خردستیز تلف می‌کنیم، آنست که هیچگاه اصول عقایدی را که به‌ارث به ما رسیده، نه بازخوانی کرده و نه در صدد درک آنها برمی‌آئیم.

نویسنده این کتاب از یک سو از اینکه وقت ارزشمند خوانندگان فرهیخته این کتاب را با شرح این سخنان بی‌پایه و خردستیزانه تلف می‌سازد؛ احساس شرم می‌کند، ولی از دگر سو، با توجه به اینکه بیش از یک بلیون (میلیارد) نفر از مردم دنیا به این دیدمان‌های بیهوده باور دارند و بویژه از اینکه مشاهده می‌کند، گروهی از پارازیت‌های کپک‌خورده اجتماع به‌نام شیخ، ملا، آخوند و روضه‌خوان قدرت را در کشور ما در دست گرفته و برپایه اصول و موازین بیهوده و مسخره اسلام که ارزش شوخی‌های سرگرم‌کننده را نیز ندارند، ملتی را افسون کرده و کشوری را به‌ژرفای واپس‌ماندگی، ویرانی و نابودی کشانیده‌اند، وظیفه میهنی خود می‌دانند که درونمایه کالاهای زشت، فریبگرانه، فسادآور و خردستیزانه دکان‌های فسادخیز این افراد فاسد و آسمند را روشن سازد.

به هر روی، سایر مطالب این فصل را به شرح زیر می‌توان بازنمود

کرد:

۱- با توجه به اینکه هیچ خرد و منطقی هر اندازه نیز که نارسا باشد، نمی‌تواند بپذیرد که جسم و استخوان انسانی که پس از هزارها سال به خاک تبدیل شده، دوباره زندگی یابد، از اینرو، برخی از نویسندگان و فقهای اسلام، برای کاهش از بی‌پایگی این عقیده، معاد را به چهار شکل تفسیر و تشریح کرده‌اند:

الف- گروهی آنرا جسمانی دانسته و باور دارند که جسم انسان پس

از نابودی در نتیجه مرگ، با چهره، جسم و روانی که از آثار جسم است، دوباره زنده می‌شود.

ب- برخی، معاد را تنها روانی دانسته و می‌گویند در روز قیامت، تنها روان انسان که دارای نهادی مجرد و جداگانه است، برای حسابرسی برپا می‌خیزد.

پ- گروهی دیگر عقیده دارند که معاد، نیمه جسمی و روحانی است. بدین شرح که افزون بر روان، جسم لطیفی که شیره پیکر انسان است، دوباره زنده می‌شود.

ت- هواخواهان دیدمان چهارم، عقیده دارند که پس از مرگ، جسم و روح انسان در سرای برزخ، در شرایطی بغیر از آنچه که در زندگی تجربه کرده‌اند، به زیستن ادامه می‌دهند و در روز قیامت، جسم و روان انسان دوباره زندگی عادی می‌یابند.

اگرچه، دیدمان‌های بالا، یکی از دیگری بی‌پایه‌تر و مسخره‌تر است، ولی به هر روی باید اشاره کنیم که برپایه متون قرآن که دو آیه آنرا در این فصل شرح دادیم و نیز حدیث‌هایی که از قول محمد ذکر کردیم، اسلام به شکل چهارم معاد اعتقاد دارد. یعنی، قرآن و اسلام باور دارند که فرد بشر پس از مرگ در گور که به اصطلاح، دنیای برزخ نامیده می‌شود، بسر خواهد برد و اگر نکوکار باشد، دریچه‌ای از بهشت و هرگاه بدکار باشد در دوزخ به‌روی او باز خواهد شد و در همین وضع باقی خواهد ماند تا روز قیامت فرا برسد. در روز قیامت، الله به حساب او رسیدگی خواهد کرد و از آن پس، در بهشت جاودانی و یا دوزخ ابدی جای خواهد گرفت.

در حالیکه، بی‌پایگی و نابخردی این دیدمان، جای بحث برای آن باقی نمی‌گذارد، با این وجود، باید به چند نکته در این باره اشاره کرد، یکی اینکه هرگاه، چنین دیدمان خردستیزی درست باشد، آیا بدن انسانی که سوخته شده، چگونه دوباره زندگی خواهد یافت؟ در زمان

ما که پیوند اندامهای بدن یک انسان به بدن فرد دیگر رواج گرفته، آیا این دادگرانه است که قلب یک انسان نکوکار که در جسم یک فرد گناهکار پیوند می‌شود، با جسم این فرد به دوزخ برود و در آنجا در آتش بسوزد؟

با توجه به نهاد غیر منطقی و نابخردانه دیدمان معاد جسمانی و اینهمه چیستانهایی که در باره این باور خرافی و خنده‌دار وجود دارد، «فردریک نیچه» در کتاب *The Anti-Christ, Twilight of the Idols*، از لحاظ اخلاقی و منطقی، این دیدمان را مورد انتقادهای بسیار شدید قرار داده است.

۲- هدف غائی محمد به گونه‌ای که از متون آیه ۷ سوره شوری و آیه ۴ سوره ابراهیم برمی‌آید، به دست آوردن قدرت حکومت تنها در شهر مکه بوده است. به همین دلیل، بینش او از دوره عمر خودش فراتر نرفته و سخنان بی‌پایه‌ای که در سراسر مطالب قرآن به نام الهامات الله بر زبان آورده، برای دستیابی به هدف‌های کوتاه مدت عمر خودش بوده است. از اینروست که می‌بینیم، او در آیه ۱ سوره قمر، برای به‌هراس انداختن مردم و کنترل آنها می‌گوید، ساعت و روز قیامت نزدیک شده است. در حدیث دیگری می‌گوید، زمان ظهور من و فرا رسیدن روز قیامت، مانند دو انگشت دوم و سوم من است. در جای دیگری می‌گوید، ساعت و روز قیامت را در پیش روی خود می‌بینم. در حدیثی دیگر می‌گوید، روز قیامت نزدیک به فرا رسیدن است. در گفتار دیگری به پسر جوانی اشاره می‌کند و می‌گوید، هرگاه، این جوان به گونه طبیعی به سن سالخوردگی برسد، روز قیامت را خواهد دید. و در آیه ۱ سوره انبیاء می‌گوید، روز قیامت به مردم نزدیک‌تر می‌شود. نکته جالب آنکه، در حالیکه نخستین آیه سوره قمر آشکارا می‌گوید، ساعت و روز قیامت نزدیک شده است، آخرین آیه سوره لقمان (آیه ۳۴)، روز قیامت را یکی از پنج موردی به شمار

می آورد که دانش آن تنها نزد الله است و بس و هیچکس دیگر از آن آگاهی نخواهد داشت.

۳- مهمتر از همه بیهوده گوئی های مورد بالا اینکه، محمد در قرآن درباره روز قیامت آنچنان ناهمگون سخن گفته که هرگاه، این ناهمگونی ها در کتاب دیگری نوشته می شد، نه تنها کسی به مطالب آن نگاه نمی کرد، بلکه نویسنده اش را پریشان مغز می خواند. بدین شرح که قرآن در چهار مورد (آیه ۱۸۷ سوره اعراف؛ آیه ۶۳ سوره احزاب؛ آیه ۴۷ سوره سجده و آیه ۸۵ سوره زخرف)، می گوید، تنها الله می داند، روز قیامت چه زمانی روی می دهد و بغیر از او هیچکس دیگر از این موضوع آگاهی ندارد. در شش مورد (آیه ۱ سوره انبیاء؛ آیه ۵۶ سوره نجم؛ آیه ۱ سوره قمر؛ آیه ۳۱ سوره رحمان؛ آیه ۱ سوره نحل و آیه ۴۰ سوره نباء)، می گوید، روز قیامت بسیار نزدیک شده است. در یک مورد (آیه ۱۷ سوره شوری، می گوید، روز قیامت ممکن است بسیار نزدیک باشد). و در دو مورد (آیه ۱۰۹ سوره انبیاء و آیه ۲۵ سوره مزمل)، محمد می گوید، او نمی داند روز قیامت نزدیک است و یا دور). براستی، تا چه اندازه برای کتابی که شمار یک بیلیون نفر از مردم دنیا به آن ایمان دارند، شرم آور است که نویسنده آن در ابتدای سوره انبیاء بگوید: «روز قیامت نزدیک شده» و در پایان همان سوره (آیه ۱۰۹)، با نهایت گستاخی گفتار نخست خود را نادیده بگیرد و بگوید: «... نمی دانم، روز قیامت نزدیک و یا دور خواهد بود!»

۴- به گونه ای که از متون آیه های ۳۶، ۳۷ و ۴۱ سوره انبیاء و آیه ۱ سوره نحل و آیه ۱۸ سوره شوری برمی آید، در ۱۴۰۰ سال پیش نیز تازی های بیابانی و نیمه وحشی عربستان، موضوع پیامبری محمد و آنهمه یاوه گوئی های او را مسخره می کرده اند، ولی در هزاره پیشرفته سۆم و در دوره گسترش کامپیوتر و شاهراه جهانی و در زمانی که افراد بشر به سایر کُرّات بال و پر می گشاید، شمار یک بیلیون نفر مسلمان،



خرد و درایت خود را زیر پا گذاشته و به این افسانه‌های نابخردانه، ایمان بسته‌اند.

۵- در حدیثی که محمد، عشق ورزیدن به‌الله و پیامبر او را جانشین نمازگزاری و انجام کردار نیک برای آماده شدن جهت فرا رسیدن روز قیامت، قرار می‌دهد، نکته بسیار باریکی وجود دارد که به‌خوبی هدف او را برای وادار ساختن مردم به فرمانبرداری از خود، آشکار و ثابت می‌سازد. بدین شرح که در آن حدیث، آن تازی به محمد می‌گوید: «من از لحاظ برگزاری نماز و روزه و انجام کارهای نیک، خود را برای فرا رسیدن روز قیامت آماده نکرده‌ام، ولی به‌الله و پیامبر او عشق می‌ورزم.» و محمد به‌گونه مستقیم به او پاسخ می‌دهد که همین عشق‌ورزی به‌الله و پیامبر او برایش کافی خواهد بود. این نکته نشان می‌دهد که محمد در نهاد، در پی نفوذ در تازی‌ها برای فرمانروائی کردن بر آنهاست و وسیله‌ای که برای رسیدن به این هدف برگزیده، دین اسلام و اجرای احکام الله است و زمانی که فرمانبرداری تازی‌ها از او به مرحله اجرا درآمد، بقیه امور، مانند نماز و روزه و برگزاری سایر تکالیف مذهبی، همه حرف مفت و بیفایده و عملی بدون نتیجه و خالی از اهمیت خواهد بود.

۶- نکته دیگر، سفسطه و سخن‌گردانی «صحیح البخاری» (که کتاب احادیثش، بدون چون و چرا از با ارزش‌ترین کتاب‌های احادیث اسلامی به‌شمار رفته)، از حدیثی است که حاکی است، محمد به جوانی نگاه می‌کند و آشکارا به مردم می‌گوید، هرگاه این جوان از عمر طبیعی برخوردار باشد، پیش از اینکه به سنّ سالخوردگی برسد، آنها روز قیامت را خواهند دید. این گفته محمد، دو مفهوم کلی دارد: یکی اینکه آنهمه آیه‌هایی را که در قرآن درباره فرا رسیدن روز قیامت آمده و حاکی است که دانش و آگاهی روز قیامت، تنها نزد الله است، باطل می‌کند و دوم اینکه، به‌گونه مستقیم فریبگری و دروغ‌گویی

نهادی محمد و در نتیجه بی‌پایگی و کاوگ بودن اسلام را آشکار و ثابت کرده و درستی و اصالت این دین را بیکباره ازینخ و بن ریشه کن می‌سازد. ولی، برای پیشگیری از رویداد چنین نتیجه نازیبا و گرم نگهداشتن تنور دگانداران دینی، صحیح البخاری، معتبرترین حدیث‌نویس اسلامی با تمام وجود تلاش می‌کند، این گفته ناهمگون محمد را با مفهوم سایر آیه‌ها و اصولی که در اسلام درباره روز قیامت وجود دارد، سازش داده و از اینرو با تفسیرهای شکفت‌انگیز، به گونه‌ای که دیدیم، از یکسو می‌گوید، هدف محمد از اظهار این حدیث، «مرگ» و زندگی پس از آن بوده و از دگر سو، اظهار می‌دارد که دانش روز قیامت تنها نزد الله است و هیچکس دیگر از آن آگاهی ندارد. در حالیکه سخنان محمد، در این حدیث بسیار روشن و آشکار است و تفسیر صحیح البخاری، هیچگونه فروزه خردگرایانه و منطقی به آن حدیث دهش نمی‌کند.

۷- در یکی از حدیث‌های این فصل از قول محمد خواندیم که او گفته است، در جریان روز قیامت کفل‌های زنان طایفه «دوس» به حرکت درمی‌آید. در حدیث دیگری دیدیم که در روز قیامت یک کوه طلا در رودخانه فرات کشف می‌شود. و همچنین، در حدیثی نیز خواندیم که گروهی از زنان در دوزخ لخت می‌باشند.

ما از ورود به این بحث مسخره که چگونه ممکن است، کسی در دوزخ استخوان‌هایش از آتش آب شود و با این وجود دارای لباس باشد یا نه، چشم می‌پوشیم. ولی، برآستی در درون هر یک از این نکات، شاهد گویائی از روانشناسی محمد پنهان شده است. زیرا، هدف زندگی محمد دستیابی به زن، پول و قدرت بوده و تمام ناپکاری‌های ۲۳ ساله او در جایگاه پیامبرشاهی در همین سه هدف نهفته است. اینست که در یک حدیث از «حرکت کفل زنها»، در حدیث دیگر از «کوه طلا» و در حدیثی دیگر از «زنان لخت» سخن

می گوید .

هنگامی که انسان ، با چشم خرد به خواندن متون و نوشتارهایی که «مقدس» نام گرفته ، می پردازد و می خواند که یکی از فروزه های روز قیامت ، یعنی روز حسابرسی بوسیله خدا ، «حرکت کفل زنان قبیله ویژه ای است» در ژرفای شگفتی از اصولی که یک دین جهانگیر را تشکیل می دهد ، یخ می بندد . ولی ، به هر روی ، حقیقت اینست که این هرزه درائی ها ، همه تراوشات مغزی و روانی محمد ، یعنی مهساز این کیش انسان ستیز در زمانی که قدرت را در چنگ مهار کرده ، بوده است .

۸- یکی دیگر از نکات شایسته بررسی مطالب این فصل ، افسانه سرائی محمد برای سوگلی حرمش عایشه است . به گونه ای که گفتیم ، روزی که محمد درباره رویدادهای روز قیامت برای عایشه افسانه سرائی می کرده ، به وی گفته است ، در روز قیامت افراد مردم ، خواه زن و خواه مرد با بدن کامل دوباره زنده می شوند و همانگونه که از شکم مادر زایش یافته ، لخت و عریان در حالیکه پاهایشان برهنه و آلت تناسلی آنها ختنه نشده است ، برای حسابرسی در پیشگاه دادگری الهی حضور خواهند یافت .

نخست اینکه ، متن گفته محمد به عایشه با تفسیر آیه ۱۵۹ سوره بقره که در شرح مطالب پیشین این فصل آوردیم ، هم از نگر مفهوم و هم از لحاظ منطق ناهمگونی و تفاوت دارد . زیرا ، تفسیر این آیه می گوید ، افراد بشر در همان کیفیت روانی و عقیدتی که مرده اند ، دوباره زنده خواهند شد ؛ در حالیکه سخنان محمد به عایشه حاکی است که افراد مردم همانگونه که از شکم مادر زایش یافته ، دوباره زنده خواهند شد . زیرا ، اگر مردم در روز قیامت ، همانگونه که از شکم مادر زایش یافته ، دوباره زنده شوند ؛ چگونه می توانند ، کیفیت روانی و عقیدتی خود را که در درازای سالهای زندگی خود به دست آورده و با

آنها خوگرفته‌اند، از شکم مادر با خود به دنیا بیاورند؟ نکته بسیار جالب دیگری که از سخنان محمد به عایشه درباره روز قیامت برداشت می‌شود، اینست که در حالیکه بنا بر گفته محمد تمام افراد مردم در روز قیامت برای حسابرسی به کردار و رفتارشان با بدن لخت مادرزاد در پیشگاه دادگری الهی حاضر می‌شوند، پس چگونه است که این آخوندهای جانی نهادی که در ایران حکومت مذهبی تشکیل داده‌اند، اگر چند تار موی بانوان از زیر روسری آنها بیرون بیاید، آنها را به مجازات شلاق و زندان محکوم می‌کنند؟ آیا براستی، گناه مشاهده چند تار موی سر بانوان در جامعه اسلامی، از گناه آشکار بودن موهای زیر شکم آنها در پیشگاه دادگری الهی بیشتر خواهد بود؟

۹- پریشان گوئی‌های دیگری که محمد درباره اینکه، روز قیامت آنچه‌ان وحشت‌انگیز است که کسی که شیر شتر ماده‌اش را دوشیده، فرصت آشامیدن آنرا نخواهد یافت. کسی که سطل آبش را برای آب دادن گاوها و گوسفندهایش تعمیر کرده تا به آنها آب بدهد، فرصت ریختن آب در سطل را نخواهد یافت. شتر ماده‌ای که در حال زایش نوزادش می‌باشد، با بی‌اعتنائی رها خواهد شد و افرادی با شلاق‌هایی که مانند دم گاو است، دیگران را کتک می‌زنند؛ همه سخنان پوچ و پست‌مایه‌ای است که در فرهنگ تازی‌های بیابانی عربستان ۱۴۰۰ سال پیش مرسوم بوده و بهتر است ما بیشتر خود را درگیر این گونه به‌قول خود تازی‌ها «ارجاف» نکنیم.

۱۰- با وجود اینکه بنابر نوشتارهای برخی از اسلام‌شناسان، گویا محمد از گونه‌ای نبوغ بهره می‌برده، ولی اینهمه ناهمگونی‌های شکفت‌انگیزی که در کتاب قرآن آمده، نشان می‌دهد که او دست‌کم از ناتوانی حافظه رنج می‌برده است. زیرا، در حالیکه در آیه ۴ سوره سجده، درازی روز قیامت را یک‌هزار سال «يَوْمَ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ» ذکر کرده، در آیه ۴ سوره معارج، درازی این روز را پنجاه هزار سال

«يَوْمَ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» به شمار آورده است. نکته بسیار جالب اینکه تمام واژه‌هایی که برای شرح درازای این دو روز به کار برده شده، در هر دو آیه یکی و یکسان است؛ ولی در سوره سجده درازی این روز یکهزار سال و در سوره معارج، پنجاه هزار سال ذکر شده است. و مهمتر از همه اینکه بیش از یک پنجم مردم روی زمین پیرو کیش بی‌پایه و مسخره‌ای هستند که دارای این اصول و موازین ناهمگون و مسخره است و بدون تردید آنها از آن ناآگاه هستند!<sup>۱۷۱</sup>

معلوم نیست که اگر روزی از یک فقیه و یا دانشمند اسلامی درباره این ناهمگونی پرسش شود، هر اندازه نیز که وی دارای مغز نابکار، منجک‌باز و افسونگر باشد، چه پاسخی خواهد داد؟

۱۱- دلیل اینکه نوشتارهای مذهبی، پیوسته پر از ناهمگونی‌ها و مطالب غیر منطقی و خردستیز می‌باشند، اینست که نویسندگان مذهبی به گونه‌ای که در مطالب فصل پیش گفتیم توجه ندارند که برپایه علم منطق، از یک فرض نادرست، هیچگاه نتیجه درست به بار نخواهد آمد. این افراد، فرضیه‌های نادرست و نابخردانه‌ای را که درباره موضوع‌های متافیزیکی با تخیلات نابجا ساخته شده، یک فرض درست و آزمون شده به شمار می‌آورند و کوشش می‌کنند، برپایه آن فرض که در نهاد نادرست و غیر منطقی است، با بحث‌ها، بازشکافی‌ها و تفسیرهای مسخره و بدون پایه، برای منش افراد بشر و چگونگی زندگی آنها، قاعده‌نویسی، رهنموددهی و سرنوشت‌سازی کنند. در این راستا، آخوند مجتبی موسوی لاری، متون بی‌پایه و نابخردانه قرآن را واقعیت آزمون شده فرض نموده و براین پایه با استناد به افسانه‌های غیر واقعی و خردناپذیر آیه‌های ۲۵۹ و ۲۶۰ سوره بقره که از هر گونه ارزش واقعی خالی است، کوشش کرده است، به اثبات روز قیامت و وقوع آن پردازد.

<sup>۱۷۱</sup> به فصل هفتم کتاب بازشناسی قرآن نگارش نویسنده همین کتاب (دکتر مسعود انصاری) نگاه فرمائید.

نکته شایسته بررسی آنست که افسانه‌نویسان عادی، کوشش می‌کنند، در لابلای رویدادهائی که در شرح داستان‌های ساختگی خود می‌آورند، برای پالایش اندیشه‌گری و برترسازی منش، اخلاق و ارزش‌های انسانی خوانندگان خود، به‌درج، برخی نکته‌های آموزشی، اخلاقی و اندرزدهی پردازند، ولی در نوشتارهای مذهبی نه تنها اثری از هدف‌های مثبت یاد شده دیده نمی‌شود، بلکه پیوسته این نوشتارها با ایجاد ترس و هراس و وحشت در خوانندگان و یا بزرگ‌نمایی‌الله و پیامبر پایان می‌پذیرد. چنانکه آیه‌های ۲۵۹ و ۲۶۰ سوره بقره که در بالا آوردیم، پس از شرح پاره‌ای رویدادهای غیر منطقی و نابخردانه، مانند اینکه استخوان‌های پوسیده پس از یکصد سال زنده می‌شود و گوشت می‌پوشاند و یا خوراک و شراب پس از گذشت یکصد سال بدون تغییر باقی می‌ماند؛ بدون اینکه هیچ پیام مثبت و یا آموزنده‌ای به خوانندگان خود بدهد، نتیجه می‌گیرد که الله توانا بوده و هر کاری که اراده کند، می‌تواند انجام دهد.

وانگهی، به‌خوبی می‌دانیم، داستان‌هایی که در تورات، انجیل و قرآن در باره ابراهیم، نمرود، داود، سلیمان، یوسف و غیره و غیره آمده؛ همه افسانه‌هایی هستند که زیر فرنام «قصص» یعنی «قصه‌ها» در این کتاب‌ها ذکر شده و بهیچوجه دارای ارزش راستین، خردگرایانه و منطقی نیستند. ولی، دکاندارانی مانند آخوند مجتبی موسوی لاری، برپایه این افسانه‌های نابخردانه که برآستی باید برای آنها واژه عربی «ارجاف» به معنی «ابراز سخنان دروغ برای به‌وحشت انداختن مردم» را به کار برد؛ تلاش می‌کند، به اثبات وقوع روز قیامت پردازد. به گفته دیگر، روش نوشتار و استدلال او در این باره، مانند کسی است که به اشتباه به او گفته شده است که چون درخت از آب تغذیه می‌کند، از اینرو چوب آن درخت آب را جذب می‌کند و برای همیشه در خود نگه می‌دارد. آنوقت، برپایه این فرض نابجا و نابخردانه، مبنی بر

اینکه چوب دارای ذخیره آب است، کوشش می کند، به شرح چگونگی استخراج اکسیژن که یکی از مواد ترکیبی آب است، از چوب پردازد و توجه ندارد که فرض این عمل نادرست بوده و از فرض نادرست، هیچگاه نمی توان نتیجه درست به بار آورد. نویسنده این کتاب، در فصل چهاردهم (فانتزی اثبات روز قیامت بوسیله دانش های پیشرفته) در این باره بیشتر توضیح خواهم داد.

## فصل سیزدهم

# روش دادرسی الله در روز قیامت

تنها کسی که از هویت افراد ابله آگاه است، خداست.

گفته فرانسوی

«عبدالله محمد خوج»<sup>۱۷۲</sup> در صفحه‌های ۷۰ تا ۷۵ کتابش می‌نویسد، افراد بشر در زندگی دنیوی، قوانینی به وجود می‌آورند تا بر اعمال و رفتار آنها نظارت کند و دادگاه‌هایی نیز برای اجرای آن قوانین ایجاد می‌کنند تا به اختلافات بین آنها رسیدگی و داوری کند. بدیهی است که هرگاه، این دادگاه‌ها به گونه کامل بر پایه قوانین الله به وجود می‌آمد، دادگری کامل نیز در آن دادگاه‌ها به مورد اجرا گذاشته می‌شد. اگرچه، برخی اوقات، افراد بشر در امر داوری بین خود قوانین الله را به کار می‌برند، ولی چون این کار به گونه کامل انجام نمی‌گیرد، از اینرو در امر داوری دچار اشتباه می‌شوند، زیرا درک آنها از سرشت رویداد غیر کامل است. افزون بر آن، افراد بشر با توجه به احساسات ویژه‌ای که نسبت به یکدیگر دارند قادر نیستند به داوری دادگرانه پردازند. بنابراین، داوری افراد بشر نسبت به یکدیگر را بر پایه قوانینی که خود آنها به وجود می‌آورند، نمی‌توان کامل و دادگرانه به شمار آورد. ولی، چون الله به جزئیات نهانی شخصیت افراد

<sup>172</sup>Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey* (Washington, D.C. The Islamic Center, 1987) p. 50-57.



بشر آگاه بوده و نه تنها به آنچه که آنها انجام داده، بلکه آنچه را که اراده انجام آنها و یا قصد پنهان کردن آنها را دارند، آگاه است، از اینرو داوری او نسبت به افراد بشر از هر جهت دادگرانه و کامل خواهد بود. با توجه به این واقعیت، هر پیامبری درباره رفتار و کردار امت خود شهادت خواهد داد. آیه ۸۹ سوره نحل در این باره می‌گوید:

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيْنَا هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى

و روزی که ما بر هر امتی از پیامبران خودشان گواهی بخواهیم و ترا ای محمد بر رفتار امتت گواه می‌گیریم و ما بر تو این قرآن بزرگ را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن کند...

«خوج» بر پایه آیه ۴۹ سوره کهف که در زیر آمده، ادامه می‌دهد، هر فردی دارای دو فرشته در سمت راست برای ثبت کردن کردار نیک او و یک فرشته در سمت چپ برای ثبت اعمال زشت و گناهان اوست. آیه ۴۹ سوره کهف در این باره می‌گوید:

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا

در روز قیامت، کتاب اعمال نیک و بد مردم باز خواهد شد و گناهکاران از آنچه که در نامه عمل آنها نوشته شده به وحشت می‌افتند و می‌گویند، وای بر ما، این چگونه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را حساب کرده و سر موئی فرو نگذاشته است...

در هنگام رسیدگی به حساب افراد مردم در روز قیامت، الله حساب آنها را بر پایه تیت‌ها، اعمال و شدت رفتار و کردارشان، سنجش و ارزیابی خواهد کرد. بنابراین، برای برخی از افراد دادرسی بسیار مشکل و برای گروهی دیگر آسان‌تر خواهند بود.

مشکات المصابیح<sup>۱۷۳</sup> می‌نویسد، محمد معتقد بوده است که افراد مردم در

<sup>173</sup> Al-Baghavi (Al-Farra'), Mishkat Al-Masabih.

روز قیامت، به سه گروه بخش‌بندی می‌شوند و به اشکال گوناگون وارد صحرای محشر می‌گردند. گروه نخست پیاده بوده، گروه دوم سواره و گروه سوم به گونه سینه‌مال راه می‌روند. گروه نخست افراد با ایمانی هستند که در زندگی خود تا اندازه‌ای دارای کردار نیک بوده‌اند؛ گروه دوم، آنهایی هستند که در دادگاه الهی، جایگاه شایسته احترام دارند. باید دانست که علی بن ابیطالب گفته است، هنگامی که افراد این گروه از گورهای خود خارج می‌شوند، شترهای بال سفیدی که دارای زین‌های طلا هستند، از پیش برایشان آماده شده است.<sup>۱۷۴</sup> گروه سوم، افراد بیدین و ایمانی هستند که الله، آنها را کروکور می‌کند.

ولی، سرنوشت افراد بیدین به گروه بالا محدود نمی‌شود، بلکه برپایه نوشته البیضاوی<sup>۱۷۵</sup>، الله افراد بیدین و ایمان و زشتکار را به ده شکل گوناگون دگردیس خواهد نمود. گروه نخست، افراد غیبت‌کننده هستند که به شکل بوزینه در خواهند آمد. گروه دوم را افرادی تشکیل می‌دهد که پیوسته در پی دستیابی به مال و منال از راههای نامشروع بوده و با ستمگری نسبت به دیگران، به ثروت دست یافته‌اند و از اینرو، به شکل خوک وارد صحرای محشر می‌شوند. گروه سوم، رباخواران هستند که سرهایشان پشت‌ورو و پاهایشان در یکدیگر پیچیده خواهد بود. گروه چهارم، داوران بیدادگرند که نابینا خواهند بود. گروه پنجم که مرتکب جرم آدمکشی شده‌اند، نابینا و کرولال خواهند بود و فهم هیچ چیزی را نخواهند داشت. گروه ششم، افراد دانا و آگاه هستند که کردار و رفتارشان با سخنانشان تفاوت و ناهمگونی داشته است. این افراد پیوسته لب خود را می‌جووند و به جای آب دهان، خون از دهانشان جاری می‌شود و زبانشان روی سینه‌شان افتاده است تا مردم به اندازه کافی نسبت به آنها اظهار نفرت کنند. گروه هفتم، افرادی هستند که همسایه‌های خود را

<sup>174</sup> Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (Lahore, 1964), p. 541.

<sup>175</sup> عبدالله بن العمر البیضاوی، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، جلد دوم، صفحه ۱۸۰.

آزار می‌کرده‌اند. این افراد با دست و پای بریده در صحرای محشر حضور خواهند یافت. گروه هشتم، بدنشان به‌تنه نخلهای خرما بسته شده است. این افراد، در زندگی به‌دیگران تهمت ناروا می‌زده و خبرچینی می‌کرده‌اند. گروه نهم، افرادی هستند که پیوسته به‌دنبال هوای نفس و میل‌های شهوانی خود بوده‌اند. از بدن این افراد بوی بسیار بدی که از جسد مرده فاسد شده نیز بدبوتر است، برخوردار است. گروه دهم، لباسهایی در بردارند که از هر سو چاک خورده و پاره شده است. این افراد زندگی خود را با تکبر و پُرمَنشی گذرانیده‌اند. احادیث اسلامی می‌نویسند، محمد گفته است: «نخستین کسی که الله در روز قیامت به حسابش رسیدگی می‌کند و درباره او داوری خواهد نمود، یک نفر شهید است. پس از اینکه این فرد شهید در پیشگاه الله حاضر شد، الله از وی پرسش خواهد کرد، آیا او از مزایای شهادت آگاه است. نامبرده پاسخ مثبت خواهد داد. سپس، الله از وی پرسش می‌کند: > آیا تو برای بهره‌برداری از مزایای شهادت چه عملی انجام دادی؟ < فرد شهید، پاسخ می‌دهد: > من در راه تو جنگ کردم و کشته شدم. < الله، می‌گوید: > تو دروغ می‌گوئی، زیرا تو برای آن جنگ کردی که دیگران جرأت و دلاوری ترا مورد ستایش قرار دهند. < سپس، الله فرمان می‌دهد، چهره او را به زمین بکشند و ویرا به دوزخ بیندازند.<sup>۱۷۶</sup>»

شخص دَوم که در پیشگاه الله آورده می‌شود، یک انسان دانشمند است که بسیار قرآن خوانده است. پس از اینکه الله مزایای دانش آموختن و قرآن خواندن را به او یادآور می‌شود و او آنها را تأیید می‌کند، الله از وی پرسش می‌نماید: > تو به چه سبب قرآن خواندی و دانش اندوختی؟ < آن فرد پاسخ می‌دهد: > من دانش آموختم تا آنرا به دیگران آموزش دهم و قرآن خواندم تا به تو نزدیک شوم. > الله می‌گوید: تو آدم دروغگوئی بیش نیستی، زیرا تو دانش آموختی تا دیگران ترا دانشمند

<sup>176</sup> Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam*, p. 542.

بخوانند و قرآن خواندی تا مردم به تو به عنوان یک انسان با ایمان احترام بگذارند < سپس، الله فرمان می دهد، او را به دوزخ بیندازند و در حالیکه چهره اش را روی زمین می کشند، او را به دوزخ سرنگون می سازند.

نفر سوّم، فردی است که الله ثروت بسیار در دنیا به او دهش کرده بوده است. هنگامی که او در پیشگاه الله حضور می یابد، الله از وی پرسش می کند: < تو ثروتت را در چه راهی خرج کردی؟ > او پاسخ می دهد: < در راههای نیکی که تو فرمان داده بودی. > الله می گوید: < تو دروغ می گویی، زیرا ثروتت را برای این خرج کردی که مردم ترا یک انسان سخاوتمند بدانند. > سپس، الله فرمان می دهد، او را به دوزخ ببرند و در حالیکه چهره اش را روی زمین می کشند، او را به دوزخ می اندازند.»

همیشه برای برخی از افراد این مشکل ذهنی وجود داشته که آیا نخستین پرسشی که در روز قیامت از آنها می شود، چه خواهد بود؟ محمد گفته است، نخستین پرسشی که در روز قیامت از افراد بشر می شود در باره برگزاری نماز است. اگر فرد مسلمان، وظائف خود را در باره برگزاری نماز به خوبی انجام داده باشد، رسیدگی به سایر اعمالش بر وی آسان تر خواهد گذشت. ولی، اگر در باره برگزاری نماز غفلت کرده باشد، رسیدگی به سایر اعمال و رفتارش، مشکل تر خواهد بود. الله، به فرشتگانش می گوید: «بروید ببینید، آیا این بنده من از روی میل نماز می خوانده یا نه؟» اگر کسی به گونه رضایت بخش نماز خوانده باشد، الله در باره سایر اعمال و رفتار او زیاد سختگیری نخواهد کرد. برای مثال، اگر کسی نماز خوانده، ولی در گرفتن روزه، وظائف مذهبی اش را به خوبی انجام نداده باشد، الله از گناه او چشم پوشی خواهد کرد. «ابوهریره» از قول محمد در این باره روایت کرده است که او گفت: «نخستین عملی که الله در روز قیامت از آن پرسش خواهد کرد، نماز می باشد. اگر بنده الله، نماز خود را بر پایه فرمان الله برگزار کرده باشد، او در روز قیامت موقت و رستگار و در غیر اینصورت، با کیفر الهی روبرو خواهد شد. اگر بنده

اللّه، در برگزاری نمازهای واجب و اجباری، کوتاهی کرده باشد، اللّه خواهد گفت: > ببینید آیا نمازهای غیر واجبی که این بنده من برگزار کرده به آن اندازه هست که کمبود نمازهای اجباری او را جبران کند؟ < هرگاه پاسخ مثبت باشد، آنگاه اللّه در رسیدگی به سایر اعمالش زیاد سختگیری نخواهد کرد.» (این روایت بوسیله ترمذی، ابوداود، نسائی، ابن ماجه و احمد بن حنبل نیز ذکر شده است.)

محمد گفته است: «پس از اینکه در روز قیامت از انسان در باره عقاید مذهبی و ایمانش پرسش شد، اللّه از بنده خود چهار پرسش خواهد کرد: (۱) چند سال عمر کرده و آنرا چگونه گذرانده است؟ (۲) بدنش را چگونه در دنیا به کار برده است؟ (۳) ثروتش را از کجا به دست آورده و چگونه آنرا مصرف کرده است؟ (۴) دانشش را چگونه آموخته و آنرا در چه راههایی به کار برده است؟» (ترمذی)

هیچکس را از آنچه که در زندگی مرتکب شده، راه گریزی نیست، زیرا اعضای بدن او بر اعمال و کردارش گواهی خواهند داد. برای مثال، دست او گواهی خواهد داد که مرتکب جرم شده و زبانش گواهی خواهد داد که پشت سر دیگری غیبت و بدگوئی کرده است.<sup>۱۷۷</sup>

در زندگی این دنیا، برخی اوقات افراد مردم اعمال نکوهیده‌ای انجام می‌دهند و آنرا از دیگران پنهان نگه می‌دارند، ولی در برابر اللّه نمی‌توانند این کار را انجام دهند، زیرا اللّه از همه چیز آگاهی دارد و جزئیات اعمال انسان برایش آشکار است. اما، اگر انسان توبه کرده و دیگر مرتکب اعمال زشت نشود، اللّه ممکن است روی گناهان او خط بطلان بکشد و یا از روی مهربانی، گناهان او را پوشیده نگهدارد. ولی، اگر انسان توبه کند و دوباره مرتکب گناه شود، اللّه در این دنیا و آن دنیا اعمال او را آشکار خواهد کرد.

آیه‌های ۱۳ و ۱۴ سوره اسراء به شرح زیر، آشکارا می‌گویند، در روز

<sup>177</sup> Abdollah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 72.

قیامت، هر کسی نامه اعمال و رفتار خود را در دست خواهد داشت.

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ، وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مِنْشُورًا ﴿۱۷﴾ أَقْرَأَ  
كَتَبِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

و ما نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را به گردن او آویزان می کنیم تا همیشه با او باشد. در روز قیامت این کتاب را بیرون آوریم و آن چنان باز است که همه برگ‌های آنرا هر کسی می‌تواند یک مرتبه مشاهده کند.

افرادی که اعمال و رفتار نیکشان بر کردار بدشان فزونی داشته باشد، نامه اعمالشان را در دست راست نگهداری خواهند کرد و این نشانه رستگاری آنهاست. این افراد به سبب اینکه به درجه رستگاری رسیده‌اند، میل دارند، دیگران نامه اعمال آنها را مشاهده کنند. آیه‌های ۱۸ تا ۲۲ آیه‌های ۱۸ تا ۲۲ سوره حاقه در این باره می‌گویند:

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كِتَابَهُ بِسَمِينِهِ، فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ مَا أُرَاهُمْ وَإِذْ كُنْتُمْ فِي عَيْشَةٍ رَّاٰضِيَةٍ ﴿۱۸﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۱۹﴾

در روز حسابرسی کسی که نامه اعمالش در دست راستش باشد با سرفرازی به دیگران می‌گوید، بیائید نامه اعمال مرا بخوانید. من ایمن داشتم که چنین روزی را خواهم دید. و این فرد در عیش و زندگی خوش در بهشت عالیرتبه خواهد بود که میوه‌های آن همیشه در دسترس است.

از دگر سو، آنهایی که کردار بدشان بر اعمال نیکوی آنها فزونی دارد، نامه اعمالشان را در دست چپ خواهند داشت و از اینکه به آن نگاه کنند، شرم دارند. آنها سر به گریه برمی‌دارند، زیرا می‌دانند آنچه که در پیش به آنها گفته می‌شد و باور نمی‌کردند، بر سرشان وارد شده است. آیه‌های ۲۵ تا ۳۱ سوره حاقه به شرح زیر، گویای این مورد هستند:

وَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ، فَيَقُولُ بِئْسَ الَّذِي كُنْتُ وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۲۵﴾ وَأَنَا مِنَ الْمُهْتَلَمِينَ ﴿۲۶﴾ وَأَنَا مِنَ الْمُهْتَلَمِينَ ﴿۲۷﴾ وَأَنَا مِنَ الْمُهْتَلَمِينَ ﴿۲۸﴾ وَأَنَا مِنَ الْمُهْتَلَمِينَ ﴿۲۹﴾ وَأَنَا مِنَ الْمُهْتَلَمِينَ ﴿۳۰﴾ وَأَنَا مِنَ الْمُهْتَلَمِينَ ﴿۳۱﴾

و اما آن کس که نامه اعمالش را در دست چپ داشته باشد، می‌گوید ای کاش هیچگاه نامه اعمالم را به دستم نمی‌دادند تا از آن آگاه نمی‌شدم. یا ای کاش، مرگ مرا از این اندوه و عذاب نجات می‌داد. مال و ثروت من

امروز نمی‌تواند به فریاد من برسد و همه قدرتم نابود شده است. در این هنگام ندا در رسد که این فرد را غل و زنجیر کنید و در آتش بیندازید. در روز قیامت، الله با هر کسی با دادگری رفتار خواهد کرد. آنهایی که از هوس‌های خود پیروی کرده و مرتکب اعمال شیطانی شده‌اند، کوشش می‌کنند آنها را انکار کنند و پیوسته به آوردن عذر و بهانه پناهنده می‌شوند. ولی، باید دانست که آنها در این روز در برابر اللهی که آنها را آفریده و از همه چیز آگاه است، قرار می‌گیرند. آیه ۱۸ سوره مجادله در این باره می‌گوید:

يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُحْطَفُونَ لَهُمْ كَمَا يُحْفُونَ لَكَرُوا وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ

روز قیامت، خدا همه را حاضر می‌کند و آنها همچنانکه برای دیگران سوگند می‌خورند، برای الله هم به دروغ سوگند می‌خورند و فکر می‌کنند این کار برایشان نتیجه‌بخش خواهد بود، ولی آنها منافق و دروغگو هستند. الله به این افراد دستور می‌دهد از سخن گفتن باز ایستند و به اعضای بدنشان از قبیل پاها، دستها، چشم‌ها و پوست بدنشان دستور می‌دهد، تمام اعمال زشتی را که مرتکب شده‌اند، بر ضد دارند خود شهادت دهند. مفاهیم آیه ۲۴ سوره نور و آیه ۶۵ سوره یاسین، هر دو گویای این موردند و آیه ۶۵ سوره یاسین، می‌گوید:

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

در روز قیامت ما دهان آنها را مهر می‌کنیم، ولی دستهای آنها برای ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه کرده‌اند، شهادت می‌دهند. همانگونه که این افراد در روز قیامت نمی‌توانند از اعضای بدن خود بگریزند، از حقیقت نیز نمی‌توانند فرار کنند و اعضای بدنشان تمام اعمال و رفتارشان را آشکار خواهند کرد. آیه‌های ۲۱ و ۲۲ سوره فصلت، در این باره می‌گویند:

وَقَالُوا لَوْلَا جُلُودُهُمْ لَمَ شَهِدُوا عَلَيْنَا فَاَلْوَا أَنطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ

و آنها به اعضای بدن خود گویند، چگونه بر اعمال ما شهادت دادید و

اعضای بدن آنها پاسخ می دهند، خدائی که همه موجودات را به سخن آورد، ما را نیز وادار به گفتن نمود...

پس از اینکه به حساب افراد بشر در روز قیامت رسیدگی شد، الله آنها را به سه گروه بخش خواهد کرد:

۱- آنهایی که نامه اعمالشان در دست راستشان گذاشته شده است.

آیه های ۸ و ۹ سوره واقعه در باره این افراد گفته است:

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ

آنهایی که در سمت راست قرار می گیرند که چقدر حالشان نیکوست و در آسایش و نعمت ابدی بهشت قرار داده می شوند.

۲- آنهایی که نامه شان در دست چپشان قرار داده شده است. آیه ۹

سوره واقعه، در باره این افراد می گوید:

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ

گروهی که در سمت چپ قرار می گیرند که افراد شقی و خطاکار بوده و روزگار بسیار سختی دارند.

۳- آنهایی که به الله نزدیک هستند؛ آیه های ۱۰ و ۱۱ سوره واقعه، این

افراد را چنین ذکر کرده است:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

و طایفه سؤم، آنهایی که مشتاقانه در ایمان بر همه پیشی گرفتند که از نزدیکان الله هستند.

«خوج» از «ابن کثیر» نقل می کند که وی در باره تفسیر آیه های بالا

می گوید: «افراد مردم در روز قیامت به سه گروه بخش می شوند، به شرح زیر:

۱- آنهایی که در سمت راست عرش الهی قرار می گیرند و نامه

اعمالشان در دست راستشان گذاشته شده است که این افراد اهل بهشت

هستند ۱۷۸

<sup>178</sup> Abdullah Muhammad Lhouj, *The End of the Journey*, pp. 78, 79.



۲- افرادی که در سمت چپ عرش الهی قرار می‌گیرند و نامه اعمالشان در دست چپشان گذاشته شده که بیشترشان اهل دوزخ هستند.

۳- آنهایی که بین دو دست الله قرار می‌گیرند، به‌او از همه نزدیک‌تر بوده و از آنهایی که در سمت راست عرش الهی قرار می‌گیرند، خوشبخت‌ترند و شمارشان از افرادی که در سمت راست عرش الهی قرار گرفته کمتر است. این افراد عبارتند از پیامبران، مؤمنان راستین و شهدائی که در راه الله جان داده‌اند.»

در روز قیامت، نه تنها جن‌ها، بلکه حیوانات نیز در صحرای محشر در پیشگاه داوری الهی حضور می‌یابند و الله به‌اعمال و رفتار آنها رسیدگی و در باره آنها داوری خواهد کرد. در این روز، حیوانات بی‌آزاری که بوسیله حیوانات شاکدار مورد ستمگری قرار گرفته‌اند، نزد الله شکایت خواهند کرد و الله فرمان می‌دهد، دادگری کامل در این باره اجرا گردد و حیوانات خطاکار به مکافات خود برسند<sup>۱۷۹</sup>

برخی می‌گویند، افراد گوناگون مردم باید مدت چهل سال برای روز رسیدگی در نوبت بمانند؛ گروهی این مدت را هفتاد سال؛ بعضی آنرا سیصد سال می‌دانند و گروهی نیز معتقدند که این مدت کمتر از پنجاه هزار سال نخواهد بود. در این مدت تمام افراد مردم روی پا می‌ایستند و به آسمان نگاه می‌کنند و خواه افراد با دین و نکوکار و خواه بیدین و زشتکار باشند، در هر صورت، این مدت را در زجر و شکنجه‌ای غیر قابل تحمل و طاقت‌فرسا خواهند گذراند. ولی، اعضای بدن افراد با دین و ایمان، بویژه اندام‌هایی که پیش از نماز بوسیله وضو شستشو داده می‌شدند، با نور قابل توجهی درخشش خواهند داشت و رنج و عذاب این افراد، در مقایسه با افراد بیدین و گناهکار سبک بوده و بیش از مدت زمانی که برای نمازهای پنجگانه مقرر شده است، نخواهد بود. در حالیکه چهره افراد گروه دوم، سیاه و درهم پیچیده و نشانه‌های غم و اندوه به‌گونه

<sup>179</sup> Ibid., p. 542.

کامل در آن مشاهده می‌گردد. یکی از موارد زجر و شکنجه و عذاب این افراد، عرق بیش از اندازه و شگفت‌انگیزی است که بدن آنها را فرا می‌گیرد و خیس می‌کند. بدیهی است که اندازه این تعرق، بستگی به چگونگی و نسبت رفتار و کردار و گناهایی که مرتکب شده‌اند، دارد. برخی از آنها تا قوزک‌های پاها، گروهی تا زانوها، بعضی تا وسط بدن، جمعی تا دهان و نیز گروهی تا گوش‌ها از عرق خیس می‌شوند. این حالت تعرق، نه تنها به سبب فشار جمعیت موجودات گوناگون به یکدیگر، بلکه در نتیجه نزدیک شدن خورشید به زمین به وجود می‌آید. به گونه‌ای که گروهی معتقدند، خورشید تا یک میلی زمین و برخی باور دارند به اندازه درازی یک خامه به زمین نزدیک خواهد شد. در این حالت، جمجمه‌های سر افراد مانند دیگ به جوش خواهد آمد و گوئی همه آنها حمام عرق می‌گیرند. ولی، افراد دیندار و با ایمان و نکوکار، در سایه عرش الله قرار خواهند گرفت و ناراحتی و عذابشان بمراتب کمتر از افراد بیدین و گناهکار خواهد بود. افراد بدون ایمان و گناهکار از گرسنگی و تشنگی و در هوای خفه کننده رنج خواهند برد و فریاد برمی‌آورند: «ای الله بزرگ، ولو اینکه ما را به دوزخ بفرستی، از این زجر و شکنجه رهایمان ساز.»

«هوگز»<sup>۱۸۰</sup> می‌نویسد، محمد نزدیک شدن خورشید به زمین را از نوشتارهای مقدس یهودی‌ها برداشت کرده است. زیرا، در نوشتارهای مقدس یهودی‌ها آمده است که در روز قیامت خورشید از غلافی که به گونه طبیعی در آن قرار دارد، خارج خواهد شد تا همه چیز را با حرارت بیش از اندازه‌اش نابود سازد.

در روز قیامت، آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی همه برای آزادی وجدان خود از الله درخواست می‌کنند، اجازه دهد، آنها برای مسلمانان شفاعت کنند، ولی الله درخواست همه آنها را بغیر از محمد ردّ می‌کند.<sup>۱۸۱</sup>

<sup>180</sup> *Ibid.*, p. 542.

<sup>181</sup> Al-Baghavi (Al-Farra'), *Mishkat Al-Masabih*.

در این هنگام، الله در حالیکه بوسیله فرشتگان در بر گرفته شده، در توده‌های ابر ظاهر می‌شود و فرمان می‌دهد، کتاب‌هایی که فرشته‌های مأمور هر یک از افراد بشر درباره اعمال و کردار آنها تهیه کرده‌اند، به آنها داده شود. سپس، به پیامبران خود دستور می‌دهد، هر یک برای گواهی دادن درباره اعمال و کردار پیروانشان آماده شوند. آنگاه، هر یک از افراد بشر باید به شرح اعمال و رفتاری که در زندگی انجام داده‌اند، پردازند. این کار برای آن نیست که الله از اعمال و کردار افراد بشر ناآگاه است، بلکه این کار برای آن انجام می‌گیرد که افراد بشر مجبور شوند در پیشگاه همگان به اعتراف پردازند و دادگری و داروی الله را درباره خود گواهی نمایند.

محمد، زمانی گفته است که هفتاد هزار نفر از پیروانش بدون هیچگونه پرسش و پاسخی به بهشت خواهند رفت. «هوگز»<sup>۱۸۲</sup> پس از شرح این مورد افزوده است که این گفته محمد با اظهارات پیشینش ناهمگونی و تضاد دارد. به نظر می‌رسد که این نویسنده آنگونه که باید و شاید با نهاد اصول و احکام قرآن آشنا نیست و گرنه می‌دانست، قرآنی که محمد آنرا به سخنان مستقیم الله نسبت داده، پر است از ناهمگونی‌های شگفت‌انگیز، چه رسد به سخنان بی‌پایه، بیمایه و ناآگاهانه خود او.

به هر روی، هنگامی که افراد مردم در روز قیامت در پیشگاه دادگری الهی قرار می‌گیرند، تلاش می‌کنند، در برابر هر پرسشی که از آنها می‌شود، به بهترین شکل ممکن پاسخ گفته و از خود دفاع نمایند و از اینرو ناچار می‌شوند، سبب گناهیانی را که مرتکب شده‌اند، به گردن دیگران بیندازند. در این جهت، حتی بین روان و بدن انسان نیز درباره اینکه، کدامیک در وادار کردن او به ارتکاب گناه بیشتر اثر داشته‌اند، بحث آغاز می‌شود. بدین شرح که روان انسان به الله می‌گوید: یا الله، بدنی که تو به این فرد دهش کردی، همه کارها را انجام داد، زیرا من دارای دست و پائی نبودم که بتوانم به انجام کار و یا خودداری از آن پردازم. بنابراین،

<sup>182</sup> Thomas Patrick Hughes, *The Dictionary of saim*, p. 543.

بدن اوست که باید به مناسبت انجام کردار ناشایست و گناه مجازات شود و نه من.»

پس از اینکه بدن فرد گناهکار، ادعای روان شخص را می شنود، به الله می گوید: «یا الله، هنگامی که تو مرا آفریدی، من مانند یک دسته چوب خشک بودم، نه می توانستم با دستم عملی انجام دهم و نه اینکه با پایم حرکتی بکنم. سپس، هنگامی که روان این شخص مانند شعاع نوری وارد من شد، زبانم را به سخن گفتن واداشت، چشمهایم بینا شدند، زبانم به سخن گفتن آمد و پاهایم قدرت راه رفتن یافتند. بدین سبب، روان این شخص باید تا ابد مجازات شود و نه من.»

هنگامی که الله، دفاعیات هر یک از روان و بدن را می شنود، برای آنها مثلی می آورد که در باره یک شخص نابینا و یک فرد لنگ می باشد. «هوگز» می نویسد، این مثل را نیز محمد از یهودی ها و از باب یازدهم Gemwa Sunhedi برداشت کرده است.<sup>۱۸۳</sup> آن مثل به شرح زیر است:

پادشاهی که دارای باغ با شکوهی از میوه های رسیده بود، دو نفر را مأمور نگهداری آن باغ و میوه های آن نمود. یکی از این دو نفر نابینا بود و از اینرو نمی توانست میوه های باغ را با چشم ببیند و دیگری لنگ بود و توان نداشت، میوه های باغ را بچیند و جمع کند. ولی، میوه های باغ، مرد لنگ را وسوسه کردند و وی به مرد دیگر که نابینا بود، پیشنهاد کرد، اجازه دهد، روی شانه هایش برود و میوه های باغ را بچیند. این کار انجام شد و سپس آندو نفر میوه ها را بین خود بخش کردند. پس از آن، پادشاه وارد باغ شد و هنگامی که فهمید، آندو میوه های باغ را چیده و بین خود بخش کرده اند، از آنها بازخواست کرد. مرد نابینا به پادشاه گفت: «به گونه ای که مشاهده می کنید، من چشم ندارم که بتوانم میوه های باغ را ببینم.» مرد لنگ نیز اظهار داشت: «من لنگ چگونه می توانم، از درخت بالا بروم و میوه های آنرا بچینم.» پس از اینکه پادشاه به دفاعیات

<sup>183</sup> *ibid.*

هر دوی آنها گوش داد، اظهار داشت، شما هر دو گناهکارید و فرمان داد، هر دوی آنها مجازات شوند.

الله نیز در روز قیامت، همین روش را درباره بدن و روان به کار می برد و هر دو را مجازات می کند. از دگر سو، با توجه به اینکه فرشته ها، جزئیات اعمال و رفتار هر فردی را در دفتر اعمالش نوشته اند و هر یک از اندام فرد و حتی زمین بر ضد او گواهی می دهند، بنابراین، دفاعیات یاد شده، هیچگونه اثری در دادگری و داوری الله نخواهد داشت.

«هوگز» همچنین می نویسد: «در حالیکه محمد در یکجا گفته است، رسیدگی به اعمال و رفتار بشر در روز قیامت تا پنجاه هزار سال ممکن است به درازا بکشد، در جای دیگری گفته است، روز قیامت به اندازه ای کوتاه است که برابر با مدت زمانی است که از یک میش شیر دوشیده می شود و یا فاصله بین مدتی است که در دو نوبت از شتر ماده شیر دوشیده می شود.»<sup>۱۸۴</sup>

پیش از فرا رسیدن زمان رسیدگی به اعمال و کردار مردم، نامه اعمالشان به دستشان داده می شود. افراد با دین و نکوکار، دفتر اعمالشان را با دست راست دریافت می کنند، ولی دفتر افراد بدون ایمان و زشتکار بر خلاف میلشان در دست چپشان قرار داده می شود. این افراد میل دارند، دفتر اعمالشان را با دست راست دریافت کنند، ولی چون دست راستشان از سمت پشت به گردنشان بسته شده است، توان این کار را نخواهند داشت.

یکی دیگر از اقدامات روز حسابرسی که دادگری الله را به اوج کمال می رساند، اندازه گیری اعمال و رفتار بشر بوسیله ترازوست. وزن کشی اعمال و رفتار افراد بشر با ترازو بوسیله جبرئیل انجام می گیرد و این ترازو که دارای در کپه می باشد، به اندازه ای بزرگ است که یکی از کپه های آن در بهشت و کپه دیگر در دوزخ قرار دارد و گنجایش هر یک از کپه ها

<sup>184</sup> *ibid.*



نمای پنداری دیدمان مسخره وزن کشی اعمال و رفتار انسان در روز قیامت

به اندازه‌ای است که تمام زمین و آسمان در آن جای می‌گیرد. اگر وزن اعمال نیک افراد مردم از وزن گناهانشان بیشتر باشد به بهشت خواهند رفت و هرگاه وزن گناهانشان از کردار نیکشان بیشتر باشد، به دوزخ فرستاده خواهند شد. وزن کثی اعمال افراد بشر با ترازوی یاد شده، هیچ جای شکایتی برای گناهکاران باقی نخواهد گذاشت و به آنها اجازه نمی‌دهد، الله را متهم به تبعیض کنند.

در نوشتارهای قدیمی یهودی‌ها نیز گفته شده است که اعمال و رفتار افراد مردم در کتاب اعمال آنها نوشته می‌شود و آن اعمال در روز قیامت بوسیله ترازو اندازه‌گیری و سنجش می‌گردد.

به هر روی، رسیدگی به حساب افراد مردم بسیار دقیق انجام می‌گیرد. به گونه‌ای که هر کسی که از دیگری آزار دیده است، به حق خود خواهد رسید و از نتیجه حسابرسی راضی خواهد بود. بدیهی است که چون نمی‌توان در آن زمان، تئوری قصاص را به گونه کامل درباره افراد اجرا نمود، دادگری بدین ترتیب انجام می‌گیرد که فرشته‌ها از اعمال نیک فردی که به حق دیگری تجاوز کرده است تا آن اندازه برداشت می‌کنند و به حساب اعمال شخص رنج‌دیده می‌گذارند تا او راضی شود. پس از انجام این کار فرشته‌های مأمور حسابرسی به الله می‌گویند: «یا الله، ما با دقت تمام حساب‌های افراد مردم را رسیدگی کردیم و آنها را به جزای اعمالشان رسانیدیم، ولی نتیجه حسابرسی این شخص نشان می‌دهد که او به اندازه وزن یک مورچه رفتار و کردار نیکویش بر گناهانش فزونی دارند، آنگاه الله از روی بخشندگی و مهربانی، وزن یک مورچه دیگر به آن می‌افزاید تا آن فرد بتواند به بهشت راه یابد. بر عکس، اگر کتاب اعمال فردی که به حسابش رسیدگی می‌شود، نشان دهد که وزن گناهانش بر اعمال نیکش فزونی دارد، ولی هنوز افرادی وجود دارند که از رنج و آزاری که این شخص برایشان ایجاد کرده، راضی نشده‌اند؛ در اینصورت، الله دستور می‌دهد، مقداری از گناهان شخص رنج‌دیده را بردارند و

به گناهان فرد گناهکار بیفزایند و سپس او را روانه دوزخ می‌کند. بدین ترتیب، الله روش دادگری و داوری خود را به دادگرانه‌ترین شکل ممکن برای بندگانش به‌مورد اجرا می‌گذارد.

و اما، هنگامی که به حساب افراد شریر و متجاوز که نسبت به حقوق همنوعانشان تجاوز کرده‌اند، رسیدگی می‌شود، الله فرمان می‌دهد، شریرترین آنها را برای مجازات‌ها و عذاب‌های شدیدتر نگهداشته و بقیه آنها تبدیل به گرد و خاک شوند. بدیهی است که عذاب گروهی که الله دستور داده است برای مجازات‌های شدیدتر باقی بمانند تا آن اندازه زیاد است که آنها فریاد می‌زنند: «ای کاش، ما هم تبدیل به گرد و خاک شده بودیم.»

محمد گفته است، اعمال و کردار جن‌ها نیز به همان ترتیب انسان‌ها حسابرسی می‌شود و جن‌هایی که در زندگی خود ایمان آورده باشند، در محلی نزدیک بهشت نگهداری می‌شوند که اگرچه دارای مزایای بهشت نیست، دست کم در مجاورت بهشت بوده و از مزایای آن بهره خواهند برد؛ ولی جن‌های بدون ایمان، به گونه مستقیم برای ابد به دوزخ فرستاده خواهند شد. باید توجه داشت که در اسلام، دیوها و یارانشان نیز جزء گروه جن‌های بدون ایمان طبقه‌بندی شده‌اند.<sup>۱۸۵</sup>

### پل صراط

هنگامی که حسابرسی افراد مردم و داوری الله در روز قیامت در باره آنها به پایان رسید، افرادی که باید به بهشت بروند از سمت راست و آنهایی که باید روانه دوزخ شوند، از سمت چپ حرکت می‌کنند، ولی هر دوی آن گروه پیش از حرکت به منزلگاه‌های خود، باید از پل صراط که روی دوزخ قرار گرفته است، گذر کنند. پهنای این پل از مو باریک‌تر و از لب شمشیر تیزتر و از آتش سوزندتر بوده و گذشتن از آن کار بسیار مشکلی

<sup>185</sup> *ibid.*, 544.



خواهد بود .

دیدمان پل صراط، به اندازه‌ای مسخره و نابخردانه است که حتی گروهی از مسلمان‌ها نیز از پذیرش آن سر باز زده‌اند. برای مثال، مسلک معتزله که از مکاتب آزاداندیش اسلام است و پیروان آن، عبور از پل صراط را یک افسانه به‌شمار می‌آورند، ولی سایر مسلمانان به سبب اینکه محمد خود در حدیثی مشخصات آنرا شرح داده، به واقعیت پل صراط ایمان دارند. محمد گفته است، افراد دیندار و نکوکار برای گذشتن از پل صراط، هیچ مشکلی ندارند و به آسانی، برخی مانند سرعت ریزش باران و گروهی مانند سرعت اسب از آن گذر خواهند کرد. ولی، آن پل برای افراد بدون دین و کافر بسیار باریک و غیر قابل گذر و تاریک است و این گروه مجبورند به گونه سینه‌مال از آن گذر کنند و سرانجام نیز به درون دوزخ واژگون می‌شوند<sup>۱۸۶</sup>

هنگامی که منافقین می‌خواهند از پل صراط گذر کنند و مشاهده می‌نمایند که توان انجام این کار را ندارند، رو به افراد با دین و ایمان کرده و از آنها درخواست می‌کنند، کمی از نور ایمان خود به آنها بدهند تا بتوانند در پرتو آن نور از پل گذر کنند. افراد با دین و ایمان به آنها پاسخ می‌دهند، نوری که شما باید هنگام گذر کردن از پل از آن بهره بگیرید، از اعمال و کردارتان ناشی می‌شود؛ بنابراین اگر اعمال و رفتارتان نیکو بوده، نور کافی برای مشاهده پل و گذر کردن از آن در اختیار خواهید داشت، ولی اگر رفتارتان به اندازه کافی نیکو نبوده، جز واژگون شدن به ژرفای دوزخ چاره دیگری ندارید.

در این زمان، منافقین می‌فهمند که الله، آنها را از دیدن نور محروم کرده است و از افراد با دین پرسش می‌کنند: «ما نیز مانند شما به الله و دین او ایمان داشتیم و نماز می‌خواندیم و از الله فرمانبرداری می‌کردیم، پس چرا الله ما را از بهره‌برداری از نور برای گذر کردن از پل محروم

کرده است؟»

افراد با دین و ایمان به آنها پاسخ می دهند، شما این وظائف را در ظاهر و برای کسب شأن و جایگاه اجتماعی انجام می دادید و نه از روی ایمان کامل و صداقت و نیت خود را از دیگران پنهان می داشتید، ولی الله از قصد و نیت راستین شما آگاه بوده و امروز اعمال و کردار تزویرآمیز شما را فاش کرده است. الله در این باره در آیه ۱۲ سوره حدید می گوید:

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ سَعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَانِكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ای رسول، روزی تو خواهی دید که مردان و زنان با دین و ایمان، امواج نور را در پیش رو و سمت راست خود مشاهده خواهند کرد و به آنها مژده دهند به بهشتی که زیر درختانش نهرهای آب جاری است وارد خواهند شد و در آنجا جاودانه خواهند زیست.

همچنین، «عبدالله بن عمر» از قول محمد روایت کرده است که او گفت: «الله به نزد افراد با دین و ایمان خواهد آمد و مانند سپر از آنها نگهداری خواهد کرد. سپس، الله به افراد مؤمن و دیندار روی می کند و می گوید: < آیا می دانید که شما هم در دنیا مرتکب گناه شده اید؟ > آنها پاسخ می دهند: < آری، ای الله بزرگ. > و فکر می کنند که الله قصد دارد آنها را به مجازات هشدار دهد، ولی الله می گوید: < من در زندگی دنیوی گناهان شما را از چشم دیگران پنهان داشتم که آنها شما را نشناسند و امروز نیز گناهان شما را خواهم بخشید. > پس از آن نامه اعمال این افراد در دست های راستشان گذاشته خواهد شد. ولی، الله افراد بدون دین و ایمان و منافقین را فرا خواهد خواند و در پیش روی سایر موجودات به آنها اشاره خواهد کرد و خواهد گفت: < این افراد به الله خود دروغ گفتند و لعنت الله بر ستمگران. ><sup>۱۸۷</sup>

<sup>187</sup> Abdullah Muhammad Khouj, *The End of the Journey*, p. 81.

### بازنمود

۱- آقای «عبدالله محمد خوج»، کتابی به زبان انگلیسی در یکصد صفحه زیر فرنام *The End of the Journey* (پایان مسافرت) نگارش نموده که در این کتاب به برخی از مطالب آن اشاره شده است. این شخص که اهل عربستان بوده و فرنام‌های «دکتری» و ریاست «مرکز مسلمانان واشینگتن، دی، سی» را با خود یدک می‌کشد، گویا سالها سکونت در کشور آزاد امریکا و مشاهده حقوق و آزادی‌هایی که در این کشور وجود دارد، حافظه‌اش را نسبت به فرهنگ جزائی کشورش ناتوان نموده است. این شخص، آنجا که می‌نویسد: «... قوانین الله دادگرانه و قوانین افراد بشر غیر کامل و ستمگرانه می‌باشد...» بدون تردید از یاد برده است که در عربستان بنا بر پایه رسوم جزائی تازی‌های زمان محمد، هنوز گردن می‌زنند، دست و پا می‌برند، چشم درمی‌آورند، سنگسار می‌کنند و به زنها به شکل افراد نیمه انسان می‌نگرند! جای بسیار شرم و شوربختی است که این آقای نویسنده آگاهی ندارد که بر پایه گزارش خبرگزاری آسوشییتدپرس، در روز ۲ فوریه ۱۹۹۲ شاهزاده «ناظف» اعلام داشته است: «هر کسی بر ضد امنیت حکومت عربستان سعودی اقدامی انجام دهد، مجازاتش اعدام و یا قطع یک دست و یا یک پای او خواهد بود.»<sup>۱۸۸</sup>

براستی که هزاران درود و ستایش به این قوانین شرعی دادگرانه الله. چون، سخن از کتاب آقای «خوج» در میان است و ایشان اهل عربستان سعودی هستند، از این جهت در باره جنایاتی که حکومت‌های اسلامی بر ضد حقوق بشر مرتکب می‌شوند، به کشور عربستان سعودی اشاره شد، در حالیکه در هر کشوری که قوانین و مقررات واپسگرانه و دادستیزانه اسلام پای گذاشته؛ مانند کشورهای سودان، پاکستان، افغانستان و ایران نیز همین سرنوشت اندوهبار و شرم‌آور برای افراد بشر به وجود آمده است. براستی، چقدر دادگرانه است که دختران بیگناه حتی زیر ده سال را

بر پایه قوانین و مقررات شرع الله به مجازات اعدام محکوم کنند و به عنوان اینکه دختران باکره به بهشت می روند، شب پیش از اعدام، آنها را در زندان در بغل موجود حیوان خوئی که شکل انسان دارد، بیندازند و پرده بکارتشان را بدرند و بامداد آنشب، آنها را اعدام کنند! هزاران درود و آفرین و سلام و صلوات بر این قوانین دادگرانه الله که آقای «خوج» آنها را برتر از قوانینی که بوسیله انسان ساخته می شود، می دانند. چقدر زیبا و دادگرانه است که بجای ایجاد آموزشگاهی برای اصلاح افراد خطاکار، جامعه بشر را در راستای اجرای قوانین الله، پر از افراد بدون دست و پا، نابینا و ناقص العضو کرد!

شیخ علی دوانی که جلد سیزدهم بحار الانوار<sup>۱۸۹</sup>، نگارش ملا محمد باقر مجلسی را زیر عنوان مهدی موعود به فارسی برگردانده، آشکارا نوشته است، شاه سلیمان صفوی، بخشی از املاک خود را برای نوشتن کتاب های دینی در اختیار ملا محمد باقر مجلسی قرار داد و او نیز در کتاب هایی که در الهیات اسلامی نوشت، تاج قهرمانی افسانه باقی، بیهوده گوئی و هزل نویسی را برای همیشه در تاریخ نوشتارهای شیعه گری به خود ویژگی داد. آنهایی که از انگیزه ملا محمد باقر مجلسی در نگارش اینهمه مطالب بیهوده نا آگاه بوده و از مواردی که این ملای پریشان مغز به خامه در آورده، شکفت زده می شوند، هنگامی که به این نکته پی می برند؛ آنوقت شور ملای یاد شده، در نوشتن اینهمه افسانه باقی های نادرست و خرد آزار، برایشان مفهوم پیدا می کند. با توجه به اینکه کتاب آقای «خوج» نیز بوسیله مرکز اسلامی واشینگتن دی، سی، که بودجه اش بوسیله کشور عربستان سعودی تأمین می شود، چاپ و منتشر شده؛ بنابراین، شاید بودجه این سازمان نیز گویای انگیزه آقای «خوج» در نوشتن این کتاب کاوک و سر تا پا بی پایه یکصد صفحه ای باشد.

<sup>۱۸۹</sup> ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار فی اخبار الائمه الاطهار، جلد سیزدهم (تهران: دارالکتاب الاسلامیه، بدون تاریخ)، صفحه های ۶۲ و ۶۳

نویسنده این کتاب، هنگامی که آگاه شدم، «عبدالله محمد خوج» نویسنده کتاب یاد شده، برای خود درجه دکتری قائل است، از اینکه چگونه انسانی که دارای تحصیلات دکتری است - بویژه با فرض اینکه دانشنامه دکتری اش را از یک کشور پیشرفته خارجی گرفته باشد - ممکن است، دارای چنین اندیشه‌های واپسگرا و خرافاتی باشد و به نوشتن چنین مطالب بی پایه، خرافاتی و خردستیزی دست بزند، به شکفتی فرو رفتم و از اینرو بر آن شدم تا شرح حال او را به دست آورم. برای این کار بوسیله تلفن با او تماس گرفتم و درخواست کردم، چون در حال نوشتن کتاب جدیدی بوده و قصد دارم از کتاب او به عنوان یکی از بنمایه‌های کتاب خود سود بگیرم؛ از اینرو شرح حالش را در اختیارم بگذارد. او مرا به کارکنانش در مرکز اسلامی رجوع داد. کارکنان مرکز یاد شده با یک روش اداری غیر انسانی و نفرت‌انگیز که به سیستم واپس مانده کشورهای توسعه نیافته ویژگی دارد، مدت چند روز با قول‌ها و وعده‌های ناهمگون مرا از یک کارمند به کارمند دیگری رجوع دادند تا سرانجام من از پیروی موضوع دست کشیدم.

به هر روی، خواه این شخص از کشور خود در رشته مآگیری و شیخ‌پیشگی، درجه دکتری داشته و خواه از یک کشور خارجی پیشرفته به این درجه دست یافته باشد، با نوشتن چنین کتابی یا باید دارای مغزی خشک‌اندیش و سنگی شده بوده و یا اینکه مانند بسیاری از مسلمانان بنیادگرای دیگری که به بیهودگی احکام قرآن و اصول اسلام پی برده و تنها به خاطر منافع شخصی و نگهداری جایگاه اجتماعی خود به دینداری تظاهر می‌کنند؛ این شخص نیز از نهاد خرافاتی نوشتارهای نابخردانه خود آگاه است، ولی تنها به سبب منافع شخصی و نگهداری جایگاه اجتماعی اش که ریاست مرکز اسلامی شهر واشینگتن، دی، سی می‌باشد، به خشک‌اندیشی و تهی مغزی تظاهر می‌کند. امید آنکه، فرض نخست درست باشد، زیرا وجود گروه دوم، برای اجتماع بمراتب خطرناک‌تر از گروه نخست است.

به همین سبب، «برتولت برشت» به درستی گفته است: «کسی که از حقیقت آگاهی ندارد، نادان و آنکه از حقیقت آگاه است، ولی دانائی خود را انکار می کند، مجرم و جانی است.» خوشبختانه، دلیلی نیز وجود دارد که نشان می دهد، نگر بالا در باره این فرد زیاد هم از حقیقت تهی نیست و این شخص گذشته از فقر دانش و آگاهی، حتی به قواعد اصول نگارش نیز آشنائی ندارد. زیرا، در حالیکه او هم برای عنوان و هم عنوان فرعی کتابش حروف کوچک انگلیسی را برگزیده، آنقدر دانائی و آگاهی نداشته تا بداند، اگر برای عنوان مطلبی از حروف کوچک بهره برداری می شود، قاعده و روش نگارش اینست که حرف نخست هر واژه ای بغیر از حروف اضافه و حرف تعریف با حروف بزرگ نوشته شوند، مگر اینکه حرف تعریف و حروف اضافه در آغاز عنوان به کار بروند و در نتیجه این نا آگاهی تمام حروف اضافه و تعریف در روی جلد کتاب و نیز صفحه اول را با حروف بزرگ چاپ کرده است.

چند سال پیش نیز که هر هفته در تلویزیون ملی ایران در شهر واشینگتن، دی، سی، گفتاری ایراد می کردم، برآن شدم تا در باره حکم سنگسار در اسلام با امام مسجد مسلمانان در شهر «فالز چرچ» ایالت ویرجینیا یک گفتگوی تلویزیونی برگزار کنم. اگرچه، امام مسجد یاد شده، با انجام قرار لازم، قول داده بود، در زمان تعیین شده در استودیوی تلویزیون حضور یابد، ولی بدون اینکه مانند یک انسان عادی آشنا به اصول ادب و نزاکت و ارزشهای انسانی، از اینکه قادر نیست در برنامه شرکت کند، پوزشخواهی نماید، با کمال غرذلی از حضور خودداری کرد. هنگامی نیز که به دفتر او تلفن شد، کارکنان مسجد بدون رعایت اصول اخلاق و نزاکت، به دروغ اظهار داشتند، نامبرده بیمار شده است.

بدیهی است که این افراد، پیوسته به گونه یک طرفه یا از منبرها و یا بوسیله نوشتارهایی، به پخش و انتشار اندیشه های خرافاتی و واپسگرایانه خود می پردازند و چون از بی پایگی اندیشه های خرافاتی خود به خوبی

آگاهی دارند، هیچگاه دانش و شهامت و نیوند رویارویی با افراد خردگرا و آگاه و توان بحث و گفتگو با آنها را ندارند.

۲- «خوج» در صفحه ۴۶ کتاب خود نوشته است: «اللّه برای اینکه بندگان بدون دین و ایمان خود را آزمایش کند، به دجال توان معجزه‌گری می‌دهد تا آنها را مورد عذاب و آزار قرار دهد» و در صفحه ۷۶ نیز می‌نویسد، «اللّه به فرشته‌هایش می‌گوید، بروید، بررسی کنید، آیا این بنده من نمازهای خود را برگزار می‌کند؟» ولی، گویا در هنگام نوشتن مطالب صفحه ۷۲ کتاب خود، دچار حمله بیماری Fugue (مردن کامل حافظه به گونه‌ای که انسان به کلی گذشته خود را فراموش می‌کند) می‌شود و می‌نویسد: «مردم می‌توانند کردار نکوهیده خود را از دیگران پنهان نگهدارند، ولی این کار را نمی‌توانند در برابر اللّه انجام دهند، زیرا اللّه از همه چیز آگاه بوده و حتی از آنچه که در مغز و اراده انسان می‌گذرد و او قصد پنهان کردنشان را دارد نیز آگاه و با خبر است.»

در اینجا باید گفت که اگر اللّه، از آنچه که در مغز و اراده بندگان می‌گذرد و حتی از آنچه که آنها میل دارند از دیگران پنهان کنند، آگاه باشد و با این وجود برای آزمودن بندگان خود به یک موجود وحشی قدرت معجزه و عذاب و آزار دادن به بندگان را بدهد، براستی که چنین اللّه و یا خدائی باید از آن افراد مسخره و دژآهنگی که این مطالب بیهوده و ناهمگون را به هم می‌بافند و بوسیله آنها خرد و نیوند مغزی هموعان خود را آلوده به خرافات و پزوهین می‌کنند، زشت سگال‌تر و فاسدتر باشد.

۳- آیه ۸۹ سوره نحل که برپایه مفهوم آن اللّه به اصطلاح به محمد می‌گوید: «... تو در روز قیامت باید در باره رفتار امتت شهادت دهی...»، یکی از نشانه‌های بارز ریاکاری و شیادی محمد می‌باشد. بدین شرح که این آیه را محمد در زمانی که در مکه بسر می‌برده و هنوز قدرت را به دست نگرفته و با التماس و درماندگی کوشش می‌کرده است، توجّه تازی‌ها را به خود جلب کند، آورده شده است. محمد با آوردن این

آیه با حيله و تزوير به تازی‌ها می‌خواهد بگوید، در روز قیامت او در برابر الله باید در باره کردار و رفتار افراد مردم گواهی دهد تا در نزد آنها برای خود جا باز کند و برای دستیابی به قدرت در آنها نفوذ نماید.

وانگهی، هرگاه قرار باشد، محمد در باره رفتار و کردار چندین هزار نفری که در سه دهه نخست سده هفتم میلادی، یعنی در زمانی که او در سرزمین عربستان، ادعای پیامبری نموده، در آن منطقه بسر می‌برده‌اند، گواهی دهد؛ پس آیا در باره میلیاردها نفر افرادی که پس از زمان او در دنیا بسر می‌برده‌اند، چه کسی باید گواهی دهد؟ آیا در حال کنونی که بیش از یک میلیارد (بیلیون) نفر مسلمان در دنیا بسر می‌برند، چه کسی باید در باره اعمال و رفتار آنها گواهی دهد؟ بدیهی است که ما به نفس و نهاد بیمایه و نابخردانه این فرض کاری نداریم. زیرا، محمد در آیه ۶ سوره سجده از قول الله می‌گوید که «او هم بشری است مانند سایر افراد بشر». بنابراین، اگر محمد بشری باشد، مانند سایر افراد بشر و توانائی‌های او نیز مانند سایر افراد باشد، چگونه می‌تواند، در سرزمین ویژه‌ای سکونت داشته و از رفتار و کردار ساکنان سایر شهرها و کشورها آگاه شود و روز قیامت در باره کردار و رفتار آنها در پیشگاه الله شهادت و گواهی دهد؟ به هر روی، نتیجه این فرض در هر دو حال، یعنی گواهی محمد در باره اعمال و رفتار دیگران، هم در زمان زنده بودنش و هم پس از مرگش، مانند بسیاری دیگر از مطالب قرآن، غیر منطقی، پوچ و غیر دادگرانه است.

۴- به گونه‌ای که در مطالب این بخش خواندیم، «عبدالله محمد خوج» می‌نویسد، یکی از مواردی که الله بر پایه آن به حساب افراد مردم در روز قیامت رسیدگی می‌کند، نیت‌های آنهاست. اگر برآستی اینچنین باشد، باید نخست به روش دادگری الله و سپس به خرد و بویژه درجه دکتری و دانش آقای «خوج» در این باره شادباش گفت. زیرا، به گونه‌ای که می‌دانیم، در قوانین دادرسی کیفری کشورهای گوناگون جهان، تنها داشتن



قصد و نیت، برای دادرسی و مجازات انسان کافی نیست و بدون تردید، حتی یک کشور را نیز در سراسر دنیای ما نمی‌توان یافت که کسی را تنها به سبب داشتن قصد و نیتی، بدون اینکه در عمل دست به ارتکاب جرمی زده باشد، مجازات کند. ولی، خرد و منطق آقای «خوج»، قصد و نیت و کردار و عمل را در ردیف برابر و هم مفهوم با یکدیگر به کار برده و نوشته است، در روز قیامت، الله بنده‌هایش را برپایه قصد و نیت آنها مجازات می‌کند.

قوانین آئین دادرسی تمام کشورهای جهان، جمع سه عنصر را برای مجازات انسان لازم می‌دانند. این سه عنصر عبارتند از: عنصر معنوی، عنصر قانونی و عنصر مادی. عنصر معنوی و یا اخلاقی عبارتست از قصد و نیت انسان برای ارتکاب جرم؛ عنصر قانونی، حاکی از جرم شناختن عمل بوده و عنصر مادی، دست زدن به ارتکاب عمل غیر قانونی است. بدین ترتیب، هیچ قانون و قاعده‌ای در دنیا، تنها وجود عنصر معنوی، یعنی قصد و نیت انسان را برای پیگردی جزائی و مجازات او کافی نمی‌داند، ولی با غایت شگفتی می‌بینیم، اللهی که فرآورده یک انسان ریاکار و فریبگری است که خود را پیامبر او وانمود می‌کند، در روز قیامت، افراد مردم را برپایه قصد و نیت و یا اندیشه‌هایی که در مغزشان وجود دارد، دادرسی و مجازات می‌کند و این دیدمان نابخردانه، غیر منطقی و خرافاتی را آقای «خوج» با دارا بودن درجه دکتری با ایمانی توانمند مورد تأیید قرار می‌دهند.

نکته جالب‌تر و تکان دهنده‌تر از همه اینکه به گونه‌ای که در آغاز مطالب این فصل گفتیم، آقای «خوج» قوانین الله را دادگرانه و قوانین افراد بشر را غیر کامل و ستمگرانه می‌داند. ولی، با کمال شگفتی مشاهده می‌کنیم، قوانین به اصطلاح دادگرانه الله، افراد بشر را به سبب قصد و نیت و اندیشه‌هایشان مجازات می‌کند، ولی قوانین غیر کامل و ستمگرانه بشر، وجود قصد و نیت و اندیشه را قابل مجازات نمی‌داند.

۵- در متن این بخش شرح دادیم که آیه ۲۴ سوره نور و آیه ۶۵ سوره یاسین می‌گویند، در روز قیامت، زبان، چشم، پاها و دست‌ها و آیه‌های ۲۱ و ۲۲ سوره فصلت آشکارا می‌گویند، در روز قیامت، «پوست بدن» بر ضد اعمال و رفتار نکوهیده‌ای که انسان در زندگی مرتکب شده، گواهی می‌دهند. به سخن در آمدن اندام‌های بدن و بویژه پوست آن، چند پرسش به شرح زیر برمی‌انگیزد:

الف- اگر قرار باشد، اندام‌های گوناگون بدن انسان در روز قیامت به سخن در آیند و بر ضد مالک خود گواهی دهند، پس پوست آنها چرا باید دوباره کاری کند؟

ب- در سخنگویی اندام‌های گوناگون بدن انسان و پوست آنها، برتری یا کدامیک خواهد بود و هرگاه بین گواهی اندام و پوست آنها ناهمگونی وجود داشته باشد، الله به کدامیک از آنها گوش فرا خواهد داد و گواهی کدامیک را پذیرش خواهد کرد؟

پ- در زمان ما که پیوند اندام‌های بدن یک انسان به بدن فرد دیگر رواج گرفته، آیا در روز قیامت، قلبی که از یک انسان به انسان دیگر پیوند زده شده، بر ضد مالک اصلی خود گواهی خواهد داد و یا مالک دوم؟  
ت- آیا آنهایی که در دادگاه‌های دادگری اسلامی به قطع دست و پا و در آوردن چشم و غیره محکوم شده و در نتیجه برخی از اندام‌های خود را از دست داده‌اند، در روز قیامت به جای آن اندام‌ها، چه موجودی بر ضد اعمال و کردار آنها گواهی خواهد داد؟

ث- اگر اندام‌های انسان در روز قیامت، به کمک او در آیند و در برابر فرمان الله، سکوت و یا حتی شورش کرده و بر ضد مالک خود گواهی ندهند، آنزمان این الله بیچاره چه خاکی بر سر خواهد ریخت؟

ج- اندام‌هایی که در روز قیامت بر ضد انسان گواهی می‌دهند، باید در پایه دارای حافظه و شعور باشند تا به انجام این عمل پردازند. با این فرض، یعنی در نظر گرفتن این واقعیت که اندام‌های انسان دارای شعور

بوده و تشخیص می‌دهند که اگر بر ضد مالک خود گواهی بدهند، او گناهکار شناخته می‌شود و به آتش دوزخ خواهد سوخت و آنها نیز به گونه طبیعی به عنوان اندام‌های او به آتش سپرده خواهند شد، آیا خرد و درایتشان به آنها نخواهد گفت که به سود آنهاست تا به‌الله در باره اعمال و رفتار مالک خود دروغ بگویند و یا اینکه دست کم سکوت کنند تا خود را از آتش دوزخ نجات دهند؟ وانگهی، در حالیکه برپایه یکی از اصول شیعه‌گری، الله «تقیه» یعنی دروغ مصلحت‌آمیز را در موارد ویژه‌ای مجاز شمرده، چرا اندام و پوست بدن انسان نباید اجازه داشته باشند، از این اصل مذهبی بهره‌برداری کنند و برای نجات دارنده خود، به تقیه دست بزنند؟ بدیهی است که اگر الله بخواهد در این مورد به اندام‌ها و پوست بدن سختگیری کند، آنها از خود دفاع کرده و خواهند گفت، ای الله دادگر و مهربان، تو خودت برپایه یکی از اصول شیعه‌گری که مشروع‌ترین و پذیرفته‌ترین مذهب از مذاهب دین اسلام است، دستور تقیه داده‌ای و آیا چه تقیه‌ای واجب‌تر و مشروع‌تر از این می‌تواند باشد که ما برای نجات صاحب خود، به اجرای این اصل مذهبی پردازیم؟

چ- با توجه به اینکه در چند آیه قرآن (از جمله آیه‌های ۱۸۳ سوره اعراف، ۴۵ سوره قلم، ۳۰ سوره انفال، ۵۴ سوره آل عمران و ۱۴۲ سوره نساء)، الله به گونه آشکار اعتراف می‌کند که مکر او از همه افراد بشر بدتر و شدیدتر است؛ آیا چنین موجودی در پایه، شایستگی داوری و قضاوت دارد؟ و حال اگر ما او را به عنوان داور و قاضی مورد پذیرش قرار دهیم، با توجه به اینکه خود آشکارا اعتراف کرده است که مکاری بد و بسیار شدید است، چگونه افراد بشر می‌توانند، به چنین موجود پر مکر و حيله‌ای اعتماد کنند؟ وانگهی، همچنین الله در آیه ۳۴ سوره صافات و آیه ۲۷ سوره زمر، خود را انتقامجو و در آیه‌های بسیاری از جمله آیه ۱۳۴ سوره نساء، آیه ۲۲ سوره رعد و آیه‌های ۲۳ و ۲۶ سوره زمر، آیه ۸

سوره فاطر، آیه ۱۸۶ سوره اعراف و آیه ۳۱ سوره مدثر، خود را گمراه کننده شناختگری می‌کند. مگر نه اینست که قاضی و داور باید بیطرف، بی نظر و بدون تمایلات کینه، بغض و انتقام نسبت به شخص خطاکار و قانون شکن باشد؟ بنابراین، آیا کسی که خود، در اینهمه آیه و سوره اعتراف می‌کند که مکار و حيله گر، انتقامجو و گمراه کننده است، می‌تواند شایستگی داوری داشته باشد؟ و سرانجام، پرسش پایانی اینکه، هرگاه این اللهی که در نهاد بنا به اعتراف آشکار خود، مکار، حيله گر، انتقامجو و گمراه کننده است، زیر تأثیر اینهمه فروزه‌های زشت و منفی و غیر دادگرانه، بر ضد بنده ناتوان خود، داوری نابجا و غیردادگرانه‌ای انجام داد و با توجه به اینکه بالاتر از دادگاه او دادگاه دیگری وجود ندارد، این بنده ناتوان چه باید بکند؟

۶- مهمتر از همه این احکام مقدس الهی، قرآنی، فقهی و آنچه که تا کنون گفتیم، اینکه در نهاد همه این آیه‌های قرآنی و سخنان و فرامین الهی، نکته بسیار باریکی نهفته شده که برآستی دلیل بر پیشرفتگی احکام قرآن و آزادگی و دادگری و انساندوستی دین اسلام می‌باشد! و آن نکته اینست که الله و قرآن، همه اندام‌های افراد انسان و حتی پوست بدن او را نیز مأمور گواهی بر ضد انسان دارنده خود نموده، ولی خوشبختانه «اندام تناسلی» او در این ردیف نام نبرده‌اند و این بزرگترین دلیل آزاداندیشی و دادگری الله، قرآن و اسلام می‌باشد. زیرا، اگر قرار بود، اندام تناسلی انسان نیز بر ضد او به گواهی برخیزد، در آن زمان قیامتی برپا می‌شد که آثار و فرایند آن از نشانه‌های خود روز قیامت، مانند شکافته شدن آسمان، فرو ریختن ستارگان، متلاشی شدن کوهها و روان شدن آب دریاها و غیره بمراتب خطرناک‌تر و هولناک‌تر می‌بود!

برای مثال، هرگاه فرض بالا را قرآن پیش‌بینی می‌کرد، آنوقت در روز قیامت در پیشگاه دادگری الهی، اندام تناسلی «صفوان بن معطل سهمی» می‌بایستی گواهی دهد، در آن شبی که عایشه خانم، همسر سوگلی رسول

خدا، محمد بن عبدالله، از کاروان شوهرش واپس مانده و در بیابان گم شده، از وی پذیرائی کرده و همچنین، اندام تناسلی عایشه خانم نیز به نوبه خود گواهی می‌داد که در آنشب تاریخی، میزبان یک آلت تناسلی حرامی غیر وابسته به رسول خدا بوده و براستی که این رویداد، قیامتی بمراتب سهمگین‌تر از رویداد اصلی و واقعی قیامت برپا می‌کرد!

بدیهی است، چون الله برپایه متون قرآن خود از یک سو مکار و حيله‌گر و از دگر سو از هر حرکتی که بوسیله هر جنبنده‌ای انجام می‌گیرد آگاه است، بدون تردید خود از رویدادی که آن شب در بیابان بین «صفوان بن معطل سهمی» و عایشه خانم رخ داده، آگاهی کامل داشته، ولی آیه‌های ۲ تا ۲۶ سوره نور مبنی بر بیگناهی «عایشه خانم» را تنها برای دلخوشی پیامبر عزیزدردانه خود و نگهداری شرف و آبروی همسر او «عایشه خانم» که «ام‌المؤمنین» یعنی «مادر مؤمنان» لقب گرفته تقیه کرده است. هرگاه الله از چنین روشی پیروی کرده باشد و از دگر سو، اندام‌های بدن نیز بخواهند شرافتمندانه به وظیفه خود عمل کرده و جریان‌های نهفته را به گونه کامل شرح دهند؛ آن زمان است که ریاکاری و دورویی الله رو خواهد شد و ناچار او با این روش، نه تنها برچسب دلال معامله را برای خود خواهد خرید، بلکه در نتیجه این رویداد، براستی قیامتی برپا خواهد شد که قیامت اصلی را زیر تأثیر قرار خواهد داد.

۷- نکته جالب دیگر در مطالب این بخش، گفته محمد در باره چهار پرسشی است که الله در هنگام حسابرسی از بندگان به عمل می‌آورد و از آنها پرسش‌هایی می‌کند که از جمله عبارتند از: ثروتش را چگونه به دست آورد؟ و بدنش را چگونه به کار برده است؟

آیا اگر این پرسش‌ها از خود محمد به عمل آید، چه پاسخی خواهد داد؟ اگر الله از او پرسش کند، ثروتش را چگونه به دست آورده، آیا خواهد گفت که ادعای پیامبری‌اش را با کاروانزنی آغاز کرده و سبب جنگ بدر، حمله او به کاروان تجارتنی قریش بوده است؟ و آیا اعتراف خواهد

کرد که بیشتر یهودیان ساکن مدینه را قتل عام و بقیه را از خانه و کاشانه‌شان آواره کرد و همه اموال آنها را چپاول نمود و زن و فرزندانشان را به اسیری گرفت و آنها را به فروش رسانید؟ و آیا اعتراف خواهد کرد که در جنگ خیبر، از رهبر یهودیان خیبر به نام «کنانه بن ربیع» درخواست کرد تا محل پنهان کردن جواهراتش را به او آگاهی دهد و چون او از این کار خوداری کرد، محمد دستور داد آنقدر با گذاشتن آتش روی سینه‌اش به وی زجر و شکنجه دادند تا او جان سپرد؟

و هرگاه، الله از محمد پرسش کند، بدنش را چگونه به کار برده است، آیا اعتراف خواهد کرد که پس از پایان هر جنگی دستور می‌داد، خانواده اسیران از جلوی او بگذرند و زیباترین زنان آنها مانند (صفیه، جویریّه و ریحانه)<sup>۱۹۰</sup> را برای خود برمی‌گزید و به زنان حرمسرایش می‌افزود؟ و آیا اعتراف خواهد نمود، روزی که به دیدن پسرخوانده‌اش زید رفته بود، بدن نیمه لخت زینب پسر زید را مشاهده نمود و عاشق و شیفته او گردید و از قول الله با آوردن آیه‌ای، حرام بودن ازدواج با همسر پسر خوانده را لغو کرد و با زینب ازدواج نمود و او را به زنان حرمسرای خود افزود؟ و... ای کاش، این کم‌دی روز قیامت که محمد با پشت هم‌اندازی و بدسگالی، سناریوی آنرا تخیل کرده، براستی در مغز ما افراد افسون شده و خردباخته شکل می‌گرفت و خردمان را بر اندیشه‌های شرطی شده ما فرمانروا می‌کرد تا بلکه بدینوسیله از زندان این خرافات نیوند ستیز آزاد می‌شدیم.

#### ۸- تئوری پل صراط را محمد بدون کم و بیش از کیش زرتشت برداشت

<sup>۱۹۰</sup> «صفیه» همسر «کنانه بن ربیع»، رهبر یهودیان خیبر بود که محمد دستور داد، محل پنهان کردن جواهراتش را با شکنجه از وی پرسش کنند و او زیر شکنجه جان سپرد.  
«ریحانه» همسر زید، یکی از ۷۰۰ نفر مردان طایفه یهودی بنی قریظه بود که در قتل عام این طایفه اعدام شد و محمد همان شب کشته شدن همسر «ریحانه»، او را به بستر برد.  
«جویریّه» دختر حارث، رئیس طایفه یهودی بنی مصطلق و همسر پسر عمویش «ابن ذوالشفر» بود که محمد پس از حمله به آن طایفه، «جویریّه» را به زنان حرمسرای خود افزود.

کرده است. زیرا، در کیش زرتشت نیز عقیده بر آنست که در روز حسابرسی به اعمال و رفتار مردم، دو فرشته به نام‌های «مهر» و «سروش» در روی پل «چینوت» (که همان پل صراط مسلمانان است)، ایستاده‌اند تا به حساب افرادی که از روی پل می‌گذرند رسیدگی کنند. فرشته «مهر» که نماینده مهربانی خداست، ترازویی در دست دارد تا اعمال و رفتار افراد مردم را بوسیله آن اندازه‌گیری کند. هرگاه، اعمال و کردار نیکوی افراد مردم به اندازه وزن موئی از کردار ناشایست آنها بیشتر باشد، به بهشت خواهند رفت. ولی، فرشته «سروش» که نماینده دادگری خداست، اعمال گناهکاران را وزن می‌کند و هرگاه کردار نیک آنها، وزنی نداشته باشد، آنها را از روی پل به دوزخ پرت خواهد کرد.

۹- یکی دیگر از نکته‌های جالب روز قیامت، آنست که در این روز تمام افراد بشر، خواه مرد و خواه زن، لخت و برهنه در بارگاه دادگری الهی برای حسابرسی حضور می‌یابند. ما درگیر این ناهمگونی نخواهیم شد که محمد آشکارا در حدیثی گفته است، افراد مردم، در روز قیامت، خواه مرد و خواه زن، لخت و برهنه در پیشگاه داوری الهی حضور می‌یابند و بیضاوی گویا از متن این حدیث ناآگاه بوده و نوشته است، افراد متکبر و پُر منش با لباس‌های پاره شده و چاک خورده وارد صحرای محشر می‌شوند. ولی، موضوع حضور افراد بشر در روز قیامت در پیشگاه داوری الهی، چند پرسش به شرح زیر برمی‌انگیزد:

الف- چگونه است که در زندگی این دنیا، حتی تا زمانی که زنها نباید پیدا باشد، ولی در پیشگاه دادگری الله، زن و مرد لخت و برهنه ظاهر می‌شوند؟ آیا اوباش و اراذل مذهبی که در کشورهای ایران و افغانستان، حکومت را در دست گرفته و حتی حق‌گزینش رنگ لباس را از زنها سلب کرده‌اند، می‌دانند که الله تا آن اندازه گشاده مغز و آزاداندیش است که بندگان خود را لخت و برهنه در پیشگاه خود احضار می‌کند؟ حال اگر این موضوع، یعنی برهنگی بدن زنان در روز قیامت در پیشگاه دادگری

الهی و قاعده پوشیدگی سرتاپای بدنشان در زندگی این دنیا، فرمان و خواست الله باشد؛ براستی که این الله با آن گروه از بندگان که در بیمارستان‌های روانی بسر می‌برند، در حال برگزاری مسابقه هوش و خرد می‌باشد.

بد در برخی از کشورهای غربی باشگاه‌هایی در خارج از شهرها وجود دارند که Nudists Club (باشگاه برهنگان) نامیده می‌شوند که البته برپایه قوانین و مقررات همه کشورها غیر قانونی به‌شمار می‌روند. همچنین می‌دانیم که برپایه قوانین و مقررات تمام کشورهای دنیا، هرگاه زن و یا مردی به‌گونه‌ای که عرف و عادت مقرر کرده، خود را نپوشاند و یا پوشش او غیر اخلاقی باشد، مجازات خواهد شد. پس، چرا در روز قیامت، افراد بشر لخت و برهنه در صحرای محشر در پیشگاه دادگری الهی حضور خواهند یافت؟ آیا دلیل آن، نوشته آقای دکتر «خوج» است که حاکی است، «قوانین الله دادگرانه، ولی قوانینی که بوسیله افراد بشر به‌وجود می‌آید، غیر کامل و ستمگرانه است؟» وانگهی، چگونه است که این الله مکار، حيله گر و جبار به پیامبران خود دستور داده است به افراد بشر اندرز دهند، خود را به‌گونه کامل بپوشانند و در کشورهایی مانند ایران و افغانستان که مقررات اسلامی در آن سرزمین‌ها اجرا می‌شود، حتی پوشیدن پیراهن آستین کوتاه برای مردان ممنوع است، ولی در روز قیامت، همه مردان و زنان، لخت و برهنه در پیشگاه دادگری الهی حضور می‌یابند؟ بد آیا الله شرم نمی‌کند، کاترلیون‌ها بندگان خود را لخت و برهنه ببیند و در چنین شکلی به حساب آنها رسیدگی کند؟ شاید هم الله به ناراحتی روانی Voyuerism دچار است، چه کسی می‌داند و یا می‌تواند از کار این الله مکار، حيله گر و گمراه کننده سر در بیاورد؟

ت- آیا الله و پیامبران او پیش‌بینی کرده اند که افرادی که در دنیا به یکدیگر عشق می‌ورزیده‌اند، اگر در صحرای محشر هنگام دیدار یکدیگر، اصول اخلاقی را زیر پا بگذارند، چه خواهد شد؟



شد. مهمتر از همه اینکه، آیا چگونه رسول خدا حاضر می شود، زنان حرمسرایش در صحرای محشر لخت و برهنه حاضر شوند! رسول خدا تا آن اندازه نسبت به همسرانش حسادت می ورزید که آیه ۵۳ سوره احزاب، مقرر کرده است، اگر کسی خواست با زنان محمد سخن بگوید، باید از پشت پرده این کار را انجام دهد و پس از مرگ رسول خدا نیز کسی حق ندارد با زنان او ازدواج کند. همچنین، آیه ۵۹ سوره احزاب گفته است، زنان باید با چادر خود را بپوشانند. بنابراین، با اینهمه قواعد و مقررات الهی و بویژه حساسیتی که رسول خدا نسبت به همسرانش داشته، چگونه الله دست کم فکر احساسات پیامبر عزیز دُردانه اش را نکرده و همسرانش را از قاعده لخت و عریان بودن در روز قیامت برکنار نگه نداشته است؟

هر گاه برای این همه پرسش ها و چیستان ها، پاسخ خردگرایانه ای یافت نشود، باید برای آنهایی که خود را انسان اشرف مخلوقات به شمار می آورند و با عقیده به این خرافات خردآزار، خود را قربانی هنرنمایی های مستی افراد شیاد، سودجو و نابکار کرده اند، به سوگ نشست!

۱۰- یکی دیگر از نکته های جالب در هنگام حسابرسی روز قیامت، لعن و نفرینی است که الله به بنده های گناهکار خود می کند. در حالیکه الله قدرت دارد، به آتش دوزخ دستور دهد، بدن انسان را بریان و استخوانهایش را به شکل سُرَب آب شده درآورد، دیگر معلوم نیست چرا با فرومایگی و رذل پیشگی به بنده های لعن و نفرین می کند. بویژه اینکه می دانیم از نگر روانشناسی، لعن و نفرین از سوی موجودی انجام می گیرد که خود قدرت و توان رویارویی با فرد مخالف و یا دشمن خود و انتقامجویی از او را ندارد و از اینرو، با لعن و نفرین آرزو می کند، قدرت بالاتری، حساب او را برسد. ولی، با توجه به اینکه الله دارای قدرت های بالاتر از تصور و اندیشه گری انسان بوده و هیچ قدرتی فراسوی توان او وجود ندارد و در قرآن نیز چندین بار اعتراف کرده است که انتقامجویست و گذشته از همه اینها، لعن و نفرین کردن کار افراد نادان، فرومایه، رذل و

ناتوان است، معلوم نیست، چرا الله در روز قیامت به بنده‌های ناتوان و گناهکار خود لعن و نفرین می‌فرستد؟

شاید هم دلیل نفرین‌های الله به بندگان آن باشد که همانگونه که در آیه‌های قرآن به بنده‌هایش می‌گوید، او از همه مکارتر، حيله بازتر، انتقامجو و گمراه کننده و به اصطلاح همه فن حریف است؛ همانگونه نیز می‌خواهد به بندگان بفرماند که اگر موضوع رذالت و فرومایگی و لاتمنشی پیش آید، او از هر انسان فرومایه، رذل، ستمگر و لاتی نیز بدتر است. بدیهی است که فروزه نفرین کردن و لعنت فرستادن الله به بنده‌هایش ویژگی به روز قیامت ندارد؛ بلکه او در سوره المسد به ابولهب و همسرش نفرین می‌کند؛ در آیه ۱۳ سوره مائده به اسرائیلی‌ها نفرین می‌فرستد و در آیه‌های ۶۰ و ۶۴ همان سوره بنده‌های بدکارش را لعن و نفرین کرده و می‌گوید، آنها را به خوک و بوزینه تبدیل خواهد کرد. براستی که چه الله لوده و خوش مشربی داریم و قدر و ارزشش را خوب نمی‌دانیم!

## فصل چهاردهم

# اثبات روز قیامت بوسیله دانش‌های

## پیشرفته

تنها مکانی که خرافه‌های مذهبی نمی‌توانند وارد آن شوند، مغز انسان دانش آموخته و واقع بین است.  
مسعود انصاری

گروهی از آخوندها و ملأهای نوپا در سالهای اخیر تلاش نموده‌اند، احکام و متون بی‌پایه و مسخره قرآن و اسلام را در چارچوب اصول دانش‌های پیشرفته امروز فرنودگرائی (توجیه) کرده و به اصطلاح خودشان ثابت کنند که نه تنها متون و درونمایه قرآن با اصول و دانش‌های پیشرفته امروز برابری کامل دارد، بلکه حتی می‌توان آنها را در جهت اثبات حقیقت و درستی احکام و موازین قرآن و اسلام به کار برد. منطق و شیوه استدلال و فرنودگرائی این گروه از ملأیان آنچنان سست و بی‌پایه و بدون ارزش است که نادرستی، ژاژگوئی و مسخرگی اصول قرآن و موازین اسلام را بیش از پیش افشا و آشکار می‌کند. برای اثبات این فراخواست به کتاب آخوند «سید مجتبی موسوی لاری» که زیر فرنام *مبانی اعتقادات در اسلام* به رشته

نگارش درآورده و در فصل دوازدهم از آن نام بردیم نگاه می‌کنیم و چون جُستار کتاب ما در باره موضوع «روز قیامت در اسلام» است، آن بخش از کتاب را که زیر فرنام «بحثی پیرامون معاد» در ۲۱۴ صفحه نوشته شده، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نخستین نکته جالب در باره این کتاب - که برآستی انسان باید برای آن کاغذهایی که چنین مطالب بی‌پایه و نابخردانه‌ای آنها را سیاه کرده، افسوس بخورد - آنست که کتاب یاد شده به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، اسپانیائی، روسی، عربی و اردو برگردان و اشاره شده است که برگردان برخی از جلدهای آن به زبان‌های آلمانی، ژاپنی، پرتغالی، بلغاری، رومانیائی، مالایائی، چینی و بنگالی نیز در حال چاپ و انتشار است.

با توجه به اینکه در رویه نخست کتاب یاد شده، نوشته شده است، این کتاب بوسیله دفتر نشر فرهنگ اسلامی به چاپ رسیده و چاپ پیشین آن بوسیله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، واحد آموزشی عقیدتی سیاسی انجام شده؛ روشن می‌شود پول کلانی که هزینه برگردان این کتاب به آنهمه زبان‌ها و همچنین چاپ و انتشار آنها شده، از کیسه مردم بینوا و ستم‌دیده ایران هزینه شده است. زیرا، هرگاه این آخوند از مفتخواری‌های وجوه خمس، زکات و حق امام و غیره نیز میلیاردی شده باشد، باز هم امکان ندارد، سرمایه‌اش را در چنین راهی که برگشت پول ندارد، هزینه کند.

به هر روی، کتابی که این ملأ نوشته، سرشار از واژه‌های یا بدون مفهوم و یا مردم‌فریبی است که انسان در روضه‌خوانی‌ها از این گروه مفتخور و انگلی اجتماعی می‌شنود. ولی ما برای اثبات تهی مغزی و مردم‌فریبی گفتارهای این گروه فاسد و بویژه اینکه چگونه بحث و گفتار در باره اصول و احکام قرآن و اسلام در چارچوب دانش‌های پیشرفته امروز، سرشت واپسگرا و انسان‌ستیز آنها و نیز ناآگاهی‌ها، ریاکاری‌ها و مردم‌فریبی‌های دکانداران این دیدمان‌ها را آشکارتر می‌سازد، به بازشکافی چند نکته از آن کتاب می‌پردازیم.

«موسوی لاری» می‌نویسد:

«عقیده به آخرت و دنیای حسابرسی سپری است که انسان را در برابر حمله‌های هوسهایش نگهبانی می‌کند و بدون اینکه از خارج زیر فشار قرار گیرد، با پیروی از اصول صحیح و بی‌ریای دین، وجدانش را اصلاح می‌کند و از ارتکاب جرم و گناه خودداری می‌نماید. تنها بالا بودن سطح فرهنگ و اقتصاد و پیشرفت‌های فنی و گسترش سازمان‌ها و وسایل کیفی بهیچوجه انسان را اصلاح نخواهد کرد و جامعه انسانی را در مسیر متعادل و آرمانی به پیش نخواهد برد.»<sup>۱۹۱</sup>

به این ملای خشک مغز و ناآگاه باید گفت، تو اگر با الفبای روانشناسی آشنا بودی، دست کم برای آگاهی خودت می‌فهمیدی که در تمام درازنای تاریخ، ترس و تهدید هیچگاه در اصلاح و برترسازی افراد انسان نقشی نداشته است. ممکن است، برخی اوقات افراد کجرو، زمانی که پلیسی را در کنار خود مشاهده می‌کنند، از دست زدن به کردار خلاف اخلاق و غیر قانونی خودداری کنند، ولی تهدیدهایی که دارای مبانی ناشناخته و نادیده باشند، هیچگاه تا کنون در برترسازی کردار و منش انسان اثری نداشته‌اند. مشهور است می‌گویند، زمانی گروهی از افراد مردم، برای مشاهده مجازات فردی که مرتکب جیب‌بری شده بود، گرد آمده بودند. پس از اجرای مجازات، هنگامی که در صدد ترک محلّ بودند، مشاهده کردند، جیب برخی از آنها زده شده است. هرگاه ترس و تهدید از اصول و دیدمان‌هایی که ملأها و آخوندها پراکنده می‌کنند، در اصلاح افراد مردم اثری می‌داشت، امروز اینهمه افراد بیدست و پا در کشورهای عربستان سعودی، سودان، مقررات اسلامی اجرا می‌شود، مانند کشورهای عربستان سعودی، سودان، افغانستان و کشور خود ما با جنایات نابخردانه‌ای که گروه ملأیان از آغاز روی کار آمدن در این راستا مرتکب شده‌اند، مشاهده نمی‌شد. نکته جالب اینجاست که افراد مجرمی که ملأیان نابکار به جای آموزش دادن و

<sup>۱۹۱</sup> سید مجتبی موسوی لاری، مبانی اعتقادات در اسلام (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸)،

برترساختن آنها، ناقص‌العضوشان می‌کنند، می‌دانند که اگر مرتکب کجروی شوند، سروکارشان با روش‌های وحشیانه و دست‌های تبهکارانه آنها خواهد بود؛ با این وجود از سرنوشت وحشیانه‌ای که ملایان به سرشان می‌آورند، ترسی در ارتکاب جرم به خود راه نمی‌دهند؛ چه رسد به اینکه آنها از آخرت و معاد مسخره‌ای که ملایان دون‌نهاد و پیامبر دغلكارشان برای گرم نگهداشتن دکان دینداری خود، درباره آن مردمفریبی می‌کنند، هراس و وحشت به خود راه دهند. وانگهی، ولو آنکه به فرض، پس از زندگی در این دنیا، روز و روزگاری دیگر و حساب و حسابرسی‌هایی هم وجود داشته باشد، نه تنها این افسانه‌هایی که محمد و ملایان سرهم کرده و با تمام وجود تلاش می‌کنند، آنها را به خورد مردم بدهند، نخواهد بود؛ بلکه این بیهوده‌گوئی‌های آنها، باور افراد مردم را از آنها نیز سلب خواهند کرد.

ای کاش، این ملای نویسنده که کتابش را به اینهمه زبان‌های خارجی برگردان و منتشر کرده و ادعا می‌کند، برآنست تا برپایه اصول دانش‌های پیشرفته امروز، درستی اصول و احکام قرآن را ثابت کند، به نوشتارهای آموزنده فلاسفه بزرگ، از جمله ارسطو، دکارت و کانت نیز نگاه می‌کرد، تا بفهمد تا چه اندازه ذهنش با بیهوده‌گوئی‌های خرافی قرآن گره خورده و از حقیقت دور افتاده است. زیرا، دکارت برای اینکه انسان منش و سلوک خود را برتر سازد، او را به درون خود راهنمایی می‌کند و مانند سنت‌اگوستین باور دارد که همه چیز در درون ذهنیت و آگاهی ما ریشه می‌گیرد و حتی برای شناسائی وجود خدا، ما به جای اینکه وجود جهان هستی را دلیل وجود خدا به‌شمار آوریم و یا به سخنان بی‌پایه سوداگران دینی که خود را بین خدا و بشر قرار داده‌اند، گوش دهیم؛ باید با شناسائی خدا در ذهن خود، به واقعیت جهان هستی پی ببریم.

کانت نیز در حالیکه در راستای دیدمان بالا با دکارت همگامی دارد، مانند ارسطو باور دارد، منش و کردار انسان، یک پدیده درون‌ذاتی است و

زمانی دارای ارزش‌های اخلاقی خواهد بود که از درون انسان سرچشمه گرفته و از تأثیر عوامل خارجی مانند پاداش، تهدید و مجازات برکنار باشد. آنوقت، این ملای روضه‌خوان، در حالیکه می‌نویسد قصد دارد درباره روز قیامت برپایه اصول دانش‌های پیشرفته خامه‌فرسایی کند، می‌گوید، ترس انسان از روز قیامت، او را وادار به رعایت اصول و موازین اخلاقی می‌کند!

نتیجه آنکه، دانش‌های فلسفه، روانشناسی و جزاشناسی نشان داده‌اند که کاربرد فشارهای از خارج، مانند تهدید به مجازات و ایجاد ترس و هراس در افراد مردم، در اصلاح و برترسازی آنها کوچکترین اثری نخواهد داشت، بلکه آنچه که سبب ایجاد اجتماعی سالم و افرادی درست‌کردار و نیکومنش می‌شود، برنامه‌های آموزشی و اصلاحی شایسته و گسترش اخلاق و فروزه‌های نیکوی انسانی در افراد مردم و ایجاد وجدان درونی آگاه و حساسی است تا از درون آنها را کنترل نماید. ممکن است، وجود و حضور افراد پلیسی که نیروی اجرائی دولت‌ها برای نظارت در سلوک و رفتار قانونی مردم می‌گمارند، تا اندازه‌ای در گرایش آنها به رعایت قوانین و مقررات اثر داشته باشد، ولی تردید نیست که اثر وجودی آنها با پلیس توانائی که ارزش‌های اخلاقی و انسانی در درون افراد بشر به وجود می‌آورند، قابل مقایسه نخواهد بود. آن‌اللهی که در آیه ۷ سوره شوری به یک تازی ریاکاری که به خود فرنام پیامبری بسته می‌گوید، من قرآن را به تو وحی کردم تا مردم مکه را بترسی، برآستی دیو ناآگاهی است که در تخیلات سودجویانه و نابکار همان تازی خودخواه و نابکار ساخته شده و در پالایش و برترسازی اخلاق و ارزش‌های انسانی، هیچ اثری نمی‌تواند داشته باشد. اثر ترس در برترسازی افراد مردم و حتی انگیزش آنها به اندیشه‌گری بهتر تا آن اندازه منفی و بدون ثمر است که یکی از نویسندگان شهیر در کتاب *Making Miracles* (معجزه سازی)، گفته است: «تنها اثر ترس از مرگ اینست که ما را از زندگی باز می‌دارد، نه اینکه

بتواند ما را از مرگ دور کند.»

نکته جالب و برآستی خنده‌دار دیگری که این ملأ، در راستای اثبات رویداد روز قیامت، در کتاب خود آورده، موضوع «روان» است!<sup>۱۹۲</sup> او نخست به شرح «اسپیریتیزم» یعنی ارتباط افراد زنده با روان مردگان (که در اصطلاح مدیوم نامیده می‌شوند)، پرداخته و می‌نویسد، آزمایش‌های خردمندانه نشان داده است که افراد انسان با روان مردگان به گفتگو می‌نشینند و در حلّ مسائل و مشکلات خود از آنها کمک می‌گیرند. ملأی یاد شده با نابخردی ویژه‌ای ادامه می‌دهد، افرادی که با روان مردگان تماس می‌گیرند، گاهی اوقات به زبان بیگانه‌ای سخن می‌گویند که بهیچوجه با آن آشنا نبوده‌اند. همچنین، این افراد با وجود اینکه بی سواد بوده‌اند، در حال تماس با روان مردگان و در زمانی که از هوش رفته‌اند، اسراری را با خطّ خود نوشته و فاش کرده‌اند.<sup>۱۹۳</sup>

برآستی که انسان از ناآگاهی و گستاخی این افراد به شگفت می‌افتد. می‌دانیم که امروزه، افراد شعبده‌باز و کلاهبرداری وجود دارند که (خود آخوندها را نیز شامل می‌شود) با انجام یکرشته پشت‌هم‌اندازی وانمود می‌کنند، روان مردگان را حاضر کرده و با آنها گفتگو می‌نمایند و بدینوسیله از مردم پول‌ستانی می‌کنند. ولی، این ملأی بیشرم، پایش را از این افراد شارلاتان و کلاهبردار نیز بالاتر گذاشته و در جایگاه یک به اصطلاح، روحانی و ملأی مذهبی اسلامی، ادعا می‌کند که در زمان تماس با روان مردگان می‌توان به‌زبانی که انسان در تمام عمر با آن آشنا نبوده، سخن گفت و در حال بیسوادی با خطّ خود به نوشتن پرداخت و بدینوسیله می‌خواهد دیدمان روز قیامت را از راه دانش‌های پیشرفته به ثبوت برساند. شگفتا که این افراد بیشرم در دروغ‌پردازی، مردم‌فریبی و شیادی مرز و بومی نیز برای خود قائل نیستند. محمد بن عبدالله نیز در

<sup>۱۹۲</sup> کتاب بالا، صفحه ۵۸۸

<sup>۱۹۳</sup> کتاب بالا، صفحه ۵۸۹



حالیکه از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بود، ولی با شیادی خود را بیسواد شناختگری می‌کرد تا خواندن قرآن و نوشتن آنرا دلیل معجزه پیامبری‌اش به مردم وانمود کند؛<sup>۱۹۴</sup> به هر روی، ناگفته نماند که این آخوند با نوشتن این مطالب که به قول خودش قصد دارد، وجود روح مجرّد و تماس افراد زنده با روح مردگان را به عنوان دلیل علمی بودن روز قیامت به ثبوت برساند، در واقع از یکی از پیشه‌های آخوندها که فالگیری، استخاره، سرطاس نشاندن، جن‌گیری و احضار ارواح است، دفاع می‌کند. ملّا مجتبی موسوی لاری، در ادامه تلاش برای ثابت کردن علمی بودن روز قیامت از راه شناسائی روان و جدائی و استقلال آن از جسم، همچنین به شرح «هیپنوتیسم» می‌پردازد و مطالبی در این زمینه می‌نویسد که بالاترین سند نادانی، بیسوادی و پشت‌هم‌اندازی او به شمار می‌رود. او، در صفحه ۵۹۳ کتابش می‌نویسد: «پیشرفت دیگری که در عرصه تحقیقات حاصل آمد و به درک استقلال روح و بقای آن کمک کرد، هیپنوتیسم بود...»

\*\*\*\*\*

از خوانندگان گران‌ارج درخواست دارد، اجازه فرمایند، نویسنده در اینجا بحث را متوقف کرده و شمه کوتاهی در باره دانش، آگاهی و تجربه خود در باره «هیپنوتیسم» به رشته خامه درآورد تا از یک سو نشان دهد، شایستگی داوری درباره مطالبی را که این ملّا در مورد «هیپنوتیسم» نوشته دارد و از دگر سو، با نشان دادن بنمایه‌های مهمّ و معتبر علمی ثابت کند، این آخوند نادان و ریاکار تا چه اندازه ناآگاه و بیسواد بوده و مطالبی که در باره «هیپنوتیسم» نوشته تا چه حدّ نادرست و بی‌پایه است.

نویسنده این کتاب تا کنون خود را از هر گونه خودنمایی برکنار نگهداشته و اگرچه، این سی‌امین کتابی است که به رشته نگارش درمی‌آورم، تا کنون فرتور خود را در هیچیک از کتاب‌هایم چاپ نکرده و

<sup>۱۹۴</sup> به فصل دوم کتاب بازشناسی قرآن، نگارش نویسنده همین کتاب (دکتر مسعود انصاری) نگاه فرمائید.

در حالیکه یکی از کتاب‌هایم (ناسیونالیسم)، برنده جایزه بهترین کتاب سال بوده، تا کنون از هیچکس نخواستهام در آغازهیچیک از کتاب‌هایم برایم ستایشنامه بنویسد و همیشه بر این اندیشه بوده‌ام که به قول ماکیاولی، مردم خود بهترین داور هستند و ارزش نوشتارهای من در پیشگاه خوانندگان، به دادگرانه‌ترین داوری‌ها دست خواهد یافت و نیازی به ستایشنامه و سپاسنامه در آغاز کتاب بوسیله افراد نامدار ندارد. ولی، در این کتاب، برای نشان دادن ناآگاهی و بیسوادی ملای یاد شده و اشتباهات نابخردانه و شکفت‌انگیزی که او در باره هیپنوتیسم و پیوند آن با روان انسان کرده، اجازه می‌خواهد نخست تاریخچه دانش، آگاهی و تجربه‌های خود را در باره هیپنوتیسم به گونه کوتاه شرح دهم.

هیپنوتیسم در آغاز در سالها پیش توجه مرا جلب کرد. هنگامی که در حال پژوهش برای نوشتن کتاب مرزهای نو در روانشناسی بودم، برآن شدم تا فصلی از آن کتاب را به نقش هیپنوتیسم در درمان ناراحتی‌های روانی و روان‌تنی ویژگی دهم. در جریان این پژوهش، بسیار شیفته علم و هنر هیپنوتیسم شدم و برای آموختن آن شور بسیاری در من به وجود آمد. شوربختانه، در آن زمان در ایران بودم و امکان آموختن تجربی این رشته در ایران وجود نداشت. ولی، در مسافرتی‌هایی که به هندوستان، ژاپن و بویژه انگلستان نمودم، تمام نیروی خود را در راه آموختن این روش که هم علم و هم هنر است، به کار گرفتم و هنگامی که در دانشگاه امریکائی بیروت به پژوهش اشتغال داشتم، سازمان Lebanese Society for Clinical Hypnotism را به وجود آوردم.

در زمانی که در انگلستان در دانشگاه لندن، مشغول تحصیل و پژوهش بودم، با روانشاد دکتر S.J. Van Pelt، رئیس کانون هیپنوتیسم پزشکی انگلستان که بزرگترین دانشمند این علم در زمان خود در اروپا به شمار می‌رفت، افتخار آشنائی پیدا کردم و در مکتب کم‌مانند دانش او در هیپنوتیسم به تکمیل آموزش این علم پرداختم و حتی مدتی به سمت

آسیستان او به درمان ناراحتی‌های روانی و روان‌تنی بوسیله هیپنوتیسم اشتغال داشتم. با ورود به آمریکا در حالیکه در دانشگاه جورج واشینگتن در شهر واشینگتن، دی، سی، برای گرفتن دومین درجه دکتری خود در رشته علوم سیاسی مشغول تحصیل شدم، به پژوهش‌های خود در رشته هیپنوتیسم و هیپنوتراپی ادامه دادم و پس از نایل به دومین درجه دکتری‌ام، از دانشگاه Pacific نیز سومین دکتری خود را در رشته هیپنوتراپی درمانی به دست آوردم.

با کمال فروتنی و بدون هیچگونه احساس خودنمایی باید به گونه کوتاه بیفزایم، در زمان کنونی که این کتاب را به رشته نگارش درمی‌آورم، ۱۷ دانشگاه و مدرسه عالی در کشور آمریکا کتابی را که در رشته هیپنوتیسم زیر عنوان *Modern Hypnosis: Theory and Practice* به زبان انگلیسی به رشته نگارش درآورده‌ام، کتاب درسی خود برگزیده و دانشگاه Pacific که نخستین و یگانه دانشگاهی است که در این رشته درجه دکتری دهش می‌کند، آنرا برای دوره شماره ۳۰۵ خود که یک دوره اجباری کلینیکی است، کتاب درسی برگزیده است. افزون بر آن، چهار کتاب کوچکتر دیگر در رشته‌های گوناگون هیپنوتراپی تنها برای بهره‌برداری پزشکان و هیپنوتراپیست‌ها به رشته نگارش درآورده و دهها نوشتار پژوهشی و علمی در مجلات امریکائی از من چاپ و منتشر شده است. سازمان‌های National Guild of Hypnotists و Eastern Institute of Hypnotherapy در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۹ به سبب پژوهش‌های علمی و کشف روش‌های تازه‌ام در این رشته مرا به جایزه علمی *Presiden's Award* مفتخر کردند. سازمان *American Institute of Hypnotherapy* در سال ۱۹۹۴، مرا در ردیف یکی از هفت نفر پژوهشگر درجه اول آمریکا در رشته هیپنوتیسم و هیپنوتراپی نام برد. شش نفر دیگر عبارتند از: *Milton Erickson, Ernest Lawrence Rossi, William Kroger, David Elman, Andre Weitzenhoffer, Ernest Hilgard*

در کتابی که دکتر Frank Caprio روان‌پزشک برجسته امریکائی که دارای ۳۳ کتاب و بیش از ۳۰۰ نوشتار علمی است، به اتفاق Joseph R. Berger به رشته نگارش درآورده و خانم دکتر Caroline Miller رئیس بخش برنامه دکتری دانشگاه Pacific آنرا زیر فرنام<sup>۱۹۵</sup> *Healing Yourself with Self-Hypnosis* چاپ و منتشر کرده، در صفحه‌های ۲۴۱-۲۴۰ روش ویژه مرا زیر فرنام Dr. Masud Ansari's Technique در آن کتاب شرح داده است. دکتر A.M. Krasner، رئیس American Board of Hypnotherapy در کتاب خود زیر فرنام<sup>۱۹۶</sup> *The Wizard Within* در باره من از جمله نوشته است:

... a prominent psychologist and hypnotherapist... His *Modern Hypnosis: Theory and Practice*, is widely considered to be a classic text on the subject.

خانم Julie Griffin در کتاب خود زیر فرنام *Facilitating Wellness*،<sup>۱۹۷</sup> از جمله در باره من نوشته است:

... He is the director of the Institute for Ethical and Clinical Hypnosis— a faculty member of the American Institute of Hypnotherapy, and author of 21 books on political science, law, philosophy, psychology and theology. In 1991, Dr. Ansari was the recipient of the National Guild of Hypnotists' President's Award and in 1995 he received the Eastern Institute of Hypnotherapy's President's Award.

مجله<sup>۱۹۸</sup> *United Human* در صفحه نقد کتاب خود، هنگام ارزشیابی کتاب *Facilitating Wellness* نوشته خانم Julie Griffin در باره من نوشته است:

The foreword is written by highly regarded psychologist and author Masud Ansar.

<sup>195</sup> Frank Capiro, M.D. and Joseph R. Berger, *Healing yourself with Self-Hypnosis*, Revised by Dr. Caroline Miller (Paramus, New Jersey: Prentice Hall Press, 1998).

<sup>196</sup> Krasner, A.M., Ph.D., *The Wizard Within* (Santa Ana, California: American Board of Hypnotherapy Press, 1990/1991).

<sup>197</sup> Julie Griffin, *Facilitating Wellness: Inside the Miracle of Hypnosis* (Massachusetts: TWT Publishing, 1996).

<sup>198</sup> *Unlimited Human*, Book Review, Summer 1996, Vol. 6.

مجله مشهور و پر تیراژ<sup>۱۹۹</sup> Pathways در رویه ۸۹ شماره زمستان سالهای ۱۹۹۳-۱۹۹۴ خود نوشت:

What is hypnosis:

Hypnosis as defined by Dr. Masud Ansari in his book *Modern Hypnosis: Theory and Practice*, is a particular altered state of selective hypersuggestibility brought about in an individual by the use of a combination of relaxation, fixation of attention, and suggestion.

تعریف من از هیپنوتیسم در صفحه اول کتاب *The Wizard Within* نگارش دکتر Krasner نیز پذیرش و ذکر شده است.

در دو دهه اخیر نیز در Open University, Learning Works, Capital Classes و بویژه سازمان بسیار مشهور National Education Association که تمام آموزگاران سراسر کشور آمریکا زیر پوشش آن هستند، به تدریس هیپنوتیسم اشتغال داشته‌ام.

رادیو و تلویزیون‌های آمریکا نیز گاهگاه گفتگوهائی در باره علم و هنر هیپنوتیسم با من ترتیب می‌دهند.

سازمان مخابراتی جهانی At & T و سازمان راه آهن آمریکا Am Track، کمپانی بیمه All State Insurance Company و سازمان پلیس ساحلی آمریکا نیز از کارشناسی من در هیپنوتراپی برای ترک عادت سیگار کارکنان خود بهره‌برداری کرده‌اند. افزون بر آن، گاهگاهی نیز کشورهائی مانند کانادا، سوئیس، اسپانیا، ژاپن و کلمبیا برای تدریس هیپنوتیسم و نیز ترک سیگار و کم کردن وزن از من فراخوانی کرده‌اند. در «بوگوتا» پایتخت کشور کلمبیا در سال ۱۹۹۷، شمار ۳۱۸ نفر را یکجا برای کم کردن وزن زیر هیپنوتیسم قرار دادم.

در حال کنونی، من عضو بورد American Institute of Hypnotherapy و همچنین سازمان National Association of Professional Hypnotherapists بوده و در بیشتر کنوانسیون‌های علمی وابسته به هیپنوتیسم در سراسر

<sup>199</sup> Pathways, Winter 1993-1994, Vol. 16, No. 4, P. 89.

امریکا، برای پزشکان و هیپنوتراپیست‌های شرکت کننده در آنها در رشته‌های گوناگون هیپنوتیسم و هیپنوتراپی سخنرانی و یا در دوره‌های علمی آنها تدریس می‌کنم.

هر یک از دانشگاهها و مراکز و سازمان‌های آموزشی و فرهنگی بالا ستایشنامه‌هایی برایم نوشته‌اند که در Web Site من در اینترنت به نشانی [www.hypnomas.org](http://www.hypnomas.org) موجود است.

نمونه زیر تنها شرح سخنرانی من در یکی از دهها کاتالوک‌های کنوانسیون‌های یاد شده در سالهای اخیر است که در کاتالوک American Borad of Hypnotherapy چاپ شده است.



#### **Dr. Masud Ansari**

Dr. Masud Ansari is an internationally-recognized therapist, prolific author and distinguished educator. He holds a Master of Arts degree from the London University and two doctoral degrees, one from the George Washington University and another from the American Institute of Hypnotherapy. Dr. Ansari is the recipient of many awards from professional hypnosis organizations including the NGH, the EIH and the AAPH. For more than 20 years he has been involved in hypnotherapeutic research and education throughout the world. Dr. Ansari is a frequent guest on radio and television in addition to his private practice and hypnotherapy school in Washington, DC.

\*\*\*\*\*

نویسنده کتاب بدینجهت به شرح پژوهشها، نکارشها و تجربیات خود در رشته هیپنوتیسم و هیپنوتراپی پرداختم تا زمینه‌ای برای داوری خود در هیپنوتیسم ایجاد کرده و ادعا کنم که نه تنها پایه و مبنای بحث آخوند مجتبی موسوی لاری درباره وابستگی هیپنوتیسم با روان و روز قیامت، نادرست و نابخردانه است، بلکه شکفت آنجاست که این آخوندی که هیپنوتیسم را به عنوان وسیله‌ای برای اثبات دیدمان بی پایه و مسخره خود برگزیده، حتی به یک کتاب ساده هیپنوتیسم نیز نگاه نکرده تا دست کم از تعریف و مشخصات آن آگاهی نسبی به دست آورد. برای مثال، آخوند یاد

شده در صفحه ۵۹۶ کتابش می‌نویسد:

«در حالت خواب مصنوعی، خواب رفته به حدی تحت تأثیر نیروی مغناطیسی قرار می‌گیرد که هر چه عامل اراده کند، او انجام می‌دهد بی آنکه اراده شخصی وی در تصمیم‌گیری‌اش تأثیری داشته باشد. حتی در درجات شدیدتر، بدن خواب رفته دچار بیحسی می‌شود و اگر عضوی از او را مالش دهند، از حرکت باز می‌ماند و به صورت یک جسم خالی از تحرک درمی‌آید. او صداهائی را که در پیرامونش بلند است نمی‌شنود؛ تنها عامل را می‌بیند و اوامر او را اجرا می‌کند.

این تأثیرپذیری گاهی تا مرحله‌ای پیش می‌رود که اگر سوزنی به بدن عامل فرو کنند، خواب رفته (معمول) آنرا حسّ خواهد کرد و اگر تعجب نکنید، چنانچه عامل حالت شادمانی و مسرت به خود بگیرد، او نیز همین حالت را پیدا می‌کند و بالعکس اگر عامل خشمگین شود، معمول نیز عصبانی و هیجان زده خواهد شد.

سخن گفتن انسان در خواب مغناطیسی به زبانهایی که با آنها آشنائی ندارد و آگاهی از حدود معلوماتش و نیز مسافرت روح به مناطق دوردست با تفسیر و توجیه ماده‌گرایان که خواب مغناطیسی را اثر تلقین و از دست دادن اراده معمول می‌دانند، پذیرفتنی نیست...»<sup>۲۰۰</sup>

مطالب بی‌پایه و مسخره‌ای که این آخوند برای اثبات همخوانی دانشهای پیشرفته با روز قیامت به رشته نگارش درآورده، نشان می‌دهد که این سوداگران دینی، نه تنها سبب نشر و رواج باورهای خرافی بین افراد مردم و فساد مغزی آنها می‌شوند، بلکه از ایمان مردم نیز به سود باورهای خرافی خود بهره برداری منفی کرده و دیدماتها و پدیده‌های ثابت شده علمی را نیز در راستای سودها و ریاکاری‌های خود، دگردیس می‌کنند. هر کسی که کوچکترین آگاهی از علم هیپنوتیسم داشته و یا هیپنوتیسم شده باشد، می‌داند که در حالت هیپنوتیسم نه تنها حس‌های گوناگون انسان

<sup>۲۰۰</sup> این سه پاراگراف بدون تغییر و یا کم و زیاد از کتاب موسوی لاری، مبانی اعتقادات در اسلام نقل شده است.

کاهش پیدا نمی‌کنند، بلکه از حالت عادی نیز بمراتب حسّاس‌تر می‌شوند. تمام نویسندگان کتاب‌های هیپنوتیسم، این دیدمان را تأیید کرده و بویژه دکتر «ویلیام کروگر» از روان‌پزشکان برجسته امریکا که نام او جزء یکی از هفت پژوهشگر و دانشمند درجه اول علم هیپنوتیسم در امریکا در بالا برده شد و از جمله دهها جایگاه والایش، می‌توان معاونت کانون هیپنوتیسم پزشکی و استادی دانشگاه را نام برد، در یکی از کتاب‌هایش در باره حالت هیپنوتیسم می‌نویسد، در هیپنوتیسم عمیق، تمام حواس انسان از قبیل بینائی، شنوائی، بویائی و لمس کردن، از حالت عادی و غیر هیپنوتیسمی به مراتب حسّاس‌تر و زیادتر خواهد شد.<sup>201</sup>

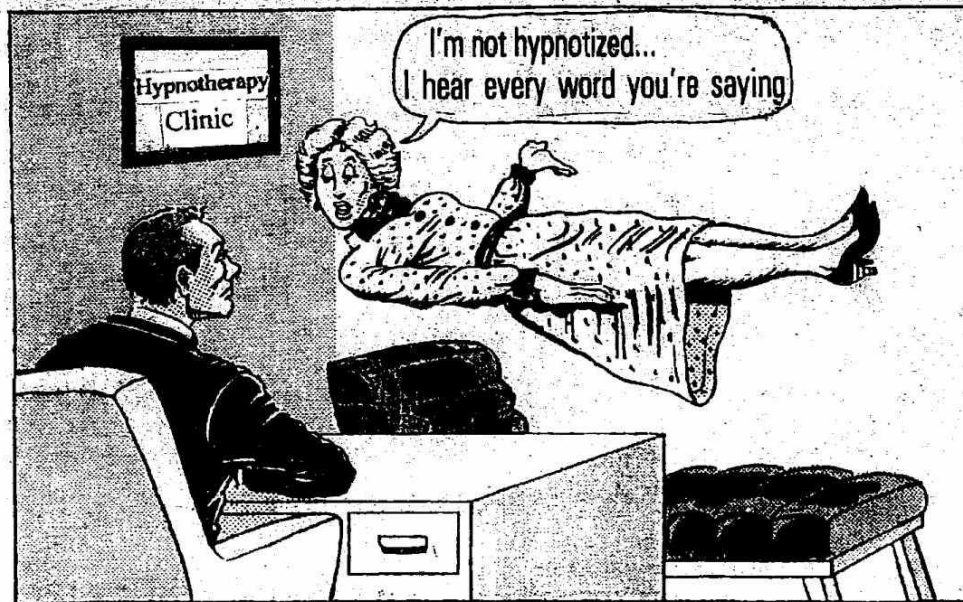
بدیهی است که ممکن است با القاء ویژه‌ای کار یکی از حواس انسان را در زیر خواب مصنوعی و یا هیپنوتیسم تغییر داد و یا حسّاسیت آنرا از حالت طبیعی خود بالاتر و یا پائین‌تر برد، ولی بدون القاء یاد شده، حسّاسیت حواس انسان در حالت هیپنوتیسم بمراتب بیشتر خواهد بود.

یکی از ویژگی‌های هیپنوتیسم آنست که کمتر کسی ممکن است، پس از اینکه از خواب مصنوعی (هیپنوتیسم) بیدار می‌شود، باور کند که او هیپنوتیسم شده است. زیرا، به‌گونه‌ای که گفته شد، تمام حواس او به‌گونه طبیعی و یا در حالت حسّاس‌تر، به‌انجام وظیفه ادامه می‌دهند. به‌همین دلیل، افرادی که برای نخستین بار هیپنوتیسم می‌شوند، پس از خارج شدن از خواب، ادعا می‌کنند که به‌خواب نرفته‌اند، زیرا تمام کنش‌ها و واکنش‌هایی را که در پیرامون آنها وجود داشته به‌گونه کامل احساس کرده‌اند. این باور اشتباه به‌اندازه‌ای بین افراد عادی مردم رواج دارد که این موضوع به‌طنز کشیده شده و در این راستا، کاریکاتور طنزآمیز زیر نیز تهیه شده است. در این کاریکاتور به‌گونه‌ای که مشاهده می‌شود، خانمی که در حالت خواب مصنوعی بسیار عمیقی، بدنش در هوا

<sup>201</sup>William S. Kroger, *Clinical and Experimental Hypnosis* (Philadelphia: J.B. Lippincott Company, 1977), p. 20.



آویزان نگهداشته شده، با این وجود فکر نمی کند، هیپنوتیسم شده و در حال آویزان شدگی میان زمین و هوا می گوید: «من هیپنوتیسم نشده‌ام ... زیرا، هر واژه‌ای را که شما بر زبان می آورید، می شنوم.»



به گونه کلی می توان گفت که زیر خواب مصنوعی و یا هیپنوتیسم، آگاهی‌ها و حساسیت‌های انسان زیادتر می شود، نه اینکه آنگونه که آخوند موسوی لاری نوشته، بدن در حالت ناآگاهی فرو رود و صداهائی را که در پیرامونش وجود دارد، نشنود. چون هنوز تعریف همه‌پذیری برای هیپنوتیسم به وجود نیامده، می گویند برای هیپنوتیسم برابر نویسندگان کتاب‌های هیپنوتیسم تعریف وجود دارد. ولی، همه آنهائی که به گونه‌ای با هیپنوتیسم آشنا بوده و با آن سروکار دارند، یک تعریف را برای آن پذیرا شده‌اند و آن تعریف اینست که **Hypnosis is an altered state of consciousness** یعنی، هیپنوتیسم شکل ویژه‌ای از حالت بیداری انسان است. نکته‌ای که در این تعریف وجود دارد، آنست که اگرچه مکانیسم

ایجاد حالت هیپنوتیسم، ساکت کردن روان آگاه (Conscious mind) و فعال کردن روان ناآگاه (Unconscious mind) و یا (Subconscious mind) می‌باشد، ولی چون وجود و حضور روان ناآگاه را نمی‌توان در حالت هیپنوتیسم از مغز برکنار نمود، بلکه فعالیت و ترکتازی آن در پهنه مغز ساکت می‌شود و روان ناآگاه فعالیت آغاز می‌کند، از اینرو، حساسیت حواس انسان دست نخورده باقی می‌ماند؛ مگر اینکه سوژه به ژرفای هیپنوتیسم فرو رود و با القآت ویژه حساسیت حواسش کنترل شود.

همچنین، در حالیکه آخوند موسوی لاری، نوشته است، سوژه در زیر خواب مصنوعی، آلت اجرای اوامر عامل می‌شود و هرچه عامل دستور دهد، سوژه بدون اینکه اراده‌اش در چگونگی تصمیم‌گیری‌اش اثر داشته باشد، به انجام آن می‌پردازد، چنین نیست و تمام نویسندگانی که درباره هیپنوتیسم خامه زده‌اند، نوشته‌اند که سوژه در زیر خواب مصنوعی، هیچ عملی که مخالف اصول اخلاق و باورهایش باشد، انجام نخواهد داد و به هیچ کاری که بر خلاف میلش باشد، دست نخواهد زد.

افزون بر اشتباهات آشکار بالا، آخوند موسوی لاری، به شرح نکته‌های مسخره و خنده‌دار دیگری دست زده که بسی نابخردانه و خالی از درستی است. از جمله می‌نویسد، هرگاه سوزنی به بدن عامل فرو کنند، معمول آنرا حس خواهد کرد و یا اینکه معمول در حالت هیپنوتیسم به زبان‌هایی که با آنها هیچگاه آشنائی نداشته هم می‌تواند سخن بگوید و هم اینکه به آن زبان بنویسد و نیز روحش می‌تواند به مناطق دوردست مسافرت کند.<sup>۲۰۲</sup> هرگاه در بین تمام افرادی که در این دنیای پهناور که به گونه‌ای با هیپنوتیسم سروکار دارند، خواه آنهایی که دیگران را هیپنوتیسم کرده و

<sup>۲۰۲</sup> برای آگاهی بیشتر از چگونگی مکانیسم سرایت و انتقال افراد بشر به یکدیگر به نوشتار نویسنده همین کتاب (دکتر مسعود انصاری)، در کتاب سال National Guild of Hypnotists که در سال ۱۹۹۱ به شرح زیر چاپ و منتشر شده، نگاه فرمائید:

National Guild of Hypnotists, *Annual Convention of 1991*, "Transpersonal Imagery and Hypnosis," pp. 12-14.

می‌کنند و خواه افرادی که هیپنوتیسم شده‌اند؛ یک نفر پیدا شود و ادعا کند، سخن این ملأ، مبنی بر اینکه هرگاه سوزنی در بدن عامل (هیپنوتیسم کننده) فرو کنند، معمول (هیپنوتیسم شونده) آنرا حس خواهد کرد و یا شخصی در زیر حالت هیپنوتیسم بتواند با یک زبان خارجی سخن بگوید؛ نویسنده این کتاب حاضر خواهد شد، به جای رفتن به دوزخ، بقیه عمرش را در زیر عمّامه ننگ‌زا و شرم‌آوری که ملّایان و آخوندها بر سر می‌گذارند و تارو پودش با ریاکاری، مفتخواری و مردم‌فریبی تنیده شده، بسر برد. نویسنده این تعهد را بدان سبب می‌سپارم که ایمان دارم، نیستی و نابودی و حتی زندگی در دوزخ خیالی و دروغینی که محمد از آن سخن گفته، بر زندگی با دستاری که نشانه و نماد سفلگی، دغلکاری و مفتخواری است، شرف و برتری دارد.

نکته‌هایی که این ملّای ناآگاه درباره هیپنوتیسم نوشته و بوسیله آن قصد داشته است، مکانیسم و نقش هیپنوتیسم در روان افراد و بدانوسیله درستی و علمی بودن روز قیامت را به اثبات برساند، همه یاوه‌های بیهوده و تخیلات ریاکارانه‌ای هستند که نه تنها قادر نخواهند بود به دکّان ریاکاری دین‌پیشگان گرمی ببخشند، بلکه بدون تردید بی‌پایگی و دغلی بودن اصول و مبانی دینی را بیشتر فاش و آشکار می‌سازد.

استیاه نابخردانه دیگر آخوند موسوی لاری آنست که وی «مانیه‌تیسیم» را از «هیپنوتیسم» جدا دانسته و حتی به شرح تفاوت بین آنها پرداخته است. وی، در این باره در صفحه ۵۹۵ کتابش می‌نویسد:

«مانیه‌تیسیم نیز یک عامل شناخت برای استقلال روح است. این عامل قوه مرموزی است که در همه افراد بشر با درجات مختلفی وجود دارد و تفاوت آن با هیپنوتیسم در اینست که انسان وقتی به پرورش نیروی مانیه‌تیسیم در وجود خود پردازد، امکان خواهد یافت، نه تنها انسان‌ها بلکه حیوانات را نیز زیر نفوذ خود بگیرد. به علاوه به صورت طبیعی نیز قابل بهره‌برداری است، ولی هیپنوتیسم به وسیله عواملی تحقق می‌یابد و آنگاه

مورد استفاده قرار می‌گیرد.<sup>۲۰۳</sup>

جمله‌ها و واژه‌های نقل قول بالا، بدون تغییر از کتاب موسوی لاری برداشت شده است. در پاراگراف بالا، چند نکته شایسته ارزشیابی است:

۱- در حالیکه ملأ موسوی لاری، به اصطلاح می‌گوید، قصد دارد بحث خود را در چارچوب علمی دامن بزند، ولی به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، روش نگارش او شبیه نوشتارهای سایر آخوندها و افسانه‌نویس‌هاست. برای مثال نوشته است: «... این عامل قوه مرموزی است...» خوانندگان ارجمند گواهی می‌کنند که در یک نوشتار علمی، نویسنده هیچگاه بدون روشن کردن و بازشکافی پدیده‌ها، تنها با ذکر یک واژه «مرموز» بحث را رها نمی‌کند، ولی این ملأ تنها با ذکر آن واژه از بحث گریخته است.

۲- موسوی لاری می‌نویسد، «... هیپنوتیسم بوسیله عواملی تحقق می‌یابد...» آیا تا کنون دیده شده است که در یک نوشتار علمی نویسنده تنها بنویسد: «... بوسیله عواملی...» و بدون شرح آن عوامل بحث را رها کند؟ بدیهی است، روش کاربُرد واژه، بدون رساندن مفهوم بحث، شیوه‌ای است که آخوندها به آن خو گرفته‌اند.

۳- حال‌بتر و خنده‌دارتر از همه اینکه، این آخوند ناآگاه، «مانیه‌تیسیم» و «هیپنوتیسم» را دو پدیده جداگانه فرض کرده و حتی با جرأتی نابخردانه و کودکانه به شرح و تفاوت بین آنها پرداخته است. در حالیکه «هیپنوتیسم» همان «مانیه‌تیسیم» است که بوسیله «جیمز برید»، James Braid پزشک و جراح مشهور اسکاتلندی نامش از واژه «مانیه‌تیسیم» به «هیپنوتیسم» تغییر یافت.

شرح موضوع بدین‌قرار است که «فرنک آنتون مسمر» (Friedrick (Franz Anton Mesmer (۱۷۳۴-۱۸۱۵) پزشک وینی که نخست این پدیده را کشف و نوآوری کرد، در آغاز آنرا Natural magnetism به معنی «مانیه‌تیسیم طبیعی» و یا Mineral magnetism به معنی «مانیه‌تیسیم معدنی» نامید. زیرا،

<sup>۲۰۳</sup> مجتبی موسوی لاری، مبانی اعتقادات در اسلام، صفحه ۵۹۵

فکر می‌کرد که این پدیده از کمبود و یا افزایش یک نیروی سیال غیر قابل مشاهده مغناطیسی که از ستارگان و سیاره‌ها در فضا روان می‌شود، به وجود می‌آید و بوسیله متعادل کردن این نیرو در بدن، می‌توان بیماری‌های انسان را درمان کرد و آنرا «مانیه‌تیسیم طبیعی و یا معدنی» نامید. ولی، پس از چندی به این باور رسید که نیروی یاد شده در بدن خود انسان وجود دارد و از اینرو آنرا Animal magnetism و یا «مانیه‌تیسیم حیوانی» نامید.

پس از درگذشت «مسمر» پزشک و جراح اسکاتلندی «جیمز برید» پدیده کشف شده بوسیله «مسمر» را در چارچوب علمی قرار داد و نام آنرا از واژه Hypno که در زبان یونانی معنی «خواب» می‌دهد برداشت کرد و آنرا «Hypnotism» نامید. به همین دلیل، فرهنگ بسیارمشهور و با ارزش انگلیسی «ویستر»<sup>۲۰۴</sup> نیز در صفحه ۸۱۳ که تصویر آن به شرح زیر برداشت و چاپ می‌شود، آشکارا نوشته است که «مانیه‌تیسیم» نام پیشین «هیپنوتیسیم» بوده است.

**mag-net-ism** (mag'ne tiz'əm) *n.* 1 the property, quality, or condition of being magnetic 2 the force to which this is due 3 the branch of physics dealing with magnets and magnetic phenomena; magnetics 4 power to attract; personal charm or allure 5 old term for HYPNOTISM

ولی، علم و دانش آخوندی سید مجتبی موسوی لاری، این دو نام را به دو پدیده گوناگون ویژگی داده و با ناآگاهی مسخره و خنده‌دار و با واژه‌ها و جمله‌های نامفهومی می‌نویسد:

« > مانیه‌تیسیم < قوه رموزی است که در همه افراد بشر با درجات مختلفی وجود دارد، ولی > هیپنوتیسیم < به وسیله عواملی تحقق می‌یابد و آنگاه مورد استفاده قرار می‌گیرد. »

و این ملای آگاه به همه دانش‌های پیشرفته امروزی که تلاش می‌ورزد با بهره‌برداری از این دانش‌ها به اثبات اصول و احکام قرآن، دین اسلام و بویژه رویداد روز قیامت که به موضوع این کتاب بستگی دارد، پردازد، با

<sup>204</sup> Webster's New World College Dictionary, 3<sup>rd</sup> ed. (1997), s.v. 'Magnetism.'

ذکر آیه ۴۲ سوره زمر به بازشکافی نقش روان در خواب و پیش بینی هائی که انسان می‌تواند در هنگام خواب انجام دهد، دست زده و به شرح رویدادی پرداخته که بسیار سرگرم کننده و خنده‌دار است. بدین شرح که در صفحه‌های ۶۰۳-۶۰۴ کتابش می‌نویسد:

«در روز یکشنبه چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۹، زلزله کونده‌ای شهر لار را به سختی تکان داد و خسارت‌ها و تلفات سنگینی به بار آورد. من در حدود یک هفته پیش از این رویداد، خواب دیدم که زلزله بزرگی شهر لار را ویران کرد و فضای آنرا پر از گرد و خاک نمود. من وحشت زده از خواب بیدار شدم و روز بعد، خوابم را برای چند تن از دوستان بازگو کردم. دو سه شب بعد، زلزله تا اندازه شدیدی در آنجا روی داد، ولی خسارت و یا تلفاتی به بار نیاورد. صبح آنروز، یک شخصیت روحانی که خوابم را برایش تعریف کرده بودم، به دیدارم آمد و اظهار داشت، با رویداد این زلزله خوابم درست در آمده است. پاسخ دادم، آن زلزله‌ای که من در خواب دیدم هیچ شباهتی به این زلزله کوچک که بدون ایجاد خسارت و یا تلفاتی روی داد، نداشت.

سرانجام، روز حادثه یعنی یکشنبه چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۹ فرا رسید و در آخرین ساعت‌های آنروز، زلزله ویرانگری شهر لار را تکان داد و خسارت‌ها و ویرانی‌ها و تلفات سنگینی به بار آورد. شگفت اینکه، در آن خواب من مشاهده کرده بودم که کودک خردسالی که یکی از بستگان ما بود و در خانه نزدیک ما سکونت داشت، می‌خواست از زیر بخشی از آن ساختمان که در حال ریزش بود، بگریزد و من او را به این کار تشویق کردم و او از مرگ نجات یافت.

هنگامی که زلزله روی داد، با کمال شگفتی معلوم شد، همان گوشه از آن خانه که من در خواب مشاهده کرده بودم در حال ریزش است، ویران شد و بقیه ساختمان سالم ماند و به آن کودک هیچ آسیبی نرسید.»<sup>۲۰۵</sup>

<sup>۲۰۵</sup> سید مجتبی موسوی لاری، مبانی اعتقادات در اسلام، صفحه‌های ۶۰۳، ۶۰۴.

نویسنده این کتاب برتری می‌دهد، در باره ریاکاری و دروغ‌های نابخردانه این آخوند بیشرم که اینچنین با این یاوه سرائی‌های گستاخانه‌اش، به‌خرد و نیوند آنهایی که گیرنده سخنانش هستند، اهانت می‌ورزد، ساکت بماند و داوری را به خوانندگان فرهیخته واگذار کند. ولی، آنچه که بدیهی است و نمی‌توان از شرح آن به آسانی گذشت، اینست که براستی دروغ‌های ریاکارانه و افسانه‌مانندی را که این آخوند نادان به‌عنوان رؤیای خود سرهم کرده و با افتخار بیان می‌کند، می‌توان از تبار اصول و احکامی که در قرآن آمده دانست. آنهایی که قرآن را نه از روی ایمان از پیش ساخته شده، بلکه برای درک و فهم مطلب می‌خوانند، به آسانی گواهی می‌کنند که اصول و موازین و درونمایه آن، نه تنها از یاوه‌سرائی‌های رؤیای این آخوند نادان و ریاکار دست کمی ندارد، بلکه برخی اوقات در مسابقه گزافه‌گوئی بر آن هم پیشی می‌گیرد.

به‌هر روی، آخوند سید مجتبی موسوی لاری با آنچه که در این بخش شرح دادیم، تلاش می‌ورزد ثابت کند که احکام و دستورهای قرآن و اصول اسلام با دانش‌های پیشرفته امروز، همخوانی کامل داشته و با شرح «مانیه‌تیسیم»، «هیپنوتیسیم»، مکانیسم روان انسان، نقش رؤیا در پیش‌بینی رویدادهای آینده و سرانجام رؤیای خودش بر آنست تا ثابت کند که روز قیامت و چگونگی رویدادهای آن با دانش‌های پیشرفته امروز، همخوانی و برابری کامل داشته و هر یک از این دو پدیده تأیید کننده ارزش و درستی پدیده دیگر است. بدیهی است که رؤیای این آیت‌الله در باره زلزله شهر لار نیز با دیدار «علّامه آیت‌الله محمد حسین حسینی تهرانی» از باغ بهشت که در مطالب فصل یازدهم شرح دادیم، همخوانی کامل دارد و هر یک از آنها مظهر تأییدی برای اصالت و درستی دیگری است.

نکته بسیار جالب و شگفت‌انگیز آنست که این آخوند خشک مغز، یا از روی نادانی و ناآگاهی و یا از روی ریا و ناپکاری، مطالب بی‌پایه‌ای را که در کتاب خود آورده، بر این فرض استوار کرده است که قرآن براستی

کلام خدا و یک کتاب آسمانی بوده و با فرض اینکه درونمایه قرآن، حقایق آزمایش شده و یکراست و غیر قابل تردیدی است که از سوی خدای دانای یکتا برای تمام نسلها و نژادهای گوناگون افراد بشر و برای همه زمانها مقرر شده، به نگارش این کتاب و برابر کردن متون قرآن و اسلام با دانش‌های پیشرفته دست زده است. غافل از اینکه، متون و مفاهیم قرآن، حتی در ۱۴۰۰ سال پیش نیز با شعور همگانی و فرهنگ مردم ناآگاه آن زمان مغایرت داشت. به همین دلیل، پیش از اینکه محمد قدرت را در دست بگیرد و به زور شمشیر و با دادن نویدهای بهره برداری از زنبارگی و نتایج غارت و چپاول که نام غنائم بر آنها گذاشته بود، اسلام را به تازی‌های عربستان بخوراند، بیشتر تازی‌ها، او و قرآنش را مسخره می‌کردند. بدیهی است که در ۱۴۰۰ سال پیش، مانند امروز دانش‌های بیولوژی و هواشناسی وجود نداشت تا به تازی‌ها بفهماند که هرزه‌درآئی‌های محمد در آیه ۳۴ سوره لقمان، مبنی بر اینکه همانگونه که در بحث‌های پیشین گفتیم، هیچکس بغیر از الله نمی‌تواند، جنسیت موجود در جنین زن را تشخیص دهد و یا تنها الله می‌داند که آیا فردا باران خواهد بارید و یا نه، یاه‌های ناآگاهانه‌ای بیش نیست. مردم آگاه، در همان زمان نیز به سخنان بی‌پایه و ریاکارانه‌ای که محمد در قرآن وارد می‌کرد، آشنا بودند و دروغ‌پردازی‌های او را به مسخره می‌گرفتند. برای مثال، هنگامی که «عبدالله بن ابی سرح»<sup>۲۰۶</sup> یکی از نزدیکترین یاران محمد و از کاتبان قرآن به‌اصالت و درستی سخنانی که محمد از قول الله برایش دیکته می‌کرد، تردید نمود و از اسلام برگشت و به‌مگه فرار کرد، محمد نیز خون او را مباح نمود و دستور داد، حتی اگر او به‌پرده کعبه نیز پناهنده گردد، باید

<sup>۲۰۶</sup> عزالدین بن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام، ترجمه عباس خلیلی، جلد اول (تهران: انتشارات علمی، بدون تاریخ)، صفحه ۲۹۵؛ تفسیر شریف لاهیجی با تصحیح و مقدمه محمد ابراهیم آیتی، جلد اول (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۴۰)، صفحه ۷۹۴، ۷۹۵؛ تاریخ طبری، ترجمه صادق نشأت، جلد چهارم (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱)، صفحه‌های ۱۳۰۳، ۱۱۸۷؛ احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، صفحه‌های ۴۸۳، ۴۸۴



خونش ریخته شود. (آیه ۹۳ سوره انعام به این ماجرا اشاره کرده است.) در همان زمانی که به قول خود تازی‌ها، عربستان از دوره جاهلیت خارج می‌شد، بودند افرادی که سخنان محمد را در باره اینکه دنیا دارای چند مغرب و چند مشرق بوده و یا موجودات غیر قابل مشاهده‌ای به نام جن وجود دارند که در زندگی افراد بشر اختلال و بی‌ترتیبی به وجود می‌آورند و همچنین به گزافه‌گویی‌ها و لاف‌های او در باره مسافرت او به آسمان‌ها بر روی بُراق به‌خنده می‌افتادند و می‌دانستند که او برای دستیابی به قدرت به این شیادی‌ها دست زده است.

روش آخوند موسوی لاری در فرض اینکه درونمایه و متون قرآن حقایق آزمایش شده و بدون تردید بوده و برپایه این فرض نابخردانه، به نوشتن کتاب خود دست زده، نویسنده را به یاد «سزار لومبروزو» روانشناس و جرم‌شناس ایتالیایی سده نوزدهم می‌اندازد. بدین شرح که «سزار لومبروزو» روانشناس ارتش ایتالیا و کارشناس رشته Anthropometry (اندازه‌گیری اعضای بدن برای طبقه‌بندی فروزه‌های انسان)، باور داشت که جرم در افراد مجرم، سرشتی و فطری بوده و مجرمین به این دلیل مرتکب جرم می‌شوند که فروزه ارتکاب جرم در نهاد و ذات و ژن آنها وجود دارد. «لومبروزو» همچنین باور داشت که سرشت جرم‌پیشگی مجرمین را می‌توان از بررسی چگونگی فروزه‌های بدنی و جسمی آنها شناسایی کرد. از دگر باورهای شگفت‌انگیز و نادرست «لومبروزو» این بود که فروزه‌های بشر اولیه و جانوران خونخوار در انسان‌های دوره‌های بعد بازگشت و آنها را وادار به ارتکاب جرم و جنایت می‌کنند. برپایه این اندیشه‌های بی‌پایه، «لومبروزو» به این نتیجه رسیده بود که مجرمین دارای گوش‌های دراز، چانه مرتفع شکل، گونه‌های برآمده، موهای پرپشت، ولی ریش‌های کم می‌باشند. «لومبروزو» خالکوبی را از ویژگی‌های مجرمین می‌دانست و عقیده داشت که چون مجرمین نسبت به درد کمتر حساسیت دارند، از اینرو در برابر سوزن‌های خالکوبی، درد را بیشتر می‌توانند تحمل کنند و

از اینرو، تن به خالکوبی می‌دهند.

«لومبروزو» تئوری‌های خود را روی ۲/۰۰۰ سرباز ایتالیائی بررسی کرد و سپس برای تأیید غائی آنها، نامه‌ای به رؤسای زندان‌های فرانسه نوشت و از آنها درخواست نمود، عکس‌های زندانیان خود را برای آزمایش نتیجه پژوهش‌های او ارسال دارند. رؤسای زندان‌های فرانسه که مانند سایر دانشمندان همزمان لومبروزو و بویژه «چارلز گورینگ» Charles Goring تئوری‌های او را در باره علل ارتکاب جرم بی‌پایه می‌دانستند، برای مسخره کردن او، عکس‌هایی از افراد عادی تهیه و به جای عکس‌های زندانیان برایش ارسال داشتند. لومبروزو، عکس‌های یاد شده را مورد بررسی قرار داد و در پایان کار با شادی اظهار داشت که مشخصات مجرمین و زندانیان فرانسه به گونه کامل با تئوری‌های او برابری می‌کنند. هنگامی که رؤسای زندان‌های فرانسه از این جریان آگاه شدند، لومبروزو را موزد تمسخر قرار دادند و اظهار داشتند، عکس‌هایی که برای او فرستاده‌اند، از افراد عادی و غیر مجرم تهیه شده و هیچگونه پیوندی به مجرمین نداشته است.

به گونه‌ای که در مطالب فصل دوازدهم (هنگامه روز قیامت) گفتیم، هر کس کوچکترین آشنائی با دانش منطق داشته باشد با این گفته بسیار ساده آشنائی دارد که فرض نادرست در یک بحث، هیچگاه نتیجه درست به بار نخواهد آورد. ولی، نویسندگان مذهبی و بویژه ملایان اسلامی که نوشتارهایشان پیوسته از باورهای بی‌پایه مذهبی و احساسگرایی نسبت به آنها سرچشمه می‌گیرد، این اصل تردیدناپذیر را در نوشتارهای خود نادیده می‌گیرند و فرض بحث‌های خود را بر مبنای قرآن که در پایه نادرست و در غالب موارد حتی نابخردانه است، بنیانگزاری می‌کنند.

در منطق، اصلی وجود دارد که syllogism سقراط نامیده می‌شود. بر پایه این اصل، هر بحثی در صورتی منطقی خواهد بود که دارای سه بخش باشد: این سه بخش عبارتند از (مبتدای نتیجه [بخش کم اهمیت نتیجه]

و خبر نتیجه [ بخش مهمتر نتیجه ] و خود نتیجه . مثالی که برای نشان دادن این بحث می توان به کار برد ، چنین است: انسان فانی است ، ارسطو انسان است ، بنابراین ، ارسطو فانی است . در این مثال ، ارسطو انسان است (موضوع نخست و یا مبتدای نتیجه) به شمار می رود . انسان فانی است (موضوع دوم و یا خبر نتیجه) و ارسطو فانی است (نتیجه بحث) می باشد . به گونه ای که مشاهده می شود ، در این بحث دو موضوع آزموده و ثابت شده وجود دارد که یکی وجود ارسطو و دیگری فانی بودن انسان است که از تحقق این دو موضوع مسلم ، فانی بودن ارسطو نتیجه گرفته می شود . ولی ، در فرهنگ افراد مذهبی و آخوندها ، یکی از دو موضوع بحث و یا هر دوی آنها ، دارای مبنای مذهبی ، متافیزیکی ، نادیده ، ناآزموده و جزمی فرض می شود و در این راستا ، هر نتیجه ای که نویسنده اراده کند ، از آن به دست خواهد آورد . با این روش ، نویسندگان مذهبی ، نخست به فرض دیدمان روز قیامت برپایه نوشتارهای قرآن می پردازند و سپس چگونگی روینداد آترا شرح می دهند و سرانجام از این دو موضوع فرضی و ناآزموده ، برای انسان سرنوشت سازی می کنند .

بدین ترتیب ، ملّا مجتبی موسوی لاری ، از روی ناآگاهی و یا ریاکاری توجّه ندارد که درونمایه قرآن که در نتیجه پشت هم اندازی های انسان نابکاری که دیوانه دستیابی به قدرت بوده به وجود آمده و حقایق آزمایش شده و بدون تردیدی نیستند که بتواند فرض وجود یک بحث منطقی و خردگرایانه قرار بگیرد . بنابراین ، فرض نابجای او سبب شده است که بدون اینکه او بتواند به سوی هدف خود که اثبات روز قیامت برپایه دانش های پیشرفته است ، گامی بر دارد ، بر عکس ، ناهمگونی های بی شمار ، بیهودگی های غیر منطقی و انسان ستیزی های نابخردانه قرآن را بیشتر آشکار کند .

از آخوند سیّد مجتبی موسوی لاری که بگذریم ، آخوند دیگری که در فصل نخست این کتاب از او نام بردیم ، به نام «علّامه آیت الله سیّد محمد

حسین حسینی تهرانی» نیز برای اثبات معاد جسمانی و روز قیامت، در صفحه‌های ۱۸۱ تا ۱۸۴ جلد اول کتاب خود زیر فرنام معاد شناسی، به بحث «روان» دست زده و خواسته است از راه «روان» به اثبات معاد جسمانی و روز قیامت پردازد. براستی که بحث آخوندانه این ملا که گویا در آخیه خانه با هوش‌ترین الاغ‌های جهان به اثبات رسیده، آنچنان نابغانه است که حتی گوی پیروزی را از آخوند سید مجتبی موسوی لاری نیز ربوده است. کوتاه شده بحث آخوند محمد حسین حسینی تهرانی، برای اثبات معاد جسمانی و روز قیامت از راه شناسائی «روان» و چگونگی کارکرد آن به شرح زیر است:

روان انسان در حال جدائی از جسم، یکی از پدیده‌های بسیار شگفت‌انگیزی است که خداوند جهان چنان توان غیر قابل توضیحی به آن دهش کرده که قادر است هر کاری را که در وهم و اراده انسان به وجود آید، به انجام برساند. آخوند حسینی تهرانی به اصطلاح، پس از بازشکافی «روان» انسان و فروزه‌های آن می‌نویسد:

علّامه آقای سید محمد حسین طباطبائی تبریزی، از بزرگترین دانشمندان و فقهای اسلامی که در حوزه علمیه جنبش بیماندی به وجود آورد و کتاب *تفسیرالمیزان* را که از آغاز اسلام تا کنون کتابی مانند آن نوشته نشده و کتاب‌های دیگری را به رشته نگارش درآورده، برادری داشته به نام حاج سید محمد حسن الهی طباطبائی که یکی از شاگردانش احضار روح می‌کرده است. حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی می‌گوید، برادرش بوسیله این شخص روح‌های بسیاری از فلاسفه و دانشمندان را احضار کرده و درباره مسائل و مشکلات فلسفه و حکمت از آنها پرسش‌هایی به عمل آورده است. حاج سید محمد حسین طباطبائی یزدی ادامه می‌دهد، کوتاه اینکه آن شخص پیش از اینکه نزد برادر من به آموزش فلسفه پردازد، روح ارسطو، فیلسوف شهیر یونانی را احضار و از او درخواست کرده است که به‌وی فلسفه آموزش دهد. ارسطو در پاسخ به او گفته است، بهترین کاری که او برای آموختن فلسفه می‌تواند انجام دهد،

آنست که کتاب *اسفار مآصدرا* را تهیه کند و برای آموختن فلسفه نزد آقای حاج سید محمد حسن الهی برود و در مکتب او فلسفه بیاموزد . شاگرد یاد شده یک جلد کتاب *اسفار می خرد* و نزد برادرم می رود و پیام ارسطو را (که در حدود سه هزار سال پیش از این زندگی می کرده) به او می دهد . برادرم با درخواست او موافقت می کند . از آن پس ، آن شاگرد روزها نزد او می رود و درس فلسفه می خواند . برادرم تعریف می کرد که آن شاگرد ، هر روز روح های افلاطون و مآ صدرا و سایر دانشمندان و فلاسفه را احضار و ما مشکلات حکمت و فلسفه خود را از آنها پرسش می کردیم .

یک روز هنگامی که آنها با روح افلاطون تماس گرفته بودند ، افلاطون گفته بود: «شما قدر و قیمت خود را بدانید که در روی زمین لا اله الا الله می توانید بگوئید . ما در زمانی در دنیا بسر می بردیم که بت پرستی و دوتا پرستی تا آن اندازه رایج بود که ما نمی توانستیم ، عبارت لا اله الا الله را بر زبان جاری کنیم .»

برادرم همچنین می گفت ، آن شاگرد روح بسیاری از فلاسفه و اندیشمندان را احضار می کرده و برادرم از آنها مشکلات فلسفی سختی را پرسش می نموده که آن شاگرد ، قدرت فهم و درک آنها را نداشته است . آن شاگرد ، تنها روح دو نفر را موفق نشده بود ، احضار کند . آن دو نفر عبارت بودند از مرحوم سید بن طاووس و دیگری سید مهدی بحر العلوم . این دو نفر گفته بودند: «ما خود را وقف خدمت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرده و بهیچوجه مجالی برای پائین آمدن نداریم.»<sup>۲۰۷</sup>

\*\*\*\*\*

براستی که گوش فرا دادن به این یاوه هائی که کودکان عقب افتاده نیز پذیرای آنها نیستند، از چند جهت خرد انسان را در ژرفنای شگفت زدگی به درد می آورد. یکی، بیشرمی ها و گستاخی های این افراد در

<sup>۲۰۷</sup> سید محمد حسین حسینی تهرانی، معاد شناسی (بدون ذکر شهر محل انتشار: انتشارات حکمت، ۱۳۴۱)، جلد دوم، صفحه های ۱۸۴-۱۸۱

دروغ پردازی و بی‌اعتنائی به خرد و درایت افراد مردم و ربایش ایمان آنها بوسیله این افسانه بافی های دروغ و چندی آور، دومی ساده اندیشی افراد مردم و باختن خرد و درایت خود، در برابر افسون های غیر منطقی و خرد ستیز این شیادان نابکار مذهبی و سرانجام، اینکه چگونه انسان با داشتن هوش و درایتی که توانسته است، در هزاره سوم چنین دنیای پیشرفته و شکوفائی را به وجود آورد و به سایر کرات پای بگذارد، در برابر این افسون های هرزه و نابخردانه از پای در می آید و نیروهای شگرف و فرجودگر مغزی خود را به جای به کار بردن در راه نیکروزی و بهزیوی زندگی خود، در پیروی از افسون های نابخردانه گروهی از پیشه وران دغلکار، دروغ پرداز و فاسد، اینگونه به آسانی تلف می سازد!

هر انسانی که برای آفریدن اثری دست به خامه می زند، در پایه هدفش روشنگری، هدایت افراد مردم به به اندیشی، بینش بیشتر، ایجاد سلوکی انسانی تر و سرانجام تأمین زندگی پر بار تر می باشد. ولی، هدف سوداگران دینی و بیفساران (دلالان) اسلامی، به گونه ای که از نوشتار این آخوندهای پریشان مغز که یک ستورگاه عنوان به پیش و پس نام خود افزوده اند، بر می آید؛ کوشش در ایستا کردن اندیشه گری افراد مردم، واپسگرایی همبودگاه های انسانی، مانده نگهداشتن افراد انسان در مفاک نادانی ها و خرافات و گمراه کردن آنها از مسیر درستی ها و راستی های زندگی است. یکی از اندیشمندان می گوید: «دانش به خود افتخار می کند که بسیار می داند و خرد از اینکه بیش از آنچه که به دست آورده نمی داند، احساس فروتنی می کند.» ولی، در فرهنگ سوداگران دینی و مذهب پیشگان اسلامی، دانش از اینکه برای دستیابی به حقایق کنکاش می کند، سرزنش می شود و خرد از اینکه در پی غربال کردن نادرستی ها و جداسازی خرافات از حقایق بر می آید، ترور می گردد.

«میشل دو مونتین» Michel de Montaigne از فلاسفه، اندیشمندان و نویسندگان نامدار سده شانزدهم فرانسه می گوید: «آنچه را که ما نمی دانیم،

خیلی زود باور خواهیم کرد.» امید آنکه، این آگاهی‌ها بتواند ما را از حالت شیفتگی به یک کیش بیابانی و دغلی که از لحظه‌ای که به کشورمان وارد شد، ارزش‌های انسانی، ملی و تاریخی ما را دگر دیس کرد، رها شویم تا در این راستا، بتوانیم گره تاریخی کهنه شده خود را باز کرده و به جایگاه والائی که در جامعه ملل جهان، شایستگی اش را داریم، دو باره دست یابیم.

### فرهنگ واژه‌های فارسی

|   |                                 |
|---|---------------------------------|
| آرمانگرا: آرزومند                       | فاسق، مجرم و گنهگار)            |
| آخیه‌خانه: طویله، اصطلیل، ستورگاه       | توفند: تزویر، مکر، حيله         |
| آسمند: دروغگو، فریب دهنده               | جستار: مبحث، بحث                |
| اندیشه‌گری: تفکر                        |                                 |
| انگیزه: محرک                            |                                 |
| اوجاف: (واژه تازی) به معنی خبرهای       | خلجان: لرزیدن، تکان خوردن       |
| نادرست و سخنان دروغ گفتن و              | خودگامه: مستبد، دیکتاتور        |
| مردم را به هیجان افکندن                 |                                 |
|   | دژ: بد، زشت                     |
| بالایش: افتخار                          | دژآگاه: بدانندیش، بدکردار، بدخو |
| بنمایه: مأخذ، منبع                      | وحشی                            |
| بهریوی: نیکزیستی                        | دژآهنگ: بدانندیش، بدکردار، بدخو |
| بهکام: کامیاب، پیروز                    | وحشی                            |
|   | دژآموزی: بدآموزی                |
| پدافند: دفاع                            | دگردیس: مسخ شدن، دگرگون شدن     |
| پلشت: ناپاکی                            | دیدمان: تئوری، عقیده            |
| پویا: پیشرونده، شتاب کننده              |                                 |
| پویش: پیشروی، شتابگری                   | راستا: سطح، جهت                 |
|   | راکاره: روسپی، فاحشه            |
| تماخره: شوخی، مزاح                      | روند: روش، رفتار، طریقه         |
| تردامن: آلوده دامن (کنایه از آدم بدکار، |                                 |

|                                    |  |
|------------------------------------|--|
| فرتاش: وجود ، هستی                 | زشت سگال: بداندیش                      |
| فرتور: عکس ، تصویر                 | زنکشی: قوادی                           |
| فرجود: معجزه                       | ژاز: سخن یاه و بیهوده                  |
| فرحدگر: معجزه آور                  | ژازگونی: بیهوده و پرت گوئی             |
| فرنام: عنوان                       | ژازه پرستی: بیهوده پرستی ، خرافه پرستی |
| فرنود: دلیل ، برهان                | سپنتا: مقدس                            |
| فرنودسار: دائره المعارف ، فرهنگ    | سفسار: دلال ، سفسیر                    |
| فرنودگرائی: توجیه                  | سگال: اندیشه ، فکر                     |
| فروزه: صفت ، خاصیت                 | سگالش: اندیشه ، فکر                    |
| کاله: کالا ، متاع                  | سگالیدن: اندیشیدن ، فکر کردن           |
| کاوکه میان تهی ، پوچ ، بی مغز      | سنجه: میزان ، اندازه ، ارزش            |
| کنکاش: شور ، مشورت ، جستجو         |  |
| مَنجک: شعبده                       | شناختگری: معرفی                        |
| مَنجک باز: شعبده باز               | شهید: ازهم پاشیده ، فروپاشیده          |
| مَنجک بازی: شعبده بازی             | شید: مکر ، حيله                        |
| مهساز: معمار ، مهندس               | شیدنهاده: حيله گر                      |
| نارسیست: خودشیفته ، علاقمند به خود | مُخت نادان ، کودن                      |
| نارسیسم: تمایلات خود شیفتگی        | مُودل: بد دل ، نامرد                   |
| ناهمگونی: تضاد ، ضدیت              |  |
| نماد: مظهر                         | فرآیند: نتیجه                          |
| نیوند: فهم ، ادراک ، شرف           | فراسوی: آنطرف                          |
| هنجار: راه ، روش ، طریق            | فراگرد: محیط                           |
| همبودگاه: اجتماع ، جامعه           | فراگشت: تحوّل ، دگرگونی                |



## فهرست بنمایه‌های زبان‌های فارسی و تازی

- ابن طقطقی، تاریخ فخری. جلد دوم. برگردان محمد وحید گلپایگانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- ابن وزّاق، اسلام و مسلمانی. برگردان دکتر مسعود انصاری. واشینگتن دی سی: ۲۰۰۰.
- ابن هشام، ابو محمد عبدالملک. سیرت رسول‌الله. برگردان قاضی ابرقوه (۶۲۳ هجری). تحقیق دکتر اصغر مهدوی. تهران: ۱۳۶۰.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن. مرآت البلدان ناصری. جلد اول. تهران: ۱۲۹۷.
- بغدادی، عبدالقاهر. تاریخ مذاهب اسلام. برگردان محمد جواد بهاء‌الدین مشکور.
- البلاذری، احمد بن یحیی. فتوح البلدان. برگردان آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- البیضاوی، قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر. انوارالتنزیل و اسرارالتأویل، جلد دوم. قاهره: ۱۹۲۴.
- جویری، مولانا محمد، قصص الانبیاء. تهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۷۱.
- ترمذی، ابو عیسی محمد. الجمیع. ۷ جلد. قاهره: ۱۹۳۷.
- تهرانی، محمد حسین حسینی. معاد شناسی. دو جلد. تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۰.
- جهانگیر میرزا، تاریخ نو. تنظیم از عباس اقبال. تهران: ۱۳۲۷.
- دارمستتر. مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم. برگردان و حاشیه‌نویسی از محسن جهانسوز.

- دوگوبینو، ژوزف آرتور کنت. سه سال در ایران. برگردان ذبیح الله منصوری  
تهران: انتشارات فرخی.
- زمخشری، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی. مشکات المصابیح.  
شاردن، سفرنامه شاردن. جلدهای هفتم و نهم.  
شیخ صدوق، علل الشرایع. باب ۲۶۲. حیدریه نجف.  
شیخ طوسی، امالی. جلد دوم، جزء پانزدهم. نجف.  
طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری (تاریخ الامم والملوک). قاهره:  
۱۳۵۰. هجری قمری.
- عزالدین بن اثیر. کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران). برگردان عباس خلیلی  
تهران: انتشارات کتاب ایران، بدون تاریخ.
- عمادزاده اصفهانی، حسین. تاریخ مفصل اسلام و تاریخ ایران بعد از  
اسلام. تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۰.
- \_\_\_\_\_ . مهدی القائم صاحب العصر والزمان.
- غزالی، امام محمد ابو حامد. احیاء علوم الدین. بیروت: ۵۰۵ هجری  
قمری.
- فتح الباری. جلد اول.
- کسروی، احمد. زندگانی من. تهران: ۱۳۲۳.
- لاهیجی، عبدالرزاق. گوهر مراد. تهران: اسلامیّه، ۱۹۵۸.
- لسان الملك، سپهر. ناسخ التواریخ. جلد اول.
- لوی، دکتر حبیب، تاریخ یهود در ایران. جلد اول. کتاب دوم. تهران:  
۱۳۳۹.
- موسوی لاری، سید مجتبی. مبانی اعتقادات در اسلام. تهران: دفتر نشر  
فرهنگ اسلامی. ۱۳۷۸.
- مجلسی، ملا محمد باقر. احیاء العلوم، جلد چهارم.
- \_\_\_\_\_ . بحار الانوار فی اخبار الائمه الاطهار.
- \_\_\_\_\_ . بحار الانوار فی اخبار الائمه الاطهار. جلد سیزدهم. برگردان شیخ

- علی دوانی، زیر فرنام (مهدی موعود). تهران: دارالکتاب الاسلامیه، بدون تاریخ.
- نویختی، موسی. فرق الشیعه. برگردان دکتر محمد جواد بهاءالدین مشکور. مینورسکی. تاریخ تبریز. برگردان عبدالعلی کارنگ (تبریز، ۱۳۳۷).
- نادر میرزا. تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز. تهران: ۱۳۲۳.
- هدایت، رضاقلی. روضه الصفاى ناصری. جلد نهم.
- ایران در میان طوفان یا شرح زندگی عباس میرزا در جنگهای ایران و روس. تهران: ۱۳۳۷.
- تفسیر شریف لاهیجی. تصحیح و مقدمه محمد ابراهیم آیتی، جلد اول. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۴۰.
- قرآن الکریم. برگردان مهدی الهی قمشه‌ای. قم: انتشارات أسوه، ۱۳۷۰.
- مجله همایون. قم: بهمن ۱۳۵۳.